

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج آیه

پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام

خطبه

۹۲-۱۱۵

جلد پنجم

کتاب برگزیده سال

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

آیت اللہ اعلیٰ مکارم شیرازی

شرح تازہ و جامعی برج لبلاغہ

پیام امام
امیر المؤمنین
علیہ السلام

خطبہ

۹۲-۱۱۵

جلد پنجم

کتاب برگزیدہ سال

باجکاری جمعی ارضی لاودنشدان

سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	نهج البلاغه، فارسی - عربی، شرح
عنوان و نام پدیدآور	پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم.
مشخصات نشر	قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	۶۱۶ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۱-۶-۱ (دوره)؛ ۹۷۸-۶۳۳۵-۶۲۲-۹۷۸ (ج ۴)
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	فارسی - عربی.
یادداشت	کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است.
یادداشت	چاپ اول.
عنوان دیگر	شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - خطبه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - نامه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - کلمات قصار
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - نهج البلاغه - نقد و تفسیر
شناسه افزوده	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق، نهج البلاغه، شرح
رده بندی کنگره	BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م۷ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	۲۹۷ / ۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۵۴۰۱۶۸۴

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمد رضا آشتیانی - مرحوم محمد جعفر امامی - محمد جواد ارسطو
مرحوم ابراهیم بهادری - سعید داودی - احمد قدسی

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۵

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۶۱۶ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۳۵-۰۱-۰



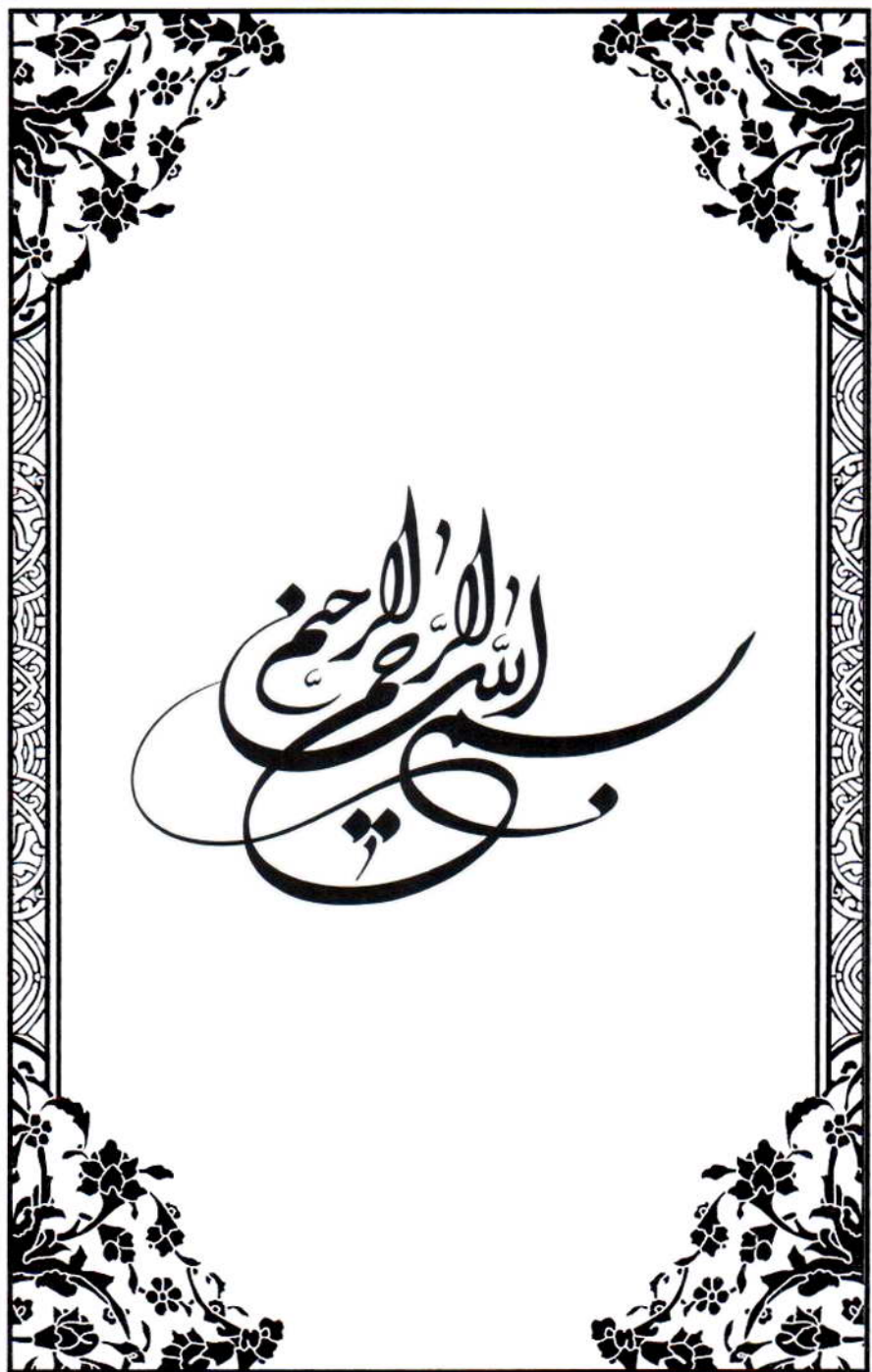
آدرس ناشر: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۲۲

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸

فکس: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.makarem.ir

اللَّهُ الرَّحِيمُ



فهرست مطالب

خطبه ۹۲.....	۱۷
خطبه در یک نگاه.....	۱۸
شرح و تفسیر: مرا رها کنید و به دنبال دیگری بروید!.....	۲۰
نکته‌ها.....	۲۴
۱. چرا فرمود: دست از من بردارید؟.....	۲۴
۲. چرا عدالت علی <small>علیه السلام</small> را بر نمی‌تابیدند؟.....	۲۸
۳. چرا وزیر بودن آن حضرت بهتر است؟.....	۲۹
خطبه ۹۳.....	۳۱
خطبه در یک نگاه.....	۳۴
بخش اول.....	۳۵
شرح و تفسیر: من چشم فتنه را کور کردم!.....	۳۶
نکته: پیشگویی‌های شگفت‌انگیز امام <small>علیه السلام</small>	۴۴
بخش دوم.....	۴۷
شرح و تفسیر: فتنه خطرناک بنی امیه!.....	۴۸
نکته‌ها.....	۵۴
۱. ویژگی‌های فتنه!.....	۵۴
۲. حکومت جنایت‌بار بنی امیه.....	۵۵
بخش سوم.....	۵۹
شرح و تفسیر: انتقام شدید الهی از بنی امیه.....	۵۹

- نکته‌ها ۶۳
۱. آن‌که گریزد ز خراجات شام! ۶۳
۲. سرنوشت عبرت‌انگیز بنی‌امیه! ۶۵
- خطبه ۹۴** ۶۷
- خطبه در یک نگاه ۶۹
- بخش اول ۷۱
- شرح و تفسیر: هیچ فکری به اوج معرفتش نمی‌رسد! ۷۱
- بخش دوم (و منها فی وصف الانبیاء) ۷۵
- شرح و تفسیر: موقعیت ممتاز پیامبران ۷۵
- بخش سوم ۷۹
- شرح و تفسیر: ویژگی‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۸۰
- نکته‌ها ۸۵
۱. عظمت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر دیگران ۸۵
۲. شرافت خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله ۸۷
- بخش چهارم ۹۱
- شرح و تفسیر: تا می‌توانید عمل کنید! ۹۱
- خطبه ۹۵** ۹۵
- خطبه در یک نگاه ۹۵
- شرح و تفسیر: نوری که در تاریکی درخشید ۹۷
- خطبه ۹۶** ۱۰۱
- خطبه در یک نگاه ۱۰۲

بخش اوّل.....	۱۰۳
شرح و تفسیر: آغاز و انجام اوست!	۱۰۳
بخش دوم.....	۱۰۷
شرح و تفسیر: سخنانش بیان بود و سکوتش پرمعنا.....	۱۰۷
خطبه ۹۷.....	
خطبه در یک نگاه.....	۱۱۴
بخش اوّل.....	۱۱۵
شرح و تفسیر: شما بردگانی هستید در قیافه اربابان!	۱۱۶
بخش دوم.....	۱۲۳
شرح و تفسیر: جسم‌هایتان حاضر و عقل‌هایتان پنهان است!	۱۲۳
بخش سوم.....	۱۲۷
شرح و تفسیر: من به وظیفه الهی خود عمل می‌کنم اما شما.....	۱۲۸
نکته: مقایسه روشنی بین مردم عراق و شام!	۱۳۱
بخش چهارم.....	۱۳۵
شرح و تفسیر: یاران واقعی پیامبر ﷺ چنین بودند!	۱۳۶
نکته‌ها.....	۱۴۰
۱. ولایت و عصمت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>	۱۴۰
۲. ویژگی‌های کوفیان و شامیان.....	۱۴۲
۳. کدام یک از صحابه؟.....	۱۴۳
خطبه ۹۸.....	
خطبه در یک نگاه.....	۱۴۷
شرح و تفسیر: مظالم بی حساب بنی امیه!	۱۵۰

- نکته‌ها ۱۵۳
۱. فجایع بی سابقه بنی امیه! ۱۵۳
۲. گوشه دیگری از فجایع بنی امیه ۱۵۴
- خطبه ۹۹** ۱۵۹
- خطبه در یک نگاه ۱۶۱
- بخش اول ۱۶۳
- شرح و تفسیر: تقاضای سلامت دین و تن ۱۶۳
- بخش دوم ۱۶۵
- شرح و تفسیر: به سرعت همه چیز دنیا پایان می یابد ۱۶۶
- بخش سوم ۱۷۱
- شرح و تفسیر: صحنه‌های عبرت‌انگیز دنیا! ۱۷۱
- بخش چهارم ۱۷۵
- شرح و تفسیر: درهم کوبنده لذات ۱۷۵
- نکته‌ها ۱۷۷
۱. دنیا آن قدر هم فریبنده نیست ۱۷۷
۲. هوشیارترین مردم! ۱۷۸
- خطبه ۱۰۰** ۱۸۱
- خطبه در یک نگاه ۱۸۳
- بخش اول ۱۸۵
- شرح و تفسیر: با پرچم حق همراه باشید ۱۸۶
- نکته‌ها ۱۹۵
۱. رهبران الهی باید چنین باشند! ۱۹۵
۲. شکست‌ها پل‌های پیروزی هستند! ۱۹۶

۱۹۷	بخش دوم
۱۹۷	شرح و تفسیر: در پرتو آل محمد <small>علیه السلام</small>
۱۹۹	نکته‌ها
۱۹۹	۱. یک حدیث پرمعنا
۲۰۱	۲. آخرین مرحله تکامل نعمت‌های الهی
۲۰۳	خطبه ۱۰۱
۲۰۵	خطبه در یک نگاه
۲۰۷	بخش اول
۲۰۷	شرح و تفسیر: با تمام وجود گواهی می‌دهیم
۲۰۹	بخش دوم
۲۰۹	شرح و تفسیر: آنچه می‌گویم عین واقعیت است
۲۱۳	بخش سوم
۲۱۴	شرح و تفسیر: فتنه حاکمان شام و سرانجام دردناکشان
۲۱۷	نکته‌ها
۲۱۷	۱. ملاحم چیست؟
۲۱۸	۲. کوفه کانون طوفان‌ها و بحران‌ها
۲۱۹	خطبه ۱۰۲
۲۲۱	خطبه در یک نگاه
۲۲۳	بخش اول
۲۲۳	شرح و تفسیر: وحشت عظیم محشر!
۲۲۷	بخش دوم
۲۲۸	شرح و تفسیر: به هوش باشید، فتنه‌ها در پیش است!

- خطبه ۱۰۳ ۲۳۳
- خطبه در یک نگاه ۲۳۵
- بخش اول ۲۳۷
- شرح و تفسیر: دنیای بی اعتبار! ۲۳۷
- نکته: زهد در دنیا چیست؟ ۲۴۱
- بخش دوم ۲۴۳
- شرح و تفسیر: ساعات عمر به سرعت می گذرد! ۲۴۳
- نکته: چشم عبرت بین! ۲۴۵
- بخش سوم ۲۴۹
- شرح و تفسیر: عالمان و عالم نمایان ۲۴۹
- نکته: عالمان واقعی چه کسانی اند؟ ۲۵۲
- بخش چهارم ۲۵۵
- شرح و تفسیر: نشانه های آخر الزمان ۲۵۶
- نکته: سرچشمه های فساد در آخر الزمان ۲۶۰
- خطبه ۱۰۴ ۲۶۳
- خطبه در یک نگاه ۲۶۵
- بخش اول ۲۶۷
- شرح و تفسیر: تحوّل‌ی که بر اثر بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمد ۲۶۷
- نکته ها ۲۷۰
۱. آیا پیامبری از عرب برنخاسته بود؟ ۲۷۰
۲. قدرت در سایه دین ۲۷۱
- بخش دوم ۲۷۳
- شرح و تفسیر: شکم باطل را می شکافم و حق را بیرون می آورم! ۲۷۳

۲۷۷	خطبه ۱۰۵
۲۷۹	خطبه در یک نگاه
۲۸۱	بخش اول
۲۸۱	شرح و تفسیر: اوصاف برجسته پیامبر ﷺ
۲۸۵	بخش دوم
۲۸۶	شرح و تفسیر: از شما انتظار نداشتم!
۲۹۳	بخش سوم
۲۹۴	شرح و تفسیر: دست از دامن رهبر الهی خود بردارید
۲۹۷	بخش چهارم
۲۹۷	شرح و تفسیر: وظایف امام و مردم
۳۰۳	خطبه ۱۰۶
۳۰۵	خطبه در یک نگاه
۳۰۷	بخش اول
۳۰۸	شرح و تفسیر: ویژگی‌های ارزشمند اسلام
۳۱۴	نکته‌ها
۳۱۴	۱. جایگاه دنیا و آخرت در جهان‌بینی اسلامی
۳۱۶	۲. اسلام، شریعت سهل و آسان
۳۱۹	بخش دوم
۳۲۰	شرح و تفسیر: صفات و مقامات پیامبر ﷺ
۳۲۴	نکته: اعتراف جالب!
۳۲۷	بخش سوم
۳۲۸	شرح و تفسیر: افسوس که قدر این نعمت را نشناختید
۳۳۳	نکته: انتقام عجیب عباسیان از امویان!

- خطبه ۱۰۷ ۳۳۹
- خطبه در یک نگاه ۳۳۹
- شرح و تفسیر: بر زخم دلم مرهم نهادید ۳۴۱
- خطبه ۱۰۸ ۳۴۵
- خطبه در یک نگاه ۳۴۸
- بخش اول ۳۴۹
- شرح و تفسیر: تجلی خدا بر بندگان ۳۴۹
- نکته: وسعت علم خداوند ۳۵۲
- بخش دوم ۳۵۵
- شرح و تفسیر: توصیف شایسته‌ای از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۳۵۵
- بخش سوم ۳۵۹
- شرح و تفسیر: طیب سیار! ۳۵۹
- بخش چهارم ۳۶۵
- شرح و تفسیر: پیکرهای بی‌روح! ۳۶۵
- نکته: وجود بی‌خاصیت، همچون عدم است ۳۶۸
- بخش پنجم ۳۷۱
- شرح و تفسیر: جباران بنی‌امیه همه چیز را درهم می‌کوبند ۳۷۲
- نکته: یک قانون کلی درباره حکومت‌های خودکامه! ۳۷۵
- بخش ششم ۳۷۷
- شرح و تفسیر: بیدار شوید آینده شومی در پیش است! ۳۷۸
- بخش هفتم ۳۸۵
- شرح و تفسیر: پوستین وارونه! ۳۸۵
- نکته: آثار سلطه فرومایگان! ۳۸۹

۳۹۱	خطبه ۱۰۹
۳۹۶	خطبه در یک نگاه
۳۹۹	بخش اول
۴۰۰	شرح و تفسیر: اوصاف کمال پروردگار
۴۰۹	بخش دوم
۴۱۰	شرح و تفسیر: عظمت و عبودیت فرشتگان
۴۱۵	بخش سوم
۴۱۶	شرح و تفسیر: ترسیم گویایی از سرای دیگر
۴۲۱	نکته: عشق‌های مقدّس و نامقدّس
۴۲۷	بخش چهارم
۴۲۹	شرح و تفسیر: مراحل تکان‌دهنده مر
۴۳۴	نکته: لحظه هولناک جان دادن
۴۳۷	بخش پنجم
۴۳۸	شرح و تفسیر: رستاخیز انسان‌ها
۴۴۳	بخش ششم
۴۴۴	شرح و تفسیر: آخرین منزلگاه هستی
۴۴۸	نکته: برنامه عالی هدایت
۴۵۱	بخش هفتم
۴۵۲	شرح و تفسیر: زهد پیامبر خدا ﷺ
۴۵۴	نکته: شرط اصلی رهبری پیشوایان
۴۵۷	بخش هشتم
۴۵۷	شرح و تفسیر: شاخه‌های درخت پر بار نبوت
۴۶۱	خطبه ۱۱۰
۴۶۳	خطبه در یک نگاه

- بخش اوّل..... ۴۶۵
- شرح و تفسیر: کارآمدترین وسیله‌ها..... ۴۶۶
- نکته: فلسفه احکام..... ۴۷۶
- بخش دوم..... ۴۷۹
- شرح و تفسیر: از این راه به سوی خدا آید..... ۴۸۰
- نکته: سرنوشت عالمان بی عمل!..... ۴۸۴
- خطبه ۱۱۱**..... ۴۸۹
- خطبه در یک نگاه..... ۴۹۲
- بخش اوّل..... ۴۹۳
- شرح و تفسیر: دنیای فریب‌کار!..... ۴۹۴
- بخش دوم..... ۴۹۹
- شرح و تفسیر: هر روز چهره عوض می‌کند!..... ۵۰۰
- بخش سوم..... ۵۰۳
- شرح و تفسیر: دنیا تکیه گاهی بسیار سست!..... ۵۰۳
- بخش چهارم..... ۵۰۷
- شرح و تفسیر: کمی به گذشته بنگرید!..... ۵۰۸
- بخش پنجم..... ۵۱۵
- شرح و تفسیر: سری به وادی خاموشان بزنید!..... ۵۱۶
- نکته‌ها..... ۵۲۲
۱. راه‌های ستیز با دنیاپرستی..... ۵۲۲
۲. پاسخ به یک سؤال..... ۵۲۵
- خطبه ۱۱۲**..... ۵۲۷
- خطبه در یک نگاه..... ۵۲۷

۵۲۹	شرح و تفسیر: سایه فرشته مر در همه جا
۵۳۱	نکته‌ها
۵۳۱	۱. فرشته مر ، یا فرشتگان مر ؟
۵۳۳	۲. چگونگی قبض ارواح
۵۳۵	خطبه ۱۱۳
۵۳۷	خطبه در یک نگاه
۵۳۹	بخش اول
۵۴۰	شرح و تفسیر: شما را از دل بستگی به دنیا بر حذر می دارم
۵۴۵	بخش دوم
۵۴۶	شرح و تفسیر: وصف زاهدان در دنیا
۵۴۹	بخش سوم
۵۵۰	شرح و تفسیر: باز هم سرزنش دنیاپرستان
۵۵۳	خطبه ۱۱۴
۵۵۶	خطبه در یک نگاه
۵۵۷	بخش اول
۵۵۸	شرح و تفسیر: باورهای پربار!
۵۶۲	نکته: پایه‌های اصلی خوشبختی و نجات
۵۶۵	بخش دوم
۵۶۶	شرح و تفسیر: برترین فضیلت انسان
۵۷۱	بخش سوم
۵۷۲	شرح و تفسیر: دگرگونی‌ها و عبرت‌ها
۵۷۹	بخش چهارم

- شرح و تفسیر: این قدر برای دنیا دست و پا نزنید! ۵۸۱
- نکته‌ها ۵۸۹
۱. دورنمایی فریبنده ولی از نزدیک، وحشتناک! ۵۸۹
۲. دنیا و دیدگاه‌های مردم ۵۹۱
۳. چگونه در مواهب دنیا سعادت آخرت را بجوییم؟ ۵۹۳
- خطبه ۱۱۵** ۵۹۵
- خطبه در یک نگاه ۵۹۷
- بخش اول ۵۹۹
- شرح و تفسیر: در این خشکسالی تمام امید ما به توست ۶۰۰
- بخش دوم ۶۰۵
- شرح و تفسیر: پروردگارا! بارانی با این ویژگی‌ها بر ما بفرست ۶۰۶
- نکته‌ها ۶۱۲
۱. نماز باران (صلاة الاستسقاء) ۶۱۲
۲. گناه و برچیده شدن برکات ۶۱۳

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا أَرَادَهُ النَّاسُ عَلَى الْبَيْعَةِ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ

از سخنان امام عليه السلام است

آن را هنگامی ایراد کرد که مردم بعد از قتل عثمان، می خواستند با او بیعت کنند (و او می خواست با این سخن، هم با مردم اتمام حجت فرماید و هم بی اعتنایی خود را به مقام، ثابت کند).^۱

۱. سند خطبه:

نویسندهٔ مصادر نهج البلاغه در ذیل این خطبه می گوید: طبری و ابن اثیر آن را در حوادث سال ۳۵ هجری با تفاوت مختصری نقل کرده اند و آنچه از مراجعه به این دو مدرک استفاده می شود، این است که امام عليه السلام این جمله ها را پشت سر هم به صورت یک خطبه بیان فرموده؛ بلکه بین آن حضرت و مردم گفت و گوهایی در زمینهٔ خلافت شد و امام عليه السلام سخنانی بیان فرمود که مرحوم سید رضی همهٔ آن ها را در کلام بالا جمع آوری کرده و گفت و گوهای مردم را از آن حذف نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۸).

از آنچه در بالا گفته شد، استفاده می شود که این کلام، قبل از سید رضی از دو منبع معروف اهل سنت نقل شده است؛ سپس سید رضی از منبعی که نزد او معتبر بوده، آن را نقل کرده است (به تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۶ و تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۰ - ۱۹۸ مراجعه شود) همچنین شیخ مفید در الجمل، ص ۱۲۸-۱۳۱ و ابن جوزی در تذکرة الخواص، ص ۶۰-۶۲، این خطبه را نقل کرده اند.

خطبه در یک نگاه

یکی از شارحان معروف نهج البلاغه (مرحوم علامه خویی) می نویسد: «از روایات استفاده می شود که سبب ایراد این خطبه آن بود که خلفای پیشین، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در تقسیم عادلانه بیت المال و رعایت مواسات بین مردم، تغییر دادند؛ عرب را بر عجم و موالی را بر بردگان و بزرگان قبیله را بر افراد عادی مقدم داشتند. هنگامی که عثمان به حکومت رسید، این معنا تشدید شد؛ او خویشاوندان خود را از بنی امیه بر سایر مردم برتری بخشید (مقامات و پست های حکومت را بین آنها تقسیم کرد و اموال عظیمی از بیت المال را در اختیار آنها گذاشت)؛ سال ها این رسم در میان آنان رواج داشت و بسیاری از مردم به آن خو گرفته بودند و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله به فراموشی سپرده شده بود. هنگامی که بعد از کشته شدن عثمان، همگان دست بیعت را به سوی علی علیه السلام دراز کردند، بزرگان قبایل و افراد سرشناس از آن حضرت انتظار داشتند که به همان شیوه خلفا عمل کند در حالی که امام علیه السلام تنها سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ملاک می دانست؛ ناچار با این سخنان با آنها اتمام حجت کرد و با صراحت اعلام داشت که اگر رشته خلافت را به دست گیرد مطابق خواسته آنها عمل نخواهد کرد»^۱.

در ضمن، بی اعتنایی خود را به خلافت و مقامات ظاهری کاملاً نشان داد و در آغاز، دست رد به سینه طالبان بیعت زد تا هیچ کس تصور نکند پذیرش بیعت مردم از سوی امام علیه السلام به دلیل علاقه او به خلافت بوده است.

¼A E] °G ¼E¼ ¼ÜV ¼BB; o ô Av -PA »Åj
 ,S ½BEk çÿBù A/A ñ ÜÄ°A ÅS IXU ,J ¼PA°ç ÜÜ
 ° , ÅEB½ M\$ lfn Tj E¼A »EA -ÅÅ /Ro «Ukç \ d -°A
 ; fk e Fj B»fù » -Tfo U¼A ,KÜBKA TÅ Ñ ÜBA ç Åæ E
 o i ,G p °BE , fo¼E -T° i -° Å çE Ä-wE Å°
 !G ¼E «½° °

ترجمه

مرا رها کنید و دیگری را بطلبید! چراکه ما به استقبال چیزی می‌رویم که
 چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون دارد و دل‌ها بر آن استوار و عقل‌ها بر آن ثابت
 نمی‌ماند (چون قبول زمامداری در این شرایط، بسیار مشکل و طاقت‌فرساست)؛
 ابرهای تیره‌وتار، افق‌ها را پوشانیده و راه مستقیم حق (در این فضای ظلمانی)
 ناشناخته است. بدانید که اگر من دعوت شما را بپذیرم مطابق آنچه خود می‌دانم
 (با اصول حق و عدالت) با شما رفتار خواهم کرد و هرگز به سخن این و آن
 و سرزنش سرزنش‌کنندگان، گوش نخواهم داد! و اگر مرا رها کنید همچون یکی
 از شما خواهم بود (و با عدم وجود یار و یاور، مسئولیتی نخواهم داشت) بلکه
 شاید از شما شنواتر و مطیع‌تر در برابر رئیس حکومت و والیان امر (در حفظ کیان
 اسلام و منافع مردم) باشم و من برای شما وزیر و مشاور باشم بهتر از آن است که
 امیر و رهبر باشم (چراکه اگر امیر باشم و با من مخالفت کنید کافر می‌شوید، ولی
 اگر دیگری به جای من باشد چنین نیست).

شرح و تفسیر

مرا رها کنید و به دنبال دیگری بروید!

شارحان نهج البلاغه بحث‌های فراوانی درباره این خطبه کرده‌اند و بیشتر به اشکالاتی که مربوط به مسئله امامت است، پرداخته‌اند؛ حتی بسیاری از آن‌ها شرح خطبه را رها کرده، مستقیماً به سراغ پاسخ اشکالات رفته‌اند؛ ولی بهتر این است که ما نخست به تفسیر خطبه بپردازیم و در پایان به سراغ سؤال و جواب‌هایی که درباره این خطبه مطرح شده است، برویم.

امام علیه السلام در برابر کسانی که دست بیعت به سوی او دراز کرده‌اند و از هر طرف هجوم آورده‌اند و گمانشان این بوده که امام علیه السلام نیز برنامه تبعیض‌های ناروا در تقسیم بیت‌المال و مقام‌ها و پست‌ها را انجام خواهد داد، می‌فرماید: «مرا رها کنید و دیگری را بطلبید!»؛ (دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي).

سپس به بیان دلیل این مطلب پرداخته، می‌فرماید: «چراکه ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌ها و رنگ‌های گوناگونی دارد؛ و دل‌ها بر آن استوار و عقل‌ها بر آن ثابت نمی‌ماند! (چون قبول زمامداری در این شرایط بسیار مشکل و طاقت‌فرساست)»؛ (فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهُ وَ أَلْوَانٌ؛ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ).

اشاره به این‌که مردم بر اثر کارهای ناروای خلفا - به خصوص عثمان - اتحاد نخستین را از دست داده‌اند و هرکس برای خود نظری دارد و آن را دنبال می‌کند و بسیاری از آن‌ها همچون شکارچیان در هر جا دنبال شکاری از اموال و مقامات دنیا هستند و با این اختلاف و تشّتت، بازگرداندن مردم به وحدت عصر رسول‌الله صلی الله علیه و آله کار بسیار مشکل و پیچیده‌ای است و انتظارات آن‌ها حدّ و مرزی ندارد.

سپس در ادامه این سخن، دورنمای تاریک آینده را با واقع‌بینی دقیقی ترسیم

می‌کند و می‌فرماید: «ابره‌های تیره‌وتار، افق‌ها را پوشانیده و راه مستقیم حق (در این فضای ظلمانی) ناشناخته است»؛ (وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَعَامَتْ^۱، وَالْمَحَجَّةَ^۲ قَدْ تَنَكَّرَتْ).

چراکه هوی و هوس‌های شیطانی و زرق و برق فریبنده دنیا چنان فضای افکار و قضاوت جامعه را تیره‌وتار کرده که اجازه نمی‌دهد راه را از چاه بشناسد و از پرتگاه‌هایی که در مسیرش می‌باشد، بپرهیزد و به گفته دانشمند مصری «محمد عبده»: «طمع‌هایی که در بسیاری از مردم در عهد عثمان به دلیل بخشش‌های بی‌دریغ از بیت‌المال و انواع تبعیض‌های ناروا حاصل شده بود، به آسانی به آن‌ها اجازه نمی‌داد که بعداً با دیگران مساوات داشته باشند و هرگاه عدل علی علیه السلام به سراغ آن‌ها می‌آمد، از آن می‌گریختند و به سراغ برپا ساختن فتنه‌ها می‌رفتند تا به مقصود خود برسند و این در اغلب رؤسا و سردمداران قوم وجود داشت و امام علیه السلام بر سر دو راهی قرار گرفته بود؛ اگر همان امتیازات را به آن‌ها می‌داد مرتکب ظلم عظیم و مخالفت با شرع مقدس می‌شد (و اگر تسلیم آن‌ها نمی‌شد فتنه‌گری‌ها آغاز می‌گشت) و از سوی دیگر، توده مردم که بر ضد مظالم عثمان به پا خاسته بودند، خواهان عدل و داد بودند و می‌بینیم که آنچه علی علیه السلام پیش‌بینی می‌کرد، بعد از قبول بیعت مردم رخ داد (و فریاد مخالفت دنیاپرستان از هر سو بلند شد)».^۳

۱. «أَعَامَتْ» از ریشه «عَمِمَ» گرفته شده که به معنای ابر است؛ بنابراین، جمله «إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَعَامَتْ» یعنی: افق‌ها را ابر پوشانده است؛ که در این جا کنایه از تاریک بودن اوضاع سیاسی و اجتماعی مسلمین در آن زمان است.

۲. «مَحَجَّةً» در لغت به معنای طریقه واضح و راه روشن و مستقیم است، خواه ظاهری باشد یا معنوی، و در اصل از ریشه «حَجَّ» به معنای «قصد» گرفته شده؛ زیرا همیشه انسان قصد دارد از راه روشن و مستقیم برود، تا به مقصود برسد.

۳. شرح نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۱۸۲.

سپس در تأکید بیشتری بر این موضوع، که اگر من زمام امور را به دست گیرم روش‌های نادرست پیشین را ادامه نخواهم داد؛ بلکه همچون زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سراغ حق و عدالت خواهم رفت، می‌افزاید: «بدانید که اگر من دعوت شما را بپذیرم، مطابق آنچه خود می‌دانم (با اصول حق و عدالت) با شما رفتار خواهم کرد و هرگز به سخن این و آن و سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش نخواهم داد!»؛ (وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أَصْغِرِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ).

اشاره به این‌که من می‌دانم مصلحت‌اندیشان دنیاطلب، در آینده به من خواهند گفت که اجرای حق و عدالت امر حکومت را بر من مشکل می‌کند و مخالفت‌ها را برمی‌انگیزد؛ اصول سیاستمداری ایجاب می‌کند که همان ناهنجاری‌های سابق را ادامه دهم؛ بیت‌المال را به زورمندان ببخشم و مناصب و پست‌ها را در اختیار گردنکشان قرار دهم هر چند به قیمت پایمال شدن حقوق توده مردم باشد؛ درست همان کاری که اسلام و همه ادیان آسمانی برای نفی آن آمده‌اند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند».^۲

سپس برای اتمام حجّت و اثبات بی‌اعتنایی خود به مقام‌های ظاهری می‌افزاید: «اگر مرا رها کنید همچون یکی از شما خواهم بود (و با عدم وجود یار و یاور مسئولیتی نخواهم داشت) بلکه شاید از شما شنواتر و مطیع‌تر در برابر رئیس حکومت و والیان امر (در حفظ کیان اسلام و منافع مردم) باشم»؛ (وَإِنْ تَرَكَتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ؛ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلِيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ).

۱. «عتب» مصدر است و به معنای سرزنش کردن آمده است.

۲. حدید، آیه ۲۵.

این تعبیر نشان می‌دهد که امام علیه السلام در عالمی غیر از عالم مصلحت‌گرایان دنیاپرست و سیاست‌پیشه، سیر می‌کرد و هرگز حکومت را به‌عنوان یک طعمه شیرین و لذیذ نمی‌دانست؛ بلکه وظیفه‌ای سنگین و مقدمه‌ای برای احیای ارزش‌های اسلامی می‌شمرد، که بدون آن، حکومت به‌اندازه آب بینی یک حیوان نیز ارزش ندارد.

در پایان، روی سخنش را به همان گروه دنیاپرست و زیادت‌خواه و سیاست‌باز کرده، می‌فرماید: «من برای شما وزیر و مشاور باشم، بهتر از آن است که امیر و رهبر باشم (چراکه اگر امیر باشم و با من مخالفت کنید کافر می‌شوید ولی اگر دیگری به جای من باشد چنین نیست)»؛ (وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَّكُمْ مِنِّي أَمِيرًا).

چراکه اگر امیر باشم شما هرگز نمی‌توانید به خودکامگی‌ها و غضب حقوق محرومان ادامه دهید، ولی در مشاورت با من بهره‌هایی از حق خواهید برد، بی‌آن‌که مسئول اعمال شما باشم.

تاریخ با صراحت می‌گوید که تمام پیش‌بینی‌های امام علیه السلام در این کلام شریف به وقوع پیوست. و برخلاف آنچه برخی از کوتاه‌نظران می‌اندیشند، امام علیه السلام کاملاً از شرایط سخت دوران حکومت خود آگاه بود و تمام واکنش‌های مخالفان را پیش‌بینی می‌کرد؛ هرگز غافلگیر نشد و چیزی برخلاف آنچه گفته بود روی نداد؛ ولی او پیرو مکتبی بود که می‌گفت: احیای ارزش‌ها، هر چند به قیمت قربانی شدن خود انسان باشد، بر هر چیز مقدم است؛ نه مکتب‌های دنیای مادی که می‌گویند: برای حفظ حکومت می‌توان ارزش‌ها را قربانی کرد!

او به گفته خود عمل کرد؛ حتی حاضر نشد به برادرش «عقیل» سهم مختصری، اضافه بر آنچه حق او بود، از بیت‌المال بدهد.

او برخلاف خلیفه پیشین، کمترین چیزی برای خود نیندوخت و روزی

خطاب به مردم فرمود: «دَخَلْتُ بِلَادِكُمْ بِأَشْمَالِي هَذِهِ وَرَخَلْتِي، وَرَاحِلَتِي، هَا هِيَ فَإِنْ أَنَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِكُمْ بِغَيْرِ مَا دَخَلْتُ فَإِنِّي مِنَ الْخَائِنِينَ؛ من به سرزمین شما وارد شدم با این لباس و این اثاث مختصر و این مرکب؛ و اگر از سرزمین شما با غیر از این خارج شوم (و چیزی از بیت‌المال مسلمین را با خود ببرم)؛ از خائن‌انم!»^۱.

برخلاف آنچه معمول سیاستمداران امروز است، که به‌هنگام انتخابات وعده‌های فریبنده‌ای به مردم می‌دهند و برای جلب آرا به هر کار خلافی دست می‌زنند، امام علیه السلام اهداف واقعی خود را کاملاً روشن ساخت و از مسائلی که در ذائقه بسیاری تلخ بود، خبر داد و برای این که کمترین شائبه اغفال در کار نباشد، مردم را از طوفان‌های آینده آگاه ساخت؛ این کاری است که در برنامه هیچ یک از زمامداران دنیای مادی در طول تاریخ، سابقه نداشته است.

نکته‌ها

۱. چرا فرمود: دست از من بردارید؟

شارحان نهج‌البلاغه و دیگر اندیشمندان اسلام درباره این کلام امیرمؤمنان علیه السلام سخنان بسیاری گفته‌اند؛ گروهی آن را دلیل بر عدم وجود نص بر مسئله امامت و ولایت پنداشته‌اند و گروهی در مقابل به دفاع برخاسته‌اند و جمعی از - به اصطلاح - روشنفکران عصر ما، آن را دلیل بر اصالت رأی مردم در حکومت گرفته‌اند و ...

ولی برای این که در این جا بیراهه نرویم بهتر است قبل از قضاوت درباره متن خطبه، به شرایط زمانی و مکانی و سایر مقدماتی که فضای اصلی خطبه را تشکیل می‌دهد، توجه کنیم. از جمله:

۱. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۵، ضمن ج ۷.

الف) این سخن در زمانی از امام علیه السلام صادر شد که «عثمان» بر اثر حیف و میل در بیت المال و مسلط ساختن بنی امیه بر جان و مال مردم و بروز اغتشاش در مناطق مختلف، به قتل رسیده بود و مردم برای بیعت، به سوی امام علیه السلام هجوم آورده بودند.

مردمی که سران آنها به امتیازات بی دلیل زمان عثمان خو گرفته بودند، انتظار داشتند امام علیه السلام نیز بیت المال مسلمین را مطابق میل آنها تقسیم کند و سیاستمداران نشان انتظار داشتند که در برابر بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام، پست‌های مهم فرمانداری و استانداری کشور وسیع اسلام، در اختیار آنها گذاشته شود. بسیاری از توده‌های مردم نیز از ارزش‌های اسلامی فاصله گرفته و به سبب وفور غنایم جنگی، آلوده زرق و برق دنیا شده بودند؛ افکار جاهلی در میان آنها خودنمایی می‌کرد و زندگی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله - به دلیل بی‌توجهی خلفا - به فراموشی سپرده شده بود.

به همین دلیل، امام علیه السلام خود را بر سر دو راهی می‌دید: تسلیم نشدن در برابر بیعت مردم در آن شرایط بحرانی، یا تن دادن به بیعت و استقبال از طوفان‌ها و بحران‌ها و امواج سهمگین اجتماعی.

ب) امام علیه السلام کسی نبود که مانند سیاستمداران دنیا طلب، طرح واقعی خود را برای حکومت اسلام، پنهان سازد و با نشان دادن در باغ سبز و فریب‌کاری، آنها را به بیعت بکشاند و بعد از نشستن بر تخت قدرت، طرح اصلی خود را آشکار سازد! او هرگز به این‌گونه فریب‌کاری‌ها تن در نمی‌داد و مایل بود همه چیز را قبلاً به‌طور آشکار با مردم در میان بگذارد و مشکلات بیعتشان را برای آنها بیان کند.

بدیهی است، برای کسی که از دیدگاه ارزش‌های الهی به حکومت می‌نگرد، دلیلی ندارد که خود را با فریب‌کاری و به هر قیمت ممکن، به قدرت برساند.

ج) بی شک امام علیه السلام، نه تنها در آن زمان، بلکه در زمان‌های قبل از آن نیز لایق‌ترین فرد برای حکومت بود؛ نه تنها امام علیه السلام چنین عقیده‌ای را درباره خود داشت و می‌فرمود: «إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى؛ رقیب من هم به یقین می‌داند که جایگاه من در خلافت، مانند جایگاه محور در سنگ آسیاست، (که هرگز ممکن نیست سنگ بدون آن گردش کند).»^۱

و نیز هنگامی که به مسئله شورای شش نفری عمر اشاره می‌کند که او را در کنار پنج نفر قرار داده بودند؛ می‌فرماید: «مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؛ کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آنان (ابوبکر) شک و تردید وجود داشته باشد، تا چه رسد به این که مرا هم سنگ امثال این‌ها قرار دهند.»^۲

و در جای دیگر هنگامی که مردم می‌خواستند بعد از عثمان با او بیعت کنند، با صراحت می‌گوید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي؛ همه شما به خوبی می‌دانید من از همه کس به خلافت شایسته‌ترم.»^۳

حتی رقبای او، با صراحت شایسته‌تر بودن او را قبول داشتند (هر چند در عالم سیاست این شایستگی‌ها از طرف رقبیان در عمل فراموش می‌شود!) از جمله «عمر» به هنگام انتخاب شورای شش نفری به علی علیه السلام گفت: «تو از همه شایسته‌تری اگر شوخ طبع نبودی!» سپس افزود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَئِنْ وُلِّيْتَهُمْ لَتَحْمِلَنَّهُمْ عَلَى الْحَقِّ الْوَاضِحِ وَالْمَحَبَّةِ الْبَيْضَاءِ؛ به خدا سوگند! اگر زمام حکومت را تو در دست بگیری مردم را در مسیر حق واضح، و راه روشن قرار خواهی داد.»^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ششقیه).

۲. همان.

۳. همان، خطبه ۷۴.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶. همین مضمون را طبری در تاریخ خود، با تفاوت مختصری نقل کرده است. (ج ۳، ص ۲۹۴، حوادث سال ۲۳ هجری).

«ابوبکر» هنگامی که به خلافت رسید - طبق نقل بسیاری از روایات - عدم صلاحیت خویش را برای خلافت بیان کرد. به گفته «طبری» چنین گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي قَدْ وُلِّيتُ عَلَيْكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ؛ ای مردم! من والی شما شده‌ام در حالی که بهترین شما نیستم».^۱

و حتی در بعضی از این روایات آمده است که ابوبکر گفت: «أَقِيلُونِي! فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فِيكُمْ؛ مرا رها سازید، من بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست».^۲

با توجه به آنچه گفته شد که همه از محکّمات تاریخ و حدیث محسوب می‌شود - و طبعاً جمله‌های متشابهی مانند خطبه مورد بحث را باید در پرتو آن تفسیر کرد - شکی باقی نمی‌ماند که امام علیه السلام در این خطبه می‌خواهد عدم علاقه خود را به مسئله خلافت روشن سازد و نهایت تواضع خویش را در این امر نشان دهد و هم به مردمی که اصرار در بیعت با او داشتند، بگوید که اگر من قدرت را به دست گیرم برنامه‌ام دنباله‌روی از روش‌های نادرست پیشین نیست؛ بلکه چاره‌ای جز این ندارم که شما را به راه حق بازگردانم و ارزش‌های عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کنم؛ هر چند خوشایند گروه زیادی نباشد و علم مخالفت بر پا دارند و طوفان‌هایی به پا کنند.

با توجه به این نکات، جایی برای این بحث باقی نمی‌ماند که آیا این خطبه دلیل بر آن نیست که امامت منصوص نبوده؟ و یا این‌که معیار برای امامت و خلافت تنها آرای مردم است و بس؟ زیرا این سخن را کسی می‌گوید که تنها ظاهر این خطبه را مورد توجه قرار دهد و از تمام قرائن تاریخی و سخنان دیگر امام علیه السلام در نهج البلاغه و غیر آن، چشم‌پوشد!

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۰.

۲. احقاق الحق، ج ۸، ص ۲۴۰.

۲. چرا عدالت علی علیه السلام را بر نمی‌تابیدند؟

بی‌شک، بیعت با علی علیه السلام - به گفته همه مورخان - پرشورترین و مردمی‌ترین، بیعت بود؛ چراکه بیعت در «سقیفه» از چند نفر تجاوز نمی‌کرد و بیعت با «عمر» طبق سفارش خلیفه اول بود و بیعت با «عثمان» ناشی از رأی سه نفر از شورای شش نفری بود؛ در حالی که بیعت با علی علیه السلام از آغاز به صورت گروهی انجام شد و از متن توده مردم برخاست و مردم همه یک‌صدا گرد او را گرفته و با او بیعت کردند؛ در حالی که امام علیه السلام به دلیل شرایط بسیار سخت جامعه اسلامی - که از سوء مدیریت خلفای پیشین سرچشمه گرفته بود - از قبول آن اکراه داشت.

مورخ معروف، ابن‌اثیر در کامل در این زمینه چنین می‌گوید: «هنگامی که مصریان که در شورش بر ضد عثمان، نقش اصلی را داشتند، بعد از واقعه قتل عثمان به مردم مدینه اصرار کردند که باید حتماً خلیفه‌ای برای مسلمین تعیین گردد، مردم به سوی علی علیه السلام هجوم آوردند و گفتند: «آمده‌ایم با تو بیعت کنیم؛ می‌بینی که چه بر سر اسلام و مسلمین آمده است». علی علیه السلام فرمود: «مرا رها کنید! و به دنبال دیگری بروید چراکه ما به سوی چیزی می‌رویم که چهره‌ها و رنگ‌های مختلف دارد و دل‌ها و عقل‌ها بر آن استقرار نمی‌یابد (مسئله‌ای است بسیار پیچیده و غامض)». مردم گفتند: «تو را به خدا سوگند می‌دهیم! مگر نمی‌بینی در چه شرایطی قرار داریم؟ مگر اسلام را (تنها) نمی‌بینی؟ مگر آشوب و فتنه‌ها را مشاهده نمی‌کنی؟ مگر از خدا نمی‌ترسی؟». فرمود: «من پاسخ شما را گفتم و بدانید اگر من پیشنهاد شما را اجابت کنم (به سنت‌های غلط پیشین تن نمی‌دهم (و) شما را به راهی می‌برم که می‌دانم (عین حق و عدالت است) و اگر مرا رها کنید من فردی مانند شما خواهم بود (و مسئولیتی بیش از مسئولیت یک نفر ندارم)». سپس ابن‌اثیر بیعت عامه مردم با علی علیه السلام را به‌طور مشروح، شرح می‌دهد.^۱

۱. کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۱۹۳.

به یقین - همان گونه که عبارت های مذکور گواهی می دهد - علی علیه السلام می دانست که حکومت حق و عدالت، بر مردمی که عادت به ظلم و ستم کرده اند، بسیار مشکل است و با مخالفت های شدید سران دنیا پرست، روبرو خواهد شد؛ ولی با این همه می دانست که حفظ اصول، هر چند به قیمت مخالفت ها، کارشکنی ها و سرانجام شهادتش تمام شود، کار بسیار پرارزشی است.

هدف امام علیه السلام حکومت کردن به هر قیمت نبود، بلکه حکومت را برای حفظ اصول و ارزش ها لازم می دانست، هر چند موقعیت و حتی جان او در این راه قربانی شود و البته درک این واقعیت برای کسانی که با فرهنگ انبیا و اولیا آشنا نیستند، آسان نیست.

ابن ابی الحدید در این جا جمله جالبی از بعضی اندیشمندان نقل کرده است که گفته اند: «سیاست علی علیه السلام را اگر انسان منصف، با دقت بررسی کند و نسبت به شرایطی که او و یارانش گرفتار آن بودند آن را بسنجد، می بیند که این سیاست واقعاً یک معجزه بود»^۱.

۳. چرا وزیر بودن آن حضرت بهتر است؟

جمله «أَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيْرًا» علاوه بر این که می توان آن را بر نوعی تواضع و اتمام حجت حمل کرد، توجیه دیگری هم می تواند داشته باشد: که اگر علی علیه السلام امیر می شد، مخالفت و قیام بر ضد او سبب کفر می گردید؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث معروف درباره او فرموده بود: «حَرْبُكَ حَرْبِي؛ جنگ با تو، همچون جنگ با من است (و موجب کفر و خروج از اسلام می شود)»^۲. در

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷۳.

۲. ابن مغزالی دانشمند معروف اهل سنت در کتاب مناقب خود از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله

خطاب به علی علیه السلام فرمود: «سَلِمْتُكَ سَلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي». (مناقب ابن مغزالی، ص ۶۲، ح ۷۱).

حالی که اگر آن حضرت مشاور بود، مخالفت با حکومت وقت، سبب کفر نمی‌گردید.

* * *

کوتاه سخن این که بعضی از ناآگاهان، درباره این خطبه جنجال زیادی به راه انداختند و آن را برخلاف اصول اعتقادی تشیع پنداشتند، در حالی که هیچ مسئله‌ای که برخلاف این اعتقادات باشد، در آن دیده نمی‌شود؛ زیرا از یک سو، امام علیه السلام می‌خواهد بی‌اعتنایی خود را به مقام‌های ظاهری کاملاً نشان بدهد؛ در حالی که دیگران برای اموری بسیار کمتر از آن سر و دست می‌شکستند. از سوی دیگر، امام علیه السلام نهایت تواضع خود را در برابر مردم و افراد مؤمن و باایمان، با این تعبیرات نشان می‌دهد.

از سوی سوم، به آن‌ها هشدار می‌دهد و اتمام حجت می‌کند که اگر من زمام امور را به دست گیرم جز حق و عدالت و کتاب و سنت صلی الله علیه و آله پیامبر و رضای خدا را به رسمیت نمی‌شناسم. هرگز از من انتظار نداشته باشید که مانند دیگران، پایه‌های حکومت خود را با ظلم و ستم و تبعیض و تزویر محکم کنم.

و از سوی چهارم، تصور نکنید من از طوفان‌های آینده بی‌خبرم و بر مرکب خلافت به‌عنوان یک مرکب راهوار سوار می‌شوم؛ من می‌دانم که در شرایط فعلی، سوار شدن بر این مرکب چموش، بسیار خطرناک و پردردسر است! اگر آن را بپذیرم به دلیل وظیفه الهی است، نه غیر آن.

* * *

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَ فِيهَا يُنَبِّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى فَضْلِهِ وَ عِلْمِهِ وَ يُبَيِّنُ فِتْنَةَ بَنِي أُمَيَّةَ

از خطبه‌های امام علیه السلام است
 که در آن از فضل و آگاهی‌های خود و (عمدتاً)
 از فتنه‌های بنی‌امیه خبر می‌دهد^۱

۱. سند خطبه:

ابن ابی‌الحدید در شرح این خطبه می‌گوید: این خطبه را بسیاری از مورخان در کتب خود آورده‌اند؛ خطبه‌ای است معروف و مستفیض که علی علیه السلام آن را پس از پایان جنگ با خوارج نهروان بیان فرمود. و در آن جمله‌هایی است که جز علی علیه السلام آن را بیان نفرموده است (شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۵۷). حتی ابن ابی‌الحدید مطالبی بیش از آنچه سید رضی آورده است، در این جا نقل می‌کند که نشان می‌دهد مرحوم سید رضی - مانند موارد دیگر - خطبه را تلخیص و گلچین کرده است.

در کتاب مصادر نهج‌البلاغه نیز آمده است که ابن‌واضح در تاریخ خود (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳) و ابونعیم در حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۸، و ج ۴، ص ۱۸۶ و ابن‌اثیر در نهجیه قسمت‌هایی از این خطبه را آورده‌اند.

مرحوم علامه مجلسی نیز آن را (بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۳۶۵، ح ۵۹۹) از کتاب الغارات ثقفی، ج ۱، ص ۵ نقل کرده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۱۷۴).

از مجموع این نقل‌ها به‌خوبی استفاده می‌شود که این خطبه، از خطبه‌های معروفی است که در منابع بسیاری آمده است.

بخش اول

صفحة ۳۵

° , «T̄i °Ā ĀRĤū »B̄i,tB «°B E, aĀ «K°A&Ak-e kĀMBE
 »FwBū/BL² f kT̄A BL ô ZB½/ĒkĀM o ô ke EB aĀ oT °j
 j M «MB-ù { j Ā » Fv U k M v ū» m°Aù, »kŪU/ĒNĪc
 Bk B BÜĀBM ŪL E A ½Ñé U ½ k U ù j Ā , ĀB°A
 j ½ , TçBª E j ½ÑŪ j ½ ,B°Bnà d ½ ,BMfBfB«½ ,BÜ wB
 J pA e ,n ½ A oA M S q» »-kŪkç ° /HU½ «½R -
 q ,j ° v-°A ½ XfÑz ù ,j a vBA ½ Xÿoç ,J àh°A
 ,HŪā a ĀB k°S çBā ,ÿB w j ĀRo- { , M e S ç AA
 / «mAM A Ü°&AcT̄i T̄ , aĀ L°ABE Ä½¼ aā Tv U

بخش دوم

صفحة ۴۷

j ùöÄ ,R İÜ½¼ « ;S L̄RoYĒAA ,S İ S °CEAA; T̄i°AA
 j T̄i°A i E/Ā E/GM àh GML ,bBo°Ā e j -d ,RAM½
 S i ,B̄i S -Ā: -e ½ BĀ «T̄iB»B̄i, ¼A «M«T̄i aĀ k«Ā
 &A AB« Ā -Āj ½ L°Ai E ,B ù o M ½ L°AB E ,BT°M
 ,B ū MmÄUt o é°AJB«°B̄, kĀM w JB ME ° ¼E «Mk\ T
 A foT Te M¼ °A ,Bnj ì «-U ,Bq oM M U ,Bk M lh U
 ¼ Te «Ā MĀ / M âBo ô E °HĀB A «½
 , Id Tv ¼ ¼KeB °A , Mj ¼kIĀ°AB T̄B A «½ fke EnB TA
 , k nB ½B ùu °, a jBHĀç , z h ½ B { T̄i aĀjoU
 / o aĀ

بخش سوم

صفحة ۵۹

« Ā&AB] ou Y, Ā MB ùBv ° , \B-MB«½S L°Ā E j d»

كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ: بِمَنْ يَسُّ مَوْمَهُمْ خَسَفًا، وَيَسُّ مَوْفَهُمْ عُزْفًا، وَيَسُّ قِيهِمْ بِكَأْسِ
 مُصَبَّرَةٍ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، وَلَا يُحْلِسُهُمْ إِلَّا الْخَوْفَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ
 قُرَيْشٌ - بِالْدُّنْيَا وَمَا فِيهَا - لَوْ يَرَوْنَنِي مَقَامًا وَاحِدًا، وَلَوْ قَدَرَ جَزْرٌ جَزُورٌ،
 لِأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلَبَ الْيَوْمَ بَعْضُهُ فَلَا يُعْطُونِيهِ!

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه بیش از هر چیز به فتنه‌هایی توجه می‌کند که مسلمانان در پیش داشتند و راه خلاصی از آن را شرح می‌دهد و به‌عنوان یک رهبر آگاه و صادق، هشدارهای لازم را به مردم درباره بدترین فتنه‌ها که فتنه بنی‌امیه است می‌دهد: فتنه‌های کور و ظلمانی و بلاهای فراگیر و وحشتناک که بر اثر حکومت بنی‌امیه، صغیر و کبیر را در بر می‌گیرد؛ فتنه‌هایی که تا امام علیه السلام در حیات است، جلوی آن را گرفته، ولی بعد از امام علیه السلام رخ می‌دهد؛ فتنه‌هایی که وقتی مردم حق‌شناس در آن غوطه‌ور شدند، آرزو می‌کنند که ای کاش یک بار دیگر علی علیه السلام در میان آن‌ها می‌آمد و سُکَّان کشتی نجات امت را در دست می‌گرفت! در بخش کوتاه دیگری از این خطبه، از آگاهی‌های خویش و ارتباط و پیوند با عالم غیب و سیراب شدن از سرچشمه وحی، سخن می‌گوید و جمله معروف و مشهور «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي»؛ پیش از آن‌که مرا از دست دهید، هرچه می‌خواهید از من بپرسید» را بیان می‌کند که به گفته ابن‌عبدالبرّ در کتاب استیعاب گروهی از راویان و محدثان تصریح کرده‌اند که احدی از صحابه این جمله را نگفت (چراکه از این بیم داشتند مردم سؤالاتی مطرح کنند که آن‌ها پاسخ را ندانند).^۱



۱. استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳ و ۱۱۰۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۴۶ و ج ۱۳، ص ۱۰۶.

بخش اول

أَمَّا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ، وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ، أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيءَ عَلَيَّ أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَ اشْتَدَّ كَلْبُهَا. فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ، وَ لَا عَنْ فِئَةٍ تُهْدِي مِئَةً وَ تُضِلُّ مِئَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاقِعِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَادِقِهَا، وَ مُنَاجِ رِكَابِهَا، وَ مَحَطِّ رِحَالِهَا، وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قِتْلًا، وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا. وَ لَوْ قَدْ فَقدْتُمُونِي وَ نَزَلَتْ بِكُمْ كَرَاهَةُ الْأُمُورِ، وَ حَوَازِبُ الْحَطُوبِ، لِأَطْرَقَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ، وَ فَشِلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسْؤُولِينَ، وَ ذَلِكَ إِذَا قَامَتْ حَرْبُكُمْ، وَ سَمَرَتْ عَنْ سَاقٍ، وَ ضَافَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضَيْقًا، نَسْتَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ، حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لِبَقِيَّةِ الْأَبْرَارِ مِنْكُمْ.

ترجمه

بعد از حمد و ثنای الهی (فرمود:) ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم - و کسی جز من جرأت این کار را نداشت! - بعد از آن که ظلمت فتنه‌ها، در همه جا گسترده شد و به آخرین درجه شدت رسید!

از من سؤال کنید (و آنچه را درباره سرنوشت خود و آینده می خواهید از من پرسید) پیش از آن که مرا از دست بدهید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست! از هیچ حادثه‌ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می شود از من سؤال نمی کنید (مگر این که پاسخ آن را آماده دارم) و همچنین درباره هیچ گروهی که حتی یک صد نفر را هدایت یا گمراه می کند، پرسشی نمی کنید، مگر

این که از دعوت کننده، رهبر و کسی که آن‌ها را به پیش می‌راند، و از جایگاه خیمه و خرگاه و محلّ اجتماع آن‌ها، و کسانی که از آن‌ها کشته می‌شوند، یا به مرطبیعی می‌میرند (از همه این‌ها) شما را آگاه می‌سازم و اگر مرا از دست دهید سپس ناراحتی‌های زندگی و مشکلات بر شما فرو بارد (و برای یافتن راه حل به این و آن متوسّل شوید) بسیاری از پرسش کنندگان سر به زیر می‌افکنند و در حیرت فرو می‌روند (چراکه پاسخ‌گویی برای این سؤالات نمی‌یابند) و بسیاری از مسئولان (و آن‌ها که مورد پرسش واقع می‌شوند) از پاسخ در می‌مانند، این حوادث و بلاها هنگامی روی می‌دهد که جنگ بر شما طولانی شود و (برای درهم کوبیدن شما) دامن به کمر زند و دنیا آن‌چنان بر شما تنگ گردد که ایام بلا را بسیار طولانی بشمرید و سخت بی‌تابی کنید (و این وضع همچنان ادامه می‌یابد) تا زمانی که خداوند، پرچم فتح و پیروزی را برای باقی‌مانده نیکان شما به اهتزاز درآورد!

شرح و تفسیر

من چشم فتنه را کور کردم!

امام علیه السلام در نخستین بخش این خطبه - بعد از حمد و ثنای الهی - مردم را مخاطب ساخته، می‌فرماید:

«ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم - و کسی جز من جرأت این کار را نداشت! - بعد از آن که ظلمت فتنه‌ها، در همه جا گسترده شد و به آخرین درجه شدت رسید!»؛ (أَمَّا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ، وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنِّي فَتَنَاتُ ۱

۱. «فَتَاتُ» از ریشه «فَقَأَ» بر وزن «فقر» به معنای شکافتن دُمَل برای بیرون آوردن چرک و خون آن است و هرگاه در مورد چشم به کار رود، به معنای درآوردن یا شکافتن آن می‌آید که نتیجه آن، کوری است.

عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لِيُجْتَرِيَءَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهُمَا، وَاشْتَدَّ كَلْبُهُمَا^۲.

این که منظور از فتنه در این عبارت کدام فتنه است؟ جمعی از شارحان نهج البلاغه آن را اشاره به فتنه جنگ جمل دانسته‌اند؛ چراکه افراد ساده لوح و حتی آن‌ها که در درجه متوسطی از علم و ایمان بودند، در آن حیران شده بودند که آیا می‌شود با گروهی که ظاهراً مسلمان‌اند - و به اصطلاح - اهل قبله‌اند، جنگید؟! گروهی که بعضی از صحابه معروف و مشهور مانند «طلحه» و «زبیر» در میان آن‌ها هستند و گروهی که همسر رسول خدا ﷺ «عایشه» زمامدار آن است؛ هر چند این جنگ و بیکار، بعد از اتمام حجّت فراوان و عدم تسلیم در برابر حق باشد. وانگهی، بعد از غلبه بر آن‌ها، آیا می‌توان اموال آن‌ها را به غنیمت گرفت؟ یا اسیرانشان باید چه کرد؟

ولی امام علیه السلام که می‌دانست اگر این پیمان شکنی و شقّ عصای مسلمین ادامه یابد، فتنه، و آشوب، سراسر کشور اسلام را خواهد گرفت و شاید چیزی از اسلام و میراث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی نماند؛ نخست به اتمام حجّت برخاست و با ملاقات‌ها و گفت‌وگوهای پی‌درپی آن‌ها را از عواقب این امر بر حذر داشت و چون نپذیرفتند چاره‌ای جز توسّل به زور نبود؛ به همین دلیل، با قاطعیّت و بدون هیچ‌گونه شک و تردید، بر آن‌ها تاخت و آتش جنگ جمل را خاموش کرد.

۱. «غَيْهَب» از ریشه «غُهَب» بر وزن «وُهَب» به معنای ظلمت و سیاهی شدید است که در مورد شب‌های کاملاً ظلمانی و گاه در مورد حیواناتی که کاملاً سیاه هستند به کار می‌رود. ریشه این لغت به معنای غفلت و نسیان آمده است، که تناسب زیادی با تاریکی دارد.

۲. «كَلْب» بر وزن «طَلَب» از ریشه «كَلَب» بر وزن «قَلَب» در اصل به معنای زدن اسب با مهمیز است (شیء نوک تیزی که در کنار چکمه قرار داشته و سوار کاران، برای دواندن اسب‌ها از آن استفاده می‌کردند و آن را به شکم اسب می‌زدند). به همین تناسب، در مورد حوادث سخت و جنگ‌های طاقت فرسا و بیماری هاری سگ، و حمله و زدن حیوانات درنده، به کار رفته است.

بعضی دیگر، فتنه خوارج در نهروان را نیز در مفهوم جمله مورد بحث وارد دانسته‌اند؛ چراکه خوارج علی‌رغم آلودگی و انحراف باطنی و حماقتشان، ظاهری آراسته داشتند و حتی غالباً به واجبات و مستحبات کوچک نیز، اهمیت می‌دادند؛ لذا بسیاری از ساده‌دلان در مبارزه با آنان، تردید به خود راه می‌دادند. امام علیه السلام چشم این فتنه را نیز که برخاسته از کج‌اندیشی‌ها و اعمال منافقانه خوارج بود، کور کرد.

بعضی دیگر، فتنه معاویه، شامیان و جنگ صفین را - که از همه این‌ها گسترده‌تر بود و امام علیه السلام تا سر حد پیروزی آن را رهبری فرمود، و اگر سستی و نادانی گروهی از فریب خوردگان پیش نیامده بود، آن هم برای همیشه پایان می‌یافت - در مفهوم جمله امام علیه السلام داخل می‌دانند.

بعضی از شارحان نیز فتنه را به مفهوم عامی گرفته‌اند و معتقدند که این فتنه‌ها از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر آغاز شد و در غزوات دیگر ادامه یافت و بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت خطرناک‌تر، ظهور و بروز کرد و تا زمان عثمان ادامه یافت و بعد از بیعت مردم با آن حضرت، به اشکال دیگری نمایان گشت و امام علیه السلام گاه با شمشیر، گاه با صبر و شکیبایی، گاه با آگاهی‌رسانی و گاه با فریادها و هشدارها، چشم فتنه‌ها را نابینا کرد.

ولی تفسیر اول (اشاره به جنگ جمل) با تعبیرات خطبه، مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

تعبیر به «عَيْنَ الْفِتْنَةِ» نشان می‌دهد که امام علیه السلام فتنه را به هیولای وحشتناکی تشبیه کرده، که وقتی چشم او را کور کنند، قدرت فعالیت از او گرفته می‌شود و در ضمن اشاره به این نکته نیز می‌تواند باشد که آن حضرت در مبارزه با فتنه‌ها، به سراغ مرکز اصلی فتنه و توطئه می‌رفت، نه شاخ و بر ها؛ زیرا، هنگامی که مرکز فتنه متلاشی شود بقیه اعوان و انصار فتنه‌گران، خودبه‌خود متلاشی خواهند شد و این، بهترین راه برای از بین بردن فتنه‌ها، با ضایعات کمتر است.

سپس امام علیه السلام در این زمینه به سراغ نکته بسیار مهمی می‌رود و برای بیان آن، این‌گونه آغاز می‌کند: «از من سؤال کنید (و آنچه را درباره سرنوشت خود و آینده می‌خواهید از من بپرسید) پیش از آن‌که مرا از دست بدهید»؛ (فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي).

همان‌گونه که در سابق نیز اشاره شد، به گفته محققان، هیچ‌کس را یارای این سخن، جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده است! چراکه آگاهی او از مسائل گذشته و حال و آینده، به قدری گسترده بود که پاسخ هر سؤالی را، از معارف و احکام و حوادث گوناگون، آماده داشت و این علم و دانشی بود که از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته بود و پیامبر صلی الله علیه و آله از سرچشمه وحی فراگرفته بود و الهامات الهیه و تأییدات روح القدس بر قلب پاک امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز، آن را گسترش می‌داد و بر آن تأکید می‌کرد.

جمعی از مورخان، از افرادی نام برده‌اند که به دلیل غرور آمیخته با ناآگاهی، در این میدان گام نهادند و ندای «سَلُونِي» سردادند؛ ولی به زودی رسوا و سرشکسته شدند و مدعی خود را پس گرفتند! از جمله «ابن جوزی» (دانشمند معروف قرن ششم) روزی بر منبر همین جمله «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» را درباره مردم گفت، ناگهان زنی از میان جمعیت برخاست، رو به سوی او کرد و گفت: «در روایات آمده که علی علیه السلام در یک شب برای مراسم کفن و دفن سلمان فارسی به مدائن آمد و بلافاصله بازگشت» ابن جوزی گفت: «آری چنین روایتی نقل شده است». زن گفت «این را هم می‌دانیم که جنازه عثمان که در نزدیکی امام علیه السلام بود سه روز در مزابل افتاده بود و علی علیه السلام کاری نکرد»؛ ابن جوزی گفت: «آری! چنین بوده است»؛ زن گفت: «باید یکی از این دو کار اشتباه باشد» (درواقع زن می‌خواست اعتقاد ابن جوزی را در مورد عثمان تخطئه کند) ابن جوزی از پاسخ فرو ماند و تنها به این قناعت کرد که به آن زن گفت: «اگر بدون اجازه

همسرت از خانه بیرون آمدی لعنت خدا بر تو باد و اگر با اجازه شوهرت بود لعنت خدا بر او باد!». زن با خون سردی گفت: «بگو ببینم: خارج شدن عایشه برای جنگ با علی علیه السلام (در واقعه جمل) به اذن پیامبر صلی الله علیه و آله بود، یا بدون آن؟!» (اشاره به این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قبل پیش بینی کرده بود و او را نهی فرمود).

ابن جوزی خاموش ماند و قدرت بر پاسخ نداشت.^۱

شبهه این واقعه درباره بعضی دیگر نقل شده است.

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر این مقدمه چنین می فرماید: «سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست! از هیچ حادثه‌ای که از امروز تا دامنۀ قیامت واقع می شود از من سؤال نمی کنید (مگر این که پاسخ آن را آماده دارم) و همچنین درباره هیچ گروهی که حتی یک صد نفر را هدایت یا گمراه می کنند پرسش نمی کنید، مگر این که از دعوت کننده و رهبر و کسی که آن‌ها را به پیش می راند و از جایگاه خیمه و خرگاه و محل اجتماع آن‌ها و کسانی که از آن‌ها کشته می شوند، یا به مر طبیعی می میرند، (از همه این‌ها) شما را آگاه می سازم»؛ (فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ، وَ لَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِثَّةً وَ تُضِلُّ مِثَّةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَائِقِهَا^۲، وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا، وَ مُنَاحِ^۳ رِكَابِهَا، وَ مَحَطِّ رِحَالِهَا، وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا، وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا).

بسیارند کسانی که ممکن است مسائلی را به صورت مبهم و کلی در آینده‌ای نزدیک پیش بینی کنند و این کاری است که سیاستمداران، در مسائل مربوط به

۱. الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲. «نایق» از ریشه «نقی» بر وزن «ضرب» به معنای فریاد زدن بر حیوانات به منظور حرکت دادن آن‌هاست. به کار بردن این تعبیر در مورد انسان‌ها، در جایی است که افرادی ناآگاه، با تحریک افراد فاسد و مفسد به حرکت درمی آیند.

۳. «مناخ» از ریشه «نوخه» به معنای اقامت گرفته شده و «مناخ» به جایی گفته می شود که شتر را در آن جا می خوابانند و سپس به عنوان کنایه، به معنای وسیع تری، یعنی محل اقامت، به کار رفته است.

اطراف عصر خود، همیشه انجام می دهند و ممکن است گاهی صحیح و گاهی اشتباه از آب درآید؛ ولی پیش بینی دقیق جزئیات با تمام مشخصات، آن هم در زمان های بسیار دور، برای هیچ کس ممکن نیست، جز آن ها که با سرچشمه وحی ارتباطی دارند و از علم بی پایان پروردگار، مدد می گیرند و جالب این است که امام علیه السلام در جمله های مذکور، از یک سو تأکید بر این دارد که من تمام حوادث آینده را تا دامنه قیامت می توانم برای شما پیشگویی کنم و از سوی دیگر اشاره به تمام جزئیات آن ها می کند. چیزی که برای غیر پیغمبر و کسانی که از علوم خاص او بهره دارند، امکان پذیر نیست.

در این جا فوراً این سؤال به ذهن می آید که آیا پیامبر یا امام، علم غیب - آن هم به این گستردگی - می توانند داشته باشند، با این که قرآن با صراحت می گوید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾؛ «بگو کسانی که در آسمان و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا»^۱

این سخن پاسخ روشن و معروفی دارد که هم از آیات قرآن استفاده می شود و هم در کلمات خود آن حضرت آمده است و آن این که علم غیب به صورت ذاتی مخصوص خداست، ولی خداوند هر مقدار از آن را لازم بداند در اختیار اولیای خدا می گذارد؛ همان گونه که در آیه ۲۶ - ۲۷ سوره «جن» می خوانیم: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾؛ «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر پیامبرانی که (آنان را برگزیده و) از آن ها راضی است».

به زودی در کلام خود امام علیه السلام - به خواست خدا - می خوانیم هنگامی که امام علیه السلام از پاره ای از حوادث آینده خبر داد و کسی همین سؤال را مطرح کرد

۱. نمل، آیه ۶۵ (در آیات متعدّد دیگری شبیه به این مضمون نیز آمده است).

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ، وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ؛ این علم غیب نیست؛ بلکه آموزشی است از صاحب علم». اشاره به این که علم غیب ذاتی، مخصوص خداست و علم من جنبه اکتسابی دارد؛ من همه این امور را از پیامبر صلی الله علیه و آله آموختم و او از خداوند متعال (شرح بیشتر این سخن، ذیل همان خطبه خواهد آمد).

به هر حال، هیچ کس بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جز امام امیرمؤمنان علیه السلام چنین سخنی را نگفته و نمی توانسته است بگوید؛ ولی امام علیه السلام این سخن را فرموده و بارها پیشگویی هایی کرده که عیناً واقع شده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود فصلی تحت عنوان «امور غیبی که امام علیه السلام از آن خبر داد، سپس تحقق یافت» در ذیل همین خطبه آورده است که در بحث نکات، اشاره ای به آن خواهیم داشت.

تعبیر امام علیه السلام در جمله های مورد بحث، به «وَلَا عَنْ فِئَةٍ تَهْدِي مِثَّةً...» اشاره به این است که نه تنها از گروه ها و لشکرهای انبوه، که در آینده حادثه می آفرینند، باخبرم؛ بلکه حتی از گروهک های کوچک که هیچ کس نمی تواند درباره آن پیشگویی داشته باشد - به برکت تعلیم الهی - باخبر هستم!

سپس امام علیه السلام به دو نکته دیگر در این زمینه اشاره می کند:

نخست، برای تشویق هرچه بیشتر آنها به سؤال کردن از مسائلی سرنوشت ساز، می فرماید: «اگر مرا از دست دهید سپس ناراحتی های زندگی و مشکلات بر شما فرو بارد (و برای یافتن راه حلّ به این و آن متوسّل شوید) بسیاری از پرسش کنندگان سر به زیر می افکنند و در حیرت فرو می روند، (چرا که پاسخ گویی برای این سؤالات نمی یابند؛ و بسیاری از مسئولان (و آنها که مورد پرسش واقع می شوند)، از پاسخ عاجز می مانند»؛ (وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمْوَنِي وَ نَزَلَتْ بِكُمْ

كَرَائِهِ^۱ الْأُمُورِ، وَ حَوَازِبُ^۲ الْخُطُوبِ، لَا طَرَقَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ، وَ فَشَلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسْئُولِينَ).

اشاره به این که، تا من در میان شما هستم از مسائل سرنوشت ساز خود سؤال کنید؛ چرا که بعد از من دیگران نمی توانند پاسخ درستی به شما بدهند؛ لذا در کار خود فرو می مانید و پشیمان می شوید.

دیگر این که، یک اشاره اجمالی به طوفان ها و بحران هایی که در پیش است می کند، تا خود را برای آن آماده سازند و در عین حال نوید فتح و پیروزی به نیکوکاران می دهد، می فرماید: «این حوادث و بلاها هنگامی روی می دهد که جنگ بر شما طولانی شود و (برای کوبیدن شما) دامن به کمر زند و دنیا آن چنان بر شما تنگ گردد که ایام بلا را بسیار طولانی بشمرید و سخت بی تابی کنید، (و این وضع همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که خداوند پرچم فتح و پیروزی را برای باقی مانده نیکوکاران شما، به اهتزاز درآورد»؛ (وَ ذَلِكَ إِذَا قَلَّصَتْ^۳ حَرْبُكُمْ، وَ شَمَّرَتْ^۴ عَنْ سَاقٍ، وَ ضَاقَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضَيْقًا، تَسْتَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ، حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لِبَيْتَةِ الْأَبْرَارِ مِنْكُمْ).

امام علیه السلام در واقع پیش بینی روشنی از سیطره حکام جنایت کار بنی امیه بر اموال و نفوس و سرزمین های اسلامی می کند که هر کس با آن ها اندک مخالفتی داشت، با شدیدترین ضربات سرکوب می شد و آمار جنایت ها و اعمال غیر انسانی آن ها

۱. «کرائه» جمع «کریهه» به معنای شیء ناپسند است.

۲. «حوازب» جمع «حازب» به معنای کار مشکل و پیچیده از ریشه «حزب» بر وزن «جذب» به معنای شدت است.

۳. «قَلَّصَ» از ریشه «قلوص» (به معنای پریدن و جستن) گرفته شده و «قَلَّصَ» (با تشدید) به معنای استمرار و ادامه یافتن است.

۴. «شَمَّرَتْ» از ریشه «تشمیر» در جایی گفته می شود که انسان دامن را به کمر می زند و برای انجام کاری مهیا و آماده می شود و «شمر» به معنای افراد جدی و مجرب و نیز به معنای افراد شرور آمده است.

از حدّ و حصر بیرون است و تعبیر «ضَاقَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضَيْقًا؛ دنیا بر شما به شدت تنگ خواهد شد» کاملاً بر این حکومت سیاه، صادق بود.

تعبیر به «فتح و پیروزی نیکوکاران» ممکن است اشاره به زوال حکومت ظالمانه بنی امیه باشد که مسلمانان برای مدّتی نفسی آسوده کشیدند؛ چراکه هنوز عبّاسیان قدرت و قوّتی پیدا نکرده بودند.

و نیز ممکن است اشاره به حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام باشد، که به تمام ظلم و بی عدالتی‌ها و جنایات جنایت‌کاران پایان می‌دهد.

نکته

پیشگویی‌های شگفت‌انگیز امام علیه السلام

نهج البلاغه پر است از پیشگویی‌هایی که امام علیه السلام درباره حوادث آینده دارد و گاه چنان جزئیات آن را شرح می‌دهد که گویی با چشم، همه آن‌ها را در برابر خود می‌بیند.

ابن ابی‌الحدید در ذیل خطبه مورد بحث نکته جالبی دارد، می‌گوید: «امام علیه السلام در این خطبه، به خدا سوگند یاد می‌کند که درباره هر حادثه‌ای تا قیامت از او سؤال کنند، از تمام آن‌ها خبر می‌دهد و حتّی جزئیات آن را بازگو می‌کند». سپس می‌افزاید: «این سخن از آن حضرت نه به معنای ادّعای ربوبیت است، نه به معنای ادّعای نبوت؛ بلکه امام علیه السلام می‌فرمود که این‌ها را با تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله فراگرفته است» و بعد می‌گوید: «ما این سخن را بارها آزموده‌ایم و کاملاً مطابق واقعیت دیده‌ایم و به صدق دعوی آن حضرت پی برده‌ایم؛ مانند اخبار از ضربت خوردن آن حضرت به گونه‌ای که محاسن مبارکش با خون سرش خضاب شود و اخبار از قتل امام حسین علیه السلام و سخنی را که هنگام عبور از کربلا فرمود و اخبار به حکومت «معاویه» و جریان «حجاج» و سرانجام کار «خوارج» در «نهروان» و اخباری که

دربارۀ بعضی از یارانش داد که بعضی کشته می‌شوند و بعضی به دار آویخته می‌شوند و خبرهای مربوط به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین و اخبار از عدۀ لشکری که از کوفه به یاری او می‌آید، در آن هنگام که می‌خواست برای خاموش کردن فتنۀ طلحه و زبیر و عایشه به بصره برود و خبری که دربارۀ آیندۀ «عبدالله بن زبیر» داد و ماجرای ویران شدن «بصره» با غرقاب و رفتن به زیر آب و هلاک شدن مردم در فتنۀ «زنج» و نیز پرچم‌های سیاهی که از سوی خراسان حرکت می‌کند (جریان ابومسلم و عباسیان...)» (و اخبار فراوان دیگری که ابن ابی‌الحدید شرح آن را ذکر کرده و ما به دلیل پیشگیری از طولانی شدن سخن، آن را تلخیص کردیم).^۱

این گواهی کسی است که به امامت آن حضرت به عنوان یک پیشوای معصوم اعتقادی ندارد؛ ولی مسئله از نظر ما بسیار روشن‌تر است؛ زیرا ائمه معصومین علیهم‌السلام هم وارث علوم فراوانی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند، هم حقایق تازه‌ای را از قرآن درک می‌کردند که دیگران درک نمی‌کنند و هم الهامات غیبی بر قلب آن‌ها وارد می‌شد.

دربارۀ وسعت علم امام علیه‌السلام باز هم ذیل خطبه‌های مناسب بحث خواهیم کرد.

۱. برای آگاهی بیشتر، به شرح نهج البلاغۀ ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۴۷-۵۰ مراجعه شود.

بخش دوم

إِنَّ الْفِتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ سَبَّهَتْ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ؛ يُنْكَرْنَ مُقْبِلَاتٍ، وَيُعْرَفْنَ مُدْبِرَاتٍ، يَحْمَنَ حَوْمَ الرِّيَّاحِ، يُصِيبُ بِلَدًّا وَيُخْطِنُ بِلَدًّا. أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلَمَةٌ: عَمَّتْ خُطُوبُهَا، وَخَصَّتْ بَلِيَّتُهَا، وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. وَإِذْ لَمَّا لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي، كَالنَّابِ الضَّرُوسِ: نَعْدِمُ بِفِيهَا، وَتَحْبِطُ بِيَدِهَا، وَتُرْبِنُ بِرِجْلِهَا، وَتَمْنَعُ دَرَّهَا، لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ، أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ. وَلَا يَزَالُ بِلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ أَنْتَ ضَارًّا أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَأَنَّ ضَارَّ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَضْحِيهِ، تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فِتْنَتَهُمْ سُوءَاءَ مَخْشِيَّةٍ، وَقِطْعًا جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدًى، وَلَا عَلَمٌ يُرَى.

ترجمه

هنگامی که فتنه‌ها روی می‌آورد به شکل حق خودنمایی می‌کند و هنگامی که پشت می‌کند (مردم را از ماهیت خود) آگاه می‌سازد. در حال روی آوردن ناشناخته است و به‌هنگام پشت کردن شناخته می‌شود؛ مانند گردبادها به بعضی از شهرها اصابت می‌کند و از بعضی می‌گذرد. آگاه باشید! وحشتناک‌ترین فتنه‌ها برای شما از نظر من، فتنه بنی‌امیه است! چراکه فتنه‌ای است کور و تاریک؛ و حکومت آن فراگیر است (و همه تحت فشار آن حکومت ظالم قرار می‌گیرند)، ولی بلای آن ویژه گروه خاصی است، هرکس در آن فتنه بصیر و بینا باشد (و با آن به ستیز برخیزد) بلا دامن او را می‌گیرد. و هرکس در برابر آن نابینا باشد، بلایی

به او نمی‌رسد. به خدا سوگند! بعد از من، بنی‌امیه را برای خود زمامداران بدی خواهید یافت! آن‌ها همچون شتر شرور و بدخویی هستند که صاحب خود را گاز می‌گیرد؛ با دست خود بر سر او می‌کوبد و با پا او را دور می‌سازد. و از دوشیدن شیرش او را منع می‌کند. آن‌ها به این وضع ادامه می‌دهند (و نیکان و مجاهدان را نابود می‌کنند)، مگر این‌که در مسیر منافع آن‌ها قرار گیرد، یا لااقل ضرری به آن‌ها نرساند. بلا و ستم‌های آن‌ها درباره شما نیز همچنان ادامه خواهد یافت تا آن‌جا که (هیچ پناهگاهی نیابید و) استمداد شما از آن‌ها به استمداد برده‌ای مانند که در برابر ظلم مالک خویش، از او کمک بطلبید؛ یا همچون دوستی که (از تعدی و احجاف دوست خود) به او پناه برد. (آری!) فتنه‌های آن‌ها پشت سر یکدیگر بر شما وارد می‌شود؛ با قیافه‌ای زشت و ترسناک و همراه پاره‌ای از آداب و رسوم جاهلیت؛ در آن زمان نه راهنمایی در آن میان خواهد بود و نه پرچم نجاتی!

شرح و تفسیر

فتنه خطرناک بنی‌امیه!

امام علیه السلام در بخش اول این خطبه، درباره گوشه‌ای از حوادث تلخ آینده و فتنه‌هایی که برای مسلمانان روی می‌دهد خبر داد و در ادامه آن، در این بخش: اولاً به یک قانون کلی درباره فتنه‌ها اشاره می‌کند؛ قانونی که آگاهی بر آن می‌تواند خطر فتنه‌ها را تا حد زیادی تقلیل دهد و ثانیاً انگشت روی یک فتنه خاص - که در واقع مهم‌ترین فتنه‌ها بوده است - می‌گذارد و به مردم درباره آن هشدار می‌دهد و آن، فتنه بنی‌امیه است که امام علیه السلام در این کلام کوتاه، بسیاری از ویژگی‌های آن را برشمرده است.

نخست می‌فرماید: «هنگامی که فتنه‌ها روی آورد به شکل حق خودنمایی

می‌کند و هنگامی که پشت می‌کند (مردم را از ماهیت خود) آگاه می‌سازد؛ (إِنَّ
الْفِتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ).

درواقع، به‌هنگام روی کردن، اغفال‌کننده است و به‌هنگام پشت کردن، بیدار
کننده.

سپس به نکته‌ای که در حقیقت علت این موضوع است اشاره کرده،
می‌فرماید: «در حال روی آوردن ناشناخته است و به‌هنگام پشت کردن شناخته
می‌شود»؛ (يُنَكِّرُنْ مُقْبِلَاتٍ، وَ يُعْرِفُنْ مُدْبِرَاتٍ).

این، یک نکته بسیار مهم اجتماعی و سیاسی است، که فتنه‌گران و سودجویان
تبهکار، ماهیت خود را در چهره ساختگی حق‌به‌جانب، پنهان می‌دارند تا مردم را
به‌دنبال خود بکشند؛ ولی هنگامی که بر مرکب مراد سوار شدند، چهره واقعی
خود را نشان می‌دهند و همین امر، به تدریج سبب نابودی آن‌ها می‌شود. این
قانون و قاعده‌ای است برای تمام اعصار و قرون؛ به همین دلیل طرفداران حق
باید همیشه با دقت و هوشیاری به حوادث نگاه کنند، مبادا فریب چهره‌های
حق‌به‌جانب دروغین را بخورند و غافلگیر شوند. هرگونه سطحی‌نگری و حسن
ظن بی‌دلیل در این‌گونه موارد، جز زیان و خسران به بار نمی‌آورد.

در ادامه این سخن به این نکته اشاره می‌فرماید که فتنه‌ها همیشه فراگیر
نیستند؛ بلکه «مانند گردبادها به بعضی از شهرها اصابت می‌کند و از بعضی
می‌گذرد!»؛ (يَحْمُنُ^۱ حَوْمَ الرِّيَّاحِ، يُصِبْنَ بَلَدًا وَيُخْطِئْنَ بَلَدًا).

زیرا زمینه‌های ظهور و بروز فتنه‌ها در همه شهرها یکسان نیست؛ بلکه عوامل
متعدد و پیچیده‌ای دارد که در جایی هست و در جایی دیگر نیست.

بنابراین، اگر آثاری از فتنه در شهرهایی دیده نشد، نباید فریب خورد؛ ای بسا
شهر خاصی را به دلیل آمادگی‌هایش هدف قرار دهد.

۱. «يَحْمُنُ» از ریشه «حوم» بر وزن «قوم» به معنای چرخیدن است.

در ادامه این سخن، به سراغ فتنه بنی امیه می رود و می فرماید: «آگاه باشید! وحشتناک ترین فتنه ها برای شما از نظر من، فتنه بنی امیه است؛ چراکه فتنه ای است کور و تاریک»؛ (أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ).

فتنه های کور و تاریک فتنه هایی است که هیچ کس و هیچ چیز را به رسمیت نمی شناسد و همه ارزش ها را پایمال می کند و نیکان را بدون توجه به سوابق و شخصیت آن ها در هم می کوبد و فتنه بنی امیه به راستی چنین بود!! در عصر حکومت آن ها، ارزش های عصر جاهلیت ناگهان زنده شد و بازماندگان کثیف و آلوده آن زمان، پست های حساس حکومت اسلامی را اشغال کردند و نیکان و پاکان از صحنه اجتماع عقب رانده شدند و آن ها که مقاومت کردند، نابود گشتند. سپس به یکی از ویژگی های این فتنه اشاره کرده، می فرماید: «حکومت آن فراگیر است (و همه تحت فشار آن حکومت ظالم قرار می گیرند) ولی بلای آن ویژه گروه خاصی است؛ هرکس در آن فتنه بصیر و بینا باشد (و با آن به ستیز برخیزد) بلا دامان او را می گیرد و هرکس در برابر آن نایبنا باشد، بلایی به او نمی رسد»؛ (عَمَّتْ خُطَّتْهَا، وَ خَصَّتْ بَلِيَّتُهَا، وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا).

بدیهی است که آثار شوم فتنه سرانجام دامان همه اجتماع را خواهد گرفت و تعبیر به «عَمَّتْ خُطَّتْهَا» ممکن است اشاره به همین معنا باشد؛ ولی لبه تیز آن، متوجه آگاهان مجاهد و مبارز است ولی ناآگاهان و آگاهان بی مسئولیت و بی درد، از بلاهای خاص در امان می مانند.

سپس امام علیه السلام در بیان دومین ویژگی حکومت بنی امیه می افزاید: «به خدا سوگند! بعد از من بنی امیه را برای خود زمامداران بدی خواهید یافت؛ آن ها

۱. «خُطَّة» از ریشه «خَطَّ» به معنای علامت گذاشتن است و واژه «خُطَّة» به معنای حالت و موضوع می آید.

همچون شتر شرور و بدخویی هستند که صاحب خود را گاز می‌گیرد؛ با دست خود، بر سر او می‌کوبد؛ و با پا او را دور می‌سازد؛ و از دوشیدن شیرش او را منع می‌کند؛ (وَإِيْمُ اللّٰهِ اَلْتَجِدُنَّ بِنِيْ اُمِّيَّةَ لَكُمْ اَرْبَابَ سُوْءٍ بَعْدِيْ، كَالنَّابِ ۲ الضَّرْوِسِ ۳: تَعْدُمُ ۴ بَفِيْهَا، وَ تَخْبِطُ ۵ بِيَدِيْهَا، وَ تَزْبِنُ ۶ بِرِجْلِيْهَا، وَ تَمْنَعُ ۷ دَرَّهَا ۷).

چه تشبیه جالبی! انسان انتظار دارد از شیر شترش استفاده کند و بر او سوار شود و به مقصد برسد؛ همان‌گونه انسان انتظار دارد حکومت به او کمک کند و مشکلاتش را حل نماید و در مسیر پیشرفت‌های فردی و اجتماعی یار و یاورش باشد؛ ولی حکام ظالم، بی‌رحم و بی‌منطق - که جز به منافع زودگذر خود و اشباع هوس‌های خویش نمی‌اندیشند - نه تنها مشکلی را از جامعه حل نمی‌کنند، بلکه مردم را گرفتار سخت‌ترین مشکلات ساخته، از هر سو ضربه تازه‌ای بر آنان وارد می‌سازند.

چقدر این پیشگویی صحیح بود و علی عليه السلام با قلب پاکش تمام حوادث آینده را می‌دید که این گروه بی‌رحم و درنده‌خو، چه بلایی بر سر اسلام و مسلمین می‌آورند.

در ویژگی سوم می‌فرماید: «آنها به این وضع ادامه می‌دهند (و نیکان

۱ «ایم» به اعتقاد بعضی از ادبا در اصل «ایمن» جمع «یمین» بوده، که نون آن ساقط شده و هنگامی که گفته شود «وَ اَيُّمُ اللّٰهِ» یعنی: من به خدا سوگندها می‌خورم (ابن ابی الحدید در تفسیر این کلمه بحث مشروحی دارد که علاقه‌مندان می‌توانند به ج ۷، ص ۵۴، مراجعه کنند).

۲ «النَّاب» به معنای شتر ماده پیر است.

۳ «ضَّرْوِس» به معنای حیوان کج خلقی است که گاز می‌گیرد و در اصل از ریشه «ضرس» بر وزن «حرص» به معنای دندان آسیاست.

۴ «تَعْدُم» از ریشه «عذم» بر وزن «جزم» به معنای خوردن چیزی با فشار حریصانه است که لازمه آن گاز گرفتن است.

۵ «تَخْبِطُ» از ریشه «خبط» بر وزن «ضبط» به معنای زدن و کوبیدن با دست است.

۶ «تَزْبِنُ» از ریشه «زبن» بر وزن «دفن» به معنای دور کردن و لگد زدن است.

۷ «دَرَّ» به معنای ریزش شیر فراوان است؛ سپس به هر خیر و برکتی اطلاق شده است.

و مجاهدان را نابود می‌کند). مگر این که در مسیر منافع آن‌ها قرار گیرد؛ یا لا اقل، ضرری به آن‌ها نرساند؛ (لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ، أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ).

همه صداهای حق‌طلبان را در گلوهایشان خفه می‌کنند و هر مخالفی را در هر جا باشد، از روی زمین برمی‌دارند و به هیچ‌کس حق حیات و زندگی نمی‌دهند، جز کسانی که در خدمت آن‌ها باشند، یا کمترین ضرری به منافع آن‌ها نرسانند. برای آن‌ها تفاوت نمی‌کند این حق‌طلب و عدالت‌جو، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، یا صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، یا عالم و دانشمند بزرگ دینی و یا زاهد و عابد! و به این ترتیب، عمومیت و گسترش فتنه را که امام علیه السلام در آغاز کلام اشاره فرمود، در عمل به‌طور کامل پیاده می‌کنند.

در ویژگی چهارم به این نکته اشاره می‌فرماید که مشکل عظیم در این حکومت این است که هیچ پناهگاهی برای در امان ماندن از ظلم آن‌ها وجود نخواهد داشت و هیچ دادرسی در برابر ستم‌های آن‌ها پیدا نمی‌شود و مردم ناچارند از ظلم این ظالمان به خودشان شکایت برند و تکلیف چنین شکایت و شاکیبانی روشن است. می‌گوید: «بلا و ستم‌های آن‌ها درباره شما نیز همچنان ادامه خواهد یافت، تا آن‌جا که (هیچ پناهگاهی نیابید و) استمداد شما از آن‌ها به استمداد برده‌ای مانند که در برابر ظلم مالک، از او کمک بطلبد؛ یا همچون دوستی که (از تعدی و احجاف دوست خود،) به او پناه برد؛» (وَ لَا يَزَالُ بِلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ أَنْتَصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَأَنْتَصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَضْحِيهِ).

و چنین است سرنوشت مردمی که حکومت جائر و ظالمشان زبان تمام حق‌گویان را قطع کند؛ عالمان را خانه‌نشین سازد؛ عزیزان را ذلیل و خوار کند و تمام قدرت‌های مردمی را درهم بکوبد و همه را به استخدام خود درآورد.

در پنجمین و آخرین ویژگی - که در واقع تأکیدی است بر ویژگی‌های قبل -

می‌فرماید: «(آری!) فتنه‌های آن‌ها پشت سر یکدیگر بر شما وارد می‌شود، با قیافه‌ای زشت و ترسناک، و همراه پاره‌ای از آداب و رسوم جاهلیت؛ در آن زمان نه راهنمایی در آن میان خواهد بود و نه پرچم نجاتی»؛ (تَرَدُ عَلَيْكُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهَاءٌ مَخْشِيَةٌ^۱، وَقِطْعًا جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدًى، وَلَا عِلْمٌ يَرَى).

امام علیه السلام با این ویژگی‌ها تمام شرایط و اوضاع حکومت بنی‌امیه را ترسیم کرده و پایان آن را نشان داده است؛ گویی در این دوران تاریک هشتاد ساله، زیسته و همه چیز را به رأی‌العین دیده است، حکومتی که مدعی پیروی از قانون خدا بود، نه بهایی برای ارزش‌های اسلامی قائل بود و نه قوانین اسلامی را به رسمیت می‌شناخت. حکومتی خودکامه، ظالم، بی‌منطق و مملو از فتنه‌ها که نمایانگر عصر جاهلیت بود. حکومتی که جز به مصالح و منافع مادی خویش نمی‌اندیشید و آن قدر ظلم و ستم در این دوران هشتاد سال مرتکب شد، که در تاریخ بشریت کم‌نظیر است.

آری! امام علیه السلام همه این‌ها را برای مسلمانان پیش‌بینی کرد و هشدار داد. تعبیر به «أَرْبَابٌ سُوءِ بَعْدِي» اشاره لطیفی به این حقیقت است که شما که به حکومت اسلامی و انسانی عادلانه من تن ندادید و در حفظ و دفاع از آن کوتاهی کردید باید در انتظار چنین زمامداران و حُکام سوئی باشید.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه مطلبی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد بنی‌امیه با گروهی از مردم واقعاً به صورت برده و غلام رفتار می‌کردند، تا آن‌جا که در شرح نهج‌البلاغه تستری آمده است که آن‌ها بسیاری از مسلمین را به بردگی می‌گرفتند و به گردن آن‌ها مهر بردگی می‌زدند و در کف دست‌های آن‌ها علامتی می‌گذاشتند.^۳

۱. «شوهاء» از ریشه «شوه» بر وزن «قوم» به معنای زشتی است و «شوهاء» به معنای زشت و قبیح است.

۲. «مخشیه» به معنای مخوف از ریشه «خشیت» به معنای خوف گرفته شده است.

۳. بهج‌الصباغة (شوشتری)، ج ۶، ص ۱۰۶.

نکته‌ها

۱. ویژگی‌های فتنه!

«فتنه» واژه‌ای است که همه از آن وحشت دارند و نتیجه آن را شوم و ناگوار می‌دانند، ولی فتنه چیست؟ و نشانه‌های آن کدام است؟ امام علیه السلام در این خطبه، هم نشانه‌های فتنه را بیان فرموده و هم تعریف آن را با تکیه بر این نشانه‌ها، روشن ساخته است.

فتنه به حوادث پیچیده‌ای می‌گویند که ماهیت آن روشن نیست؛ ظاهری فریبنده دارد و باطنی مملو از فساد؛ جوامع انسانی را به بی‌نظمی، تباهی، عداوت، دشمنی، جنگ و خون‌ریزی، و فساد اموال و اعراض می‌کشاند. و از همه بدتر این که قابل کنترل نیست.

غالباً در ابتدا چهره حق‌به‌جانبی دارد و ساده‌اندیشان را به دنبال خود می‌کشاند و تا مردم از ماهیت آن آگاه شوند، ضربات خود را بر همه چیز وارد می‌سازد. فتنه‌ها هیچ قانونی را به رسمیت نمی‌شناسند؛ ممکن است در یک شهر همه چیز را به آتش کشند و در کنار آن شهر دیگری باشد که در امان بماند. فتنه همان‌گونه که امام علیه السلام در فراز مورد بحث بیان فرمود، مانند گردباد است که همه چیز را با خود می‌چرخاند و می‌برد، و گاه دیده شده که گردبادهای سنگین، انسان‌ها، حتی اتومبیل را از جا کنده، به آسمان برده و به هر سو پرتاب می‌کنند!! فتنه‌ها نیز با شخصیت‌های بزرگ اجتماعی، دینی، علمی و سیاسی و با اموال مردم و سرمایه‌های جامعه، همین کار را می‌کند.

می‌دانیم که گردبادها بر اثر وزش دو جبهه قوی باد در دو جهت مخالف، پیدا می‌شود؛ یعنی دو جبهه مخالف در هم می‌پیچند و به گرد هم می‌گردند و گردباد را به وجود می‌آورند؛ فتنه‌ها نیز بیشتر از اختلافات برمی‌خیزد؛ آنگاه که دو جناح، بی‌فکر و بی‌مطالعه، بی‌رحمانه به جان هم می‌افتند، فضای جامعه را

تیره‌وتار می‌سازند، نتیجه‌اش آن است که گردبادهای حوادث و ناامنی، همه چیز را از بیخ‌وبین می‌کند و نابود می‌سازد!

به همین دلیل، در برابر حوادث اجتماعی باید خوش‌بینی‌ها را تا حدی کنار گذاشت و دربارهٔ کسانی که روی صحنه و پشت صحنه هستند، دقت کرد و سوابق آن‌ها را بررسی نمود و اگر فتنه‌ای در کار است، مردم را باخبر ساخت و این وظیفهٔ اندیشمندان هر جامعه است.

جنگ‌هایی که در دوران حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام به وقوع پیوست، هرکدام نمونهٔ بارزی از فتنه بود؛ در «جنگ جمل»، «عایشه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را بر شتر سوار کردند و دو نفر از صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله - که سوابق نسبتاً خوبی در اسلام داشتند - بر اثر هوی و هوس و وسوسه‌های شیطان، آتش فتنه را برافروختند و نخستین بانگ اختلاف را در امت اسلامی سردادند؛ در این میان، نزدیک به بیست هزار نفر از مسلمانان در این آتش فتنه سوختند و خانه‌های زیادی ویران شد. تا آن‌که با تدبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام آتش فتنه خاموش گشت.

فتنهٔ «شامیان» و «جنگ صفین» و ادعای واهی خونخواهی عثمان و بر سر نیزه کردن قرآن‌ها نمونهٔ دیگری از این فتنه‌ها بود و هنوز شعلهٔ آن خاموش نشده بود که فتنهٔ سومی از آن برخاست! گروهی از متنسکان جاهل و متعبدان بی‌فکر، زیر پوشش «حکم فقط حکم خداست»^۱ آتش جنگ نهروان را برافروختند.

دقت در این نمونه‌های عینی، می‌تواند تمام ویژگی‌های فتنه را که امام علیه السلام در این خطبه بیان کرده، عملاً به انسان بیاموزد.

۲. حکومت جنایت‌بار بنی‌امیه

همان‌گونه که امام علیه السلام در این خطبه فرموده، بنی‌امیه سخت‌ترین

۱. لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ.

و خطرناک‌ترین فتنه‌ای بود که دامان مسلمانان را در آغاز اسلام گرفت و تمدن اسلامی را دگرگون ساخت و چهره حکومتی خونخوار، مستبد و بی‌منطق به حکومت اسلامی داد.

بنی‌امیه از دودمان «أمیة بن عبد شمس بن عبد مناف» (جدّ اعلاى بنی‌امیه) بودند.

«ابوسفیان» که از نواده‌های امیه است، سرسخت‌ترین دشمن اسلام بود و آتش افروز اصلی بسیاری از جنگ‌های عصر پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، که تا آخرین نفس آنچه می‌توانست برای نابودی اسلام تلاش و کوشش کرد، ولی نقشه‌های او به لطف پروردگار نقش بر آب شد و سرانجام در نهایت ذلت، تسلیم سپاه نیرومند اسلام گردید و چون ظاهراً اسلام آورده بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جنایات او صرف نظر کرد، ولی معروف این است که تا آخر عمر در باطن ایمان نیاورد.

ابن ابی‌الحدید از «شعبی» (یکی از معاریف تابعین است) نقل می‌کند: هنگامی که «عثمان» به حکومت رسید «بنی‌امیه» به خانه او آمدند و خانه پُر شد؛ سپس در خانه را بستند، ابوسفیان که در آن روز نابینا بود رو به آن‌ها کرد و گفت: «آیا شخصی غیر از شما بنی‌امیه در این جا حضور دارد؟» گفتند: «نه!» سپس این جمله مشهورش را بیان کرد: «يَا بَنِي أُمِّيَّةَ! تَلَقَّوْهَا تَلَقُّوا الْكُرْدَ! فَوَالَّذِي يَخْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ! مَا مِنْ عَذَابٍ، وَ لَا حِسَابٍ، وَ لَا جَنَّةٍ، وَ لَا نَارٍ، وَ لَا بَعْثٍ، وَ لَا قِيَامَةٍ؛ اَي بنی‌امیه! گوی‌ خرافت را براباید (و آن را در میان خود نگهدارید) قسم به کسی که ابوسفیان به او سوگند می‌خورد (گویا اشاره به بت‌هاست!) نه عذابی در کار است و نه حسابی، و نه بهشت و دوزخی، و نه رستاخیز و قیامتی». ^۱ همان سخنی که

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۵۳.

نظیر آن را «معاویه» در داستان «مغیره» و «یزید» در اشعار معروفش بعد از مشاهده سر بریده امام حسین علیه السلام بیان کرد.^۱

دانشمندان اهل سنت و شیعه، کتب و مقالات فراوانی درباره جنایات و زشتی های حکومت بنی امیه نگاشته اند که نشان می دهد آنچه در روایات اسلامی قبل از این حکومت ظالم و جائز، پیش بینی شده - که بنی امیه آفت این امت اند - عین حقیقت است.

در این جا کافی است به گوشه ای از کلمات بعضی از بزرگان اهل سنت اشاره کنیم.

مرحوم مُعْنِیَه در شرح نهج البلاغه از طه حسین در کتاب مرآة الاسلام چنین نقل می کند: معاویه خلافت را تبدیل به سلطنت کرد و آن را در فرزندان خود موروثی ساخت؛ اموری که قرآن آن ها را تحریم کرده بود مباح شمرد... سپس پی در پی بر ضد کتاب و سنت قیام کرد؛ چراکه گناه، همیشه دعوت به گناه دیگر می کند و انسان دنیاپرست هرگز سیر نمی شود. خداوند در قرآن مجید، حرم مکه را محترم شمرد و پیامبر صلی الله علیه و آله حرم مدینه را بر آن افزود؛ ولی بنی امیه هم احترام مکه را هتک کردند و هم احترام مدینه را! در آغاز «یزید بن معاویه» مدینه را (به دلیل این که اهل آن در برابر حکومت یزید تسلیم نشده بودند) مباح شمرد و به لشکریان خود اجازه داد که سه روز هرچه را در آن است، غارت کنند (نوامیس مردم مدینه نیز در این سه روز در امان نبودند) سپس «عبدالملک بن مروان» به «حجاج» اجازه داد که هتک حرمت مکه کند... همه این ها به سبب آن بود که سرزمین های مقدس را مجبور به تسلیم کنند و «ابن زیاد» هتک حرمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را کرد و امام حسین علیه السلام و فرزندان و برادرانش را به قتل رسانید

۱. شواهد تنزیل، ج ۲، ص ۳۹۱، ذیل ج ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۸؛ شذرات الذهب،

و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله را به اسارت گرفت و اموال مسلمین بازیچه دست خلفای بنی امیه شد، هرگونه که خود می خواستند آن را صرف می کردند، نه آن گونه که خدا می خواست.^۱

همین نویسنده معروف، در تعبیر دیگری در مقایسه علی علیه السلام با معاویه می گوید: «چه می گویی درباره مردی که برادرش عقیل بن ابی طالب برای گرفتن کمک نزد او آمد و او به فرزندش حسن علیه السلام گفت: هنگامی که بیت المال را تقسیم کردم، عمویت را به بازار ببر و لباس و کفش تازه ای برای او بخر و چیز بیشتری از بیت المال به او نداد؛ ولی همین «عقیل»، هنگامی که ناراضی و عصبانی به شام نزد «معاویه» آمد صد هزار (درهم یا دینار) از بیت المال مسلمین به او بخشید.»^۲

درباره جنایات بنی امیه و تغییراتی که در حکومت اسلامی ایجاد کردند و فجایع زندگی آنها، فهرست نسبتاً کاملی را در جلد سوم همین کتاب ذیل خطبه ۷۷ به طور مستند آورده ایم، که مطالعه آن هر خواننده منصفی را در وحشت فرو می برد.

با این همه به راستی جای تعجب است که هنوز بعضی از غافلان اصرار دارند معاویه، سردمدار بنی امیه را در اعمالش تبرئه کنند؛ به عنوان این که مجتهد بوده و بر مجتهد گناهی نیست! سخنی که با هیچ منطق و میزان عقلی تناسب ندارد و اگر بنا شود بدترین جنایات تاریخ را این گونه توجیه کنیم، دیگر جنایت کاری در سراسر تاریخ باقی نمی ماند!!

۱. مرآة الاسلام، ص ۱۳۹؛ فی ظلال نهج البلاغة، ج ۲، ص ۵۹.

۲. الفتنة الكبرى (علی علیه السلام و بنوه)، ج ۲، ص ۷۰.

بخش سوم

نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاةٍ، وَ لَسْنَا فِيهَا بِدُعَاةٍ، ثُمَّ يُفَرِّجُهَا اللَّهُ
عَنْكُمْ كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ: بِمَنْ يَسُومُهُمْ حَسَنًا، وَيَسُوقُهُمْ عُنْفًا، وَيَسْقِيهِمْ
بِكَأْسِي مُصَبَّرَةٍ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، وَلَا يُحَاسِبُهُمْ إِلَّا الْخَوْفَ، فَعِنْدَ
ذَلِكَ نُوذُّ قُرَيْشٌ - بِالْذُّنْيَا وَ مَا فِيهَا - لَوْ يَرَوْنِي مَقَامًا وَاحِدًا، وَ لَوْ قَدَرُ
جَزْرٍ جَزُورٍ، لِأَقْبَلُ مِنْهُمْ مَا أَطْلُبُ الْيَوْمَ بَعْدَهُ فَلَا يُعْطُونِيهِ!

ترجمه

هنگامی که آن فتنه‌های کور و تاریک و ظلمانی روی آورد، ما اهل بیت از آن برکناریم و در آن زمان دعوت به حکومت نمی‌کنیم؛ (این فتنه‌ها همچنان ادامه نمی‌یابد) و بعد از مدتی خداوند آن‌ها را از شما جدا می‌سازد؛ همچون جدا کردن پوست از گوشت! این کار به وسیله کسانی انجام می‌شود که ذلت را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند و آن‌ها را (به سوی مرگ و نیستی) می‌رانند و جام تلخ بلا را در کامشان فرو می‌ریزند؛ جز ضربه شمشیر، چیزی به آن‌ها نمی‌دهند و جز لباس ترس و وحشت بر آن‌ها نمی‌پوشانند! در آن زمان، قریش دوست دارد دنیا و آنچه را که در دنیاست از دست بدهد، تا یکبار دیگر مرا ببیند (و رهبری مرا بپذیرد) هر چند زمان آن کوتاه باشد، به اندازه کشتن شتری، تا چیزی را از آن‌ها بپذیرم که امروز کمی از آن را می‌خواهم و آن‌ها نمی‌دهند.

شرح و تفسیر

انتقام شدید الهی از بنی‌امیه

امام علیؑ در قسمت پایانی این خطبه، خبرهای تازه‌ای از حوادث تلخ و شیرین

آینده می دهد و نخست می فرماید: «هنگامی که آن فتنه‌های کور و تاریک و ظلمانی روی آورد، ما اهل بیت از آن برکناریم و در آن زمان دعوت به حکومت نمی‌کنیم»؛ «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاةٍ ۱، وَ لَسْنَا فِيهَا بِدُعَاةٍ».

در تفسیر این جمله، در میان مفسران نهج البلاغه گفت‌وگوهایی شده است؛ زیرا به یقین، فتنه‌ها از نظر عینیت خارجی، دامان اهل بیت علیهم السلام را گرفت که شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش یکی از نمونه‌های روشن آن بود؛ بنابراین، برکناری اهل بیت علیهم السلام از فتنه‌های آن دوران، به معنای این است که مسئولیت آن فتنه‌ها متوجه آنان نبود؛ بلکه متوجه مردمی بود که رهبری اهل بیت علیهم السلام را رها کردند و به بازماندگان دوران کفر و شرک و جاهلیت پیوستند. جمله «و لَسْنَا فِيهَا بِدُعَاةٍ»؛ ما در آن فتنه دعوت کننده نیستیم» نیز قرینه‌ای بر این معناست؛ چراکه وقتی اهل بیت علیهم السلام، به حکم اجبار خاموش باشند و هیچ گروهی را تشویق به کاری نکنند، مسئولیت آن را بر عهده نخواهند داشت.

سپس امام علیه السلام به آن‌ها بشارت می‌دهد که این فتنه‌ها برای همیشه ادامه نمی‌یابد بلکه: «بعد از مدتی خداوند آن‌ها را از شما جدا می‌سازد، همچون جدا کردن پوست از گوشت!»؛ «ثُمَّ يُفَرِّجُهَا ۲ اللَّهُ عَنْكُمْ كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ ۳».

این تشبیه اشاره به این است که فتنه بنی‌امیه در آن زمان به‌طور کامل خاموش می‌شود و پایان می‌گیرد؛ زیرا هنگامی که پوست را از گوشت جدا می‌کنند ذره‌ای

۱. «مَنْجَاةٌ» از ریشه «نجات» به معنای زمین مرتفعی است که سیل آن را فرا نمی‌گیرد و سپس به هر مکانی که سبب نجات بشود، «مَنْجَاةٌ» اطلاق شده است؛ ولی گاه به معنای برکنار بودن از دخالت در امری نیز آمده است. و در خطبه فوق به همین معناست؛ یعنی اهل بیت علیهم السلام هیچ نقشی در حکومت، در عصر بنی‌امیه نداشتند و تمام وزر و وبال آن متوجه خود آنان بود.

۲. «بِفَرِّجٍ» از ریشه «فَرَج» به معنای گشایش است، خواه گشایش در مکان باشد، یا در مسائل معنوی و مشکلات و در خطبه بالا به معنای جدا شدن چیزی از چیزی است.

۳. «أَدِيم» به معنای پوست است.

از پوست را بر گوشت رها نمی‌سازند و شکل و قیافه حیوان ذبح شده به‌طور کامل دگرگون می‌شود.

اما این کار به دست چه کسانی انجام می‌شود و چگونه صورت می‌گیرد؟ امام علیه السلام در ادامه این سخن اشاره سربسته‌ای به آن کرده، چنین می‌فرماید: «این کار به وسیله کسانی انجام می‌شود که ذلت را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند و آن‌ها را (به‌سوی مر و نیستی) می‌رانند و جام تلخ بلا را در کامشان فرو می‌ریزند؛ جز ضربه شمشیر چیزی به آن‌ها نمی‌دهند و جز لباس ترس و وحشت بر آن‌ها نمی‌پوشانند!»؛ (بِمَنْ يَسُوْمُهُمْ خَسْفًا، وَ يَسُوْقُهُمْ عَنَفًا، وَ يَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُّصَبَّرَةٍ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، وَ لَا يُحْلِسُهُمْ إِلَّا الْخَوْفَ).

تعبیر به «مصبرة» که از ریشه «صبر» گرفته شده و می‌دانیم که «صبر» (بر وزن خشن) گیاهی است بسیار تلخ، اشاره به این است که «بنی‌امیه» در حکومت «بنی‌عبّاس» تلخ‌ترین و ناگوارترین زندگی‌ها را خواهند داشت و جمله «لَا يُعْطِيهِمْ...» تأکیدی است بر این معنا که هرکدام از «بنی‌امیه» در چنگال «بنی‌عبّاس» گرفتار شوند، از دم شمشیر گذرانده خواهند شد و آن‌ها که موفق به فرار شوند، در ترس و وحشت عمیقی خواهند بود!!

در پایان این فراز می‌فرماید: «در آن زمان قریش دوست دارد، دنیا و آنچه را که در دنیاست از دست بدهد، تا یک بار دیگر مرا ببیند (و رهبری مرا بپذیرد) هر چند زمان آن کوتاه باشد، به‌اندازه کشتن شتری، تا چیزی را از آن‌ها بپذیریم که امروز کمی از آن را می‌خواهم ولی نمی‌دهند»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ - بِالذُّنْيَا وَمَا

۱. «خَسْف» به‌معنای پنهان‌گشتن، مخفی شدن و فرو بردن است و به تناسب، به‌معنای ذلت نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معناست.

۲. «يُحْلِس» از ریشه «حلس» بر وزن «فلس» به‌معنای پوشاندن است و به حلی که بر حیوان می‌پوشانند، «حلس» بر وزن «حرص» اطلاق می‌شود.

فِيهَا - لَوْ يَرَوْنِي مَقَاماً وَاحِداً، وَلَوْ قَدَرَ جَزْرٍ جَزُورٍ^۱، لَا قَبْلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلَبَ الْيَوْمَ بَعْضُهُ فَلَإِ يُعْطُونِيهِ!).

گرچه ظاهر این عبارات به خوبی نشان می‌دهد که پیش‌بینی امام علیه السلام مربوط به نابود شدن بنی‌امیه به وسیله بنی‌عبّاس است، ولی بعضی از مفسران نهج‌البلاغه این احتمال را تقویت کرده‌اند که این جمله‌ها ناظر به حکومت حضرت مهدی علیه السلام است، که با ظهورش بساط ظلم و ستم برچیده می‌شود؛ ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا: اولاً بنی‌امیه در آن زمان به صورت یک گروه مشخص نخواهند بود و ثانیاً با ظهور حضرت مهدی علیه السلام که برنامه‌های علوی را به طور کامل اجرا می‌کند، دیگر جایی برای این باقی نمی‌ماند که آن‌ها آرزوی حکومت علی علیه السلام را کنند و به تعبیری دیگر: این آرزو از قبیل تحصیل حاصل است.

به هر حال، تاریخ به خوبی نشان می‌دهد که آنچه امام علیه السلام فرموده بود، به طور کامل واقع شد؛ از جمله حدود هشتاد سال بعد هنگامی که مروان بن محمد، آخرین خلیفه بنی‌امیه سال‌های پایانی حکومت خود را می‌گذرانید، باخبر شد که عبدالله بن علی، از نوادگان ابن‌عبّاس و از فرماندهان لشکر بنی‌عبّاس، به سرزمین موصل آمده است؛ او برای مقابله با آن‌ها با لشکرش حرکت کرد، هنگامی که پرچم لشکر دشمن را دید، این جمله را بر زبان جاری ساخت: «ای کاش علی بن ابی‌طالب زیر این پرچم بود نه این جوان عباسی!»^۲.

و عجیب‌تر این‌که هنگامی که ابوالعبّاس سفّاح، نخستین خلیفه عبّاسی، بر تخت قدرت نشست، دستور داد آن‌قدر از بنی‌امیه کشتار کردند، که به شمار

۱. «جَزُور» از ریشه «جَزْر» بر وزن «جذب» به معنای سر بریدن و نحر کردن حیوان است و «جَزُور» به شتری گفته می‌شود که آن را نحر کرده باشند. این واژه به معنای فروکش کردن آب دریا و مانند آن نیز آمده است.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۵۷.

در نمی‌آید و حتی دستور داد قبرهای بنی‌امیه را شکافتند و مردگان آن‌ها را از گور درآوردند و سوزاندند. و به این ترتیب، هیچ‌کس از زندگان آن‌ها سالم نماند مگر آنانی که به «اندلس» فرار کرده بودند. حتی نوشته‌اند: «سفاح» خشونت را به آن‌جا رسانید که دستور داد کُشتگان بنی‌امیه را پیش روی سگ‌ها اندازند، تا گوشت آن‌ها را بخورند.^۱

و اساساً لقب «سفاح» (خون‌ریز) که به نخستین خلیفه عباسی داده شده، به دلیل کشتار وسیع و بی‌حسابی است که از بنی‌امیه کرد.^۲

ناگفته پیداست فرجی را که امام علیه السلام اشاره می‌کند، تنها در زمان فترت بین حکومت بنی‌امیه و بنی‌عبّاس بود؛ یا به تعبیر دیگر؛ مربوط به زمانی است که بنی‌عبّاس قدرت چندانی پیدا نکرده بود، زیرا بعد از آن‌که پایه‌های قدرت آنان محکم شد، آن‌ها نیز به ظلم و ستم پرداختند و دوران تاریک دیگری به مسلمانان روی آورد.

نکته‌ها

۱. آن‌که گریزد ز خراجات شام!

این تجربه تاریخی مرتب تکرار شده است، که افرادی که از پذیرش حق، با کرامت و عزت سر باز زدند، سرانجام با خواری و ذلت باطل را پذیرا شدند؛ و نمونه روشن آن، مردم عراق در عصر علی علیه السلام بودند. رهبری پیشوایی عادل، آگاه، دلسوز و مهربان را که حتی در میدان جنگ، از دلسوزی و مهربانی فروگذار نمی‌کرد، نپذیرفتند و هر روز با بهانه‌ای از اطاعت فرمان او سر باز زدند؛ قلب او را مالا مال از خون کردند و هر زمان، با ندانم‌کاری و حتی خیانت‌ها، امواج تازه‌ای

۱. تمتة المنتهی، ص ۲۰۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲. شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۶۲.

از غم و اندوه بر روح پاک او فرستادند. ولی چیزی نگذشت، آن‌ها که «از خراج عادلانه شام گریخته بودند، بارکش غول بیابان شدند».

اشخاصی بی‌رحم و بی‌منطق، سنگدلانی کوردل، بر آن‌ها مسلط گشتند؛ که نه بر صغیرشان رحم کردند و نه بر کبیرشان. همه چیز آن‌ها را به تاراج بردند و روز روشن را بر آن‌ها شب ظلمانی ساختند؛ آرزو داشتند یک لحظه از حکومت علی علیه السلام بازگردد؛ ولی هیئات!

آری! همان‌گونه شد که خود امام علیه السلام در خطبه ۲۸ بیان فرموده: «آن‌کس که از حقّ سود نگیرد، زیان باطل دامانش را خواهد گرفت و آن‌کس که نور هدایت او را به راه راست نبرد، ظلمت گمراهی او را به وادی هلاکت می‌کشاند».

به‌راستی این فصل از تاریخ اسلام، مملوّ از درس‌های عبرت است؛ از یک سو سرنوشت آن‌ها که به امیرمؤمنان علیه السلام وفا نکردند، فوق‌العاده عبرت‌انگیز است! و از سوی دیگر، داستان بنی‌امیه بعد از علی علیه السلام پر از درس‌های عبرت است!

«مسعودی» مورّخ مشهور، نقل می‌کند: «حجاج، حاکم کوفه و بصره (در دوران عبدالملک بن مروان) بیست سال فرمانروایی کرد؛ تعداد کسانی که در این مدّت در زیر شکنجه‌های دژخیمان او جان سپردند یا با شمشیر کشته شدند، یکصد و بیست هزار نفر بود. و این آمار مربوط به غیر از کسانی است که در جنگ‌های او کشته شدند».^۱

«ابن قتیبه» در الامامة و السياسة می‌نویسد: «حجاج همراه دویست نفر مسلّح که شمشیرها را زیر لباس پنهان کرده بودند، وارد مسجد بصره شد، و به آن‌ها دستور داد که اگر من برای مردم سخنرانی کردم و آن‌ها مرا سنگ‌باران کردند، من

به علامت هجوم عمامه را از سر برمی دارم؛ شما شمشیرها را از نیام بکشید و به هرکس دست یافتید، او را از دم شمشیر بگذرانید!

این جریان به این شکل تحقق یافت که «حجاج» بالای منبر رفت و گفت: از طرف «عبدالملک» به حکمرانی شهر شما منصوب شده‌ام، مردم بصره که سابقه زشت او را می‌دانستند او را سنگ‌باران کردند، او عمامه از سر برداشت و همراهان او شمشیرها را از غلاف بیرون آوردند و به جان مردم افتادند. هرکس از در مسجد بیرون می‌رفت او را گردن می‌زدند؛ ناچار گروهی به داخل مسجد برگشتند، ولی آن‌ها را یکی بعد از دیگری از دم شمشیر گذراندند، به گونه‌ای که جوی خون از در مسجد سرازیر شد و به بازار رسید!.^۱

این نمونه‌ای از سرنوشت مردمی بود که با علی علیه السلام آن‌چنان معامله کردند.

۲. سرنوشت عبرت‌انگیز بنی‌امیه!

بنی‌امیه نیز سرنوشتی بدتر از مردم عراق در حکومت بنی‌عبّاس پیدا کردند. تا آن‌جا که می‌نویسند: «یکی از فرمانروایان بنی‌عبّاس نود نفر از سران بنی‌امیه را در مجلس خود حاضر کرد؛ دستور داد با عمودهای آهنین جمجمه‌های آن‌ها را شکستند و آن‌ها را نیمه‌جان در وسط مجلس انداختند؛ سپس دستور داد سفره غذا بر پیکر آن‌ها گسترانند و غذا حاضر کردند و او (و دستیارانش) بر جنازه‌های نیمه‌جان آن‌ها که ناله می‌کردند، نشستند و غذا خوردند!». ^۲

آن‌ها حتی به کودکان بنی‌امیه و مردگان آن‌ها رحم نکردند. تا آن‌جا که همان عبدالله بن علی در ایام «سَفَاح» (نخستین خلیفه عبّاسی) به نبش قبور بنی‌امیه پرداخت؛ از جمله جنازه «هشام بن عبدالملک» را از قبر بیرون آوردند و آتش

۱. الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۳۹.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۳۰.

زدند و همچنین جسد «ولید بن عبدالملک» و «یزید بن معاویه» - که فقط استخوانی از او باقی مانده بود - و اجساد دیگر را در تمام شهرها از قبرها بیرون کشیدند و سوزاندند^۱ و سرانجام به سراغ قبر «معاویه» رفتند، اما در آن جز مستی خاک و غبار چیزی ندیدند!^۲

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۰۷.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۳۰.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَفِيهَا يَصِفُ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ يُبَيِّنُ فَضْلَ الرَّسُولِ الْكَرِيمِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ
ثُمَّ يَعِظُ النَّاسَ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که صفات خداوند، سپس فضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی آن
حضرت را بیان کرده، آنگاه مردم را موعظه می‌کند^۱

۱. سند خطبه:

نویسندهٔ مصادر نهج البلاغه معتقد است که آنچه در این جا آمده بخشی از خطبهٔ مشهوری است که آغاز آن: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْمُتَفَرِّدِ...» بوده است که مرحوم کلینی در کتاب کافی بعد از آن که بخشی از این خطبه را در مورد توحید نقل کرده چنین می‌گوید: «این خطبه از خطبه‌های مشهوری است که در میان مردم دست به دست می‌گشت». (کافی، ج ۱، باب جوامع التوحید، ص ۱۳۴، ح ۱).
مرحوم صدوق نیز می‌گوید: «به فرمودهٔ امام صادق عليه السلام این خطبه را امیرمؤمنان علی عليه السلام هنگامی بیان کرد که می‌خواست برای دومین بار مسلمانان را برای جنگ با معاویه آماده کند». (توحید صدوق، ص ۴۱، ح ۳).
ابن عبدربهٔ مالکی نیز در کتاب عقد الفرید آن را در جلد چهارم، ص ۱۶۳ با کمی تفاوت تحت عنوان «خطبته الغراء» آورده است. نویسندهٔ مصادر بعد از نقل مطالب بالا می‌گوید: «مطابق روایت ابن عبدربهٔ سخنی از اهل بیت در این خطبه نیامده است؛ شاید دست امانتداری! آن را حذف کرده، آن گونه که «خطبهٔ شفشقیه» را از کتاب عقد الفرید حذف کرده است؛ در حالی که ثابت کردیم «خطبهٔ شفشقیه» در عقد الفرید وجود داشته است. به هر حال، (بسیاری از) کسانی که این خطبه را نقل کرده‌اند قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۱).

بخش اول

صفحة ٧١

m°A A à û°A ke °B , -°AÄMÆL m°&A nBÜ
/ é Ük ù °oiC , Tk ù ° ôB

بخش دوم (و منها في وصف الانبياء)

صفحة ٧٥

Th wB UoÜTv ½o i ù ocE ,î j Tv ½Ñé ùE ù Aj TwB
« ½çBC ,ò a w « ½ é ½B-af ;çB n RA à ½ N A ofA
ò a &Aj kM

بخش سوم

صفحة ٧٩

j ½] o i Rü ;عليه السلام k-d ½ A °Ü »B lw &A ½of S é ùE T
B« ½â k T Ao\ z°A; ½HwÆRB½n AÆE ,HT½¼jBÄ-°Ñé ùE
Ü\ { ,ow Ai ÜwE ,oTÄ°Ai UTÄ/ «EB«¼K\ TA, BE
o-Y;ñA ç î o ùB °;çof ùS Üv M ;çoe ùS T»;o\ z°Ao i
JB { , â ì-°ZAw, kT A½o M , ÜU½¼BA ù;ñB
½ f ,k { o°ATk w ,k Ü°AÜ w ; Ä-°y°o Mxp , n »i á w
j A û ,Ñ wo°A ½oTüj e A wñE;ñkÄ°A-e ,Ñ û°A
/ ½ A½ B ,Ñ-Ä°A

بخش چهارم

صفحة ٩١

,ç v°AnA A Ak [»Ö oa°B , «M ÄE A&A -e n ,Aa-AA
ç ç A, n z « ½ò d °A ;ÉA ù Ñ ½ aAK TÄV ½nA ù TE
ñB-Ä A, A -v ½ MT°A, Üä ½ç v° A, d d ¼AM A, nB
/ ° Ü½

خطبه در یک نگاه

این خطبه عمدتاً بر چهار محور دور می‌زند:
 نخست، بیان بخشی از صفات خداوند متعال است.
 سپس، اشاره‌ای به آفرینش انبیا از صُلب آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌کند.
 در محور سوم، اشاره‌ای به پیدایش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نسل پاکان و نیکان
 می‌کند و بخشی از فضایل و اوصاف برجسته آن حضرت را شرح می‌دهد
 و عترت گرامی او را می‌ستاید.
 و در آخرین محور، در عبارتهای کوتاهی اندرزه‌های مؤثر و بیدارگر به
 مخاطبان می‌دهد.



بخش اول

فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهَمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ، الْأَوَّلُ
الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي، وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقُضِي.

ترجمه

پربرکت است خداوندی که افکار بلند، به اوج معرفت او راه نمی‌یابد و گمان زیرکان به مقام والایش نمی‌رسد، آغازی است که نهایی ندارد تا به آن رسد، و آخری ندارد تا پایان گیرد و سپری شود.

شرح و تفسیر

هیچ فکری به اوج معرفتش نمی‌رسد!

امام علیؑ در این بخش از خطبه - مانند بسیاری از خطبه‌های دیگر - نخست به مدح و ثنای پروردگار می‌پردازد، تا بهترین آغاز برای سخن باشد و دل‌ها را آماده برای سخنان آینده کند. در این چند جمله، چهار وصف از اوصاف الهی را بیان می‌فرماید که در حقیقت به یک وصف بازمی‌گردد (و شبیه آن در نخستین خطبه نهج البلاغه در آغاز جلد اول این کتاب گذشت). می‌فرماید: «پربرکت است خداوندی که افکار بلند، به اوج معرفت او راه نمی‌یابد و گمان زیرکان به مقام والایش نمی‌رسد»؛ (فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهَمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ). «آغازی است که نهایت ندارد تا به آن رسد و آخری ندارد تا پایان گیرد و سپری شود»؛ (الْأَوَّلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي، وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقُضِي).

تمام این اوصاف چهارگانه، اشاره به نامحدود بودن ذات او در هر جهت

می‌کند؛ ذاتی که از نظر عظمت و علم و قدرت و آغاز و انجام نامحدود است: نه در فکر محدود انسان‌ها می‌گنجد و نه با گمانه‌زنی‌های زیرکان درک می‌شود، نه اولی دارد، نه آخری، نه هدفی برای ذات اوست و نه غایتی؛ چراکه کمال مطلق است و هستی نامحدود و بی‌پایان.

در عین حال، این اوصاف چهارگانه از زاویه‌های مختلفی به این حقیقت می‌نگرد: در جملهٔ اول، سخن از این است که افکار بلند انسانی و اراده‌های قوی و نیرومند هر اندازه تلاش و کوشش، و مقدمه‌چینی کند، به کنه معرفت او نمی‌رسد!

ولی در جملهٔ دوم، اشاره به حدس و گمان و انتقال‌های دفعی و سریع فکری می‌کند که در بسیاری از مسائل زندگی ممکن است راه‌گشا باشد؛ می‌فرماید: حدس زیرکان نیز در این جا کارایی ندارد!

در جملهٔ سوم، اشاره به این می‌کند که خداوند برخلاف موجودات امکانیه، که برای وجودشان هدف و مقصدی تصور می‌شود و هنگامی که به آن رسیدند و رسالت وجود خویش را ایفا کردند، پایان می‌گیرند، هدف و نهایی ندارد؛ زیرا، چیزی در بیرون هستی بی‌پایان او وجود ندارد، تا به آن برسد.

و در آخرین جمله، اشاره به این می‌کند که او آخری است که هرگز به پایان نمی‌رسد. به تعبیر دیگر: او آغاز و انجام هستی است، اما نه آغازی که روزی به پایان رسد و نه انجامی که روزی سپری شود؛ زیرا، این اوصاف در او به معنای نامتناهی بودن و ازلیت و ابدیت است.

ممکن است معنای اخیر در بدو نظر چنین نباشد؛ ولی با توجه به جملهٔ قبل و جمله‌ای مشابه آن در نهج‌البلاغه، مانند خطبهٔ ۸۵، آنچه گفتیم بسیار نزدیک به نظر می‌رسد.

به هر حال، افکار محدود انسان‌ها هرگز به کنه هستی آن کمال مطلق نمی‌رسد

و معرفت ما از ذات پاک و صفات او، تنها یک معرفت اجمالی است که هر قدر روح انسان پاک تر و اندیشه قوی تر گردد، این معرفت اجمالی رو به کمال می رود؛ هر چند هیچ گاه به معرفت تفصیلی نخواهد رسید.

بخش دوم (و منها فی وصف الانبیاء)

فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَأَقْرَهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ،
فَنَاسَخْتَهُمْ كَرَائِمَ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ؛ كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ
سَلَفٌ، قَامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللَّهِ خَلْفٌ

ترجمه

بخش دیگری از این خطبه که صفات پیامبران را بیان می‌کند.
خداوند پیامبران را در برترین جایگاه قرار داد و در بهترین مکان مستقر
ساخت و پیوسته آن‌ها را از اصلاب باارزش (پدران) به ارحام پاک (مادران)
منتقل کرد؛ هر زمان یکی از آن‌ها بدرود حیات گفت، دیگری برای پیشبرد آیین
خدا به جای او برخاست!

شرح و تفسیر

موقعیت ممتاز پیامبران

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، اشاره به پیامبرانی می‌کند که در طول تاریخ
بشریت یکی بعد از دیگری ظاهر شدند، تا بحث توحید را با بحث نبوت تکمیل
کند. قرائن به‌خوبی نشان می‌دهد که در میان این بخش و بخش اول خطبه،
قسمت‌هایی حذف شده است و این‌ها، همه گزیده‌هایی است از خطبه
طولانی‌تری که امام علیه السلام بیان فرموده است.

به هر حال، این بخش در واقع اشاره به چند نکته مهم دارد: نخست این‌که
سلسله پیامبران، تاریخ بشریت را زیر پوشش خود قرار داده و یکی بعد از

دیگری به وظیفه ارشاد برمی‌خاستند و دیگر این‌که همه آن‌ها هدف واحدی را دنبال می‌کردند و نکته سوم این‌که همواره در صُلب پدرانِ بافضیلت و ارحامِ مادرانِ پاک پرورش یافتند.

می‌فرماید: «خداوند پیامبران را در برترین جایگاه قرار داد و در بهترین مکان مستقر ساخت»؛ (فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَأَقْرَبُهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ).

سپس به شرح این مجمل پرداخته، می‌فرماید: «پیوسته آن‌ها را از اصلاّب بارزش (پدران) به ارحام پاک (مادران) منتقل کرد»؛ (تَنَاسَخَتْهُمْ أَكْرَامِ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ).

در واقع «أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ» همان صلب پدران بافضیلت است و «خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ» همان ارحامِ مادرانِ پاک دامن می‌باشد.

سپس به استمرار رسالت انبیا و تداوم آن اشاره کرده، می‌فرماید: «هر زمان یکی از آن‌ها بدرود حیات گفت، دیگری برای پیشبرد آیین خدا به جای او برخاست»؛ (كَلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلْفٌ، قَامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللَّهِ خَلْفٌ).

در حقیقت باغستان زندگی انسان‌ها هیچ‌گاه از شجره طیّبه و درخت پربار وجود آنان خالی نمانده؛ و همواره انسان‌ها از این درختان پرثمر، به مصداق «تَوَاتَى أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^۲ نتایج وافر می‌گرفتند و قوت جان و قوت روان را از شاخه‌های پربار آن می‌چیدند، و از این بذره‌های اصلاح شده و درختان پرثمر بهره‌ها می‌بردند.

مسئله پاک‌ی پدران و مادران انبیا، مسئله مهمی است که در روایات اسلامی و زیارات بازتاب گسترده‌ای دارد. چراکه هم از نظر قانون وراثت دارای آثار

۱. «تَنَاسَخَ» از ریشه «نَسَخَ» در اصل به معنای زایل کردن و جابه‌جا ساختن چیزی است و در این‌جا به معنای

انتقال نطفه پدران به رحم مادران است.

۲. ابراهیم، آیه ۲۵.

عمیقی است و هم از نظر اجتماعی و اعتماد مردم و پیوند در میان امت‌ها و انبیا، آثار انکارناپذیری دارد.

به همین دلیل، در روایات اسلامی که مربوط به انتخاب و گزینش همسر است تأکید شده که مردم به سراغ خانواده‌های پاک‌دامن و مشهور به تقوا بروند؛ و زنان زیبای فریبنده‌ای که در خانواده‌های آلوده پرورش می‌یابند، به گیاهان و گل‌هایی که بر مزبله‌ها می‌رویند، تشبیه شده‌اند.^۱

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر «جانشینی انبیا نسبت به یکدیگر و نشستن خَلَفَ به جای سَلَف» اشاره به این حقیقت است که آن‌ها به مصداق ﴿لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾^۲ همه، برنامه‌های واحد داشتند که در اصول یکسان بود؛ هر چند گاهی در بعضی از فروع به دلیل تفاوت زمان‌ها و مکان‌ها، متفاوت بود؛ همه دعوت به توحید و عدل و معاد داشتند و حتی در اصول مسائل فرعی نیز یکسان بودند؛ همگی مردم را به نیایش و عبادت دعوت می‌کردند و به فضایل و اخلاق سوق می‌دادند و از صفات رذیله برحذر می‌داشتند؛ قانون را محترم می‌شمردند و رعایت نظم را لازم می‌دانستند.



۱. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدِّمَنِ! قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا خَضْرَاءُ الدِّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السُّوءِ». (وسائل الشيعة، ج ۱۴، باب استحباب اختيار الزوجة الكريمة، ص ۲۹، ح ۴).

۲. بقره، آیه ۲۸۵.

بخش سوم

فَأَخْرَجَهُ $k-d \frac{1}{2}$ $\mathbb{A}^{\circ} \mathbb{U}$ » $\mathbb{B} \text{Iw} \& \mathbb{A} \frac{1}{2} \mathbb{A} \text{S} \acute{e} \grave{u} \text{E} \text{T}$
 $\text{T}^{\circ} \mathbb{A} \circ \backslash z^{\circ} \mathbb{A}_i \frac{1}{2} \text{Hw} \mathbb{E} \frac{1}{2} \mathbb{R} \mathbb{B} \frac{1}{2} \mathbb{n} \mathbb{A} \mathbb{A} \mathbb{E} , \text{H} \mathbb{T} \frac{1}{2} \mathbb{A} \mathbb{B} \mathbb{A}^{\circ} \mathbb{A} \mathbb{N} \acute{e} \grave{u} \text{E}_i \frac{1}{2}$
 $\mathbb{U} \text{w} \mathbb{E} , \circ \mathbb{T} \mathbb{A}^{\circ} \mathbb{A} \text{ i } \mathbb{U} \mathbb{T} \mathbb{A} / \ll \mathbb{B} \mathbb{E} \mathbb{B} \ll \frac{1}{2} \mathbb{K} \backslash \mathbb{T} \mathbb{A} , \mathbb{B} \mathbb{E} \mathbb{B} \ll \frac{1}{2} \hat{a} \text{ k}$
 $;\zeta \circ f \grave{u} \text{S} \mathbb{U} \mathbb{M} ; \zeta \circ \text{e} \grave{u} \text{S} \mathbb{T} \mathbb{B} ; \circ \backslash z^{\circ} \mathbb{A} \circ \text{ i } \mathbb{U} \backslash \{ , \circ \text{w} \mathbb{A} \text{ i}$
 $, \text{kT} \mathbb{A} \frac{1}{2} \circ \text{ M} , \mathbb{U} \mathbb{U} \mathbb{A} \frac{1}{2} \mathbb{B} \mathbb{A} \grave{u} ; \mathbb{n} \mathbb{B} \circ \text{Y} ; \mathbb{n} \mathbb{A} \zeta \hat{ı} \circ \grave{u} \text{B}^{\circ}$
 $\mathbb{U} \text{w} ; \mathbb{A}^{\circ} \mathbb{y} \circ \mathbb{M} \mathbb{K} \mathbb{p} , \text{n} \gg \hat{ı} \acute{a} \text{w} \mathbb{J} \mathbb{B} \{ , \hat{a} \hat{ı} \text{ } ^{\circ} \mathbb{Z} \mathbb{A} \text{w}$
 $\mathbb{a} \mathbb{A} \mathbb{a} \text{w} \mathbb{N} \mathbb{E} ; \mathbb{n} \mathbb{k} \mathbb{A}^{\circ} \mathbb{A} \text{ } ^{\circ} \text{e} , \mathbb{N} \hat{u} \text{ } ^{\circ} \mathbb{A} \frac{1}{2} f , \text{k} \{ \circ^{\circ} \mathbb{A} \mathbb{T} \mathbb{k} \text{w} , \text{k} \mathbb{U} \mathbb{A}$
 $/ \frac{1}{2} \mathbb{A} \frac{1}{2} \mathbb{B} , \mathbb{N} \text{ } ^{\circ} \mathbb{A} \mathbb{A} \hat{u} , \mathbb{N} \text{w} \circ^{\circ} \mathbb{A} \frac{1}{2} \circ \mathbb{T} \mathbb{u} ; \text{e}$

ترجمه

عنايات خداوند متعال در جهت ارسال رسل همچنان ادامه يافت، تا نوبت به محمد ﷺ رسيد؛ در اين هنگام گوهر دانش را از بهترين معادن استخراج کرد و نهال وجودش را از اصيل ترين و عزيز ترين سرزمين ها برآورد، و شاخه هستي او را از همان درختي که پيامبرانش را آفريد، و امينان درگاه خود را از آن برگزيد، به وجود آورد. عترتش بهترين عترت ها، خاندانش بهترين خاندان ها، و درخت پربار وجودش بهترين درختان بود. درختي که در حرم (امن خداوند) روويد و در آسمان کرامت و فضيلت سر برکشيد، درختي با شاخه های بلند و ميوه هايي (بسيار شيرين و پرازش) که دست (فرومايگان) هرگز بدان نمي رسد.

به همين دليل، او پيشواي پرهيزکاران و سبب بينايي هدايت جويان است. چراغي است درخشان، و شهابي است پرفروغ، و آتش زنه اي است که برکش

آشکار است. راه و رسم او معتدل، سنت و روش او صحیح و متین، سخنش روشنگر حق از باطل، و حکمش عین عدالت است. خداوند هنگامی او را به رسالت برگزید که میان او و پیامبران پیشین، فاصله زیادی افتاده بود و جهانیان از نیکی‌ها دوری گزیده، و منحرف گشته و امت‌ها به جهل و نادانی گراییده بودند.

شرح و تفسیر

ویژگی‌های پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این بخش از خطبه، به دنبال اشاره‌ای که در بخش قبل به سلسله انبیا فرمود، به خاتم انبیا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فضایل و کمالات و صفات برجسته آن حضرت، در جهات مختلف اشاره می‌کند.

نخست از اجداد پاک و ریشه پربرکت و بافضیلت خاندانش سخن می‌گوید؛ سپس به شاخ و برگ های شجره پربار وجود او، یعنی عترت و فرزندان او می‌پردازد.

در مرحله سوم، شایستگی‌های او را برای رهبری توصیف می‌کند و در مرحله چهارم، از زمان ظهور و قیام او سخن می‌گوید؛ که هر یک از این ابعاد چهارگانه می‌تواند بخشی از عظمت آن حضرت را نمایان سازد.

در قسمت اول می‌فرماید: «عنايات خداوند متعال در جهت ارسال رسل همچنان ادامه یافت، تا نوبت به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید»؛ (حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَيَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

«در این هنگام، گوهر دانش را از بهترین معادن استخراج کرد و نهال وجودش را از اصیل‌ترین و عزیزترین سرزمین‌ها برآورد و شاخه هستی او را از همان درختی که پیامبرانش را آفرید، و امینان درگاه خود را از آن برگزید، به

وجود آورد؛ (فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنِيَّتًا، وَاعَزَّ الْأُرُومَاتِ مَغْرَسًا؛ مِنْ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ، وَانْتَجَبَ مِنْهَا أُمَّنَاءُهُ).

به یقین، یکی از ابعاد شخصیت انسان را مسئله وراثت او تشکیل می دهد و پدران پاک و بافضیلت و مادران باتقوا و صاحب شخصیت، زمینه های قداست فرزندان را به وجود می آورند، (بی آن که اجباری در کار باشد) و پیامبر گرامی اسلام ﷺ از این نظر کاملاً برجسته بود؛ از دودمان ابراهیم عليه السلام و پیامبران بزرگی که از تبار او برخاستند، از صُلب بنی هاشم که فداکاری و ایثار و بخشندگی، جزء صفات برجسته آنان بود؛ از فرزندان عبدالمطلب که ایمان و عدالت و شجاعت در خمیره وجود او قرار داشت و در حقیقت آنچه خوبان همه داشتند او تنها داشت.

این نکته نیز مسلم است که فرزندان باشخصیت و نواده های بافضیلت، دلیل دیگری بر شخصیت هر انسانی است! چراکه «از کوزه همان برون تراود که در اوست». لذا امام عليه السلام در بخش دیگر این خطبه می فرماید: «عترتش بهترین عترت ها، خاندانش بهترین خاندان ها، و درخت پربار وجودش بهترین درختان بود»؛ (عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثْرِ، وَأُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسْرِ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ).

«درختی که در حرم (امن خداوند) روید، و در آسمان کرامت و فضیلت سر برکشید»؛ (نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ؛ وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ).

«درختی با شاخه های بلند و میوه هایی (بسیار شیرین و پرارزش)، که دست (فرومایگان) هرگز بدان نمی رسد»؛ (لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ؛ وَثَمَرٌ لَا يُنَالُ).

امام عليه السلام با این تعبیرات بسیار زیبا، حق سخن را درباره پیامبر اکرم عليه السلام و عترت

۱. «أرومات» جمع «أرومه» به معنای اصل و اساس چیزی است و به ریشه درخت نیز اطلاق می شود.

۲. «عترت» از ریشه «عتر» بر وزن «سطر» به معنای فرزندان و نوه ها و عشیره است و معنای اصلی آن همان اصل و ریشه است.

او ادا فرموده و عظمت و برکت این شجره طیبه را روشن ساخته و با تشبیهات و تعبیراتی دلنشین، فضایل آن‌ها را بیان فرموده است.

جمله «نَبَتْ فِي حَرَمٍ» بنا به عقیده جمعی از شارحان نهج البلاغه اشاره به «حرم مکه» است، که شجره وجودی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن روید و در آن پرورش یافت؛ ولی بعضی دیگر گفته‌اند که منظور از حرم در این جا عزت و حرمت است؛ یعنی درخت پر بار وجود آن حضرت، در نهایت حرمت و عزت روید؛ ولی معنای اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

جمله «بَسَقَتْ فِي كَرَمٍ» اشاره به این است که نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین و خانواده آبرومندی متولد شد، بلکه پرورش و رشد و نمو او نیز، در محیطی مملو از کرامت و بزرگواری تحقق یافت؛ (چون «بُسُوق» در اصل به معنای بلند شدن و طولانی شدن شاخه‌های درخت نخل است).

جمله «ثَمَرٌ لَا يُنَالُ» به این معنا نیست که هیچ‌کس دستش به ثمره این درخت پر بار نمی‌رسد؛ چراکه این فضیلتی نیست! بلکه یا، همان‌طور که گفتیم، منظور این است که فرومایگان و افراد نالایق دستشان به میوه‌های این درخت فضیلت نمی‌رسد؛ یا منظور آن است که آن‌چنان میوه‌های این شجره مبارکه پرارزش است که احدی نمی‌تواند همانند آن‌ها شود.

از آنچه گفتیم معلوم شد که «شَجَرَه» در جمله اول اشاره به حضرت ابراهیم علیه السلام و انبیای پیشین است و در جمله بعد اشاره به شجره وجود خود پیامبر صلی الله علیه و آله است، که عترتش شاخه‌های پر بارش بودند.

در قسمت دیگری از همین بخش، اوصاف مهم و پرارزشی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن نه جمله کوتاه و بسیار گویا بیان می‌فرماید. نخست می‌گوید: «به همین دلیل او پیشوای پرهیزکاران، و سبب بینایی هدایت‌جویان است»؛ (فَهُوَ إِمَامٌ مِّنْ اتَّقَى، وَ بَصِيرَةٌ مِّنْ اهْتَدَى).

«چراغی است درخشان، و شهابی است پرفروغ، و آتش زنه‌ای است که برقش آشکار است»؛ (سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ، وَ شَهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ اَبْرَقَ لَمْعُهُ).

«راه و رسم او معتدل، سنّت و روش او صحیح و متین، سخنش روشن‌گر حق از باطل، و حکمش عین عدالت است!»؛ (سَبِيْرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ كَلَامُهُ الْفَضْلُ، وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ).

تعبیر «إِمَامٌ مِنَ التَّقَى...» شبیه «هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ» درباره قرآن در آیه دوم سوره بقره است و منظور این است که تنها کسانی می‌توانند از این چراغ پرفروغ هدایت و پیشوای بزرگ و بی‌نظیر بهره بگیرند که چشمی بینا و روحی حق‌طلب و حقیقت‌جو داشته باشند.

به تعبیر دیگر: حداقل تقوا، یعنی آمادگی برای پذیرش حق در وجود آنها باشد؛ لذا جای تعجب نیست که افراد لجوج، متعصب، کینه‌توز و کورباطن از وجود او بهره نبرند؛ همان‌گونه که نابینا از نور آفتاب عالم‌تاب بهره‌ای نمی‌برد. تعبیر به «سِرَاجٌ» و «شَهَابٌ» و «زَنْدٌ»، ممکن است تأکید بر مطلب واحدی باشد که همان نورانیت وجود پیامبر اکرم ﷺ و سخنان و افعال و افکار اوست و احتمال دارد که «سِرَاجٌ» اشاره به جنبه هدایت و «شَهَابٌ» اشاره به دفع شیاطین و مخالفان حق باشد (با توجه به آیاتی از قرآن که «شَهَابٌ» را تیری برای طرد شیاطین شمرده)^۱ و «زَنْدٌ» (آتش زنه، یا چیزی که آتش با آن می‌افروزد) اشاره به این باشد که وجود پیامبر اکرم ﷺ جرقه‌های نخستین را در افرادی که قابلیت دارند، می‌زند و آنها را در مسیر تکامل به راه می‌اندازد.

جمله «سَبِيْرَتُهُ الْقَصْدُ» شبیه چیزی است که در قرآن آمده است: ﴿وَ كَذٰلِكَ

۱. «زَنْدٌ» به معنای چیزی است که با آن آتش می‌افروند؛ مانند کبریت و سنگ چخماق، یا وسایل دیگری که در قدیم با آن آتش می‌افروختند.

۲. حجر، آیات ۱۷ و ۱۸.

جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا^۱. و اشاره به اعتدال سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و دوری او از هرگونه افراط و تفریط در تمام زمینه‌های عبادی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی بود. ممکن است برای کسی این توهم ایجاد شود که جمله «وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ؛ حکم او عین عدالت است» با این حدیث معروف متضاد است: آن‌جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ، وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ؛ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا، فَإِنَّمَا قَطَعْتَ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ؛ من در میان شما به وسیله شهود و قسم داوری می‌کنم و ممکن است بعضی از شما در اقامه دلیل خود، از بعضی گویاتر باشد (و بتواند ادعای خود را در ظاهر ثابت کند و من مطابق آن حکم خواهم کرد)، ولی بدانید هرکسی که من بخشی از مال برادر مسلمانش را (بدین طریق) به او بدهم، بخشی از آتش دوزخ را به او داده‌ام!»^۲. چراکه مفهوم این حدیث این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ممکن است، حکمی برخلاف واقع بدهد.

ولی جواب این سخن روشن است؛ هیچ‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام قضاوت از وحی الهی و جبرئیل کمک نمی‌گرفت؛ بلکه احکام او همیشه مطابق مدارک موجود بود؛ و این عین عدالت است که قاضی بر طبق مدارک موجود قضاوت کند؛ حال اگر شخصی نتواند مدارک خود را خوب ارائه دهد و یا مدارک خویش را بر اثر سهل‌انگاری و یا هر عامل دیگر از دست داده باشد و مظلوم واقع شود، هیچ‌گونه خدشه‌ای در حکم عادلانه قاضی وارد نمی‌شود و اگر غیر از این باشد، عادلانه نیست.

در آخرین قسمت از این بخش امام علیه السلام به شرایط سخت و بحرانی عصر ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌پردازد، تا عظمت دعوت او و زحمات طاقت‌فرسای آن

۱. بقره، آیه ۱۴۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب أنه لا یحل المال لمن أنکر حقاً...، ص ۱۶۹، ح ۱.

حضرت را روشن کند. می‌فرماید: «خداوند هنگامی او را به رسالت برگزید که میان او و پیامبران پیشین فاصله زیادی افتاده بود؛ و جهانیان از اعمال نیک دوری گزیده و منحرف گشته، و امت‌ها به جهل و نادانی گراییده بودند»؛ (أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ هَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ، وَ غَبَاوَةٍ مِنَ الْأُمَّمِ).

تاریخ جامعه بشری در آستانه ظهور پیامبر اسلام ﷺ و به خصوص جاهلیت عرب، حقیقت این جمله‌های امام علی را به خوبی تأیید می‌کند.^۳

بدیهی است که هر قدر شرایط، نامساعدتر و حاکمیت جهل و نادانی، قوی‌تر و گسترش دامنه فساد در جامعه بیشتر باشد، کار رهبران الهی و منادیان عدل و داد و اخلاق و فضیلت، سخت‌تر و سنگین‌تر است؛ به همین نسبت، عظمت مقام آن‌ها به‌هنگام پیروزی بر مشکلات نمایان‌تر می‌شود.

نکته‌ها

۱. عظمت مقام پیامبر ﷺ در نظر دیگران

آنچه در خطبه مورد بحث درباره صفات و فضایل پیغمبر اکرم ﷺ و برنامه هدایت آن حضرت آمده است، چیزی نیست که فقط امیرمؤمنان علی علی‌ه السلام و دوستان و پیروان او می‌گویند؛ بلکه مطلبی است که حتی دورافتادگان و شخصیت‌های غربی نیز بدان اعتراف دارند.

«برنارد شاو» فیلسوف انگلیسی در یکی از گفته‌های خود چنین می‌گوید: دین محمد ﷺ تنها دینی است که این واقعیت از آن نمایان است که برای تمام اشکال زندگی انسان‌ها شایستگی دارد، به گونه‌ای که می‌تواند برای هر قوم و گروهی جاذبه داشته باشد....

۱. «هَفْوَةٌ» از ریشه «هَفُو» بر وزن «هَفْتُ» به معنای لغزش است.

۲. «غَبَاوَةٌ» به معنای کند ذهنی و کودنی است.

۳. در جلد اول این شرح، ذیل خطبه اول، ص ۲۲۸ - ۲۳۱، بحث گویایی در این زمینه داشتیم.

باید محمد صلی الله علیه و آله را نجات دهنده بشر بنامیم و من معتقدم که اگر کسی مانند او پیدا می‌شد که رهبری جهان امروز را بر عهده بگیرد بر همه مشکلات پیروز می‌شد، به گونه‌ای که جهان را به سوی سعادت و صلح سوق می‌داد. محمد صلی الله علیه و آله کامل‌ترین بشر از سابقین و حاضرین بوده است و در آینده نیز وجود شخصی همانند او تصور نمی‌شود.^۱

گواهی‌های زیادی از گروهی دیگر از دانشمندان غیر مسلمان، در این زمینه نقل شده که بعضی از نویسندگان، آن را جمع‌آوری کرده و به صورت کتاب منتشر کرده‌اند.^۲

این نکته را با اشعاری در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله به پایان می‌بریم:

ای از بر سدره شاهره‌هاست	وی قبه عرش تکیه‌گاست
ای طاق نهم، رواق بالا	بشکسته ز گوشه کلاهت
هم عقل دویده در رکابت	هم شرع خزیده در پناحت
ای چرخ کبود، ژنده دل‌قی	در گردن پیر خانقاهت
مه، طاسک گردن سمندت	شب، طره پرچم سیاهت
جبریل، مقیم آستانت	افلاک، حریم بارگاهت
چرخ ار چه رفیع، خاک پایت	عقل ار چه بزر، طفل راهت
خوردست خدا ز روی تعظیم	سوگند به روی همچو ماهت!
ایزد که رقیب جان، خرد کرد	نام تو ردیف نام خود کرد ^۳

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۳.

۲. یکی از نویسندگان (مرحوم حسین عبداللّهی خوروش) کتابی محققانه در این زمینه نگاشته به نام فرهنگ اسلام‌شناسان خارجی که گواهی بیش از دو هزار نفر از دانشمندان و محققان و خاورشناسان و استادان مهم دانشگاه‌های جهان - که درباره اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کتاب یا مقاله‌ای نوشته‌اند - در آن گردآوری شده است.

۳. دیوان جمال الدین اصفهانی، ص ۲، ترکیب بند اول.

۲. شرافت خاندان پیغمبر ﷺ

نه تنها در این خطبه در کلام مبارک علی عليه السلام از عظمت خاندان پیغمبر عليه السلام یاد شده، بلکه در روایاتی که از خود پیغمبر عليه السلام در منابع شیعه و اهل سنت آمده است، تعبیراتی دیده می‌شود که رفعت مقام و عظمت جایگاه آن‌ها را در پیشگاه خدا روشن می‌سازد. از جمله در حدیثی می‌خوانیم که آن حضرت فرمود: «إِنَّ جَبْرَائِيلَ عليه السلام قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! قَدْ طُفْتُ الْأَرْضَ شَرْقًا وَغَرْبًا، فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا أَكْرَمَ مِنْكَ، وَلَا بَيْتًا أَكْرَمَ مِنْ بَيْتِي هَاشِمٍ؛ جبرئیل به من گفت: ای محمد! شرق و غرب جهان را گشتم کسی را از تو گرامی‌تر و خاندانی را از بنی‌هاشم گرامی‌تر نیافتم»^۱ و در حدیث دیگری می‌فرماید: «سَادَةُ أَهْلِ مَحْشَرٍ سَادَةُ أَهْلِ الدُّنْيَا: أَنَا وَ عَلِيٌّ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ وَحَمْزَةُ وَجَعْفَرٌ؛ سروران اهل محشر سروران اهل دنیا هستند: من و علی و حسن و حسین و حمزه و جعفر».^۲ و در حدیث سومی آمده است که فرمود: «إِنَّهُ لَا يُبْعَضُ أَحَدٌ أَهْلِي إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ؛ هرکس با خاندان من دشمنی ورزد خداوند او را از بهشت محروم می‌سازد».^۳

در حدیث دیگری از عایشه نقل شده است که پیغمبر اکرم عليه السلام فرمود: «جبرئیل به من گفت: ای محمد! شرق و غرب زمین را جست‌وجو کردم انسان‌هایی بهتر از بنی‌هاشم نیافتم»^۴ و در «صحیح مسلم» که از معروف‌ترین منابع اهل سنت است در بحث «فضایل الصحابه» در نقل داستان غدیر آمده است که پیغمبر اکرم عليه السلام در خطبه خود سه بار این جمله را تکرار کرد: «أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. همان.

۴. عمده ابن بطریق، ص ۲۷۳، ح ۴۲۴. همین مضمون در کتاب فضائل الصحابه احمد بن حنبل، ج ۲،

ص ۶۲۸، ح ۱۰۷۳ آمده است.

أَهْلٍ يَبِيتِي؛ به شما یادآوری می‌کنم که خدا را در مورد اهل بیت من فراموش نکنید (احترام و حق آن‌ها را ضایع نسازید).^۱

جالب این‌که «الامام الحافظ ابوالعباس احمد بن عمر بن ابراهیم القرطبی» از علمای معروف اهل سنت در کتاب المّفهم که در شرح صحیح مسلم نوشته است هنگامی که به این حدیث می‌رسد چنین می‌گوید: «جای تعجب است که با وجود این توصیه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله، بنی امیه به مخالفت با آن برخاستند و حق آن‌ها را ضایع کردند؛ خون‌های اهل بیت را ریختند، زنان و کودکان آن‌ها را اسیر کردند، خانه‌هاشان را ویران ساختند و سب و لعن آن‌ها را مباح دانستند و برخلاف وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آرزوی او رفتار کردند؛ وای از شرمساری آن‌ها و رسوایی‌شان در قیامت!!»^۲

و از آن شگفت‌انگیزتر کار بی‌خبرانی است که با این همه رسوایی‌های بنی‌امیه باز هم ظالمان بی‌ایمانی همچون معاویه را محترم می‌شمردند و از او دفاع می‌کنند.

به هر حال شجره طیبه وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و شاخه‌های پرثمر آن مصداق آیه شریفه ۲۴ و ۲۵ سوره ابراهیم است: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»؛ «همچون درخت پاکیزه‌ای که ریشه آن ثابت و شاخه‌های آن در آسمان است و هر زمان به اذن پروردگار میوه خود را (در اختیار طالبان و جویندگان، قرار) می‌دهد».

این سخن را با اشعار پرمعنایی در این زمینه پایان می‌دهیم:

يَا حَبْدًا دَوْحَةً فِي الْخُلْدِ نَابِتَةً مَا مِثْلُهَا نَبَتَتْ فِي الْخُلْدِ مِنْ شَجَرِ
الْمُصْطَفَى أَصْلُهَا وَالْفَرْعُ فَاطِمَةٌ ثُمَّ اللَّقَاحُ عَلَيَّ سَيِّدُ الْبَشَرِ

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳.

۲. المّفهم، ج ۲۰، ص ۵۱.

وَالْهَاشِمِيَّانِ سَبْطَاهُ لَهَا ثَمَرٌ
 هَذَا مَقَالٌ رَسُولِ اللَّهِ جَاءَ بِهِ
 وَالشَّيْعَةُ الْوَرَقُ الْمُتَمْتُّ بِالثَّمَرِ
 أَهْلُ الرَّوَايَةِ فِي الْعَالِي مِنَ الْخَبَرِ
 «آفرین بر آن درخت تناوری که در بهشت برین رویده که همانند آن، درختی
 در بهشت نیست.

مصطفی ریشه آن، فاطمه شاخه آن و علی عليه السلام - آقای انسانها - مایه باروری
 آن است.

و آن دو هاشمی (حسن و حسین عليهما السلام) نوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، میوه آن هستند
 و شیعیان بر هایی هستند که اطراف میوه‌ها را گرفته‌اند.

این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله است که راویان در اخبار معتبر آن را آورده‌اند.^۱

بخش چهارم

اعْمَلُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ، عَلَى أَعْلَامٍ بَيِّنَةٍ، فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ يَدْعُو إِلَى دَارِ
السَّلَامِ، وَأَنْتُمْ فِي دَارٍ مُسْتَعْتَبٍ عَلَى مَهَلٍ وَفَرَاغٍ؛ وَ الصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ،
وَ الْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ، وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ، وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَ التَّوْبَةُ
مَسْمُوعَةٌ، وَ الْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ.

ترجمه

به عمل بپردازید، خدا شما را رحمت کند! و باید اعمال شما بر طبق
نشانه‌های روشن (کتاب خدا و سنت معصومین علیهم‌السلام) باشد؛ راه، روشن است
و شما را به خانه امن و امان (بهشت و سعادت جاویدان) دعوت می‌کند. شما در
سرایبی هستید که می‌توانید از خطاهای خود (در پیشگاه خداوند) عذرخواهی
کرده و رضایت او را جلب کنید و مهلت کافی و فراغت خاطر دارید؛ پرونده‌های
اعمال گشوده و قلم‌ها آماده نوشتن است؛ بدن‌های شما سالم و زبان‌هایتان آزاد
است؛ توبه پذیرفته می‌شود و اعمال مقبول می‌گردد.

شرح و تفسیر

تا می‌توانید عمل کنید!

امام علیه‌السلام در آخرین بخش این خطبه، به نتیجه‌گیری عملی و اخلاقی می‌پردازد
و طی بیانی کوتاه و بسیار پرمحتوا، تذکراتی بسیار آموزنده بیان می‌فرماید.
نخست می‌گوید: «به عمل بپردازید، خدا شما را رحمت کند!»؛ (اعْمَلُوا،
رَحِمَكُمُ اللَّهُ).

سپس به مسیر اشاره کرده، می‌فرماید: «و باید اعمال شما بر طبق نشانه‌های روشن (کتاب خدا و سنت معصومین علیهم السلام) باشد»؛ (عَلَىٰ أَعْلَامٍ بَيِّنَةٍ).

سپس این نکته را یادآوری می‌کند که تشخیص این راه و مقصد آن کار مشکلی نیست: «راه، روشن است و شما را به خانه امن و امان (بهشت و سعادت جاویدان) دعوت می‌کند»؛ (فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ).

آنگاه به فرصت‌های بسیار گران‌بهایی که مردم در اختیار دارند و غالباً به آن توجه ندارند، اشاره کرده و طی هشت جمله، جوانب مختلف این فرصت‌های گران‌بها را روشن می‌سازد. نخست می‌فرماید: «شما در سرایی هستید که می‌توانید از خطاهای خود، (در پیشگاه خداوند) عذرخواهی کرده و رضایت او را جلب کنید»؛ (وَ أَنْتُمْ فِي دَارٍ مُسْتَعْتَبٍ^۱).

«مهلت کافی و فراغت خاطر دارید»؛ (عَلَىٰ مَهَلٍ وَ فَرَاحٍ).
«پرونده‌های اعمال گشوده، و قلم‌ها آماده نوشتن است»؛ (وَ الصُّحُفُ مَشْهُورَةٌ،
وَ الْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ).

«بدن‌های شما سالم و زبان‌هایتان آزاد است»؛ (وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ، وَ الْأَلْسُنُ
مُطْلَقَةٌ).

«توبه پذیرفته می‌شود، و اعمال مقبول می‌گردد»؛ (وَ التَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ،
وَ الْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ).

از یک‌سو، وسایل سعادت فراهم است و از سوی دیگر، موانع راه قابل برطرف کردن است؛ اگر از این فرصت‌ها استفاده نشود، به‌راستی جای تأسف است! به‌خصوص این‌که، هیچ تضمینی نشده که این فرصت گران‌بها تا کی پایدار

۱. «مُستَعْتَبٌ» از ریشه «عَتَب» بر وزن «حَتَم» در اصل به‌معنای ناراحتی درونی است و هنگامی که به‌باب «استفعال» برده شود به‌معنای زائل کردن ناراحتی است. به همین دلیل، «استعتاب» به‌معنای رضایت‌طلبیدن است.

می ماند؛ ممکن است در یک لحظه کوتاه، همه چیز پایان گیرد؛ درهای توبه بسته شود، پرونده های اعمال مختومه گردد، قلم ها از نوشتن حسنات بازایستد، بدن ها علیل و ناتوان به بستر بیماری افتد، زبان ها از کار بیفتد و هیچ گونه راه بازگشتی وجود نداشته باشد!

قرآن مجید بارها هشدار داده و همگان را به این حقیقت توجه می دهد که بعد از مرگ، پشیمانی و ندامت سودی ندارد و تقاضای بازگشت به دنیا و جبران تقصیرات به جایی نمی رسد. می فرماید: ﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ «و از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آن که مرگ یکی از شما فرارسد و بگوید: پروردگارا چرا مرا مرگ مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه تو) صدقه دهم و از صالحان باشم!» و بلافاصله می افزاید: ﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾؛ «خداوند هرگز مرگ کسی را هنگامی که اجل او فرارسد، به تأخیر نمی اندازد و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است».^۱

وَمِنْ حُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُقَرَّرُ فَضِيلَةَ الرَّسُولِ الْكَرِيمِ ﷺ

از خطبه‌های امام علی است

که به فضیلت پیامبر اکرم ﷺ اشاره می‌کند^۱

خطبه در یک نگاه

هدف از بیان این خطبه، ذکر عظمت اسلام از یک‌سو، و عظمت آورنده آن از سوی دیگر است؛ چراکه در خطبه، وضع مردم قبل و بعد از ظهور اسلام با هم مقایسه شده است و از این مقایسه به‌خوبی می‌توان فهمید که تا چه حد، کار پیامبر اکرم ﷺ عظمت دارد که آن جامعه فوق‌العاده منحط جاهلی را به جامعه مترقی و نوین اسلامی تبدیل کرد.

۱. سند خطبه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه منبع دیگری غیر از نهج البلاغه برای این خطبه ذکر نکرده؛ فقط از کلام ابن ابی‌الحدید که برای بعضی از واژه‌های این خطبه تعبیری غیر از آنچه در نهج البلاغه آمده است؛ آورده، چنین استنباط کرده که معلوم می‌شود نسخه‌های دیگری از این خطبه نزد ابن ابی‌الحدید بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۲).

U TwAkç, «Ti ù ¼ IçBe , o e ùñ â tB «°A XİM
nB e ; \ °A °B°A Tih TwA , °L °A Tq TwA , A A
ù °C a Å a°Aa æ°Bj, Ñ \ °A ½ M, o½ A ½ñA p ù
/ «v d °Aè Å →A, - d °A °Bj , Üoà°A a Å é ½ , d «°A

ترجمه

(خداوند) او را هنگامی مبعوث کرد که مردم در حیرت و گمراهی، سرگردان بودند و در فتنه‌ها غوطه‌ور؛ هوی و هوس‌های سرکش، آن‌ها را به خود جلب کرده، و تکبر و خودبزر بینی، آن‌ها را به پرتگاه افکنده و جاهلیت شدید آن‌ها را سبک مغز ساخته بود، و در ناپایداری امور و بلای جهل، حیران و سرگردان بودند. در این هنگام، پیامبر ﷺ در نصیحت آن‌ها، نهایت کوشش را به خرج داد (و با سخنان دلنشین و منطقی در آن‌ها نفوذ کرد؛) در راه راست حرکت می‌کرد (و مردم را به دنبال خود، به حرکت وامی‌داشت) و به سوی حکمت و دانش و موعظه نیکو دعوت می‌کرد.

شرح و تفسیر

نوری که در تاریکی درخشید

بارها در نهج البلاغه، امام علیؑ به تشریح وضع زمان جاهلیت عرب پرداخته و با تعبیراتی روشن، ترسیم زنده‌ای از آن زمان کرده است؛ تا نسل جدید عصر آن حضرت - که زمان جاهلیت را درک نکرده بودند - به عظمت انقلاب اسلامی

پی برند و بدانند چه کار بزرگی انجام شده است و نیز از این طریق، به مقام والای پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا تر شوند؛ چراکه ایجاد چنین تحوّل عظیمی اراده‌ای آهنین، استقامتی بی نظیر و تدبیری بسیار عالی و برنامه‌ای روشن لازم دارد، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجد همه آن‌ها بود. امام علیه السلام در این خطبه، ضمن هفت جمله وضع عصر جاهلیّت را کاملاً تبیین می‌کند.

در نخستین و دومین جمله چنین می‌فرماید: «(خداوند) او را زمانی مبعوث کرد که مردم در حیرت و گمراهی، سرگردان بودند و در فتنه‌ها غوطه‌ور»؛ **وَالنَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ، وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ.**

بی شک، ضلالت و گمراهی اگر توأم با سرگردانی نباشد، ممکن است انسان خود را از آن نجات دهد؛ مانند کسی که راه را گم کرده و از قرائن، طریق نجات را به دست می‌آورد؛ بدبختی آن‌جاست که گمراهی با حیرت و سرگردانی همراه باشد و مردم در دوران جاهلیّت چنین بودند.

«حاطب» به کسی گفته می‌شود که هیزم جمع‌آوری کند. مردم عصر جاهلیّت، در عین گرفتاری در میان شعله‌های فتنه، همواره هیزم بر آتش آن می‌افزودند و مشکل عظیم آن‌ها همین بود که هیزم آور فتنه‌ها بودند.

در سومین و چهارمین جمله می‌افزاید: «هوی و هوس‌های سرکش، آن‌ها را به خود جلب کرده، و تکبر و خودبرتربینی، آن‌ها را به پرتگاه افکنده بود»؛ **(قَدِ اسْتَهْوَتْهُمْ الْاَهْوَاءُ، وَ اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ).**

بدیهی است که حاکمیت هوی و هوس، جامعه را به پرتگاه می‌کشاند و هنگامی که خود بزر بینی به آن افزوده شود، مردم را در پرتگاه ساقط می‌کند. در سه جمله آخر می‌فرماید: «جاهلیّت شدید، آن‌ها را سبک مغز ساخته بود و در ناپایداری امور و بلای جهل، حیران و سرگردان بودند»؛ **(وَ اسْتَخَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجُهْلَاءُ؛ حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ، وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ).**

به این ترتیب، ریشه اصلی بدبختی آن‌ها جهل و گمراهی و هوی پرستی و فتنه‌گری و تکبر بود؛ صفات زشت و ناپسندی که اگر هر یک از آن‌ها در جامعه‌ای پیدا شود، برای سقوط آن کافی است؛ تا چه رسد به این که همه آن‌ها یک‌جا جمع باشد!

از این‌جا روشن می‌شود که مشکلات عصر جاهلیت تا چه اندازه زیاد، پیچیده و نگران‌کننده بود و نیز روشن می‌شود کسی که بر آن‌ها غلبه یافت، به یقین مؤید به تأییدات الهی و امدادهای غیبی بوده است.

در پایان این خطبه، به برنامه‌های پیامبر ﷺ اشاره کرده و در جمله‌های کوتاهی حق سخن را ادا می‌کند؛ می‌فرماید: «در این هنگام، پیامبر ﷺ در نصیحت آن‌ها نهایت کوشش را به خرج داد، (و با سخنان دلنشین و منطقی در آن‌ها نفوذ کرد!)»؛ (فَبَالَغَ ﷺ فِي النَّصِيحَةِ).

«و در راه راست حرکت می‌کرد (و مردم را به دنبال خود به حرکت وامی‌داشت) و به سوی حکمت و دانش و موعظه نیکو دعوت می‌کرد»؛ (و مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ، وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ).

درواقع، ابزار پیشرفت پیامبر اکرم ﷺ در چهار چیز خلاصه شده است: نخست، نصیحت و خیرخواهی، به طوری که مردم باور کرده بودند او برای نجات آن‌ها تلاش می‌کند. سپس، اهل عمل بودن، که خود بر طریقه‌ای گام برمی‌داشت که به آن دعوت کرده بود و سوم، مردمی را که گرفتار جاهلیت سخت و بلای نادانی و حیرت و سرگردانی بودند به علم و دانش فراخواند و سرانجام، به مواظبت حسنه و خطابه‌های عاطفی که در اعماق قلب نفوذ می‌کرد، دعوت فرمود.

جمعی از شارحان نهج البلاغه برای دو جمله اخیر، تفسیر دیگری ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: پیامبر اکرم ﷺ مردم را به وسیله حکمت و موعظه حسنه

به سوی خدا دعوت کرد. همان‌گونه که در آیه شریفه: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۱ آمده است.^۲

اما با توجه به جمله‌های قبل، که امام علیه السلام عامل بدبختی آن‌ها را «جاهلیت جهلاء» و «بلاء من الجهل» شمرده است، تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. به هر حال، آنچه در این خطبه دربارهٔ اوضاع ناگوار و شرایط ناهنجار و فجایع و نابسامانی‌های عصر جاهلیت بیان شده، انسان را به فکر می‌اندازد که با مراجعه به تواریخ و روایاتی که شرایط آن زمان را بیان می‌کند، اطلاعات مشروح‌تری در این زمینه پیدا کند و خوشبختانه مدارک کافی برای این معنا وجود دارد و از آنجا که مقایسهٔ آن اوضاع و احوال با شرایطی که بعد از قیام رسول الله صلی الله علیه و آله به وجود آمد یکی از جنبه‌های اعجاز‌آمیز تاریخ اسلام است، بررسی این موضوع برای همه، به‌خصوص برای نسل جوان اندیشمند ضروری به نظر می‌رسد.

ما در جلد اول ذیل خطبهٔ اول و در جلد دوم ذیل خطبهٔ ۲۶ و ۳۳، توضیحات کافی در این زمینه داده‌ایم و نیاز به تکرار نمی‌بینیم؛ ولی توصیه می‌کنیم که خوانندگان گرامی بار دیگر آن‌ها را از نظر بگذرانند.



۱. نحل، آیه ۱۲۵.

۲. طبق این تفسیر «إلى» در جمله بالا به معنای «به» می‌باشد؛ یا بعد از «إلى» باید چیزی در تقدیر گرفته شود:

«إلى رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ» بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۲، ص ۱۹۶؛ حقائق الحقائق، ج ۱، ص ۴۸۳.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ لِمَا عَلَّمَهُ السَّيِّدُ

فِي اللَّهِ وَفِي الرَّسُولِ الْأَكْرَمِ ﷺ

از خطبه‌های امام علیؑ

که در آن از خدا و پیامبر ﷺ سخن به میان آورده است^۱

صفحه ۱۰۳

بخش اول

{ ù o ðBA, kÄM { ù oi A, ¶ç { ù ñ & k-d °A
/ » j { ù ; çB °A, ç ù

صفحه ۱۰۷

بخش دوم (و منها: فی ذکر الرسول ﷺ)

k -B½ , ½A °A çBÄ½ ù ,S I¼½ o { E T¼½ , oÜV ½ o i oÜV ½
&A ç üj ,nB M A ½E ¶S «Y ,nAM Ak ùE d»S ù o k ç ; ½ v °A
, °m °AM ¶AE, H o E M ç o ù ,H»AA M E o X °AM ç E , ç B °A M
/¼B ° T- , ¼BM ½ f , qÄ °AM I E

۱. سند خطبه:

در مورد این خطبه، سندی غیر از آنچه در نهج البلاغه آمده، به نظر نرسیده است.

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه به طور عمدی از دو چیز بحث می فرماید: نخست، اشاره به قسمتی از اسمای حسنای خداوند می کند و او را به این اوصاف مدح و ستایش می فرماید. سپس به بیان بخشی از فضایل پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پرداخته و از اصل و نسب شریف آن حضرت و سپس قیام شجاعانه او - که سبب خاموش شدن آتش فتنه و محو کینه ها از سینه ها گردید - سخن می گوید.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ، وَالظَّاهِرِ
فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است، و چیزی قبل از او نبوده؛ و آخرین هستی است، و چیزی بعد از او نیست؛ او آشکار است، آن‌گونه که آشکارتر از او چیزی نیست؛ و باطن و مخفی است، که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت.

شرح و تفسیر

آغاز و انجام اوست!

همان‌گونه که اشاره شد، در بخش اول این خطبه، اشاره به بعضی از صفات پروردگار شده و عمدتاً روی «اول» و «آخر» بودن خداوند و «ظاهر» و «باطن» بودن ذات پاکش، تکیه گردیده است: می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است و چیزی قبل از او نبوده و آخرین هستی است و چیزی بعد از او نیست»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ). «او آشکار است، آن‌گونه که آشکارتر از او چیزی نیست، و باطن و مخفی است، که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت»؛ (وَ الظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَ البَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ).

اول و آخر بودن خداوند به معنای ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست؛ زیرا

اولیت او، نه به معنای آغازگر زمانی است؛ چراکه در این صورت محصور در دایرهٔ زمان می‌شود و نه آغازگر از نظر مکان؛ چراکه محصور در دایرهٔ مکان می‌گردد؛ بلکه آغازگر بودن او به این معناست که ذات پاک ازلی او، سرچشمهٔ تمام هستی‌هاست و همهٔ موجودات از او نشأت گرفته‌اند.

همچنین پایان بودن او، به معنای پایان زمانی و مکانی نیست؛ بلکه مفهومیست آن است که ذاتش ابدی می‌باشد، و بقای موجودات بسته به بقای اوست و آنگاه که همه چیز فانی شود، او باقی است: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۱.

کوتاه‌سخن این‌که: او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است و اوست که بعد از فَنای جهان نیز خواهد بود.

توصیف او به «ظاهر» و «باطن»، تعبیر دیگری از احاطهٔ وجود بی‌پایان او به همه چیز است.

از همه چیز ظاهرتر است، چراکه آثارش تمام جهان را پر کرده؛ و از همه چیز مخفی‌تر است، چراکه کنهٔ ذاتش ناشناخته است!

بعضی از مفسران نهج‌البلاغه^۲ احتمالات دیگری دربارهٔ ظاهر و باطن بودن خداوند داده‌اند؛ از جمله این‌که: منظور از ظاهر این است که او بر همه چیز غالب است و چیزی بر او غلبه پیدا نمی‌کند و دیگر این‌که منظور از ظاهر این است که او برتر از همهٔ اشیا می‌باشد؛ ولی مطابق این دو تفسیر، مفهوم باطن به قرینهٔ مقابله چندان روشن نیست و مناسب‌تر همان تفسیر اوّل است؛ که او از نظر آثار وجودی‌اش به قدری ظاهر و آشکار است که هیچ چیز مانند او نیست؛ زمین،

۱. الرحمن، آیات ۲۶-۲۷.

۲. منهاج البراعة (خوئی)، ج ۷، ص ۱۱۷؛ شرح نهج‌البلاغه (سید عباس موسوی)، ج ۲، ص ۱۳۸؛ فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۶۹.

آسمان، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها، دریا و صحرا، همه مملو از آثار وجود اوست؛ ولی با این حال، کنه ذاتش چنان مخفی است که احدی به آن راه ندارد؛ زیرا انسان محدود، کنه آن وجود نامحدود را نمی‌تواند درک کند.

در دعای پر بار و معروف امام حسین علیه السلام (مشهور به دعای عرفه) می‌خوانیم:
 «مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجِ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ
 الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيثٌ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا».

شاعر فارسی‌زبان همین مضمون را در اشعار لطیف خود بازگو کرده است:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را!

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را!

بخش دوم

و منها: فی ذکر الرسول ﷺ

مُسْتَقَرُّهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا، وَ مَنْبُتُهُ أَشْرَفُ مَنْبِتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكَرَامَةِ،
وَمَمَاهِدِ السَّلَامَةِ؛ قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْئِدَةُ الْأَبْرَارِ، وَ تُنْبِتُ إِلَيْهِ أَرْمَةُ
الْأَبْصَارِ، دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّمَعَائِنَ، وَأَطْفَأَ بِهِ التَّوَائِرَ، أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا، وَفَرَّقَ
بِهِ أَقْرَانًا، أَعَزَّ بِهِ الدَّلَّةَ، وَ أَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ، كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ.

ترجمه

بخش دیگری از این خطبه که درباره پیامبر ﷺ سخن می گوید:

جایگاه او بهترین جایگاه و محلّ رویش او شریف ترین محل ها بود. در کان
بزرگواری و شرف، و گاهواره سلامت پرورش یافت. دل های نیکوکاران، شیفته
او گشت و چشم ها (ی حق جوینان) به سوی او متوجّه شد. خداوند به برکت
وجود او، کینه ها را مدفون ساخت و آتش دشمنی ها را فرو نشاند؛ افراد دورافتاده
را به وسیله او به هم نزدیک و برادر ساخت و نزدیکانی را (که در ایمان و هدف
هماهنگ نبودند) از هم دور کرد. ذلیلان (پاک دل و محروم) را به وسیله او عزّت
بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت. سخنش بیان بود و سکوتش زبان.

شرح و تفسیر

سخنانش بیان بود و سکوتش پرمعنا

در این خطبه کوتاه، امام علیؑ او صافی برای پیامبر اکرم ﷺ بیان می کند که هر
یک از دیگری پرمعنا تر است. نخست از اساس و ریشه خانوادگی و جایگاه تولّد

او شروع می‌کند؛ می‌فرماید: «جایگاه او بهترین جایگاه و محلّ رویش او شریف‌ترین محل‌ها بود؛ در کان بزرگواری و شرف، و گاهواره سلامت پرورش یافت»؛ (مُسْتَقْرَهُ خَيْرٌ مُسْتَقْرَهُ، وَمَنْبُتُهُ أَشْرَفُ مَنْبِتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكَرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ).

منظور از «مُسْتَقْرَهُ» و «مَنْبِت» رحم مادران پاک و صلب پدران موحد و باایمان است. همان‌گونه که در زیارات معصومین علیهم السلام نیز به آن اشاره شده است. از جمله در زیارت امام حسین علیه السلام، مشهور به «زیارت وارث» آمده است: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ».

این سخن در مورد شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان خودش نیز نقل شده است. همان‌گونه که فخر رازی در تفسیر آیه «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۲ نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لَمْ أَزَلْ أُنْقَلُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ؛ پیوسته من از صلب پدران پاک، به رحم مادران پاک‌دامن انتقال می‌یافتم».^۳

«معادن کرامت» و «مماهد سلامت» نیز تأکیدی بر آن است و یا اشاره به این است که پدران و اجداد و مادران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، علاوه بر پاک‌دامنی و ایمان، دارای فضایل انسانی، و پاک از عیوب اخلاقی بودند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله‌های مورد بحث داده شده که منظور از «مُسْتَقْرَهُ»، مدینه است که قرارگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و منظور از «مَنْبِت» مکه است که محلّ تولّد آن حضرت به شمار می‌رود.

ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ به خصوص با توجه به جمله «فِي مَعَادِنِ الْكَرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ».

۱. «مماهد» جمع «مههد» بر وزن «مکتب» در اصل از «مهده» به معنای گاهواره گرفته شده؛ سپس به هر جایی

که انسان در آن استراحت کند، یا آرامش روح در آن داشته باشد، اطلاق شده است.

۲. شعراء، آیه ۲۱۹.

۳. تفسیر رازی (مفاتیح الغیب)، ج ۲۴، ص ۱۷۴، مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نیز روایات متعددی در این زمینه نقل کرده است. (بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳-۱۱۹).

سپس به جاذبه‌های اخلاقی پیامبر ﷺ پرداخته، می‌فرماید: «دل‌های نیکوکاران، شیفتهٔ او گشت و چشم‌ها (ی حق‌جویان) به‌سوی او متوجه شد»؛ (قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْئِدَةُ الْأَبْرَارِ، وَ تُبَيَّتْ إِلَيْهِ أَرْزَمَةُ الْأَبْصَارِ).

به‌راستی پیامبر اسلام ﷺ چنین بود! جاذبه‌های اخلاقی او: تواضع، محبت، مهربانی، عفو و گذشت آمیخته با شجاعت و شهامت، دل‌ها را به‌سوی خود جذب می‌کرد و تلاش فوق‌العادهٔ او در طریق هدایت و اصلاح مردم، چشم‌ها را به او متوجه می‌ساخت.

سپس در سومین مرحله به بخشی از برنامه‌های اجتماعی آن حضرت اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند به برکت و جود او، کینه‌ها را مدفون ساخت و آتش دشمنی‌ها را فرو نشاند»؛ (دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّغَائِنَ^۲، وَ أَطْفَأَ بِهِ الثَّوَائِرَ^۳).

«افراد دور افتاده را به‌وسیلهٔ او به هم نزدیک و برادر ساخت و نزدیکانی را (که در ایمان و هدف هماهنگ نبودند) از هم دور کرد»؛ (الْفَّ بِهِ إِخْوَانًا، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا).

همان‌گونه که قرآن مجید در آیه ۶۲ و ۶۳ سوره انفال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾؛ «او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تأیید کرد و دل‌های آن‌ها را با هم پیوند داد». در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾؛ «وهمگی به ریسمان خدا [=قرآن و هرگونه وسیلهٔ وحدت الهی] چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن

۱. «تُبَيَّتْ» از ریشهٔ «ثَبَّتْ» بر وزن «سنگ» به‌معنای بازگرداندن است و در جملهٔ بالا به‌معنای توجه آمده است.

۲. «ضغائن» جمع «ضغینه» به‌معنای کینه و عداوت است.

۳. «ثوائر» جمع «ثائرة» به‌معنای فتنه و عداوت است.

یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما الفت برقرار ساخت، و به برکتِ نعمتِ او برادر شدید».

سپس به یکی دیگر از الطاف الهی به برکت وجود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند ذلیلان (پاک‌دل و محروم) را به وسیله او عزت بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت»؛ (أَعَزَّ بِهِ الذُّلَّةَ، وَأَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ).

افراد باایمان و باشخصیت که به دلیل تهیدستی در چنگال زورمندان بی‌ایمان گرفتار بودند، خداوند آن‌ها را به برکت وجود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عزیز ساخت و مدیریت‌های مهم جامعه اسلامی را به آن‌ها سپرد و زورمندان فاسد و بی‌منطق را از صحنه اجتماع بیرون راند.

در پایان خطبه، به یکی از برجسته‌ترین صفات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره کرده می‌فرماید: «سخنش بیان بود و سکوتش زبان»؛ (كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ).

هر زمان، زبان به سخن می‌گشود اسرار حکمت از زبانش فرو می‌ریخت و حقایق وحی را تبیین می‌کرد؛ راه نجات را نشان می‌داد و پرتگاه‌ها را مشخص می‌فرمود و اگر گاهی سکوت می‌کرد، سکوتش پر معنا و پرمفهوم بود. ناراحتی‌ها و نگرانی‌ها و عدم رضایت خود را از پاره‌ای کارها با سکوت نشان می‌داد و نادرست بودن سؤالات بی‌جا را، از همین طریق پاسخ می‌گفت و در برابر جاهلانِ بدزبان، از همین سلاح یاری می‌جست و گاه با سکوت (با قرائن حالیه) کارهایی را تقریر و امضا می‌کرد.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ لِمَا عَلَّمَهُ السَّيِّدُ الْأَكْرَمُ

فِي أَصْحَابِهِ، وَأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

از خطبه‌های امام علیؑ است

که در آن یاران خود را با یاران پیامبر اکرم ﷺ

مقایسه می‌فرماید^۱

بخش اول

صفحه ۱۱۵

، Üoç pB ½ ÅjB o- ÅB° , mi ER û j à ò° ÅÑ ½Ej °
 ½D è °, k Mv û » m°A BE/ Ün ÉB ¼ ½B z°Åâ -M
 ÑçBM Å ÅAwß j ° , «½Öd°M°E » u °, Åz ÜPA

۱. سند خطبه:

آنچه مرحوم سید رضی در این خطبه آورده است بخشی از یک خطبه طولانی است که به‌طور پراکنده در منابع متعددی نقل شده است، از جمله در کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۶۱؛ کافی، ج ۲، باب المؤمن و علاماته، ص ۲۳۵، ح ۲۱؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ تذکرة الخواص ابن جوزی، ص ۱۲۹؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۹۱؛ عیون الأخبار ابن قتیبة، ج ۲، ص ۳۲۴ و کتب فراوان دیگر، که بسیاری از آن‌ها قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۸).

صَاحِبِهِمْ، وَإِطَائِكُمْ عَن حَقِّي. وَلَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَمُ تَخَافُ ظُلْمَ رِعَاتِهَا، وَأَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رِعِيَّتِي. اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا، وَأَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا، وَدَعَوْتُكُمْ سِرًّا وَجَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا، وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا، أَشْهُودُ كَعُيَافٍ، وَعَمِيدُ كَارِبَابٍ! أَتَدُلُّونَا عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبَيْتِ فَسَأَلْتُنِي بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَنَفَّرُوا عَنْهَا، وَأَحْتُكُمُ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبَيْتِ فَسَأَلْتُنِي عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيْدِي سَبَا. تَرْجِعُونَ إِلَيَّ مَجَالِسِكُمْ، وَتَتَحَادَعُونَ عَن مَوَاعِظِكُمْ، أَقَوْمُكُمْ عُذُوءٌ، وَتَرْجِعُونَ إِلَيَّ عَشِيَّةً، كَظَهَرِ الْحَنِيَّةِ، عَجَزَ الْمُقِيمُ، وَأَعْضَلَ الْمُقِيمُ.

بخش دوم

صفحه ۱۲۳

, A E ûth - °A ° ÜÄ «Å L ÅBA »AMk zBA; Ü°BE
 Ñ EK eB , » Ä U T»E &Ai á IeB / °AE M °TL- °A
 M ìmB Ä½/E&A Rjj °/ » Ää &A Ä;E°A
 ! «½] n »B ÅE «½ oz Å «¼mi fu, nk°BMBk°Ä o

بخش سوم

صفحه ۱۲۷

l M ,iB- wE l ; KYAV XM «½S «½ ù °Ñ EB
 k« Å ÜY¼Ai Å , Ü°K«Äyk nAe E ,nB M l -Å ,i f
 K»B] ; ½S Ä-] B-af !BUÅB«ÅJBô ÑM AIBEB! k ES MU L°A
 -e , ô °A -e °¼E: °BÅB-ù M °F °&A ,oiC ; ½S couU
 ä° Å /B¼c ; Å B-°ZÅû»K °B EYMIÄ T] ou»Ac ,JAoé°A
 /HÄP á ÜEçâA °Ö oä°A ä° Å , I; j ½ZB«½ , M; j ½ « M

بخش چهارم

صفحه ۱۳۵

j ½ f] oh ; ãu °YÄÄUA, T-w A¼°B I»S MÑ EAoé»A
 /Aé »BAé »¼Å ,AkL°BAkL°¼B, jn ù f k Ä; ° , k

ﷺ k-d ½JBd ES kÜP/A aTi «AAoi FTU ,Ae Ti Üv U
 AUBk ç ,GLô HXÄ ¼ dL A»BkÜP! «½ Iz Gk E nEB-ù
 ÑX½ aÄ¼ ûÜ , j k i IBj j M4 e oA,H½B Gk w
 ! j \ wñ ç j ½ qÄ-°K fn «ÄEj MÄf! jBÄ½ofl j ½o-λ °A
 ç o\ z°Ak - B-f AjB½ , Mj ÑILU T «ÄES a- &Aofl AA
 !JA Xª jBn ,JBÜÄ°Ä ½Hùì ,ò Ä°A o°A

خطبه در یک نگاه

با توجه به این که شأن ورود این خطبه - به گونه ای که شارحان نهج البلاغه نوشته اند - جریان سرپیچی مردم کوفه از فرمان علی علیه السلام جهت مقابله با لشکریان غارتگر معاویه بعد از واقعه جنگ نهروان بوده است، امام علیه السلام در بخش اول این خطبه، مردم متمرّد کوفه را با شدیدترین عتاب و سرزنش - که در نوع خود کم نظیر یا بی نظیر است - روبرو می سازد و به این امید که غیرت آن ها به جوش آید و آماده نبرد با ظالمان شوند، آن ها را با شلاق های توبیخ می نوازد و از تعبیرات مختلف، برای بیدار کردن آن ها از خواب خرگوشی بهره می گیرد و مقصود از همه این توبیخ ها و سرزنش ها آن است که پیش از سیطره ظالمان بی رحم، بر جان و مال و ناموس آن ها و بر حکومت اسلامی، به خود آیند و به پا خیزند و آتش فتنه را خاموش و دست ظالمان را از قلمرو حکومت اسلامی قطع کنند!

در بخش دیگری از این خطبه، آن ها را به پیروی اهل بیت علیهم السلام - که سبب هدایت و نجات آن ها است - دعوت می کند و در واقع، همان مضمون و محتوای حدیث «تَقْلَبِينَ» را به آن ها یادآور می شود.

سپس مردم کوفه را با یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مقایسه می کند و با این مقایسه، روشن می سازد که چقدر میان آن ها و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر ایمان و تقوا و عبادت و جهاد و استقامت و شجاعت، تفاوت وجود داشت.

روشن است که هر دو بخش خطبه، یک هدف را تعقیب می کند و آن، بسیج لشکر کوفه است برای مقابله با دشمن؛ دشمنی که به هیچ چیز آن ها - نه دین و نه دنیایشان - رحم نمی کرد.

بخش اول

وَلَيْنَ أَمَهَلَ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذَهُ، وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ، وَبِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَسَاعٍ رِيقِهِ أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُظْهِرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ عَلَيْكُمْ، لَيْسَ لِأَنَّهُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَى بَاطِلِ صَاحِبِهِمْ، وَابْتِطَانِكُمْ عَنْ حَقِّي. وَ لَقَدْ أَصْبَحَتْ الْأُمَّةُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِهَا، وَأَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي. اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا، وَأَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا، وَدَعَوْتُكُمْ سِرًّا وَجَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا، وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا، أَشْهُودُ كَغِيَابِ، وَعَبِيدُ كَأَرْبَابٍ! أَتَلُوا عَلَيْكُمْ الْحِكْمَ فَتَنْفِرُونَ مِنْهَا، وَأَعْظُمُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَنْفِرُونَ عَنْهَا، وَأَحْتَكُمُ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتِي عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادِي سِيبَا. تَرْجِعُونَ إِلَيَّ مَجَالِسِكُمْ، وَتَتَخَادَعُونَ عَن مَوَاعِظِكُمْ، أَقْوَمُكُمْ عُذُودًا، وَتَرْجِعُونَ إِلَيَّ عَشِيَّةً، كَظْهِرِ الْحَنِيبَةَ، عَجَزَ الْمُقَوْمِ، وَأَعْضَلَ الْمُقَوْمِ.

ترجمه

اگر خداوند، ظالم و ستمگر را مهلت دهد چنان نیست که فرصت مجازات او از دستش برود. او در کمینگاه، بر سر راه ستمگر است و گلوی وی را در دست دارد (هر زمان بخواهد می فشارد، آن گونه که نتواند آب دهان فرو برد). آگاه باشید! سوگند به آن کس که جانم در دست قدرت اوست! این قوم (سپاه شام) سرانجام بر شما پیروز می شوند، اما نه به دلیل این که در حقیقت، از شما سزاوارترند؛ بلکه به این علت که در طریق باطل زمامدارانشان، سریع و کوشا

هستند؛ در حالی که شما در ادای حقّ من سُستی می‌کنید، امت‌ها همواره از ظلم زمامدارانشان در وحشت‌اند، ولی من از ظلم پیروانم بیمناکم! من شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، اما حرکت نکردید؛ به گوش شما خواندم، اما نشنیدید؛ در آشکار و نهان شما را (برای جهاد) دعوت کردم، اجابت نکردید؛ به شما اندرز دادم، ولی نپذیرفتید. آیا شما حاضرانی همچون غایبان هستید و بردگانی در قیافه مالکان؟! پیوسته حکمت‌های الهی را بر شما می‌خوانم، ولی از آن می‌گریزید و با اندرزهای رسا شما را موعظه می‌کنم، (اما) پراکنده می‌شوید. شما را به مبارزه با ظالمان ترغیب می‌کنم، اما هنوز سخنانم به آخر نرسیده، می‌بینم همچون «قوم سبأ» متفرّق می‌شوید! به مجالس خود بازمی‌گردید و یکدیگر را از این مواعظ برمی‌گردانید، صبحگاهان شما را مستقیم می‌سازم ولی شامگاهان همچون کمان خمیده سخت و محکمی که نه کسی قدرت صاف کردن آن را دارد و نه خودش قابلیت صاف شدن را، به سوی من بازمی‌گردید!

شرح و تفسیر

شما بردگانی هستید در قیافه اربابان!

همان‌گونه که در بحث «خطبه در یک نگاه» اشاره شد، هدف اصلی این خطبه، برانگیختن مردم عراق برای مقابله با بیدادگران شام (معاویه و لشکر او) است و امام علیه السلام از شیوه‌های مختلف برای رسیدن به این هدف بهره می‌گیرد.

نخست می‌فرماید: «اگر خداوند، ظالم و ستمگر را مهلت دهد، چنان نیست که فرصت مجازات او از دستش برود»؛ (وَلَئِنْ أَمَّهَلُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ).

«او در کمینگاه، بر سر راه ستمگر است و گلوی وی را در دست دارد» (هر

زمان بخواهد می فشارد، آن‌گونه که نتواند آب دهان را فرو برد)؛ «وَهُوَ لَهُ بِالْمِوَصَادِ عَلَىٰ مَجَازِ طَرِيقِهِ، وَبِمَوْضِعِ الشَّجَا^۱ مِنْ مَسَاغٍ^۲ رِيقِهِ^۳».

این تعبيرات ممکن است اشاره به معاویه و لشکریان شام باشد؛ که مبادا فرصت خداوند به آن‌ها، سبب شک و تردید شما گردد و در حقانیت خود، یا باطل بودن آن‌ها تردیدی به خود راه دهید و این، درواقع نوعی دلداری به لشکریان امام علیه السلام است تا با توجه به این حقیقت، روحیه خود را از دست ندهند. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ظالم، همان لشکر متمرّد و عصیانگر است و درواقع، تهدیدی است دربرابر آن‌ها که اگر چند صباحی خداوند به شما مهلت داده، از عذاب و مجازات او دربرابر عصیان و گردنکشی تان ایمن نباشید! ولی تفسیر اول، مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به هر حال، این همان چیزی است که قرآن مجید بارها به آن اشاره کرده و می‌فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛ «آن‌ها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند)، گمان نکنند مهلتی که به آنان می‌دهیم، به سودشان است، ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای این‌که بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای (آماده شده) است».^۴

و در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»؛ «به یقین پروردگار تو در کمین (ستمگران) است».^۵

۱. «شجا» به معنای استخوان، یا چیزی دیگری است که در گلوگیر کند.

۲. «مساغ» از ریشه «سوغ» بر وزن «فوق» به معنای گوارا گرفته شده است.

۳. «ریق» به معنای آب دهان است.

۴. آل عمران، آیه ۱۷۸.

۵. فجر، آیه ۱۴.

این موضوع، نه تنها درباره ستمگران شام و گردنکشان لشکر عراق صادق است؛ بلکه امروز هم برای همه ما درس آموزنده‌ای است که مهلت‌های الهی درباره ستمگران، نباید سبب غرور و غفلت ما گردد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «خداوند فرشته‌ای را (برای مأموریتی) به زمین فرستاد؛ مدتی در زمین ماند و سپس به آسمان عروج کرد؛ به او خطاب شد در زمین چه دیدی؟ گفت: شگفتی‌های فراوانی دیدم و از عجیب‌ترین چیزهایی که دیدم این بود که بنده‌ای از بندگانت را غرق نعمت دیدم؛ رزق و روزی تو را می‌خورد و ادعای خدایی می‌کرد، من از جرأت و جسارت او در برابر تو و از حلم تو در برابر او در شگفتی فرو رفتم! خداوند فرمود: آیا از حلم من تعجب کردی؟! من چهارصد سال به او مهلت دادم، کمترین ناراحتی جسمانی پیدا نکرد و هرچه از دنیا می‌خواست به آن می‌رسید و غذا و آب او کمترین تغییری پیدا نمی‌کرد (این‌ها همه برای این بوده است که او را بیازمایم و بندگان را نیز به وسیله او آزمایش کنم)».^۱

سپس امام علیه السلام آینده وضع آن‌ها را در برابر دشمنان بی‌رحم چنین پیش‌بینی می‌کند و می‌فرماید: «آگاه باشید! سوگند به آن‌کس که جانم در دست قدرت اوست! این قوم (سپاه شام) سرانجام بر شما پیروز می‌شوند؛ اما نه به دلیل این‌که آن‌ها در حقانیت، از شما سزاوارترند؛ بلکه به این علت که آن‌ها در طریق باطل زمامدارانشان سریع و کوشا هستند، در حالی که شما در ادای حق من سستی می‌کنید!»؛ (أَمَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُظْهَرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ عَلَيْكُمْ، لَيْسَ لَانَّهُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَيَّ بِاطِلٍ صَاحِبِهِمْ، وَإِنْطَائِكُمْ عَنْ حَقِّي).

درواقع، امام علیه السلام در این جا به نکته مهمی اشاره می‌کند؛ می‌فرماید: سرانجام

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۸۱، ح ۱.

آن‌ها بر شما پیروز می‌شوند، ولی گمان نکنید که این پیروزی به علت حقانیت آن‌هاست! مبادا کسی گمان کند که عامل پیروزی آن‌ها تکیه بر حق است و این امر سبب گمراهی شما شود. آن‌ها قطعاً بر باطل‌اند، ولی در باطل خود کوشا و مصمم‌اند و گوش به فرمان معاویه هستند؛ ولی شما با این‌که در مسیر حق گام برمی‌دارید، افرادی سست و بی‌اراده و در برابر فرمانده خود، سرکش و عصیانگرید و این صفات در هر کس و هر قوم و ملتی باشد، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت.

و عجب این‌که، همین سخن را «مسلم بن عقبه» (همان کسی که از سوی یزید، فرمانده لشکری بود که مدینه را به خاک و خون کشید) در برابر اهل شام هنگامی که می‌خواست آن‌ها را به میدان نبرد بکشاند تکرار کرد. گفت: ای مردم شام! شما از نظر شخصیت و نسب، برترین عرب نیستید؛ جمعیت شما نیز بیش از دیگران نیست و منطقه زندگی شما نیز گسترده‌تر نمی‌باشد. اگر شما بر دشمنان پیروز می‌شوید، تنها به سبب انضباط و اطاعت از پیشوایان، و ایستادگی در برابر دشمن است؛ در حالی که دشمنان شما چنین نیستند.^۱

سپس به نکته مهمی در این رابطه اشاره کرده، می‌فرماید: «امت‌ها همواره از ظلم زمامدارانشان در وحشت‌اند، ولی من از ظلم پیروانم بیمناکم!»؛ (وَلَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَمُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِهَا، وَأَصْبَحْتُ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي).

همیشه در طول تاریخ، ملت‌ها از حکومت‌های خودکامه خود و مظالم آن‌ها در وحشت و اضطراب بودند، به گونه‌ای که این یک امر طبیعی محسوب می‌شود؛ ولی این مسئله در مورد امام دگرگون شد! هیچ‌کس ترسی از ظلم و ستم او نداشت، چراکه کمترین ظلم و ستمی از او سر نمی‌زد و به‌عکس، امام پیوسته نگران کارشکنی‌ها، بی‌وفایی‌ها، توطئه‌ها و ندانم‌کاری‌های

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۶؛ بهج الصباغة (شوشتی)، ج ۱۰، ص ۵۹۶.

اصحابش بود؛ و البته چنین افرادی باید سرانجام زیر چکمه ستمگران، پایمال شوند، و شدند.

سپس مطلب را باز کرده و انگشت روی نقاط ضعف عجیب کوفیان و عراقیان آن زمان می‌گذارد و می‌فرماید: «من شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، اما حرکت نکردید؛ به گوش شما خواندم، اما نشنیدید؛ در آشکار و نهان شما را (برای جهاد) دعوت کردم، اجابت نکردید؛ به شما اندرز دادم، ولی نپذیرفتید!»؛
 (اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفُرُوا، وَأَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا، وَدَعَوْتُكُمْ سِرّاً وَجَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا، وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا).

آیا لشکریان عراق خطر را می‌دیدند و بر اثر سستی و تن‌پروری به استقبال دشمن نمی‌رفتند؟ یا به‌راستی تصور می‌کردند که حکومت معاویه برای آن‌ها مشکلی ایجاد نخواهد کرد؟ هر دو احتمال وجود دارد؛ همچنین بُزدلی و اختلافات قبیلگی و جهل و نادانی را هم باید به آن افزود.

سپس برای تحریک آن‌ها، با جملات کوبنده‌ای - که هر انسانی غیرتمندی را به حرکت درمی‌آورد - آنان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «آیا شما حاضرانی همچون غایبان هستید؟ و بردگانی در قیافه مالکان!»؛ (أَشْهُودُ كُفْيَابٍ، وَ عَبِيدُ كَأَرْبَابٍ!).

«پیوسته حکمت‌های الهی را بر شما می‌خوانم، ولی از آن می‌گریزید؛ و با اندرزهای رسا شما را موعظه می‌کنم، اما پراکنده می‌شوید؛ شما را به مبارزه با ظالمان ترغیب می‌کنم، اما هنوز سخنانم به آخر نرسیده می‌بینم همچون «قوم سبا» متفرق می‌شوید!»؛ (أَتَلُّوا عَلَيْكُمْ الْحِكْمَ فَتَنْفُرُونَ مِنْهَا، وَأَعْظُمُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَتَفَرَّقُونَ عَنْهَا، وَأَحْتُكُمُ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتِي عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادِي سَبَا).

۱. «ایادی» جمع «ایدی» و آن نیز جمع «ید» به‌معنای دست می‌باشد، هر چند «ایادی» غالباً در غیر این معنا استعمال می‌شود.

«ایادی سبا» (و به تعبیر دیگر «مثل ایادی سبا») اشاره به ضرب المثلی است معروف در میان عرب، برای گروهی که به شدت پراکنده می‌شوند و اصل آن چنین است که «سبا» مردی بود که قبایل عرب «یمن» از او نشأت گرفتند؛ وی دارای ده فرزند بود که شش نفر از آن‌ها را به منزله دست راست خود قرار داده بود و چهار نفر را به منزله دست چپ؛ ولی بعداً فرزندان او به شدت از هم دور و پراکنده شدند، و هر کدام در گوشه‌ای زندگی کرد و قبیله‌ای از او به وجود آمد؛ سپس پراکندگی آن‌ها به عنوان یک ضرب المثل، معروف شد.

به هر حال، جمله‌های امام علیه السلام به خوبی نشان می‌دهد که آن حضرت نخست به نصیحت آن‌ها با کلمات حکمت‌آمیز و مواعظ سودمند پرداخت و گفتنی‌ها را با منطق صحیح به آن‌ها گفت و تا آن‌جا که می‌شد مدارا کرد و اگر تعبیرات تند و شدیدی در این خطبه درباره آن‌ها می‌بینیم، همه بعد از سخنان حکیمانه و اندرزهای مشفقانه بوده است؛ و این، در زمانی است که طرف مقابل به قدری لجوج و خیره‌سر می‌باشد که جز با شلاق عتاب و تازیانه‌های ملامت و سرزنش از خواب غفلت بیدار نمی‌شود!

سپس در ادامه این سخن می‌فرماید: «به مجالس خود بازمی‌گردید و یکدیگر را از این مواعظ برمی‌گردانید»؛ (تَرْجِعُونَ إِلَيَّ مَجَالِسِكُمْ، وَتَتَّخِذُونَ عَنْ مَوَاعِظِكُمْ).

به همین دلیل، من «صبحگاهان شما را مستقیم می‌سازم، ولی شامگاهان همچون کمان خمیده سخت و محکمی که نه کسی قدرت صاف کردن آن را دارد و نه خودش قابلیت صاف شدن را، به سوی من بازمی‌گردید!»؛ (أَقُومُكُمْ غَدَوَةً، وَتَرْجِعُونَ إِلَيَّ عَشِيَّةً، كَظَهَرِ الْحَنِيَّةِ، عَجَزَ الْمُقَوْمُ، وَأَعْضَلَ الْمُقَوْمُ).

۱. «حَنِيَّة» به معنای کمان است، به سبب این‌که منحنی می‌باشد.

۲. «أَعْضَلَ» از ریشه «أَعْضَلَ» به معنای شدت و پیچیدگی است.

این جمله‌ها اشاره به نکته مهمی دارد و آن این‌که: منافقان زیادی در میان اهل عراق بودند که برای خنثی کردن تأثیر کلام امام علیه السلام کوشش می‌کردند؛ هنگامی که نزد آن حضرت می‌آمدند تحت تأثیر جاذبه اخلاقی و سخنان حکمت‌آمیزش قرار می‌گرفتند و باور می‌کردند که باید آماده پیکار با دشمن شوند؛ اما هنگامی که به جلسات خصوصی و عمومی خود بازمی‌گشتند، گروهی شیطان‌صفت، به سم‌پاشی می‌پرداختند، افکار آن‌ها را مشوّش، اراده آن‌ها را ضعیف و رشته اتحاد آن‌ها را پاره می‌کردند؛ صبح در محضر امام علیه السلام، دل‌ها را با آب توبه می‌شستند و عصر که به خدمتش بازمی‌گشتند، با قلبی سیاه و تاریک و افکاری منحرف و کج و معوج می‌آمدند و این نبود مگر به دلیل فقدان شخصیت درونی و عدم اراده قوی و رنگ‌پذیری از هرکس و هرچیز.

«نافع بن کلیب» می‌گوید: برای سلام گفتن به علی علیه السلام وارد کوفه شدم؛ به مسجد آمدم و کنار منبر نشستم. علی علیه السلام بر فراز منبر بود و عمامه سیاهی بر سر داشت... (و مردم را پیوسته نصیحت می‌کرد و اندرز می‌داد) هنگامی که از منبر پایین آمد، دیدم اشک از چشمان مبارکش جاری است. فرمود: **﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾**؛ «صبح‌گاه آن‌ها را صاف و مستقیم می‌کنم، ولی عصر به نزد می‌آیند در حالی که مثل کمان خم شده‌اند؛ تا کی و تا چه زمانی (این کار را ادامه می‌دهند)؟»^۱.

* * *

۱. عقدالفرید، ج ۴، ص ۱۶۲ - ۱۶۳؛ بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۱۰، ص ۶۰۰.

بخش دوم

أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْعَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ
أَهْوَاؤُهُمْ، الْمُبْتَلَى بِهَمِّ أَمْرَاؤُهُمْ. صَاحِبِكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعُصُونَهُ،
وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعِصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ، لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنَّ
مُعَاوِيَةَ صَارَفِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالدَّرْهَمِ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ
وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ!

ترجمه

ای قومی که جسم‌هایتان حاضر است و عقل‌هایتان پنهان و خواسته‌هایتان
مختلف و پراکنده و زمامدارانتان به شما مبتلا هستند! رهبر شما خدا را اطاعت
می‌کند و شما او را عصیان می‌کنید؛ اما زمامدار اهل شام خدا را معصیت می‌کند،
ولی آنان اطاعتش می‌کنند. به خدا سوگند! بسیار دوست داشتم معاویه شما را با
نفرات خود مبادله می‌کرد، همچون مبادله کردن دینار به درهم: ده نفر از شما را از
من می‌گرفت و یک نفر از آن‌ها را به من می‌داد.

شرح و تفسیر

جسم‌هایتان حاضر و عقل‌هایتان پنهان است!

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام لحن سخن را تندتر کرده و تازیانه سرزنش را
محکم‌تر بر روح آن‌ها می‌زند، به این امید که حرکتی در این ارواح خمود
و سُست پیدا شود و پیش از بروز خطر شدید، به‌پا خیزند، می‌فرماید: «ای قومی
که جسم‌هایتان حاضر است و عقل‌هایتان پنهان، و خواسته‌هایتان مختلف

و پراکنده و زمامدارانتان به شما مبتلا هستند»؛ (أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أُبْدَانُهُمْ،
الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، الْمُبْتَلَىٰ بِهِمْ أَمْرًاؤُهُمْ).

در این عبارت، امام علیه السلام روی سه نقطه ضعف آن‌ها انگشت می‌گذارد: نخست،
غایب بودن عقل‌ها؛ گویی عقل‌هایشان از تن جدا شده و تدبیر آن‌ها را رها کرده
و وجودشان همچون کشوری بدون مدیر و مدبر باقی مانده است.

دیگر این‌که، هیچگونه حلقه اتصالی در میان آن‌ها وجود ندارد؛ هرکدام
خواسته‌ای دارند به اندازه هوای نفس و عقل کوچکشان.

بدیهی است! چنین گروهی هیچ مشکلی را از خودشان و از دیگران حل
نخواهند کرد.

و سومین نقطه ضعف آن‌ها این بود که زمامداران، ناچار بودند با آن‌ها بسازند
و جانشینی برای آنان نداشتند.

مجموع این صفات سبب می‌شد که در میدان نبرد با دشمن، کفایت و کارایی
نداشته باشند.

در ادامه این سخن می‌افزاید: «رهبر شما خدا را اطاعت می‌کند؛ و شما او را
عصیان می‌کنید؛ اما زمامدار اهل شام خدا را معصیت می‌کند، ولی آن‌ها اطاعتش
می‌کنند!»؛ (صَاحِبِكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعْصُونَهُ، وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللَّهَ وَ هُمْ
يُطِيعُونَهُ).

راستی شگفت‌انگیز است! کسی که مطیع فرمان خداست، سزاوارترین فردی
است که باید او را اطاعت کرد و آن‌کس که عصیانگر است باید با او مخالفت کرد؛
ولی در این جا قضیه به عکس شد؛ مطیع فرمان خدا مورد بی‌مهری قرار گرفت
و عصیانگر مورد احترام!!

در جمله پایانی این بخش، به تعبیری برمی‌خوریم که در نهج البلاغه بی‌مانند
است؛ می‌فرماید: «به خدا سوگند! بسیار دوست داشتم معاویه شما را با نفرت

خود مبادله می‌کرد، همچون مبادله کردن دینار به درهم: ده نفر از شما را از من می‌گرفت و یک نفر از آن‌ها را به من می‌داد؛ (لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مَعَاوِيَةَ صَارَ فَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهِمِ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ، وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ).

تأکیدات متعددی که در این جمله آمده، نشان می‌دهد که این سخن امام علیه السلام واقعاً جدی است و کمترین مبالغه در آن راه ندارد. شامیان را به منزله سکه طلا فرض کرده و عراقیان را به منزله سکه نقره، که در آن زمان یک‌دهم آن (دینار) ارزش داشت و این نشان می‌دهد که مردم شام افرادی با انضباط بودند حتی هنگامی که معاویه آنان را فریب داد باز هم پشت سر او محکم ایستادند؛ ولی لشکر کوفه و عراق به هیچ وجه انضباط نداشتند و حتی ده نفر از آن‌ها به اندازه یک نفر از شامیان ارزش نداشت!

در طول تاریخ شام و عراق قبل از اسلام و بعد از اسلام شواهدی برای این مطلب پیدا می‌شود.



بخش سوم

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، مَنِيَتْ مِنْكُمْ بَثَلَاتٌ وَائْتَيْنِي: صُمِّ دَوُو أَسْمَاعٍ، وَبُكْمُ
دَوُو كَلَامٍ، وَ عُمِي دَوُو أَبْصَارٍ، لَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ، وَلَا إِخْوَانُ
ثِقَةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ! تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ! يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رِعَاثُهَا! كَلَّمَا
جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ آخَرَ، وَاللَّهِ لَكَأَيِّ بِكُمْ فِيمَا إِخَالَكُمْ: أَنْ
لَوْ حَمَسَ الْوَعْيَى، وَ حَمِيَ الضَّرَابُ، قَدِ انْفَرَجَتْمْ عَنِ ابْنِ بِي طَالِبٍ
انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبُلِهَا. وَ إِي لَعَلِي بَيْنَةَ مَنْ رَبِّي، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ،
وَ إِي لَعَلِي الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ أَلْقَطُهُ لِقَطًا.

ترجمه

ای اهل کوفه من به سه چیز (که در شما هست) و دو چیز (که در شما نیست) مبتلا شده‌ام: حقایق را نمی‌شنوید، در حالی که گوش دارید! سخن نمی‌گویید، در حالی که زبان تکلم دارید! حقایق را نمی‌بینید، در حالی که چشم دارید! نه در هنگام نبرد، آزادمردان صادقید؛ و نه در آزمایش‌های سخت برادران قابل اعتماد؛ دست‌هایتان خاک‌آلود باد! (و بر خاک مذلت بنشینید) ای کسانی که به شتران بی‌ساریانی می‌مانید که هرگاه از یک‌سو جمعشان کنند، از سوی دیگر پراکنده می‌شوند! به خدا سوگند! من درباره‌ شما چنین گمان می‌کنم که اگر جنگ سختی روی دهد و آتش آن زبانه کشد، از فرزند ابوطالب جدا می‌شوید، همانند جداسدن زن (هنگام وضع حمل) از نوزاد خویش! ولی من نشانه روشن (بر حقانیت خویش) از پروردگارم دارم و بر طریق آشکار پیامبرم گام برمی‌دارم و در راه روشنی پیش می‌روم که آن را از میان راه‌های مختلف برگزیده‌ام (و تکلیف الهی خود را انجام می‌دهم).

شرح و تفسیر

من به وظیفه الهی خود عمل می‌کنم اما شما...

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، تازیانه‌های ملامت و سرزنش را محکم‌تر بر ارواح خفته آن‌ها فرود می‌آورد و نقاط ضعف آن‌ها را یکی بعد از دیگری بیان می‌کند؛ باشد که به خود آمده، در صدد اصلاح برآیند. نخست می‌فرماید: «ای اهل کوفه! من به سه چیز (که در شما هست) و دو چیز (که در شما نیست) مبتلا شده‌ام: حقایق را نمی‌شنوید، در حالی که گوش دارید! سخن نمی‌گویید، در حالی که زبان تکلم دارید! حقایق را نمی‌بینید، در حالی که چشم دارید!»؛ (يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، مُنِيْتُ مِنْكُمْ بِثَلَاثٍ وَ اثْنَتَيْنِ: صُمُّ ذَوُو أَسْمَاعٍ، وَ بُكُمْ ذَوُو كَلَامٍ، وَ عُمِّي ذَوُو أَبْصَارٍ). در این جا امام علیه السلام اشاره به ناتوانی آن‌ها از مشاهده حوادث و تحلیل صحیح درباره آن و تلاش برای پیدا کردن راه حل‌ها می‌کند، که در عین توانایی بر این امور، همه چیز را نادیده گرفته و در لاک خود فرو رفته بودند؛ صیاد بی‌رحم را می‌دیدند، اما عکس‌العملی نشان نمی‌دادند؛ پیام تهدیدآمیز دشمن را می‌شنیدند، اما تکان نمی‌خوردند.

و اما آن دو چیز که در آن‌ها می‌بایست باشد، ولی نبود، همان است که در ادامه سخن فرموده: «نه در هنگام نبرد، آزادمردان صادقید، و نه در آزمایش‌های سخت برادران قابل اعتماد!»؛ (لَا أَحْزَارُ صِدْقٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ، وَ لَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ!). بی‌شک، زندگی، فراز و نشیب‌های زیادی دارد: گاه زمان صلح است و گاه زمان جنگ، و گاه راحتی است و گاه بلا؛ دوستان باوفا و برادران قابل اعتماد در آرامش و راحتی شناخته نمی‌شوند، بلکه سختی‌ها، جنگ‌ها، بلاها و حوادث پیچیده و ناراحت‌کننده، میدان آزمون آن‌هاست و متأسفانه مردم کوفه و عراق، در آن زمان در این آزمون‌ها روسفید نبودند و بارها بی‌وفایی و عدم استقامت و سستی و تنبلی خود را نشان داده بودند.

به همین دلیل، امام علیه السلام در جمله‌های بعد نخست آن‌ها را نفرین می‌کند، سپس با دو تشبیه گویا از وضع روانی آن جمعیت، آخرین سخن را درباره آن‌ها بیان می‌فرماید. می‌گوید: «دست‌هایتان خاک‌آلود باد! (و بر خاک مذلّت بنشینید)»؛ **(تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ)**.

«ای کسانی که به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هرگاه از یک‌سو جمعشان کنند، از سوی دیگر پراکنده می‌شوند!»؛ **(يَا أَشْيَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا!)**. این تشبیه، تعبیر روشنی از جهل و نادانی و عدم انضباط آن‌هاست. نخست آن‌ها را به حیوانات تشبیه می‌کند و سپس به نداشتن صاحب نافذالکلام. روشن است که جمع کردن شتران توسط ساربان‌ها میسر است و آن‌ها به ندای هرکس گوش نمی‌دهند؛ به همین دلیل، اگر دیگری بخواهد آن‌ها را جمع کند، به مقصود خود نائل نمی‌شود.

امام علیه السلام در ادامه این سخن، سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید: «به خدا سوگند! من درباره شما چنین گمان می‌کنم که اگر جنگ سختی روی دهد، و آتش آن زبانه کشد، از فرزند ابوطالب جدا می‌شوید همانند جدا شدن زن (هنگام وضع حمل) از نوزاد خویش!»؛ **(وَاللَّهِ لَكَأَنَّيْ بِكُمْ فِيمَا إِخَالَكُمْ: أَنْ لَوْ حَمَسَ ۲ الْوَعْيَ ۳، وَحَمِي ۴ الضَّرَابُ ۵، قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنِ قُبُلِهَا)**.

۱. «تَرَبَّتْ» از ریشه «تَرَاب» به معنای خاک گرفته شده و «تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ» در اصل به این معناست که دستانتان خاک‌آلود باد! ولی این واژه به معنای خسارت و فقر نیز به کار می‌رود؛ زیرا افراد زیان‌دیده و فقیر گویی به زمین خورده‌اند و دستانشان خاک‌آلوده شده است!

۲. «حَمَسَ» از ریشه «حَمَسَ» بر وزن «فقس» به معنای شدت است و «حماسه» و «تمحس» به معنای تشدید، مخصوصاً در جنگ‌ها آمده است.

۳. «وَعْيَ» در اصل به معنای سروصدای جنگاوران در میدان نبرد است و گاه به خود جنگ هم گفته می‌شود و در این جا به همین معناست.

۴. «حَمِي» از ریشه «حَمِي» بر وزن «سعی» به معنای شدت حرارت است.

۵. «ضَرَابُ» در این جا به معنای زد و خورد و جنگ می‌باشد.

برای جمله «انْفَرَجْتُمْ...» تفسیرهای گوناگونی شده، ولی مناسب‌تر با مقام شامخ امیرمؤمنان علی علیه السلام و رعایت موازین فصاحت، و رعایت تناسب در مقام تشبیه، همان است که گفتیم.

زیرا زن به‌هنگام وضع حمل، به دلیل درد زیادی که می‌کشد هر لحظه می‌خواهد فرزند از او جدا شود، تا نفس راحتی بکشد! امام علیه السلام مردم کوفه را به چنین زنی تشبیه می‌فرماید که برای جدا شدن از فرزند، لحظه‌شماری می‌کند؛ آن‌ها نیز در میدان نبرد، پیچ‌وتاب می‌خورند و در انتظار لحظه‌ای بودند که راه فرار را پیدا کنند و از محضر امام علیه السلام بگریزند؛ گریختنی که بازگشتنی در آن نیست؛ همان‌گونه که نوزاد به شکم مادر بازمی‌گردد.

امام علیه السلام در خطبه ۳۴ تشبیه جالب دیگری در این زمینه فرموده؛ می‌فرماید: «وَأَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنَّ لَوْ حَمَسَ الْوَعْيَى، وَاسْتَحَرَّ الْمَوْتُ، قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنْ إِبْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ؛ به خدا قسم! من گمان می‌کنم اگر جنگ سختی درگیرد و حرارت مر به شما نزدیک گردد، از فرزند ابوطالب جدا می‌شوید، همچون جدا شدن سر از تن (که التیامی در آن نیست)».

سرانجام در پایان این بخش، موضع خود را در این گیرودارها روشن می‌سازد و می‌فرماید: «من نشانه روشنی (بر حقانیت خویش) از پروردگارم دارم؛ و بر طریق آشکار پیامبرم گام برمی‌دارم؛ و در راه روشنی پیش می‌روم که آن را از میان راه‌های مختلف برگزیده‌ام (و تکلیف الهی خود را انجام می‌دهم)»؛ «وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي، وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقَطْءُ لَقَطًا».

بدیهی است کسی که تکیه‌گاهش فرمان خدا و مسیرش مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد،

۱. «لَقَطٌ» به معنای برداشتن چیزی از زمین است و همچنین برداشتن چیزی از میان چیزهایی مختلف. و اشیای گمشده را «لُقْطه» می‌گویند، زیرا معمولاً از زمین برداشته می‌شود.

گمراهی و شکستی برای او متصوّر نیست و هرچه برای او پیش آید، فتح و پیروزی و انجام وظیفه است.

جمله «الْقُطْبَةُ لِقُطًا» در اصل به معنای جمع آوری کردن چیزی از نقاط مختلف است، که نیاز به هوشیاری و دقت دارد و منظور امام علیه السلام از این تعبیر، این است که من برای پیشرفت در مسیر حق، پیوسته گزینش می‌کنم و با هوشیاری، بهترین راه را برمی‌گزینم و مسیر خود را از لابه‌لای موانع، با تلاش و کوشش انتخاب می‌کنم.

نکته

مقایسه روشنی بین مردم عراق و شام!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، به هنگام مقایسه مردم عراق و شام، تعبیر بی‌سابقه‌ای داشت که فرمود: «من دوست دارم که معاویه شما را با مردم شام معاوضه کند؛ ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از شامیان را به من بدهد» در حالی که قضیه باید بر عکس باشد، چون قرآن مجید در مقایسه مؤمنان با افراد بی‌ایمان می‌فرماید: «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ...»؛ «هرگاه از شما بیست نفر با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند».^۱

راستی چرا این اصل قرآنی در مورد عراقیان و شامیان برعکس شد؟ تحلیل‌های دقیق، ما را به ریشه‌های آنچه در کلام امام علیه السلام در این زمینه آمده است، واقف می‌کند؛ زیرا:

اولاً: کوفه یک شهر نوپنیا د جنگی بود و اهالی آن که عمدتاً لشکر امام علیه السلام را تشکیل می‌دادند، از قبایل مختلف و مناطق گوناگون به آن جا آمده بودند و در

میان آنها انسجام و هماهنگی و انضباط لازم وجود نداشت. هرکدام برای خود فکر و هدفی داشتند و فرهنگ و روشی؛ در حالی که شامیان از زمان‌های قدیم همه در آن جا می‌زیستند و منسجم و یک‌پارچه و دارای یک فرهنگ بودند.

ثانیاً: در میان لشکر امام علیه السلام گروهی وجود داشتند که به منظور گردآوری غنائم جنگی به آن جا آمده بودند آن‌جا که پای غنیمتی در کار بود، مرد میدان بودند و آن‌جا که سخن از ایثار و فداکاری و شهادت بود، به گوشه‌ای می‌خزیدند.

ثالثاً: شامیان به کشور خود به‌عنوان یک وطن نگاه می‌کردند و خود را موظف به دفاع از آن می‌دیدند، در حالی که لشکر کوفه و طنش جای دیگر بود و هر زمان که نمی‌توانست در آن‌جا زندگی کند، راه بازگشت به وطن اصلی برای او باز بود. اضافه بر این‌ها، ضعف اراده و آسیب‌پذیری در برابر فریب‌های دشمن که نمونه‌های آن در جنگ صفین و سایر حوادث، نمایان گشت و عدم معرفت آن‌ها به مقام و موقعیت امام علیه السلام و چشم بستن بر حوادث آینده و گرفتار روزمرگی شدن، همه این‌ها عواملی بود که آثارش در میدان نبرد نمایان می‌شد. نخست دعوت امام علیه السلام را برای جهاد اجابت نمی‌کردند و اگر هم اجابت می‌کردند در میدان نبرد ضعف و زبونی و سستی و پراکندگی را به‌زودی ابراز می‌داشتند.

به همین دلیل، هر بهانه‌ای را برای فرار از میدان نبرد، مغتنم می‌شمردند؛ یک روز می‌گفتند: هوا به‌شدت سرد است، بگذار کمی آرام گردد! و امام علیه السلام می‌فرمود: هوا فقط برای شما سرد نیست، برای دشمنان نیز سرد است. روز دیگر می‌گفتند: بگذار گرمی هوا کمی فروکش کند، تا آماده میدان نبرد شویم و امام علیه السلام می‌فرمود: «این‌ها همه بهانه‌های فرار است: «فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرَى تَفِرُّونَ، فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَفْرُ؛ جایی که شما از سرما و گرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند! از شمشیر دشمن بیشتر فرار می‌کنید!»^۱

۱. نهج البلاغه، ضمن خطبه ۲۷.

گویی میدان جنگ باید در فصل بهار باشد: در میان دشت‌های پُر گل و مرغان خواننده و مناظر زیبا!

در حدیثی می‌خوانیم: «هنگامی که امام علیه السلام مشاهده کرد اصحابش بعد از جنگ نهروان از حرکت به سوی شام ناخشنودند، آن‌ها را در «نخيله» (لشکرگاهی نزدیک کوفه) گرد آورد و دستور داد از لشکرگاه خارج نشوند و کمتر به سراغ زن و فرزندان بروند تا آماده و ساخته برای جهاد گردند؛ ولی آن‌ها آهسته و به‌طور پنهانی از لشکرگاه خارج می‌شدند و راه کوفه را پیش می‌گرفتند و جز عده‌ای از یاران خاص امام علیه السلام، با او باقی نماندند؛ هنگامی که امام علیه السلام چنین دید به کوفه بازگشت و برای مردم خطبه خواند (خطبه‌ای شبیه خطبه مورد بحث) و این نشان می‌دهد که اگر لحن آن حضرت در این‌گونه خطبه‌ها تند و خشن است، به دلیل سستی شدید و بی‌وفایی مخاطبان اوست که روح پاک او را سخت آزرده و امام علیه السلام برای تحریک آن‌ها به جهاد با دشمن خونخوار، چاره‌ای جز این نداشت.^۱

عامل دیگری که سبب سستی و بی‌انضباطی لشکر کوفه بود، این بود که سران آن‌ها در دوران حکومت عثمان، در ناز و نعمت فرو رفته بودند؛ چراکه او بیت‌المال را بدون حساب و کتاب در میان مردم تقسیم می‌کرد و برای سران و دوستان و بستگان و نزدیکان خود، امتیازات عجیبی قائل بود؛ هنگامی که تحت برنامه‌های حکومت علی علیه السلام قرار گرفتند، وضع دگرگون شد و تلخی عدالت، شیرینی تبعیض و ظلم را از کام آن‌ها بیرون برد؛ مرتب گلاویه داشتند و نق می‌زدند؛ این در حالی بود که معاویه برای پیشبرد اهدافش، نه عدالت را به رسمیت می‌شناخت و نه حکم خدا را! تمام تلاش و کوشش او این بود که هرکس را با درهم و دینار - به هر مبلغی که باشد - خریداری کند؛ او تنها به

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۹۳.

حکومت خویش می‌اندیشید، نه به اسلام و نه به مردم، و در هنگام لزوم نیز متوسّل به ارباب و تهدید و شکنجه و قتل می‌شد.

آری هنگامی که این امور دست به دست هم داد، چنین پدیده‌ای را در عراق و شام به وجود آورد.

و از این جا می‌توان به نکته مهمّی پی برد که امام امیرالمؤمنین علیه السلام چقدر مدیر و مدبّر بود که توانست با چنین مردمی در سه جنگ جمل و صفّین و نهروان شرکت جوید و با رعایت تمام ضوابط عدالت اسلامی در آنها پیروز شود؛ هر چند حماقت و نادانی گروهی از لشکریان، سرانجام، کار خود را کرد و بخشی از نتایج مثبت را بر باد داد.

این جاست که به یاد گفته ابن ابی‌الحدید می‌افتیم؛ آن جا که می‌گوید: «علمای کلام از معتزله گفته‌اند: «هیچ کس در حسن سیاست و صحت تدبیر، به مقام امام علی علیه السلام نرسید؛ زیرا او گرفتار رعیتی با خواسته‌های مختلف و پراکنده و لشکری عاصی و متمرد بود و با این حال، به وسیله همین گروه، دشمنان را درهم شکست و رؤسای آنها را از بین برد».^۱

راستی اگر ما بخواهیم قضاوت صحیحی در مورد سیاست امیرمؤمنان علی علیه السلام داشته باشیم باید تمام این جهات را در نظر بگیریم؛ به اضافه این که امام علیه السلام بهره‌گیری از هرگونه ابزار نادرست را برای خود حرام می‌دانست.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۷۳.

بخش چهارم

انظروا أهل بيت نبيكم فالزموا سمنهم، واتبعوا أثرهم فلن
يخرجوكم من هدى، ولن يعيدوكم في ردى، فإن لبدوا فالبدوا، وإن
نهضوا فانهضوا. ولا تسبقوهم فذبلوا، ولا تتأخروا عنهم فتهلكوا.

IB j M4 e oA, H1/2B Gk w AUMK ç , 6Iô HXÄ¼ d L
i Mfj! jBÄ 1/2 fl i 1/2 - \ ° ÑX1/2 aA ¼ ûÜ , j ki
« ÆES a- &Aofl AÄ j \ wñ ç i 1/2 qÄ-° K fn « ÆE
Hüi ,ò B°A o°A o\ z°Ak - B-f AjB1/2 , M] ÑIU T
!JA Xª]Bh , JBÜ°A 1/2

ترجمه

به اهل بیت پیامبران نگاه کنید! از همان سو که آن‌ها گام برمی‌دارند گام بردارید. و قدم در جای قدم‌های آن‌ها بگذارید (و بدانید) آن‌ها هرگز شما را از جادهٔ هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت نمی‌کشانند. اگر آن‌ها توقف کردند، توقف کنید و اگر قیام کردند، قیام کنید. از آن‌ها سبقت نگیرید که گمراه می‌شوید، و از آنان عقب نمانید که هلاک خواهید شد!

من اصحاب محمد ﷺ را دیده‌ام ولی هیچ‌یک از شما را مانند آن‌ها نمی‌بینم. آن‌ها موهایی ژولیده و چهره‌ای غبارآلود داشتند (با این‌که در فقر و تنگدستی زندگی می‌کردند خم به ابرو نمی‌آوردند!) شب تا به صبح در حال سجده و قیام بودند (و هرگز از عبادت خسته نمی‌شدند؛) گاهی پیشانی و گاه دو طرف

صورت را (در پیشگاه خدا) به خاک می نهادند، و از ترس رستاخیز، گویی بر شعله های آتش ایستاده بودند و آرام نداشتند. پیشانی آن ها از سجده های طولانی پینه بسته بود همچون زانوی گوسفند. هنگامی که نام خدا برده می شد، اشک از چشمانشان فرو می ریخت، آن قدر که گریبانشان تر می گشت، و همچون درختی که در روز طوفانی، از شدت تندباد به خود می لرزد، از خوف عقاب و عشق به ثواب می لرزیدند!

شرح و تفسیر

یاران واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بودند!

امام علیه السلام در این بخش - که آخرین بخش خطبه است - به دو نکته مهم اشاره می فرماید؛ نخست، رهبرانی را که هرگز گمراه نمی شوند به یارانش معرفی می کند، تا دست از دامن آن ها برندارند و در پرتو آنان راه رستگاری را بیابند؛ و دیگر، بخشی از صفات برجسته اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان سرمشقی برای آنان بازگو می کند تا به مضمون آیه شریفه **«وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»**^۱ گام در جای گام آن ها نهند و فضایی که اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته بودند، عملاً به آنان منتقل شود.

در قسمت اول می فرماید: «به اهل بیت پیامبران نگاه کنید! از همان سو که آن ها گام برمی دارند، گام بردارید؛ و قدم در جای قدم های آن ها بگذارید! (و بدانید) آن ها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی برند و به پستی و هلاکت نمی کشانند!»؛ **(انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم، و اتبعوا اثرهم، فلن ینخرجوکم من هدی، ولن ینعیدوکم فی ردی).**

۱. توبه، آیه ۱۰۰.

این سخن، در واقع اشاره به همان حدیث «ثقلین» است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن حدیث متواتر، بدان اشاره فرمود که اگر دست از دامان قرآن و اهل بیت برندارید هرگز گمراه نخواهید شد و روشن است که منظور از اهل بیت در این جا همان امامان معصوم علیهم السلام است که به مفاد آیه شریفه **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾**؛ «خداوند فقط می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».^۱

سپس این دستور کلی و اجمالی را باز می کند و شرح می دهد؛ می فرماید: «اگر آن ها توقف کردند، توقف کنید و اگر آن ها قیام کردند قیام کنید!»؛ **﴿فَإِنْ لَبَدُوا فَأَلْبَدُوا،^۲ وَإِنْ نَهَضُوا فَأَنْهَضُوا﴾**.

به یقین شرایط زمان ها و مکان ها متفاوت است؛ در آن جا که شرایط ایجاب می کند، قیام کنند و وارد معرکه جهاد شوند، سکوت و سکون سبب بدبختی است و آن جا که شرایط، اجازه قیام نمی دهد قیام کردن، مایه خسران و هدر دادن نیروهاست. عالمان معصوم از اهل بیت علیهم السلام به خوبی این شرایط را می شناسند و طبق آن حرکت می کنند و هرگونه تخلف از روش آنان مایه عقب افتادگی است. و سرانجام با دو جمله دیگر این سخن را تکمیل می کند، می فرماید: «از آن ها سبقت نگیرید که گمراه می شوید! و از آنان عقب نمانید که هلاک خواهید شد!»؛ **﴿وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فِتْضُلُوا، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا﴾**.

همیشه و در هر جامعه ای افراد افراطی و تفریطی یافت می شوند؛ افراط گرایان روش پیشوایان راستین را کُند می شمردند و بر آن ها سبقت می گیرند و جامعه را به تباهی می کشند و به عکس، تفریط گرایان حرکت پیشوایان را تند

۱. احزاب، آیه ۳۳.

۲. «لَبَدُوا» از ریشه «لَبَد» به معنای اقامت در مکانی است و در این جا به معنای توقف کردن است.

می‌پندارند و به بهانه حزم و دوراندیشی و احتیاط، از آن‌ها عقب می‌افتند؛ هم خود را هلاک می‌سازند و هم جامعه را گرفتار نابسامانی می‌کنند.

درواقع، سخن امام علیه السلام همسو با حدیث معروف نبوی است که فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ، مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ». این حدیث که با تعبیرات مختلفی در کتب شیعه و اهل سنت با تفاوت‌های مختصری نقل شده، نشان می‌دهد که اهل بیت پیامبر اکرم علیه السلام که علم و دانش آن‌ها از قرآن مجید و از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مایه می‌گیرد، تنها وسیله نجات در این دنیای طوفانی‌اند. همان‌گونه که هنگام وقوع طوفان نوح هیچ وسیله نجاتی جز کشتی نوح نبود.^۱

جالب این‌که در خطبه ۸۷ شبیه تعبیر مورد بحث، درباره قرآن هنگام توصیف بندگان خاص خدا گذشت، که فرمود: «فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ، يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلَهُ، وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ؛ بنده خالص خدا قرآن را پیشوا و امام خود قرار داده؛ هر جا قرآن فرود آید، او بار خویش را همانجا فرود می‌آورد و هر جا قرآن منزل کند او آن‌جا را منزلگاه خویش می‌گرداند».

و این تأکید دیگری بر همان حدیث ثقلین است!

در قسمت دوم این بخش از خطبه، امام علیه السلام به سراغ ویژگی‌های گروه خاصی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رود و آن‌ها را برای اصحابش الگو و سرمشق می‌سازد و در عبارت مبسوطی، شش ویژگی درباره آن‌ها بیان می‌کند.

نخست می‌فرماید: «من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیده‌ام، اما هیچ‌یک از شما را مانند آنان نمی‌بینم! آن‌ها موهایی ژولیده و چهره‌های غبارآلود داشتند (با این‌که

۱. نویسنده منتجع، مرحوم میرحامد حسین هندی در کتاب عبقات الانوار در جلد‌های ۱۴، ۱۶، ۱۸ - ۲۰ و ۲۳ این حدیث را از ۹۲ کتاب که به وسیله ۹۲ نفر از دانشمندان اهل سنت تألیف یافته، با تمام مشخصات، نقل می‌کند.

در فقر و تنگدستی زندگی می‌کردند خم به ابرو نمی‌آوردند!))؛ (لَقَدْ رَأَيْتُمْ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَا أَرَىٰ أَحَدًا يُشْبِهُهُمْ مِنْكُمْ! لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثًا غُبْرًا^۲). در دومین وصف می‌فرماید: «آن‌ها شب تا به صبح در حال سجده و قیام بودند (و هرگز از عبادت خسته نمی‌شدند) گاه پیشانی و گاه دو طرف صورت را (در پیشگاه خدا) به خاک می‌نهادند»؛ (وَقَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَقِيَامًا، يُرَاوِحُونَ^۳ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ^۴).

هر زمان پیشانی آن‌ها خسته می‌شد طرف راست را بر زمین می‌نهادند و هر زمان طرف راست خسته می‌شد طرف چپ را.

در سومین توصیف می‌افزاید: «آن‌ها از ترس رستاخیز گویی بر شعله‌های آتش ایستاده بودند و آرام نداشتند»؛ (وَيَقْفُونَ عَلَىٰ مِثْلِ الْجَمْرِ^۵ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ). آری آن‌ها عذاب الهی را با تمام وجود خود، احساس می‌کردند و به همین دلیل آرامش نداشتند.

در چهاردهمین توصیف می‌افزاید: «پیشانی آن‌ها از سجده‌های طولانی، پینه بسته بود همچون زانوی گوسفند!»؛ (كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكْبَ^۶ الْمِعْزَى^۷ مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ!).

۱ «شُعْثٌ» جمع «اشعث» در اصل به معنای ژولیده و کسی است که موهایش پریشان است و در عبارت بالا کنایه از فقر یا زهد است.

۲ «غُبْرٌ» جمع «أغبر» به معنای غبارآلود است.

۳ «یُرَاوِحُونَ» از ریشه «تراوح» به معنای انجام کاری، یکی بعد از دیگری است.

۴ «خُدُودٌ» جمع «خُدٌّ» به معنای دو طرف صورت است؛ در مقابل «جباه» جمع «جبهه» که به معنای پیشانی است. و ترجمه «خُدٌّ» در فارسی به «گونه»، صحیح نیست.

۵ «جَمْرٌ» جمع «جَمَرَةٌ» است که به معنای قطعه آتش شعله‌ور است. این واژه گاهی به سنگ ریزه نیز اطلاق می‌شود، که جمع آن «جَمَرَاتٌ» است.

۶ «رُكْبٌ» جمع «رُكْبَةٌ» به معنای زانو است.

۷ «مِعْزَى» و «معز» به معنای بز است.

آری، لذت عبادت و عشق به بندگی، آن‌ها را به سجده‌های طولانی در برابر محبوب مطلق وادار می‌ساخت و آثارش بر پیشانی آن‌ها می‌نشست. در پنجمین وصف آن‌ها می‌فرماید: «هنگامی که نام خدا برده می‌شد، اشک از چشمانشان فرو می‌ریخت، آن قدر که گریبانشان تر می‌گشت!»؛ (إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبَلَّ جُيُوبُهُمْ).

گاه از عشق خدا و درد فراق اشک می‌ریختند و گاه از خوف عقاب! و در ششمین و آخرین وصف بار دیگر به چهره دیگری از ایمان قوی و خوف و رجای آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها همچون درختی که در روز طوفانی، از شدت تندباد به خود می‌لرزد، از خوف عقاب و عشق به ثواب می‌لرزیدند!»؛ (وَمَا دُوا^۲ كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ، خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ، وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ!).

تشبیه به درخت که در برابر تندباد لرزان می‌شود، تشبیه جالبی است که امام علیه السلام دلیل آن را نیز بیان فرموده، که گاه از ترس عقاب و گاه به امید ثواب صورت می‌گیرد. از یک چشم، اشک شوق دیدار پروردگار می‌ریزند و از چشم دیگر، اشک خوف عقاب! و این است راه و رسم بندگان خالص و مخلص که در میان خوف و رجاء، و بیم و امید در حرکت‌اند.

نکته‌ها

۱. ولایت و عصمت اهل بیت علیهم السلام

از این بخش از خطبه، به‌خوبی روشن می‌شود که امامان اهل بیت علیهم السلام، معصوم‌اند؛ چراکه امام علیه السلام با صراحت می‌فرماید: «در همه چیز و در همه کار پیرو

۱ «هملت» از ریشه «هُمَل» به‌معنای سیلان و جریان است.

۲ «مادوا» از ریشه «مَیدان» بر وزن «جریان» به‌معنای حرکت کردن و لرزیدن است.

آن‌ها باشید! هرگاه فرمان قیام و حرکت بدهند قیام و حرکت کنید! و هرگاه دستور سکون دهند، متوقف شوید! بر آن‌ها پیشی نگیرید! از آن‌ها عقب نیفتید، که مایه گمراهی و هلاکت است! و آن‌ها هرگز شما را از هدایت بیرون نمی‌برند، و به گمراهی نمی‌کشانند!»

این تعبیرات، روشن‌ترین دلیل مقام عصمت آن‌هاست؛ چراکه درباره غیر معصوم از گناه و خطا این‌گونه دستورات صحیح نیست.

از سوی دیگر، نشان می‌دهد که امامت مسلمین، همواره در اهل بیت علیهم‌السلام خواهد بود؛ چراکه امام علیه‌السلام این دستور را محدود به زمان معینی نکرده است. و از سوی سوم، نشان می‌دهد که مفهوم ولایت این نیست که انسان با دستورات آن بزرگواران گزینشی برخورد کند؛ بلکه ولایت حقیقی آن است که در همه چیز و در هر حال، سر به فرمان آن بزرگواران بنهد و آن‌ها که تنها در گفتار، یا پاره‌ای از رفتارهای فردی و اجتماعی تابع اهل بیت‌اند موالیان حقیقی نیستند؛ مدعیانی هستند در لباس موالی!

بدیهی است که منظور امام علیه‌السلام تنها عصر و زمان او نیست؛ چراکه «اهل بیت» را به‌عنوان امام و پیشوا معرفی می‌کند نه فقط خودش را.

شاهد گویای این سخن حدیثی است که از خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده؛ آن‌جا که علی علیه‌السلام می‌فرماید: «حافظان حدیث از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانند که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین فرمود: اِنِّي وَ اَهْلَ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ، فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا؛ وَ لَا تَتَخَلَّفُوا عَنْهُمْ فَتَزِلُّوا، وَ لَا تُخَالِفُوهُمْ فَتَجْهَلُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَاِنَّهُمْ اَعْلَمُ مِنْكُمْ. هُمْ اَعْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا، وَ اَحْلَمُ النَّاسِ صِغَارًا؛ فَاتَّبِعُوا الْحَقَّ وَ اَهْلَهُ حَيْثُ كَانَ؛ مَنْ و اهل بیتم از هر نظر پاک و پاکیزه‌ایم؛ بنابراین، بر آن‌ها پیشی نگیرید، که گمراه می‌شوید! و از فرمان آن‌ها تخلف نکنید، که لغزش خواهید داشت! و با آن‌ها مخالفت نکنید، که گرفتار نادانی می‌شوید! و به آن‌ها چیزی نیاموزید که آن‌ها از

شما داناترند! آن‌ها در بزرگی از همهٔ مردم عالم‌ترند و در کوچکی از همهٔ عاقل‌تر! بنابراین، از حق و اهل حق پیروی کنید، هر جا که باشد.^۱

۲. ویژگی‌های کوفیان و شامیان

بخش اخیر این خطبه که از یک‌سو مردم را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام دعوت می‌کند و از سوی دیگر یادآور ویژگی‌های اصحاب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله می‌شود، رابطهٔ لطیفی با بخش‌های نخستین این خطبه که از مردم عراق و کوفه به شدت نکوهش می‌کند، دارد، زیرا از یک‌سو به آن‌ها می‌فهماند که شما هیچ عذری در پیشگاه خدا ندارید زیرا رهبر شما از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

از همان کسانی است که رسول الله صلی الله علیه و آله سفارش آن‌ها را کرده، که مردم دست از دامنان بر ندارند؛ همان‌ها که در کنار قرآن قرار دارند و کشتی نجات‌اند؛ در حالی که پیشوای مردم شام، مردی است منحرف، ظالم و غارتگر و از بقایای عصر جاهلیت؛ لذا از این نظر حجّت بر شما تمام است.

دیگر این‌که، ضعف و زبونی شما نه به دلیل عدم قدرت جسمانی است، بلکه از نظر روحانی و معنوی و رابطه با پروردگار، ضعیف و ناتوانید؛ از این رو، آن‌ها را به پیروی عملی از اصحاب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت کرده که قوی‌ترین رابطه‌ها را با خدا داشتند: در پیشگاه او به عبادت برمی‌خاستند و به سجود می‌پرداختند و پیکرشان از خوف خدا می‌لرزید، آثار سجده در صورت آن‌ها نمایان بود و اشک خوف و شوق بر صورتشان جاری و این تعبّد و تعهّد رمز اصلی پیروزی آن‌ها بر دشمن بود.

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴؛ المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۰۰، ضمن ح ۱۳۳.

۳. کدام یک از صحابه؟

ممکن است افراد ساده‌اندیش از اطلاق کلام حضرت چنین تصوّر کنند که ویژگی‌های بسیار والای مذکور، در همه صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است و آن را دلیلی بر اصل معروف «تنزیه صحابه» بگیرند در حالی که به یقین این اوصاف و ویژگی‌ها مربوط به اصحاب خاص آن حضرت، همچون: سلمان‌ها، ابوذرها، عمّارها و مقدادهاست، نه همه آنان؛ زیرا اولاً چنین مطلبی برخلاف تاریخ است؛ چراکه در هیچ تاریخی این صفات برای همه آن‌ها نوشته نشده است. ثانیاً بسیاری از آیات قرآن نشان می‌دهد که در میان آن‌ها متخلفان و گنهکاران خطرناکی بودند.

از جمله بعضی از آن‌ها به پیامبر صلی الله علیه و آله و ارتش اسلام خیانت کردند که وقتی رسوا شدند، از در توبه درآمدند؛ مانند «حاطب بن ابی بلتعه» و «ابولبابه» که داستان آن‌ها را همه شنیده‌ایم و ستون توبه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله یادآور این حقیقت است.

بعضی دیگر در مقام اعتراض به پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حکم زکات برآمدند، در حالی که قبلاً با خدا عهد کرده بودند اگر ثروتی پیدا کردند در راه خدا از آن انفاق کنند! مانند «ثعلبه بن حاطب انصاری» که داستان او در آیات ۷۵ تا ۷۷ سوره توبه آمده است.

بعضی فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاشتند و به بهانه‌های واهی از شرکت در جنگ «تبوک» تخلف کردند؛ که داستان آن‌ها ذیل آیه ۱۱۸ سوره توبه آمده است. گروهی دست به جاسوسی زدند، که قرآن در آیه ۴۷ سوره توبه در مورد آن‌ها می‌گوید: ﴿وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ﴾.

بعضی به ساختن مسجد «ضرار» پرداختند، تا در میان مؤمنان ایجاد شکاف و تفرقه کنند، که داستان آن‌ها در ذیل آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سوره توبه آمده است.

و بعضی از آن‌ها که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله راه راستی را می‌پیمودند، بعد از آن حضرت بر اثر هوا پرستی، فتنه‌هایی برپا کردند که خون‌های زیادی از مسلمین ریخته شد؛ مانند: طلحه و زبیر که آتش جنگ جمل را برافروختند و بر ضد امام‌المسلمین قیام کردند و معاویه که فتنه‌های فراوانی، از جمله فتنه صفین را رهبری می‌کرد.

بسیار ساده‌لوحی است که ما در برابر واقعیت‌های روشن تاریخ و آیات صریح قرآن، چشم بر هم نهیم و همه صحابه را با آب تنزیه بشوییم و دامان آن‌ها را پاک و پاکیزه کنیم.

بنابراین، اگر امام امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه، یا خطبه‌های دیگری مدح و تمجید بلیغی از صحابه می‌کند، به یقین منظور، اصحاب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله است که گروه قابل ملاحظه‌ای از یاران او را تشکیل می‌دادند و در تمام میدان‌های نبرد در صفوف مقدم جای داشتند و همواره سر به فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌نهادند و بسیاری از آنان در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شربت شهادت نوشیدند.

به هر حال، این گروه از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که عالی‌ترین درس بندگی و عبودیت خداوند و استقامت و ایستادگی و ایثار و فداکاری را در راه اسلام، از محضر بزرگ‌ترین استاد جهان بشریت، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آموخته بودند سزاوار است الگو و اسوه مسلمانان، در هر عصر و زمان باشند.

همان‌ها که به گفته مورخان هنگامی که می‌خواستند از یکدیگر جدا شوند، سوره «والعصر» را یکی برای دیگری می‌خواند و او را به ایمان و عمل صالح و طرفداری از حق و صبر و استقامت دعوت می‌کرد.^۱

۱. اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۰.

همان ها که به تعبیر قرآن آثار سجده در چهره هایشان نمایان بود: «سَيِّمَاهُمْ فِي
 وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^۱ و همان ها که در برابر دشمنان، شدید و محکم،
 و در برابر دوستان، نرم و ملایم بودند: «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، رُحَمَاءُ
 بَيْنَهُمْ»^۲.

۱. فتح، آیه ۲۹.

۲. فتح، آیه ۲۹.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُشِيرُ فِيهِ إِلَى ظُلْمِ بَنِي أُمَيَّةَ

از سخنان امام عليه السلام است

که به ستم‌های بنی‌امیه اشاره می‌فرماید^۱

خطبه در یک نگاه

در این خطبه، امام عليه السلام در جمله‌های کوتاهی از فاجعه حکومت بنی‌امیه و ظلم و انحراف آن‌ها سخن می‌گوید و به قدری رسا و گویاست که تمام مظالم و رسوایی‌های این قوم بی‌دادگر، در همین عبارات فشرده بیان شده است و نشان

۱. سند خطبه:

به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه این خطبه را ابن قتیبه در کتاب الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۴ نقل کرده و از تعبیرات او چنین بر می‌آید که امام عليه السلام این سخن را بعد از خطبه ۱۲۳ بیان فرموده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۹)؛ این خطبه نیز در الغارات، ج ۲، ص ۴۸۸؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۷۸، نقل شده است.

بعضی از محققان این خطبه را از تذکرة الخواص ابن جوزی و ارشاد مفید نیز نقل کرده‌اند. (نهج البلاغه چاپ جامعه مدرسین، تحقیق مرحوم حجة الاسلام دشتی، ذیل خطبه مورد بحث).

می‌دهد که سستی مردم در مبارزه با آنها چه عواقب دردناکی برای خودشان و کل جامعه اسلامی در بر خواهد داشت.

تاریخ نیز نشان می‌دهد که تمام پیشینی‌های امام علیه السلام درست بود و عدم توجه به این هشدارها، سرانجام، کار خود را کرد و چنان ظلم و ستمی بر مسلمین رفت که در تاریخ بشریت کم‌سابقه، یا بی‌سابقه بود!

این خطبه همچنین پاسخی است دندان‌شکن به ساده‌اندیشانی که اصرار امام علیه السلام را در جنگ با بنی‌امیه زیر سؤال می‌برند و می‌گویند: چرا مسلمان با مسلمان بجنگد؟



AGKÄ , dTWA AHod ½ °AAk T ¼ °A &A
 w ME» -ā ā j AoM nk½S MÜL T , e
 L BM , «k ° L BM¼BL¼BfE°A Ü T , Ån
 j ½kIÄ°Ao «f k e E; ½ fk e E o »¼ U T , R°
 B ù -è ÅE¼ T , MABô AA , ÅBEk { AA k w
 T°TMAA , A°cBù ùÄM&A fBE¼B, H &BM «v e E Å
 /ç ÜF° ICÄ°A¼B, AoL B

ترجمه

به خدا سوگند! آن‌ها (بنی‌امیه) همچنان به حکومت خود ادامه می‌دهند، تا
 آن‌جا که حرامی را باقی نمی‌گذارند، مگر آن‌که حلال بشمارند و پیمانی (از پیمان‌های
 الهی و مردمی) نمی‌ماند مگر این‌که آن را می‌شکنند. خانه و خیمه‌ای باقی نمی‌ماند،
 مگر این‌که ظلم و ستمشان در آن راه می‌یابد، و فساد و سوء تدبیرشان مردم را از
 خانه‌های خویش فراری می‌دهد. کار حکومت آن‌ها بدان‌جا می‌رسد که مردم دو
 گروه می‌شوند و هر دو گروه گریان‌اند: گروهی برای دینشان، و گروهی برای
 دنیایشان! کار به قدری سخت می‌شود که شما همچون برده‌ای خواهید بود که به
 یاری ارباب (ظالم و ستمگرش) برمی‌خیزد؛ در حضور او ناگزیر از اطاعت است
 و در غیاب از او بدگویی می‌کند. این حکومت ظالم و بیدادگر تا آن‌جا پیش می‌رود
 که هر کس به خدا امیدوارتر (و نزدیک‌تر) است، بیش از همه رنج و مصیبت
 می‌بیند. (در آن حکومت خودکامه) اگر خداوند برای شما عافیت و سلامت پیش

آورد (و از این امواج خطرناک در امان بودید، این نعمت الهی را) بپذیرید، (و خدا را شکر گوید!) و اگر (طوفان حوادث شما را گرفت و) به رنج و ناراحتی گرفتار شدید، شکبیا باشید، که «سرانجام نیک برای پرهیزکاران است».

شرح و تفسیر

مظالم بی حساب بنی امیه!

همان گونه که اشاره شد، امام علیه السلام در سخنان فشرده خود، آینده بنی امیه را شرح می دهد و فجایع این حکومت ظالم و ستمگر را در پنج عنوان خلاصه می کند. نخست می فرماید: «به خدا سوگند! آن ها (بنی امیه) همچنان به حکومت خود ادامه می دهند تا آن جا که حرامی را باقی نمی گذارند، مگر این که حلال بشمارند و پیمانی (از پیمان های الهی و مردمی) نمی ماند مگر این که آن را می شکنند»؛ (وَاللّٰهُ لَا يَزَالُونَ اَحْتٰی لَا يَدْعُوْا لِلّٰهِ مُحَرَّمًا اِلَّا اسْتَحْلُوْهُ، وَ لَا عَقْدًا اِلَّا حَلُوْهُ).

بعضی از بزرگان، فهرستی از بدعت های بنی امیه و حرام هایی را که آن ها حلال کردند و پیمان هایی را که شکستند، گردآوری کرده اند، که در بحث نکات خواهد آمد. از مطالعه آن ها روشن می شود که این قوم بیدادگر، چه بلایی بر سر اسلام آوردند.

در دومین فاجعه ای که آن ها برای مسلمین به وجود می آورند، اشاره به ظلم گسترده و فراگیر آن ها کرده، می فرماید: «خانه و خیمه ای باقی نمی ماند مگر این که ظلم و ستمشان در آن راه می یابد و فساد و سوء تدبیرشان، مردم را از خانه های خویش فراری می دهد»؛ (وَ اَحْتٰی لَا يَبْقٰی بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبْرٍ اِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ وَ نَبَا بِهِ سُوْءٌ رَعِيْبُهُمْ).

۱. جمعی از شارحان گفته اند که: جمله «لَا يَزَالُونَ» محذوفی دارد و در تقدیر «لَا يَزَالُونَ ظَالِمِينَ» می باشد ولی ظاهر این است که «لَا يَزَالُونَ حَاكِمِينَ» می باشد، تا متناسب با جمله های بعد باشد.

«مَدَر» در لغت گاه به معنای گل‌های به هم فشرده، و گاه به معنای خشت، و گاه به معنای آجر و سنگ تشکیل شده آمده است؛ بنابراین، «بَيْتُ مَدَر» اشاره به خانه‌هایی است که در شهرها ساخته می‌شود و «وَبَر» به معنای پشم شتر، اشاره به خانه‌های روستایی و بادیه‌نشینان است که در آن زمان و در میان اعراب به صورت خیمه‌هایی بنا می‌شد. و این، بهترین تعبیر برای فراگیر بودن ظلم آنهاست، که هیچ‌کس از ظلم آنها در امان نبود. و این ظلم و ستم در بسیاری از اوقات سبب می‌شد آنها از خانه‌های خود فرار کنند و در به‌در شوند.

سپس در بیان فاجعه سوم می‌فرماید: «کار حکومت آنها بدان جا می‌رسد که مردم دو گروه می‌شوند و هر دو گروه گریان‌اند: گروهی برای دینشان و گروهی برای دنیایشان!»؛ (وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ: بَاكِ يَبْكِي لِدِينِهِ، وَ بَاكِ يَبْكِي لِدُنْيَاهُ).

آری! دین‌باوران به دلیل خطراتی که از سوی این گروه بازمانده جاهلی، متوجه دین می‌شوند اشک می‌ریزند و دنیاطلبان به علت هجوم ظالمانه آنها به دنیای مردم؛ چراکه آنها، هم عقاید مردم را غارت می‌کردند و هم دنیایشان را. در بیان چهارمین فاجعه می‌فرماید: «کار به قدری سخت می‌شود که شما همچون برده‌ای خواهید بود که به یاری ارباب (ظالم و ستمگرش) برمی‌خیزد؛ در حضور او ناگزیر از اطاعت است و در غیاب از او بدگویی می‌کند!»؛ (وَحَتَّى تَكُونَ نُصْرَةً أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنَ سَيِّدِهِ، إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ، وَإِذَا غَابَ اعْتَابَهُ).

اشاره به این‌که آنها مردم را به بردگی و عبودیت می‌کشند؛ نه عبودیتی که حداقل توأم با رابطه عاطفی باشد و غلام مورد محبت آقا و آقا مورد علاقه غلام قرار گیرد، بلکه عبودیتی توأم با ظلم و تحقیر! که گویی زنجیر بر گردن آنها نهاده‌اند و به هر جا می‌خواهند می‌کشند.

بعضی از مفسران نهج البلاغه^۱ در تفسیر این جمله گفته‌اند که منظور یاری طلبیدن مردم از آن‌هاست نه این که مردم، آن‌ها را یاری کنند (به اصطلاح «نُصْرَة») اضافه به مفعول شده است، نه اضافه به فاعل؛ بنابراین، مفهوم جمله چنین می‌شود: «اگر از آن‌ها یاری بطلبید همچون یاری طلبیدن غلام از ارباب ستمکار است، نه یاری طلبیدن دوست از دوست». ولی دو جمله «إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ...» گواه معنای اول است.

در بیان پنجمین و آخرین فاجعه می‌فرماید: «این حکومت ظالم و بیدادگر تا آن جا پیش می‌رود که هرکس به خدا امیدوارتر (و نزدیک‌تر) است، بیش از همه رنج و مصیبت می‌بیند»؛ (وَ حَتَّىٰ يَكُونَ أَكْبَرَ مَا كُنْتُمْ فِيهَا وَعَنَاءٌ أَحْسَنُكُمْ بِاللَّهِ ظَنًّا).

از یک حکومت جنایت‌کار و ستم‌پیشه و فاقد دین و اخلاق، غیر از این انتظار نمی‌رود که هرکس پاک‌تراست در آن حکومت جام بلا و مصیبت بیشتری به او می‌دهند. امام علیه السلام در پایان، اصحاب و یاران خود را در برابر حوادث دردناکی که در پیش دارند با این جمله دل‌داری می‌دهد؛ می‌فرماید: «(در آن حکومت خودکامه) اگر خداوند برای شما عافیت و سلامت پیش آورد (و از این امواج خطرناک در امان بودید، این نعمت الهی را) بپذیرید (و خدا را شکر گوید) و اگر (طوفان حوادث شما را گرفت و) به رنج و ناراحتی گرفتار شدید، شکیبیا باشید! که سرانجام نیک برای پرهیزکاران است!»؛ (فَإِنْ أَتَاكُمْ اللَّهُ بِعَافِيَةٍ فَاَقْبِلُوهَا، وَإِنْ ابْتُلِيْتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ).

از این تعبیر استفاده می‌شود که اگرچه در حکومت بنی‌امیه اکثریت عظیم مردم در رنج و فشار و تعب بودند، ولی گروه اندکی، از امواج این حوادث برکنار بودند و امام علیه السلام به هر دو گروه نصیحت می‌کند؛ گروه اول را به صبر و شکیبایی و انتظار فرج و گروه دوم را به شکرگزاری در برابر حق!

۱. حدائق الحقائق، ج ۱، ص ۴۹۰.

نکته‌ها

۱. فجایع بی سابقه بنی امیه!

پیش‌بینی عجیبی که امام علیه السلام در این خطبه از فجایع فراگیر بنی امیه فرموده است - به گواهی تاریخ اسلام - همه بدون استثنا، به وقوع پیوست و این حکومت ظالم و جبار و بیدادگر جاهلی، از هیچ ظلم و ستمی فروگذار نکرد و برای تحکیم پایه‌های قدرت خود، خون‌های زیادی ریخت و بی‌گناهان بسیاری را به زندان افکند و چنان وحشت و اضطراب بر مردم حاکم شد که حتی در درون خانواده‌ها، گاه خویشاوندان نزدیک از هم می‌ترسیدند.

مرحوم علامه امینی در کتاب نفیس الغدیر با ذکر اسناد و مدارک روشن، فجایعی را که شخص معاویه انجام داد، جمع‌آوری کرده است؛ در این جا فهرست آن از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد و شرح و تفصیل منابع آن را می‌توانند در الغدیر جلد یازدهم مطالعه کنند.

این مرد محقق می‌نویسد:

«نخستین کسی که آشکارا به شرب خمر و خریدن آن اقدام کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که در محیط اسلام فحشا را اشاعه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که ربا را حلال شمرد، معاویه بود.

نخستین کسی که ازدواج با دو خواهر را در یک زمان اجازه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را در باب دیات تغییر داد، معاویه بود.

نخستین کسی که لیبیک را (در مراسم زیارت خانه خدا) ترک کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که از اجرای حدود الهی سر باز زد، معاویه بود.

نخستین کسی که اموالی را برای جعل حدیث اختصاص داد، معاویه بود.

نخستین کسی که به‌هنگام بیعت با مردم بیزاری از علی علیه السلام را شرط می‌کرد،

معاویه بود.

نخستین کسی که سر یکی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (عمرو بن حَمِق) را جدا کرد و در شهرها گردش داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله را به سلطنت مبدل ساخت، معاویه بود. نخستین کسی که به دین خدا اهانت کرد و فرزند فاجرش را به خلافت برگزید، معاویه بود.

نخستین کسی که دستور داد مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله را غارت کنند، معاویه بود. نخستین کسی که سب و ناسزاگویی به علی علیه السلام را رواج داد، معاویه بود. نخستین کسی که خطبه نماز عید را (برخلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله) بر نماز عید مقدم داشت، تا در ضمن آن سب علی علیه السلام کند و مردم متفرق نشوند، معاویه بود.^۱

این تنها بخشی از فجایع معاویه در زمینه تغییر احکام الهی و نقض سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و زیر پا نهادن دستورات خدا بود و اگر کسی تمام تاریخ زندگانی او و سایر بنی امیه را بررسی کند، به نمونه‌های بیشتری دست می‌یابد و به‌راستی اگر حکومت این ظالمان بیگانه از اسلام، ادامه می‌یافت، به یقین چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند و این سخن با مدارک گسترده‌ای که در دست است، جای انکار ندارد! و ما تعجب می‌کنیم چرا بعضی اصرار دارند چشم بر هم نهند و با این همه فجایع، باز معاویه و بنی امیه را بستایند؛ به‌راستی شگفت‌آور است!!

۲. گوشه دیگری از فجایع بنی امیه

ابوالفرج اصفهانی، از مشاهیر علمای قرن چهارم هجری در کتاب معروف اغانی مطالب عجیبی درباره بنی امیه ذکر کرده است که انسان را در وحشت فرو می‌برد! از جمله:

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدیر، ج ۱۱، ص ۷۱ به بعد مراجعه شود.

۱. «خالد بن عبدالله قسری» که از طرف «هشام بن عبدالملک» خلیفه اموی، والی کوفه بود خودش زندیق و مادرش نصرانی بود و در کارهایش نصارا و مجوس را بر مسلمانان ترجیح می داد.^۱

۲. او برای مادرش که نصرانی بود، در پشت محراب مسجد کوفه، کلیسا و عبادتگاهی ساخته بود و با کمال وقاحت، هنگامی که صدای مؤذن در مسجد بلند می شد، ناقوس کلیسا را می نواختند!^۲

۳. او، خلیفه (هشام) را - العیاذ بالله - بر پیامبر اکرم ﷺ ترجیح می داد و به قدری متملق و چاپلوس بود که می گفت: به خدا سوگند! اگر خلیفه به من دستور دهد خانه کعبه را ویران می کنم و سنگ های آن را یک به یک جدا می سازم و به شام منتقل می کنم!^۳

و عجیب این که بعد از مدتی «هشام» او را عزل کرد! نه به دلیل کارهایی که گفته شد؛ بلکه به دلیل این که در اواخر کار از بنی امیه بدگویی می کرد.^۴

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه از ابو عثمان جاحظ نقل می کند که بنی هاشم در برابر بنی امیه افتخار می کردند که ما این کارها را انجام ندادیم: الف) ویران کردن کعبه (اشاره به کاری است که حجّاج در زمان عبدالملک انجام داد).

ب) تغییر قبله (اشاره به نماز خواندن «ولید» به هنگام مستی به سوی غیر قبله است، که می گفت: ﴿أَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾).

ج) آن ها پیغمبر اکرم ﷺ را در مرتبه پایین تر از خلیفه قرار ندادند (اشاره به چیزی است که کمی قبل، از کتاب اغانی نقل شد).

۱. اغانی، ج ۲۲، ص ۲۸۱.

۲. همان، ص ۲۸۰.

۳. همان، ص ۲۸۲.

۴. همان.

د) آن‌ها مَهْر بر گردن مسلمین نزدند (اشاره به این است که بنی امیه بر گردن گروهی از مسلمان‌ها، به عنوان برده و غلام خود، مهر زدند؛ همانند مهری که بر گردن اسب‌ها می‌زدند!).

ه) آن‌ها حرم پیامبر صلی الله علیه و آله را غارت نکردند و حرمت زنان مسلمان را در آن حرم مقدّس بر باد ندادند (اشاره به داستان «مسلم بن عقبه» است که از طرف یزید مأمور حمله به مدینه شد، و جنایاتی آفرید که تاریخ بشریت را سیاه کرد و به راستی زبان از ذکر آن عاجز و قلم از بیانش شرم دارد).^۱

«پیش از آن «بُسْرَبْنِ اُرطاة» از سوی معاویه مأموریت یافت به مدینه حمله کند و او در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را مجبور به بیعت با معاویه کرد؛ درهای مسجد را بست و گفت که اگر بیعت نکنید همه شما را از دم تیغ می‌گذرانم؛ خانه‌هایتان را ویران و اموالتان را غارت می‌کنیم!»^۲

فجایع بنی امیه (معاویه و عقبایش) بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. کلام خود را در این جا با سخنی از ابن عساکر، مورّخ معروف اهل سنت، پایان می‌دهیم. او در کتاب تاریخ دمشق می‌گوید: «عبدالله بن حنظله» که از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود (فرزند حنظله غسیل الملائکه) در آن روز که «مسلم بن عقبه» از طرف یزید به مدینه حمله کرد، خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! تقوای خداوند یگانه یکتا را پیشه کنید؛ به خدا سوگند! ما در برابر یزید قیام نکردیم مگر زمانی که ترسیدیم اگر سکوت کنیم، خداوند سنگ‌های آسمانی را بر سر ما فرو فرستد؛ آیا در برابر مردی که با مادر و خواهر و دختر خود عمل منافی عفت انجام می‌دهد! شراب می‌نوشد! و نماز را رها می‌کند! می‌توان

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۴۰-۲۴۲؛ رسائل الجاحظ، رسائل السياسة، ص ۴۲۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۱.

سکوت کرد؟ به خدا سوگند! که اگر هیچ کس با من نباشد، من وظیفه خود را انجام می دهم.^۱

این جاست که به عمق کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام واقف می شویم که فرمود:
 «لِكُلِّ أُمَّةٍ آفَةٌ، وَ آفَةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَنُو أُمِّيَّةَ؛ هر امتی را آفتی است؛ و آفت این امت
 بنی امیه است»^۲ و چه بی خبر و بی نوا هستند کسانی که با این همه فجایع، باز دم
 از مجد بنی امیه و صداقت معاویه می زنند؛ راستی عجیب است!!!

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۴۲۹.

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۶۴، ح ۳۱۷۵۵.

وَمِنْ حُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي التَّزْهِيدِ مِنَ الدُّنْيَا

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که درباره زهد در دنیا سخن می‌گوید^۱

بخش اول

صفحه ۱۶۳

«...» ¼ B½ aABo½E; ½ «ÄFv» ,¼B½ aA k-d»
¼AM Au üBA-°A Fv» B-f ,¼B Au

۱. سند خطبه:

از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی و گردآوری نهج البلاغه، این خطبه را نقل کرده‌اند، «زید بن وهب» است (او از صحابه امیرمؤمنان علی عليه السلام است که بخش قابل ملاحظه‌ای از خطبه‌های آن حضرت را در کتابی به‌عنوان خطب امیرالمؤمنین علی المنابر فی الجمع و الأعیاد و غیرهما جمع آوری کرده و این نخستین کتابی است که در این زمینه نگاشته شده است). مرحوم محدث نوری در مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۰، ح ۶۳۵۹ این خطبه را از آن کتاب آورده است که با خطبه مورد بحث اندک تفاوتی دارد. مرحوم صدوق - که او هم قبل از سید رضی می‌زیسته است - در دو کتاب خود: معانی الأخبار، ص ۱۹۸، ضمن حدیث ۴ و من لایحضره الفقیه، ج ۱، باب وجوب الجمعة، ص ۴۲۷، ح ۱۲۶۳، تمام یا بخشی از آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده است. افراد متعدّد دیگری که بعد از سید رضی می‌زیستند نیز، آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹۰).

بخش دوم

صفحة ١٦٥

,B foUAI d U °¼A ° fnE°Bk°Am °ü ù°M E&AjBlA
,ou v f B°X½ °XB°B, Bk k \ U¼ Id U Tf ¼A ½B] °L°A
v Å f / AMç »FùHAA¹E , Äçkc »Fù Iw A °w
j ½ ÜM¼ ¼E v ÅB½ !BÆL T B °A o\ ¼E ABA °A o\ -°A
Te Bk°Aù [Äq½ kd R -°A ½W X K °B , kÄ ç °
BÆq MAL ÄU ,Boh ù B °k°A Å ùAv ùB U ù!HônBçnB
,iBâ Ü»A °BBohù BqÅ¼B, Bw MB oÄ j ½AÄq\ U ,B-Ä
B ù k ½Ñ f jBù» °Bw MB oÄ ,ñAp °B-Ä BÆp ¼A
/ »B °B ù e Ñf , BA °

بخش سوم

صفحة ١٧١

,oIÄ½ o IJ âB-°A MBü ,o] j q¼ ° ABYÇü °u ° E
ò h °A °,¼ Ä] o « ¼ âB-°A °AoU °E¼ °ÜU Tf ¼A
ñA e E °Å¼ v -¼ dL Bk°Ñ E¼ oU T°E¼ ÜL j çE°A
v û«MiC j Äk ÅB, Tâ o , qÄ oiC , LS -ù: T
°Å ; « Åñ ûÆM ° ÑùB , Iä R -°A Bk°K °B j \
! çE°Aé -B½ âB-°AÆ

بخش چهارم

صفحة ١٧٥

k« Å, RB« ½ A çBç ,RA z°A} A½ ,RAr°AB AoflBù E
B½ , Üe K]A j E °Å&AA«ÄTWA ; d IÜ°AB-Å ° n °B-°A
/ »B e A -ÄjAÄEj ½ d

خطبه در یک نگاه

با توجه به این که امام علیه السلام - طبق بعضی از روایات - این خطبه را به عنوان خطبه نماز جمعه ایراد فرموده است، سعی می‌کند که در آن مردم را به زهد در دنیا ترغیب کند و چنان از بی‌وفایی دنیا و ناپایداری آن سخن بگوید که طالبان و عاشقان دنیا از آن دلسرد شوند و فریب زرق و برق آن را نخورند؛ به خصوص تصویر زنده‌ای از کسانی ارائه می‌دهد که به دلیل از دست رفتن عزیزانشان، اشک می‌ریزند و گروهی دیگر به آن‌ها تسلیت می‌گویند و گروه‌های دیگری که در بستر بیماری افتاده‌اند و با مرگ دست به گریبان‌اند. تا غافلان را بیدار و مست‌های هوی و هوس را هوشیار کند و در مجموع، داروی شفابخشی است برای بیمار دلان دنیاپرست و غافلان مغرور و مست.



بخش اول

نَحْمَدُهُ عَلَىٰ مَا كَانَ، وَ نَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَىٰ مَا يَكُونُ، وَ نَسْأَلُهُ
الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ، كَمَا نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ.

ترجمه

ما خدا را بر آنچه رخ داده است، حمد و سپاس می‌گوییم؛ و از او یاری می‌طلبیم برای کارهایی که در پیش داریم، و از درگاهش سلامت در دین می‌طلبیم، آن‌گونه که سلامت در بدن را تقاضا می‌کنیم.

شرح و تفسیر

تقاضای سلامت دین و تن

امام علیه السلام در آغاز و مقدمه این خطبه، به حمد و ثنای الهی می‌پردازد، تا دل‌ها آماده پذیرش سخنان آینده او شود و ضمن چهار جمله، گفتنی‌ها را می‌گوید. نخست می‌فرماید: «ما خدا را بر آنچه رخ داده است، حمد و سپاس می‌گوییم»؛ (نَحْمَدُهُ عَلَىٰ مَا كَانَ).

مفهوم این سخن وسیع است: هم نعمت‌هایی را که از سوی خدا ارزانی شده شامل می‌شود و هم حوادث تلخ و دردناک را. چرا که بندگان خاص خدا هرچه را از سوی اوست، نعمت و رحمت می‌شمرند و در برابر همه آن‌ها سپاس‌گزارند. سپس می‌افزاید: «و از او یاری می‌طلبیم، برای کارهایی که در پیش داریم»؛ (وَنَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَىٰ مَا يَكُونُ).

بدیهی است که حمد و سپاس برای گذشته است و یاری طلبیدن برای آینده؛

و بندگان خالص و مخلص، در برخورد با حوادث گذشته و آینده چنین اند، که یکی را سپاس می‌گویند و برای دیگری از پروردگار یاری می‌طلبند.

در سومین و چهارمین جمله می‌فرماید: «و از درگاهش سلامت در دین می‌طلبیم، آن‌گونه که سلامت در بدن‌ها را تقاضا می‌کنیم!»؛ (وَسَأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ، كَمَا نَسَأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ).

این عبارت اشاره به نکته لطیفی است و آن این‌که اگر مردم به همان اندازه که به عافیت و سلامت جسمانی اهمیت می‌دهند، به سلامت دینشان اهمیت می‌دادند وضع خوبی داشتند. ولی افسوس! یک بیماری مختصر جسمانی گاه انسان را به دنبال طیبیان متعدّد می‌فرستد، در حالی که برای ده‌ها بیماری خطرناک معنوی و اخلاقی و دینی، حتی به دنبال یک طیب هم نمی‌رود!!

بعضی از شارحان نهج البلاغه این سخن را از بعضی از متفکران انسان‌شناس نقل کرده‌اند که «اگر یک صدم اشک‌هایی که برای شکم‌های گرسنه و بدن‌های برهنه ریخته می‌شود، برای ارواح گرسنه معرفت، و برهنه از فضایل، ریخته می‌شد، هم گرسنگی‌ها و برهنگی‌های جسمانی از بین می‌رفت و هم گرسنگی‌ها و برهنگی‌های روحی زایل می‌گشت!»^۱.

این نکته نیز قابل دقت است که ذکر «ادیان» به صورت جمع، اشاره به دین‌باوری نفرت انسان‌هاست، نه ادیان مختلف؛ همان‌گونه که جمع آوردن «ابدان» به همین منظور است.



۱. شرح نهج البلاغه علامه جعفری، ج ۱۸، ص ۹.

بخش دوم

عِبَادَ اللَّهِ، أَوْصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تُحِبُّوا
تَرْكَهَا، وَالْمُبْلِيَةِ لِأَجْسَامِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَهَا، فَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ
وَمَثَلُهَا كَسَفَرٍ، سَلَكُوا سَبِيلًا فَكَانَتْهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ، وَآمُوا عَلَمًا فَكَانَتْهُمْ قَدْ
بَلَّغُوهُ وَكَمْ عَسَى الْمُجْرِي إِلَى الْعَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّى يَبْلُغَهَا! وَ مَا
عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءٌ مِنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعُدُّوهُ، وَ طَالِبٌ حَثِيثٌ مِنَ الْمَوْتِ
يَخْدُوهُ وَ مُرَجِّعٌ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يُفَارِقَهَا رَعْمًا! فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا
وَ فُخْرِهَا، وَ لَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَ نَعِيمِهَا، وَ لَا تَجْرَعُوا مِنْ ضَرَائِهَا
وَ بُؤْسِهَا، فَإِنَّ عِزَّهَا وَ فُخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ، وَإِنَّ زِينَتَهَا وَ نَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ،
وَ ضَرَاءِهَا وَ بُؤْسِهَا إِلَى نَفَادٍ، وَ كُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى انْتِهَاءٍ، وَ كُلُّ حَيٍّ فِيهَا
إِلَى فَنَاءٍ

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به ترک این دنیایی که سرانجام شما را ترک می‌گوید
توصیه می‌کنم؛ هر چند ترک آن را دوست نداشته باشید! دنیایی که جسم‌های
شما را کهنه و فرسوده می‌سازد، با این که دوست دارید همواره تازه و نو گردد!
شما نسبت به دنیا به مسافرانی می‌مانید که وقتی گام در جاده نهاده‌اند، احساس
می‌کنند به پایان راه رسیده‌اند و تا قصد رسیدن به نشانه‌ای در وسط راه کرده‌اند،
گویی بلافاصله در کنار آن قرار گرفته‌اند.

(آری، دنیا به سرعت پایان می‌یابد!) کسی که (در این دنیا) به سوی مقصد پیش
می‌رود چه زود به آن می‌رسد! و چگونه می‌تواند امید به بقا داشته باشد آن کس که

روز معینی در پیش دارد، که از آن نمی‌تواند فراتر برود، مگر به سرعت او را دنبال می‌کند و به پیش می‌راند و اجل او را به زور و برخلاف میلش به جدایی از دنیا وادار می‌سازد. حال که چنین است، برای به دست آوردن عزت و افتخارات (موهوم) سرودست نشکنید؛ و به زینت و نعمت‌هایش فریفته نشوید؛ و از رنج و ناراحتی‌های آن بی‌تابی نکنید! چراکه عزت و افتخاراتش به‌زودی پایان می‌گیرد؛ زینت و نعمت‌هایش زایل می‌گردد و رنج و ناراحتی‌هایش تمام می‌شود (و در یک کلمه) دوران هرچیز سپری می‌گردد و هر موجود زنده‌ای به‌سوی فنا پیش می‌رود!

شرح و تفسیر

به‌سرعت همه چیز دنیا پایان می‌یابد

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی - که در بخش پیشین گذشت - مردم را با عباراتی بسیار مؤثر و نافذ، به زهد در دنیا ترغیب می‌کند و بی‌اعتباری دنیا را در لابه‌لای عباراتی لطیف و پویا مجسم می‌سازد. می‌فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به ترک این دنیایی که سرانجام شما را ترک می‌گوید توصیه می‌کنم، هر چند ترک آن را دوست نداشته باشید!»؛ (عِبَادَ اللَّهِ، أَوْ صِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهُذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرْكَهَا).

چه دردناک است که انسان دنبال معشوقی بدود که او با تمام قدرت از وی فرار می‌کند! امام علیه السلام می‌فرماید: حال که دنیا چنین است شما هم آن را ترک کنید، هر چند برخلاف امیال و هوس‌های شما باشد؛ چراکه به مصداق آیه شریفه:

۱. «رفض» در اصل به‌معنای ترک کردن چیزی است و «شبعه» را از آن جهت «رافضه» نامیدند که خلفای سه‌گانه را ترک کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که اولین بار در زمان «زید بن علی» این عنوان برای شیعه مطرح شد؛ چراکه «زید» آن‌ها را از بدگویی به «شیخین» نهی کرده بود و همین سبب شد که «زید» را رهاکنند.

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾^۱ ممکن است اموری باشد که انسان ظاهربین آن را دوست داشته باشد، ولی در درونش سمّ جانگدازی نهفته باشد! سپس می‌افزاید: «دنیایی که جسم‌های شما را کهنه و فرسوده می‌کند، با این‌که دوست دارید همواره تازه و نو گردد!»؛ (وَالْمُبْلِيَّةُ^۲ لِأَجْسَامِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجَدِّدَهَا).

هرکس با گذشت زمان، آثار پیری و فرسودگی را در خود ملاحظه می‌کند: از بین رفتن طراوت پوست بدن، سُست شدن استخوان‌ها، کم‌نور شدن چشم، سنگینی گوش، لکنت زبان، خمیدگی قامت، ضعف عضلات و اعصاب و مانند آن؛ و به یقین هرکس از مشاهده آن‌ها نگران و متأسف می‌شود و گاه تلاش و کوشش می‌کند که این حرکت طبیعی برگشت‌ناپذیر را با وسایلی برگرداند! ولی به یقین، اگر موفقیت جزئی نصیب او شود، سرانجام این مسیر را خواه‌ناخواه طی می‌کند. آیا سزاوار است با مشاهده این امور باز هم انسان به آن دل ببندد؟

قابل توجه این‌که دنیا نه تنها موجودات زنده و به‌خصوص جسم انسان‌ها را کهنه و فرسوده می‌کند، بلکه قانون فرسودگی بر تمام جهان ماده، از کیهان‌ها گرفته تا اتم‌ها حاکم است. حتی این آفتاب عالم‌تاب و خورشید درخشان نیز به تدریج کهنه و فرسوده می‌شود و روزی به کلی نابود خواهد شد. نه تنها قرآن سخن از «تکویر شمس» (تاریکی خورشید) می‌گوید، بلکه علم امروز هم با صراحت به این معنا اشاره دارد.

در ادامه سخن، امام علیه السلام با ذکر تشبیهی وضع ساکنان دنیا را روشن می‌سازد، می‌فرماید: «شما نسبت به دنیا، به مسافرانی می‌مانید که وقتی گام در جاده نهاده‌اند، احساس می‌کنند به پایان راه رسیده‌اند؛ و تا قصد رسیدن به نشانه‌ای در

۱. بقره، آیه ۲۱۶.

۲. «مُبلِیة» از ریشه «بلا» به معنای کهنگی و پوسیدن است.

وسط راه کرده‌اند، گویی بلافاصله در کنار آن قرار گرفته‌اند؛ «فَأَنَّمَا مَثَلُكُمْ وَ مَثَلُهَا كَسَفَرٍ ۱ سَلَكَوْا سَبِيلاً فَكَأَنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ، وَ أُمُّو ۲ عَلَمًا فَكَأَنَّهُمْ قَدْ بَلَّغُوهُ».

در ادامه این سخن و در تأکید بر آن می‌افزاید: «(آری دنیا به سرعت پایان می‌یابد!) کسی که (در این دنیا) به سوی مقصد پیش می‌رود چه زود به آن می‌رسد»؛ «وَ كَمْ عَسَى الْمُجْرِي ۳ إِلَى الْغَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّى يَبْلُغَهَا!».

و در تعبیر و تأکید دیگری اضافه می‌فرماید: «چگونه می‌تواند امید به بقا داشته باشد آن‌کس که روز معینی در پیش دارد که از آن نمی‌تواند فراتر برود، و مر به سرعت او را دنبال می‌کند، و به پیش می‌راند، و اجل، او را به زور و برخلاف میلش به جدایی از دنیا و اداری می‌سازد!»؛ «وَ مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءُ مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ، وَ طَالِبٌ حَيْثُ ۴ مِنَ الْمَوْتِ يَخْذُوهُ ۵، وَ مُرْعِجٌ ۶ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يُفَارِقَهَا رَغْمًا ۷!».

این تعبیرهای چهارگانه، که هر یک در قالب الفاظی نو ریخته شده، یک حقیقت را بیان می‌کند و آن ناپایداری دنیا و بی‌اعتباری آن است. حقیقتی که غالب انسان‌ها از آن غافل و بی‌خبرند و همین غفلت، بلای سعادت و خوشبختی آن‌هاست.

۱. «سَفَر» جمع «سافر» به معنای مسافر است.

۲. «أُمُّو» از ریشه «أَمَّ» بر وزن «غَم» به معنای قصد کردن است.

۳. «مَجْرِي» از ریشه «أَجْرَاء» در این جا کنایه از مسافر است و در تفسیر جمله بالا، نظرات مختلفی از سوی مفسران اظهار شده است و آنچه در بالا گفتیم از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۴. «حَيْثُ» از ریشه «حَثَّ» (به فتح حاء) به معنای تحریک کردن و به سرعت دنبال کاری رفتن است.

۵. «يَخْذُوهُ» از ریشه «حُدِيَ» به معنای راندن شتر همراه با آوازی است که ساربان‌ها می‌خوانند؛ سپس به معنای هرگونه راندن و سوق دادن به کار رفته است.

۶. «مُرْعِجٌ» از ریشه «أَزْعَجَ» به معنای بیرون راندن و مضطرب ساختن و ریشه کن کردن است.

۷. «رَغْمًا» به معنای مجبور ساختن است و گاهی اضافه به «أَنْف» می‌شود و می‌گویند به «رَغْمِ أَنْفٍ» یعنی بینی کسی را به خاک مالیدن.

سپس امام علیه السلام از این بحث (ناپایداری و بی اعتباری دنیا) نتیجه گیری می کند و در بیانی زنده و گویا می فرماید: «حال که چنین است برای به دست آوردن عزت و افتخارات (موهوم)، سرودست نشکنید و به زینت و نعمت هایش فریفته نشوید و از رنج و ناراحتی های آن بی تابی نکنید!»؛ (فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرِهَا، وَلَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَنَعِيمِهَا، وَلَا تَجَزَعُوا مِنْ ضَرَائِهَا وَبُؤْسِهَا).

«چراکه عزت و افتخاراتش به زودی پایان می گیرد، زینت و نعمت هایش زایل می گردد، و رنج و ناراحتی هایش تمام می شود و (در یک کلمه) دوران هر چیز، سپری می شود و هر موجود زنده ای به سوی فنا پیش می رود!»؛ (فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ، وَإِنَّ زِينَتَهَا وَنَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ، وَضَرَاءَهَا وَبُؤْسَهَا إِلَى نَفَادٍ^۲، وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى انْتِهَاءٍ، وَكُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَى فَنَاءٍ).

امام علیه السلام در این عبارات زیبا، نخست انگشت روی عزت ها و افتخارات، نعمت ها و زینت ها و درد و رنج های دنیا می گذارد و همه را فانی و ناپایدار معرفی می کند و بعد به صورت یک قانون کلی می فرماید: «همه چیز این دنیا پایان می پذیرد و همه زندگان بدون استثنا به سوی مرگ پیش می روند؛ حال که چنین است این همه دعوا و کشمکش و قیل و قال و غوغا و بی تابی و زاری برای چیست؟» به گفته یکی از شارحان نهج البلاغه: پیشینیان رفتند و خاک شدند و ما از روی آن ها عبور می کنیم و ما هم به زودی خاک می شویم و آیندگان از روی ما می گذرند، ولی باز هم بیدار نمی شویم!!

جالب این که امام باقر علیه السلام در حدیثی زرق و برق نعمت های دنیا را تشبیه به مالی می کند که انسان در خواب پیدا می کند، ولی هنگامی که بیدار شد چیزی در

۱. «تنافسوا» از ریشه «تنافس» به معنای تلاش دو انسان است که هر کدام می خواهند چیز نفیسی را که در

میان آن دو است، به چنگ آورند.

۲. «نفاد» به معنای فنا و نابودی و پایان یافتن است.

دست خود نمی بیند: «أَوْ كَمَالٍ وَجَدْتَهُ فِي مَنَامِكَ، فَاسْتَبَقْتُ وَ لَيْسَ مَعَكَ مِنْهُ شَيْءٌ»^۱.

و به گفته شاعر عرب:

أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا كَمَنْزِلِ رَاكِبٍ أَنَاخَ عَشِيًّا وَ هُوَ فِي الصُّبْحِ رَاكِبٌ
 وَ كُلُّ شَبَابٍ، أَوْ جَدِيدٍ إِلَى الْبَلَاءِ وَ كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا إِلَى اللَّهِ صَائِرٌ

«آگاه باشید! دنیا همچون منزل مسافری است که شب هنگام در آن جا توقف می کند و صبحگاهان از آن کوچ می نماید.

هر جوان، یا نوی به سوی پیری و فرسودگی پیش می رود و هر انسانی روزی به سوی خدا (و عالم آخرت) می شتابد»^۲.

۱. کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا، ص ۱۳۳، ضمن ح ۱۶.

۲. دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳۱۵؛ منهاج البراعة (خوئی)، ج ۷، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

بخش سوم

أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرَدَّ جَرٍّ، وَ فِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصْرَةٌ
وَمُعْتَبَرٌ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ! أَوْلَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ،
وَإِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَبْقَوْنَ! أَوْلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصْبِحُونَ
وَيَمْسُونَ عَلَى أَحْوَالِ شَيْءٍ: فَمَيِّتُ بِنِكَي، وَ آخِرُ يُعَزِّي، وَ صَرِيحٌ مُبْتَلَى،
وَ عَائِدٌ يَعُودُ، وَ آخِرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ، وَ طَالِبٌ لِدُنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ،
وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَعْقُولٍ عَنْهُ؛ وَ عَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَهْ ضِي الْبَاقِي!

ترجمه

آیا اگر درست بیندیشید برای شما در آثار پیشینیان عامل بازدارنده‌ای نیست؟
و در نیاکان گذشته شما وسیلهٔ بینایی و عبرت وجود ندارد؟ آیا نمی‌دانید که
گذشتگان باز نمی‌گردند و بازماندگان شما باقی نمی‌مانند؟! آیا اهل دنیا را
مشاهده نمی‌کنید که صبح و شام حالات گوناگونی دارند: یکی می‌میرد و بر او
می‌گریند، و دیگری می‌ماند و به او تسلیت می‌گویند؛ یکی در بستر بیماری افتاده
و دیگری به عیادت او می‌رود، و یکی دیگر در حال جان‌کندن است. یکی
به دنبال دنیا می‌رود، در حالی که مر در پی او در حرکت است؛ دیگری در عالم
غفلت فرو رفته، در حالی که مر از او غافل نیست (آری!) بدین‌گونه بازماندگان
به دنبال گذشتگان در حرکت‌اند!

شرح و تفسیر

صحنه‌های عبرت‌انگیز دنیا!

امام علی (ع) این معلم بزر جهان انسانیت، برای بیدار ساختن ارواح خفته،

به دنبال بحث‌های بیدارگر گذشته در زمینه ناپایداری دنیا، در این فراز چنین می‌افزاید: «آیا اگر درست بیندیشید برای شما در آثار پیشینیان عامل بازدارنده‌ای نیست، و در نیاکان گذشته شما وسیله بینایی و عبرت وجود ندارد؟!»، (أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرَدِّجًا^۱، وَ فِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبْصِرَةٌ وَ مُعْتَبَرٌ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ!).

در توضیح این سخن می‌فرماید: «آیا نمی‌دانید که گذشتگانان باز نمی‌گردند و بازماندگان باقی نمی‌مانند؟!»، (أَوَلَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ، وَ إِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَبْقَوْنَ).

اشاره به این که قانون مر و فنا قانونی است فراگیر و شامل، که هیچ‌گونه استثنایی نمی‌پذیرد. آن‌ها که رفتند باز نمی‌آیند و آن‌ها که هستند، به دنبال آن‌ها در حرکت‌اند و همه در این قافله شرکت دارند. با این تفاوت که بعضی در صفوف مقدم‌اند و بعضی در صفوف مؤخر؛ همان‌گونه که امام علیه السلام در جای دیگر - هنگامی که ارواح خفتگان در خاک را، در پشت دروازه کوفه مخاطب می‌سازد - می‌گوید: «أَنْتُمْ لِنَافِرْطُ سَابِقٌ، وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ لَاحِقٌ؛ شما پیشگامان این قافله بودید و ما دنباله‌رو و تابع شما».^۲

باز در شرح این سخن، به تحلیل دقیق‌تر و گویاتری پرداخته و حال مردم دنیا را که در چنگال حوادث گوناگون گرفتارند، در یک تقسیم‌بندی هفت‌گانه چنین بیان می‌کند: می‌فرماید: «آیا اهل دنیا را مشاهده نمی‌کنید! که صبح و شام حالات گوناگونی دارند: یکی می‌میرد و بر او می‌گیرند، دیگری می‌ماند و به او تسلیت می‌گویند، یکی در بستر بیماری افتاده و دیگری به عیادت او می‌رود، و یکی

۱. «مُرَدِّجٌ» از ریشه «زجر» به معنای عامل بازدارنده است و «زجر» در اصل به معنای دور ساختن و طرد کردن

با صدای بلند است و «مزدجر» در جمله فوق، مصدر میمی به معنای اسم فاعل است.

۲. نهج البلاغه، حکمت، ۱۳۰.

دیگر در حال جان کندن است؛ یکی به دنبال دنیا می‌رود، در حالی که مر درپی او در حرکت است، دیگری در عالم غفلت فرو رفته، در حالی که مر از او غافل نیست؛ (آری!) بدین گونه بازماندگان به دنبال گذشتگان در حرکت اند!؛ (أَوْلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصْبِحُونَ وَيُمْسُونَ عَلَىٰ أَحْوَالِ شَتَّىٰ: فَمَيِّتٌ يُبْكِي، وَآخِرٌ يُعْزِي، وَصَرِيحٌ مُّبْتَلَىٰ، وَعَائِدٌ يَعُودُ، وَآخِرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ،^۲ وَطَالِبٌ لِّلدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ، وَغَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَعْفُولٍ عَنْهُ؛ وَعَلَىٰ أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي!).

این تجزیه و تحلیل چقدر جالب، گویا و فراگیر است که اگر کسی صحنه‌های آن را بتواند مجسم کند و انسان‌ها پشت سر هم، این صحنه‌ها را ببینند چقدر مؤثر خواهد بود: در جایی کسی از دنیا رفته و بر او اشک می‌ریزند! در جایی دیگر مجلس عزا و یادبود برپاست و مردم گروه گروه به بازماندگان تسلیت می‌گویند! در جای دیگر، گروهی در بستر بیماری ناله می‌کنند و به خود می‌پیچند و جمعی از دوستان و آشنایان در گرد بستر آن‌ها، به‌عنوان عیادت حلقه زده‌اند! در جای دیگر، کسانی آخرین ساعات عمر خود را طی می‌کنند و در حال جان‌کندن هستند و کاری از دست هیچ‌کس برای آن‌ها بر نمی‌آید!

در صحنه دیگری، افرادی با تمام قدرت به دنبال دنیا می‌دوند و بدون توجه به حلال و حرام، مشروع و ممنوع، درپی به‌چنگ آوردن آن هستند؛ ولی حوادث مرگبار به دنبال آن‌ها و در کمین آن‌هاست؛ ناگهان در یک لحظه آن‌ها و مرکبشان را به درون دره‌ای واژگون می‌کند و همه چیز پایان می‌یابد!

۱. «عائد» در این جا به معنای عیادت کننده است.

۲. «يجود» از ریشه «جود» به معنای سخاوت است ولی این واژه در مورد جان کندن نیز به کار می‌رود، که گویی

انسان نفیس‌ترین امور، یعنی جان خود را می‌بخشد و می‌رود!

آن‌هاست؛ ناگهان یکی را از آن میان در یک لحظه می‌گیرد و مجلس شادی‌شان به عزا مبدل می‌شود و یا سقف بر آن‌ها فرود می‌آید و تمام مجلس تعطیل می‌شود. این‌ها صحنه‌هایی است که همیشه در تاریخ بشر بوده و همیشه خواهد بود و چقدر عبرت‌انگیز و آموزنده است، افسوس که عبرت‌گیران و فرهیختگان کم‌اند!!



بخش چهارم

أَلَا فَادْكُرُوا هَازِمَ اللَّذَاتِ، وَمُنْعَصَ الشَّهَوَاتِ، وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ،
عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ؛ وَاسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَىٰ أَدَائِهِ وَاجِبِ
حَقِّهِ، وَمَا لَا يُخَصِي مِنْ أَعْدَادِ نِعَمِهِ وَإِحْسَانِهِ.

ترجمه

به هوش باشید! در آن هنگام که با شتاب به سراغ اعمال زشت می‌روید،
نابودکننده لذات و برهم زننده خواسته‌ها و قطع‌کننده آرزوها را به یاد آورید؛
و برای ادای حق واجب خداوند، و نعمت‌های بی‌شمار و احسان‌های بی‌پایانش،
از او یاری بطلبید.

شرح و تفسیر

درهم کوبنده لذات

امام علی^{علیه السلام} در پایان این خطبه بلیغ و فصیح و نافذ، اشاره به دو نکته می‌فرماید که
بحث‌های گذشته را کامل و جامع می‌سازد:

نخست، اشاره به مر است که یادآوری آن از عوامل بسیار مهم بیداری
انسان‌هاست. می‌فرماید: «به هوش باشید! در آن هنگام که با شتاب به سراغ اعمال
قبیح می‌روید، نابودکننده لذات و برهم زننده خواسته‌ها و قطع‌کننده آرزوها را
به یاد آورید!»؛ (أَلَا فَادْكُرُوا هَازِمَ اللَّذَاتِ، وَمُنْعَصَ الشَّهَوَاتِ، وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ،

۱. «مُنْعَص» از ریشه «نقص» بر وزن «نقص» به معنای ناگوار بودن است و نیز به معنای گلوگیر شدن آب آمده
است؛ سپس به زندگی ناگوار و ناراحت‌کننده و مانند آن اطلاق شده است.

عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِالْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ).

در این جا، امام علیه السلام از مر با سه عنوان یاد کرده است: نخست «نابودکننده لذت‌ها» چراکه بسیاری از مردم، یک عمر زحمت می‌کشند تا وسایل زندگی و عیش و نوش و لذت را از هر جهت فراهم سازند و درست این در زمانی است که نشانه‌های مر به صورت انواع بیماری‌ها ظاهر شده است. اضافه بر این، بسیار دیده شده که مجالس عیش و نوش، در یک لحظه با یک حادثه به مجلس عزا مبدل گشته است و عجب این‌که هیچ تضمینی برای هیچ‌کس درباره این خطرها وجود ندارد.

دیگر: «گلوگیر کننده شهوات و خواست‌ها»؛ چراکه مر - همان مرگی که تاریخ و زمان معینی ندارد و به هیچ وجه قابل پیش‌بینی نیست - در آن لحظه که انسان جرعه شهوات و کامیابی‌ها را سر می‌کشد، گلویش را می‌فشارد و به همه چیز پایان می‌دهد.

سوم: «قطع کننده آرزوها»؛ چراکه آرزوهای انسان به قدری دامنه‌دار است که هرگز پایان نمی‌پذیرد؛ بلکه گاه با گذشت عمر - همانند سایه‌هایی که نزدیکی غروب آفتاب گسترده‌تر می‌شود - دامنه‌دارتر می‌گردد و تنها چیزی که آرزوها را قطع می‌کند، مر است، مر !

این تعبیرات به قدری کوبنده و هشدار دهنده است که هر انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و جالب این‌که می‌فرماید: «از مر زمانی یاد کنید که به اعمال قبیح حمله‌ور می‌شوید» (زیرا کلمه «مُساوره» از ریشه «سور» (بر وزن غور) به معنای پریدن و حمله کردن است) اشاره به این‌که بسیار می‌شود که زشتی‌ها

۱. «مُساورة» از ریشه «سور» بر وزن «غور» به معنای پریدن بر چیزی و حمله کردن است. این واژه در مورد کسی که خشمگین می‌شود نیز به کار می‌رود و به کار رفتن آن در جمله بالا به خاطر آن است که افراد هوی پرست، هنگامی که به سراغ کارهای زشت می‌روند، سر از پا نمی‌شناسند و همچون حیوان درنده‌ای که بر شکار خود می‌پرد، به آن حمله می‌کنند.

آن چنان زرق و برق دارد و هوای نفس آن را تزئین می‌کند که انسان مانند جانور درنده‌ای که به صید خود حمله می‌کند و بر آن می‌پرد، به سراغ آن می‌رود و در این لحظه، یاد مر می‌تواند عامل بازدارنده‌ای باشد.

و در دومین نکته، همگان را توصیه می‌کند که به یاد نعمت‌های خدا باشند که آن، عامل بازدارنده دیگری است در برابر گناه؛ می‌فرماید: «برای ادای حق واجب خداوند و نعمت‌های بی‌شمار و احسان‌های بی‌پایانش، از او یاری بطلبید!»؛ (وَاسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَىٰ أَدَاءِ وَاَجِبِ حَقِّهِ، وَ مَا لَا يُحْصَىٰ مِنْ أَعْدَادِ نِعْمِهِ وَ إِحْسَانِهِ).

شکر مُنعم (سپاس‌گزاری در برابر بخشنده نعمت‌ها) نه تنها انسان را به معرفه‌الله رهنمون می‌شود؛ بلکه در ادای واجبات و ترک محرمات نیز عامل مؤثری است.

نکته‌ها

۱. دنیا آن قدر هم فریبنده نیست

بسیاری از مردم می‌گویند: زرق و برق دنیا فریبنده است و در تعبیرات آیات قرآن و روایات، اشاراتی به این معنا شده است. ولی اگر خوب بیندیشیم این فریبندگی برای ساده‌اندیشان و کودک‌صفتان است و اگر کمی دقت کنیم کمتر چیزی از دنیا در نظر ما فریبنده خواهد بود و این همان چیزی است که امام علیه السلام در خطبه مورد بحث به آن اشاره کرده است، چراکه در هر گوشه و کناری از دنیا، صدها و هزارها نشانه بی‌وفایی دنیا و ناپایداری و بی‌محتوایی آن به چشم می‌خورد. مردگانی که مردم برای آن‌ها اشک می‌ریزند؛ نه تنها پیران، بلکه جوانان و کودکان نیز به دلایل گوناگون رهسپار دار آخرت می‌شوند. بیمارانی که در خانه‌ها یا در بسترها، یا بیمارستان‌ها خفته‌اند و آن‌ها که در اطاق‌های عمل تحت سخت‌ترین جراحی‌ها قرار دارند.

آن‌ها که تمام زندگی خود را در حوادث ناگهانی، یا ورشکستگی‌های تجاری به کلی از دست داده‌اند، آن‌ها که یک روز، عزیزترین مردم بودند و الان ذلیل‌ترین آن‌ها هستند؛ همه این‌ها نشانه‌های ناپایداری و بی‌وفایی دنیاست. آیا دنیایی که این همه صحنه‌های دردناک در هر زمان و هر مکان آن دیده می‌شود، فریبنده است؟

لذا امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلمات قصار به کسی که از فریبندگی دنیا می‌گفت، فرمود: «ای کسی که دنیا را مذمت می‌کنی و گمان می‌کنی فریبنده است؛ کجای دنیا فریبنده است؟ آیا قبرهای پدرانت در دل خاک، یا خوابگاه مادرانت در زیر زمین تو را فریب داده؟ فراموش کرده‌اید که بارها در کنار بستر بیماران می‌نشستید و شفای آن‌ها را می‌طلبیدید و از طیبیان برای آن‌ها دارو طلب می‌کردید؟ در آن لحظاتی که نه دارو برای آن‌ها اثری داشت و نه گریه تو دارای فایده بود... دنیا خود را با این وضع برای تو مجسم ساخته و با قربانگاه‌های دیگران، قربانگاه تو را نشان داده است.»^۱

چه زیباست که دنیا در روایات اسلامی به مار خوش خط و خال تشبیه شده است.^۲ چه کسی فریب مار خوش خط و خال را می‌خورد، جز کودکان؛ به یقین انسان‌ها از مار می‌گریزند، چه خوش خط و خال باشد، یا نه و به گفته شاعر نکته‌دان:

زندگی نقطه مرموزی نیست غیر تبدیل شب و روزی نیست
تلخ و شوری که به نام «عمر» است راستی آس دهن‌سوزی نیست!

۲. هوشیارترین مردم!

در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۲. همان، حکمت ۱۱۹.

«هوشیارترین مؤمنان کیست؟» فرمود: «أَكْيَسُ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ، وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛ هوشیارترین مؤمنان کسی است که از همه بیشتر به یاد مر باشد و برای آن خود را مهیا کند».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت این روایت به صورت: «أَكْيَسُ النَّاسِ وَأَخْرَجُهُمْ؛ هوشیارترین مردم و دوراندیش ترین آن‌ها» آمده و در آخر همین روایت فرموده: «أَوْلَيْكَ هُمُ الْأَكْيَاسُ ذَهَبُوا بِشَرَفِ الدُّنْيَا وَكَرَامَةِ الْآخِرَةِ؛ هوشیاران واقعی آن‌ها هستند که هم شرف دنیا را برای خود فراهم کرده‌اند و هم کرامت آخرت را».^۲

دلیل آن هم روشن است؛ زیرا یاد مر و پایان زندگی، عامل بازدارنده مهمی در برابر گناهان - که معمولاً از حب دنیا سرچشمه می‌گیرد و تلاش‌های بیهوده آمیخته با حرص و طمع که معمولاً از فراموشی مر حاصل می‌گردد - محسوب می‌شود. بگذریم از آن گروهی که به مضمون آیه شریفه: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»؛ «هنگامی که گرفتار طوفان‌های بلا می‌شوند به یاد قیامت می‌افتند، همین که طوفان نشست همه چیز را فراموش می‌کنند».^۳ این گروه به یقین نابخردترین مردم دنیا هستند.

از جمله اموری که در اسلام به مسلمان‌ها دستور داده شده، زیارت اهل قبور است که از یک سو احترامی است به ارواح گذشتگان از مؤمنان و از سوی دیگر، یکی از عوامل مهم بیداری است، چراکه هرکس در آن‌جا با زبان حال، این شعر را زمزمه می‌کند:

هر که باشی و به هرجا برسی
آخرین منزل هستی این است^۴

۱. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۷۵؛ ح ۳۵۴۱؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۶۹؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱۸.

۳. عنکبوت، آیه ۶۵.

۴. دیوان پروین اعتصامی، ص ۳۸۱، بر سنگ مزار.



وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي رَسُولِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام علی (ع) است

که درباره رسول خدا ﷺ و اهل بیت گرامی او سخن می‌گوید^۱

صفحه ۱۸۵

بخش اول

k-d »/ k j \ °Bl ùà wE°A , ¢ ùÖh °Aù o{B«°& k-d °A

۱. سند خطبه:

ابن ابی‌الحدید در ج ۷، ص ۹۳، در شأن ورود این خطبه سخنانی دارد که نشان می‌دهد به منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه در مورد این خطبه دست یافته است. می‌گوید: این خطبه را علی (ع) در سومین جمعه خلافتش بیان فرمود و به‌طور کنایه از آینده خود خیر داد و به آن‌ها گوشزد کرد که در آن زمان که اجتماعات عظیم گرد آن حضرت را می‌گیرد، از این جهان چشم خواهد پوشید و همین‌گونه هم شد! زیرا نوشته‌اند که اهل عراق در آن ماه که حضرت شربت شهادت نوشید، بیش از هر زمان برگرد آن حضرت جمع شده بودند؛ به‌گونه‌ای که یک لشکر ده هزار نفری، به فرزندش امام حسن (ع) سپرد و لشکر ده هزار نفری دیگری به ابویوب انصاری و همچنین به دیگران، تا آن‌که یکصد هزار شمشیر زن آماده حرکت برای درهم کوبیدن ظالمان و غارتگران شام شدند؛ ولی درست در همین زمان، «ابن ملجم» ملعون حضرت را با ضربه شمشیر خود شهید کرد و آن جمعیت عظیم پراکنده شدند. (اقتباس از: مصادر نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۱۹۴).

فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا، وَبَذَكَرِهِ نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا، وَمَضَى رَشِيدًا؛ وَخَلَفَ فِيْنَا زَايَةَ الْحَقِّ، مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقٌ، وَ مَنْ لَزَمَهَا لِحَقٍّ، دَلِيلُهَا مَكِيبُ الْكَلَامِ، بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعُ إِذَا قَامَ، فَإِذَا أَنْتُمْ أَلَنْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ، وَأَشْرُتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ، فَلَيْسَتْكُمْ بَعْدَهُ مَا سَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلَعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَيَضُمُّ نَشْرَكُمْ، فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزَلَ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ، وَتَنْبُتَ الْأُخْرَى، فَتَرْجِعَا حَتَّى تَتَّبِنَا جَمِيعًا.

بخش دوم

صفحه ١٩٧

, \ »i^aç \ » i AA: B^oA; \ »NXf, سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -d ¼ñCNX¼/A E
¼^aEU T_f B½ fAE ,i «BA ù&A; ¼S^a½Bkç »F ù

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که در بحث سند خطبه آمده است این خطبه را امام علیه السلام در آغاز خلافت خود بیان فرمود و در آن، نخست به حمد و ثنای الهی می‌پردازد و از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و خدمات برجسته آن حضرت و لزوم اطاعت و پیروی از وی سخن می‌گوید.

سپس در ادامه، با اشاره سربسته‌ای، به پیشگویی وضع خود و مردم عراق می‌پردازد و می‌فرماید: در آن زمان که همه تحت فرمان و رهبری پیشوایتان درمی‌آید متأسفانه دوران او سپری شده و مر او فرامی‌رسد!

و در دومین بخش از خطبه، درباره عظمت آل محمد علیهم السلام سخن می‌گوید و از برکات وجودی آن‌ها بحث می‌کند و این‌که هدایت‌های آن‌ها استمرار دارد و هر زمان یکی از آنان می‌رود، دیگری به جای او می‌نشیند.



بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاسِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ، وَالْبَاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدْمُ
نُحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَنُسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ، وَنُشْهَدُ أَنْ
لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا، وَبَذِكْرِهِ
نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا، وَمَضَى رَشِيدًا؛ وَخَلَّفَ فِيْنَا رَايَةَ الْحَقِّ، مَنْ تَقَدَّمَهَا
مَرَقًا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقًا، وَمَنْ لَزِمَهَا لِحَقًّا، دَلِيلَهَا مَكِيثُ الْكَلَامِ،
بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعُ إِذَا قَامَ، فَإِذَا أَنْتُمْ أَلْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ، وَأَسْرَنْتُمْ إِلَيْهِ
بِأَصَابِعِكُمْ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ، فَلَيْسَتْكُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلَعَ
اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَيَضُمَّكُمْ نَشْرُكُمْ، فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ،
وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزَلَ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتِيهِ،
وَتَنْتَبِتَ الْأُخْرَى، فَتَرْجِعَا حَتَّى تُثْبِتَا جَمِيعًا.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که فضل و بخشش خود را در تمامی مخلوقات منتشر ساخته، و دست جود و سخایش را به سوی آنان گشوده است! او را در تمام کارهایش ستایش می‌کنیم و برای رعایت حقوقش از او یاری می‌طلبیم؛ و گواهی می‌دهیم که جز او معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. او را فرستاد تا فرمان حق را آشکارا بیان کند، و به تبیین اوصافش پردازد. او با امانت، رسالت خویش را ادا کرد و با راستی و درستی به راه خود ادامه داد و پرچم حق را در میان ما به یادگار گذاشت. پرچمی که هرکس از آن پیشی گیرد از دین خارج شود! و هرکس از آن عقب بماند، هلاک گردد! و آن کس که همراه و ملازم آن باشد (به سرمنزل سعادت) می‌رسد.

راهنمای این پرچم، با تأتی سخن می‌گوید و دیر به پا می‌خیزد؛ اما هنگامی که به پا خاست، با سرعت و قاطعیت پیش می‌رود. اما زمانی که شما تحت فرمان او درآیید و با انگشت به سوی او اشاره کنید (و همه تسلیم فرمان او گردید) مر او فرامی‌رسد و دورانش سپری می‌شود و بعد از او، مدتی در انتظار خواهید بود، تا خداوند شخصی را ظاهر سازد که شما را جمع کند و پراکندگی تان را به جمعیت مبدل سازد. بنابراین، به چیزی که نیامده دل نبندید و درباره آنچه گذشته مایوس و نگران نباشید! زیرا آن‌کس که پشت کرده، ممکن است یکی از پاهایش بلغزد و دیگری برقرار ماند. سپس هر دو با هم به جای خود بازگردند و ثابت شود (و پیروزی بیافریند).

شرح و تفسیر

با پرچم حق همراه باشید

بی‌شک، هدف اصلی خطبه، بیان اوصاف رسول الله صلی الله علیه و آله و خدمات آن حضرت و مقامات اهل بیت او علیهم السلام است؛ ولی از آن‌جا که به مضمون حدیث معروف «إِنَّ كُلَّ خُطْبَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَشْهَدٌ فَهِيَ كَالْيَدِ الْجَذْمَاءِ»؛ هر خطبه‌ای که در آن شهادتین نباشد، مانند دست قطع شده است^۱، امام علیه السلام سخن خود را با حمد و ثنای الهی و شهادت به الوهیت پروردگار و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز می‌کند، تا دل‌های شنوندگان در پرتو این دو شهادت، نور و صفا یابد و آماده پذیرش مطالب آینده خطبه شود؛ می‌فرماید:

«ستایش مخصوص خداوندی است که فضل و بخشش خود را در تمامی مخلوقات منتشر ساخته و دست جود و سخایش را به سوی آنان گشوده است»؛
(الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاسِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلُهُ، وَالْبَاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدَهُ).

۱. سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۴۸۴۱.

توصیف پروردگار به این اوصاف، در واقع دلیلی است بر اختصاص او به هرگونه ستایش و حمد؛ آری، کسی که این گونه فضل و جود و سخای او همگان را فرا گرفته و خوانِ نعمتِ او همه جا گسترده شده، باید شایسته مدح و ستایش باشد، نه غیر او؛ چراکه همه ریزه خوار خوان او هستند.

سپس به گسترش دامنه حمد و ستایش او اشاره کرده، می فرماید: «او را در تمام کارهایش ستایش می کنیم، و برای رعایت حقوقش از او یاری می طلبیم!»؛ (نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ اُمُورِهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَي رِعَايَةِ حُقُوقِهِ).

تعبیر به «جَمِيعِ اُمُورِ» اشاره به آن است که نه تنها در نعمت و کامیابی و سلامت و رفاه او را حمد و سپاس می گوئیم؛ بلکه، در بلا و شدت و مصیبت، و به هنگام هجوم طوفان حوادث نیز شاکر و سپاس گزاریم. چراکه اولاً می دانیم که هر کاری می کند، موافق حکمت و نهایت مصلحت است، حتی مصائبی که برای آزمایش ما، یا به عنوان کفاره گناهان ما، یا سبب بیداری ما از خواب غفلت است.

و ثانیاً این حوادث سبب می شود که ما اجر صابران و پاداش شاکران را ببریم و این خود نعمت دیگری است.

و جمله «وَ نَسْتَعِينُهُ...» اشاره به این حقیقت است که برای اطاعت فرمان او و رعایت حقوقش نیز باید از او یاری بجوئیم؛ که بدون یاری او، کاری از ما ساخته نیست و این همان چیزی است که شب و روز در نمازها می گوئیم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

بعد از این حمد و ثنا، شهادت به الوهیت او می دهد و می گوید: «گواهی می دهیم که جز او معبودی نیست»؛ (وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ).

زیرا هنگامی که پذیرفتیم همه نعمت ها از سوی اوست، عبودیت و پرستش نیز تنها شایسته ذات پاک او خواهد بود.

سپس می افزاید: «مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنْدَةٍ وَ فِرْسْتَادَةٍ اَوْسْتٍ»؛ (وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ).

تکیه بر عبودیت، قبل از رسالت، علاوه بر این که هرگونه شرک را از مؤمنان دور می‌سازد، اشاره به این است که مقام عبودیت، از مقام رسالت نیز برتر و بالاتر است! زیرا بنده کامل و خاص خدا کسی است که تمام وجودش متعلق به او باشد؛ به جز او نیندیشد و غیر از او را نخواهد و این، اوج تکامل انسان است و مقامی فراتر از آن نیست و همان است که شایستگی لازم را برای رسالت فراهم می‌سازد.

به دنبال آن، در پنج جمله، اوصافی را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان می‌کند که بسیار پرمعنا و پربرار است؛ می‌فرماید: «او را فرستاد تا فرمان حق را آشکارا بیان کند، و به تبیین اوصافش پردازد. او با امانت، رسالت خویش را ادا کرد؛ و با راستی و درستی به راه خود ادامه داد، و پرچم حق را در میان ما به یادگار گذاشت»؛ (أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا^۱، وَبَدَّكَرِهِ نَاطِقًا، فَأَدَّيْ أَمِينًا، وَمَضَى رَشِيدًا؛ وَخَلَّفَ فِينَا رَايَةً الْحَقِّ).

امام علیه السلام در این چند جمله، به ابعاد خدمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند: از یک سو، اشاره به ابلاغ اوامر و نواهی حق می‌فرماید، که به طور شفاف و روشن و آشکار و بدون پرده‌پوشی همه را بیان فرمود.

و از سوی دیگر، آنچه برای معرفت‌الله و شناخت پروردگار لازم بود، تشریح کرد. از سوی سوم، در ابلاغ این مأموریت‌ها نهایت امانت را رعایت کرد. از سوی چهارم، خودش نیز در عمل، این راه را پیمود و سرمشقی برای همگان شد.

و از سوی پنجم، به فکر نسل‌های آینده بود و پرچم حق را که همان کتاب و سنت باشد، در میان مردم به یادگار گذاشت.

۱. «صادع» از ریشه «صَدَع» به معنای شکافتن است و از آن جا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می‌شود، این واژه به معنای اظهار و افشا نیز آمده است و در جمله بالا به همین معناست و این که به درسه‌های شدید «صُدَاع» گفته می‌شود، به این دلیل است که گویی می‌خواهد سر را بشکافت.

در تفسیر «رَايَةَ الْحَقِّ» (پرچم حق) در میان مفسران گفت و گوست؛ بعضی آن را به قرآن مجید، و بعضی به کتاب و سنت و بعضی به قرآن و عترت - که در حدیث ثقلین آمده است - تفسیر کرده اند.

ولی با توجه به جمله‌هایی که از «دَلِيلُهَا مَكِيْثُ الْكَلَامِ...» شروع می‌شود، مناسب‌تر از همه آن است که «رایه حق» همان کتاب و سنت باشد (زیرا کتاب الله، دعوت به سنت هم کرده است).

سپس می‌افزاید: «پرچمی که هرکس از آن پیشی گیرد از دین خارج شود، و هرکس از آن عقب بماند هلاک گردد، و آن‌کس که ملازم آن باشد (به سرمنزل سعادت) می‌رسد»؛ (مَنْ تَقَدَّمَ مَرَقًا^۱، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقًا^۲، وَ مَنْ لَزِمَهَا لِحِقًا^۳).

این جمله‌های سه‌گانه درباره نحوه برخورد گروه‌های سه‌گانه مردم با حق و واقعیت است: گروهی اهل افراط‌اند و از حق پیشی می‌گیرند و در بیراهه‌ها سرگردان و گمراه می‌شوند؛ مانند خوارج که به گمان خود می‌خواستند در عمل کردن به قرآن، از امام زمان خود پیشی بگیرند و با کارهای احمقانه، گرفتار تضاد شدند. یا همچون کسانی که در عصر پیامبر ﷺ هنگامی که رسول خدا ﷺ در سفر روزه خود را افطار کرد، آن‌ها گفتند: ما چنین نخواهیم کرد و احترام ماه رمضان را باید حفظ کنیم! آن‌ها به نام «عُصَاة» (گردنکشان) نامیده شدند.^۴

گروه دیگر، تفریط‌کاران هستند که چند قدمی به دنبال حق می‌روند و سپس تنبلی و سستی و هواپرستی آن‌ها را از ادامه پیروی از حق بازمی‌دارد.

۱. «مَرَقًا» از ریشه «مُرُوْق» بر وزن «غروب» به معنای خارج شدن تیر از کمان است و بر همین اساس، به «خوارج» که از ایمان خارج شدند، «مارقین» گفته می‌شود.

۲. «زَهَقًا» از ریشه «زُهُوْق» به معنای اضمحلال و هلاکت و نابودی است.

۳. مفعول «لِحِقًا» می‌تواند «کتاب الله» یا «رسول الله» یا «حق» و یا همه این‌ها باشد.

۴. وسائل الشیعه، ج ۷، باب وجوب الافطار فی السفر، ص ۱۲۵، ح ۷.

گروه سوم، ملازمان حقّانند؛ که نه بر آن پیشی می‌گیرند و نه از آن عقب می‌مانند؛ همیشه در ظلّ و سایه حق گام برمی‌دارند و به سرمنزل مقصود می‌رسند.

در ادامه سخن، به مسئله مهم دیگری پرداخته، می‌فرماید: «راهنمای این پرچم با تائی سخن می‌گوید، و دیر به پا می‌خیزد، اما هنگامی که به پا خاست با سرعت و قاطعیّت پیش می‌رود!»؛ (دَلِيلُهَا مَكِيثٌ^۱ الْكَلَامِ، بَطِيءٌ الْقِيَامِ، سَرِيعٌ إِذَا قَامَ).

تعبیر به «دَلِيلُهَا» آیا اشاره به کسی است که «حامل رایة»، یعنی پرچمدار است؟ و یا آن‌کس که پیشاپیش لشکر حرکت می‌کند و آشنایی کامل به جاده دارد و آن‌ها را در مسیر صحیح هدایت می‌کند؟

احتمال اوّل نزدیک‌تر به نظر می‌رسد؛ چراکه پرچمدار عهده‌دار بخشی از راهنمایی نیز می‌باشد و به هر جا می‌رود آحاد لشکر موظّف‌اند به دنبال او حرکت کنند.

ولی دلیل و راهنما (اگر نیازی به وجود او باشد)، دلیل و راهنمای لشکر و قافله است، نه راهنمای پرچم که در عبارت مذکور آمد.

در هر حال، منظور از این تعبیر - به تصریح غالب شارحان نهج البلاغه - شخص امیرمؤمنان علیه السلام یا همه اهل بیت عصمت علیهم السلام هستند؛ چراکه آن‌ها به مقتضای «حدیث ثقلین» همواره با قرآن بودند و قرآن با آن‌ها و هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شدند و نمی‌شوند؛ و امیرمؤمنان علی علیه السلام همان کس است که به گواهی روایات شیعه و اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ حَيْثُمَا دَارَ؛ تو با حق هستی و حق با توست، هرگونه گردش کند».^۲

۱. «مکیث» از ریشه «مکث» به معنای ماندن و توقف توأم با انتظار است و «مکیث» به کسی گفته می‌شود که عاقل و هوشیار است و حساب شده سخن می‌گوید و حرکت می‌کند.

۲. این حدیث و شبیه آن، به شیوه‌های مختلف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وسیله «آم سلمه» نقل شده است. از جمله

او کتاب ناطق بود و مفسر قرآن مجید و بیانگر سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
تعبیر به «مَكِيثُ الْكَلَامِ» به این معنا نیست که او کم سخن می‌گوید؛ بلکه مفهومش این است که با تأنی و دقت و تفکر سخن می‌گوید و به تعبیری دیگر: همیشه سنجیده سخن می‌گوید.

و توصیف او به «بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعٌ إِذَا قَامَ» تأکید بر این معناست که اعمال او نیز همچون گفتارش سنجیده است؛ شتاب‌زده برای انجام کاری قیام نمی‌کند؛ اما هر زمان، وقت کاری فراهم شد فرصت را از دست نمی‌دهد. قاطعانه برمی‌خیزد و بدون تردید به انجام آن می‌پردازد! هرکس با زندگی امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام آشنا باشد، وجود این اوصاف را آشکارا در حضرتش می‌بیند. بارها بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افراد سرشناسی آمدند و حضرتش را دعوت به قیام کردند، اما چون شرایط آماده نبود و دشمن سوء استفاده می‌کرد، نپذیرفت؛ ولی در آن زمان که شرایط فراهم گشت، تردیدی به خود راه نداد.

در بیانات آن حضرت نیز شواهد روشنی بر این اوصاف دیده می‌شود.^۱
سپس اضافه می‌فرماید: «زمانی که شما تحت فرمان او درآیید، و با انگشت

→ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۲۰، ص ۳۶۱ و ابوبکر بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲، ح ۷۶۴۳ و حموی در فراند السمطین، ج ۱، ص ۱۷۶ و کتب دیگر نقل کرده‌اند. در صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷، ح ۳۷۹۸ نیز این‌گونه نقل شده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ؛ خداوند! حق را با او قرار ده، هرگونه گردش می‌کند». (برای شرح بیشتر به کتاب احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳ به بعد، والغدير، ج ۳، ص ۱۷۶ به بعد مراجعه شود).

جالب این‌که فخر رازی در تفسیر سوره «حمد» در مورد جهر به بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (بلند خواندن بسم‌الله) از بیهقی دانشمند معروف اهل سنت، از ابوهریره نقل می‌کند. (سنن الکبری، ج ۲، ص ۴۷) که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهر به بسم‌الله می‌کرد؛ سپس می‌افزاید: عمر، ابن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر نیز، همگی جهر به بسم‌الله می‌کردند؛ اما علی عَلَيْهِ السَّلَام به تواتر ثابت شده است که همواره جهر به بسم‌الله می‌کرد و هرکس در دینش به علی اقتدا کند، به راه هدایت رفته و دلیل بر آن، حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمود: «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ». (تفسیر رازی (مفاتیح الغیب)، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۵).

۱. به شرح خطبه پنجم و ششم، در جلد اول همین کتاب مراجعه شود.

به سوی او اشاره کنید (و همه تسلیم فرمان او گردید)، مر او فرامی رسد، و دورانش سپری می شود؛ (فَإِذَا أَنْتُمْ أَنْتُمْ لَهُ رِقَابِكُمْ، وَ أَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ).

اشاره به این که: او زحمت فراوانی می کشد تا شما را زیر پرچم خویش گرد آورد و رهبری او برای شما آن چنان مسلّم شود، که از هر سو به او اشاره کنید؛ ولی بعد از فراهم شدن مقدمات پیروزی و اتحاد شما، دست تقدیر او را از شما خواهد گرفت و شما بار دیگر پراکنده می شوید و دشمنان مسلط می گردند.

این جمله های امام علیه السلام می تواند اشاره به همان چیزی باشد که قبلاً در سند همین خطبه آوردیم، که اهل عراق در آن ماه که امام علیه السلام شربت شهادت نوشید، بیش از هر زمان دیگر، گرد آن حضرت جمع شدند؛ به گونه ای که یک صد هزار لشکر، هر ۱۰ هزار تن تحت فرماندهی یک نفر، تحت فرمان آن حضرت آماده ییکار با ستمگران شام شده بودند. ولی شهادت آن امام علیه السلام، شیرازه آن ها را از هم گسست.

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این بخش از خطبه کرده اند و گفته اند که اشاره به تمام دوران حضرت است؛ ولی این تفسیر، بسیار بعید به نظر می رسد! چراکه تعبیرات قبل از این جمله، خلاف این معنا را می رساند؛ به خصوص این که این خطبه بعد از خلافت آن حضرت ایراد شده و اشاره به آینده می کند.

امام علیه السلام برای این که اصحاب و یارانش مأیوس نشوند، آن ها را به پیروزی های آینده بشارت می دهد و می فرماید: «بعد از او مدتی در انتظار خواهید بود، تا خداوند شخصی را ظاهر سازد که شما را جمع کند و پراکندگی تان را به جمعیت مبدل سازد»؛ (فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ مَن يَجْمَعُكُمْ، وَيَضُمَّكُمْ نَشْرَكُمْ).

در این‌که این جمله‌ها اشاره به قیام کیست؟ مفسران نهج‌البلاغه دو احتمال داده‌اند: بعضی آن را اشاره به قیام حضرت مهدی علیه السلام می‌دانند و بعضی دیگر، به قیام بنی‌عبّاس؛ که زندگی ننگین بنی‌امیه را به‌طور کامل درهم پیچیدند و سایه شوم آن گروه ظالم و فاسد و مفسد را، از سرِ مسلمین کم کردند؛ هر چند خود آن‌ها به‌شکل دیگری جنایات را آغاز نمودند.

ولی تفسیر اول بسیار مناسب‌تر است؛ چراکه بنی‌عبّاس شایسته این تعبیرات در کلام امام علیه السلام نبودند و مظالم آن‌ها بر شیعیان علی علیه السلام و مردم عراق، کمتر از مظالم بنی‌امیه نبود. اضافه بر این، سخن درباره کسی است که پرچمدار حق باشد و به یقین بنی‌عبّاس پرچمدار باطل بودند!

این احتمال نیز در تفسیر جمله مورد بحث داده شده که منظور از اجتماع یاران حضرت بر گرد فرد یا افرادی در آینده، تنها اجتماعی سیاسی و نظامی نیست؛ بلکه اجتماع فکری و فرهنگی را نیز شامل می‌شود و این معنا در زمان امام باقر و امام صادق و امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام تحقق یافت و جمله‌های آخر این خطبه را گواهی بر این معنا گرفته‌اند.

ولی با توجه به ناهماهنگی این تفسیر با جمله‌های پیشین که از اجتماع سیاسی و نظامی سخن می‌گوید، این احتمال بعید به نظر می‌رسد.

ولی به هر حال، هدف از بیان این جمله نفی آن چیزی است که غالباً بعد از شکست‌ها بر افکار چیره می‌شود و آن یأس و نومیدی و بدبینی است. می‌فرماید: این موج به هر حال گذراست و آینده‌ای روشن برای جامعه اسلامی در پیش است؛ نگران نباشید!

در تأیید همین سخن، در جمله‌های بعد می‌افزاید: «بنابراین، به چیزی که نیامده دل نبندید و درباره آنچه گذشته، مأیوس و نگران نباشید؛ زیرا آن‌کس که پشت کرده، ممکن است یکی از پاهایش بلغزد و دیگری برقرار ماند؛ سپس هر

دو با هم به جای خود بازگردد و ثابت شود (و پیروزی بیافریند)؛ «فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ، وَتَثْبُتَ الْأُخْرَى، فَتَرْجَعَا حَتَّى تَنْتَبِثَا جَمِيعاً».

درواقع امام علیه السلام به بیان دو قاعده کلی می پردازد که در پیشامدها و حوادث سخت باید به آن توجه داشت: نخست این که، نباید در این گونه مواقع گرفتار خوش بینی افراطی شد و دل به چیزی بست که هنوز مقدمات آن فراهم نشده، و به دنبال آن قیام نسنجیده ای صورت گیرد. و دیگر این که، شکست ها و مشکلات نیز نباید مایه یأس گردد و آن را امام علیه السلام تشبیه به کسی می کند که در جاده ای حرکت می کند و ناگهان یک پای او می لغزد؛ مردم خیال می کنند برای همیشه سقوط کرد! ولی چیزی نمی گذرد که بر پای دیگر تکیه می کند و پای اول را به جای خود می آورد و آماده حرکت می شود.

بنابراین، در حوادث سخت اجتماعی، در برابر امواج خروشان حادثه نباید مأیوس شد و به حرکات نسنجیده نباید امیدوار بود.

جمعی از شارحان نهج البلاغه^۱ «غَيْرِ مُقْبِلٍ» را اشاره به امامان اهل بیت علیهم السلام غیر از مهدی علیه السلام دانسته اند و این که می فرماید: در آن ها طمع نداشته باشید، اشاره به این است که شرایط قیام برای آن ها فراهم نیست و «مُدْبِرٍ» را اشاره به حضرت مهدی علیه السلام دانسته اند که نباید از ظهورش در هیچ زمان مأیوس بود.

ولی این تفسیر، با جمله های آخر این قسمت از خطبه ابداً سازگار نیست! چراکه لغزش یک پا و سپس تکیه کردن بر پای دوم و بازگشتن پای لغزیده به جای خود، جز با تکلف زیاد بر آن حضرت تطبیق نمی کند.

اضافه بر این، تعبیر به «مُقْبِلٍ» و «مُدْبِرٍ» به صورت نکره نشان می دهد که

۱. بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۳، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.

منظور بیان یک قاعده کلی است، نه اشاره به یک مصداق شخصی و گرنه مناسب بود با الف و لام ذکر شود.

نکته‌ها

۱. رهبران الهی باید چنین باشند!

ویژگی‌هایی که امام علیه السلام درباره خودش به طور غیرمستقیم در خطبه مورد بحث آورده، در واقع اشاره به اوصافی است که در هر رهبر الهی مدیر و مدبّر و بااقتدار باید باشد.

نخست این‌که: باید سخنانش سنجیده و توأم با فکر و ترووی باشد. همان‌گونه که در روایت دیگری از امام علیه السلام در نهج البلاغه آمده است:

«لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ زبان عاقل پشت قلب او قرار گرفته و قلب احمق پشت زبان اوست».^۱

یعنی خردمندان نخست می‌اندیشند، سپس سخن می‌گویند، ولی سفیهان، نخست سخن می‌گویند سپس درباره صحت و بطلان کلام خود اندیشه می‌کنند!! دیگر این‌که: کارهایش سنجیده و همراه با تدبیر و عاقبت‌اندیشی است و پس از آگاهی از درستی کار، آن را قاطعانه انجام می‌دهد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ، فَإِنْ يَكُ خَيْرًا وَرُشْدًا فَاتَّبِعْهُ، وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَاجْتَنِبْهُ؛ هنگامی که تصمیم بر کاری گرفتی به عاقبت آن نیک بیندیش! اگر خوب است و نیکی آن آشکار است، پیروی کن و اگر گمراهی است از آن بپرهیز».^۲

۱. نهج البلاغه، حکمت، ۴۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۱، باب وجوب تدبر العاقبة، ص ۲۲۴، ح ۷.

۲. شکست‌ها پل‌های پیروزی هستند!

هنگام بروز حوادثِ سخت، گروهی ناگهان از همه چیز مأیوس می‌شوند، یا به فعالیت‌های خام و ناپخته دست می‌زنند و این یأس مانع مهمی برای فعالیت‌های حساب شده آینده آن‌ها خواهد شد؛ همان فعالیت‌هایی که ممکن است شکست را به پیروزی مبدل سازد و ناکامی را به کامیابی.

توجه عمیق به دو نکته‌ای که امام علیه السلام در بالا فرمود می‌تواند این حالت منفی را برطرف سازد. نخست این‌که، از کارهای شتاب‌زده و دل‌بستگی به آنچه مقدمات آن فراهم نشده است بپرهیزند و دیگر این‌که، از شکست‌های مقطعی و موردی مأیوس نشوند؛ چراکه می‌شود با تجربه‌های شکست، پل پیروزی ساخت.

اضافه بر این، گاه الطاف خفیه الهی شامل حال انسان می‌شود و وسایل پیروزی را آماده می‌سازد. در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام طبق روایتی که شیخ صدوق در امالی نقل کرده، چنین می‌خوانیم که فرمود:

«كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛ به چیزی که امیدوار نیستی از چیزی که امید بدان داری، امیدوارتر باش (نه از اولی مأیوس باش و نه دل‌بستگی به دومی داشته باش)».

سپس امام علیه السلام با ذکر سه مثال جالب، این مسئله را روشن می‌سازد؛ نخست می‌فرماید: «موسی بن عمران برای آوردن مقداری آتش در بیابان سینا به راه افتاد، ولی خداوند با او سخن گفت و به مقام نبوت رسید. و ملکه سبا برای دیدار سلیمان آمد، اما به افتخار اسلام و ایمان به سلیمان مفتخر شد، و ساحران فرعون، به امید تقرب به او به مبارزه با موسی علیه السلام برخاستند، ولی سرانجام به موسی علیه السلام ایمان آوردند»^۱.

بخش دوم

كَمْثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَىٰ نَجْمٌ طَلَعَ
«B°A ù &A; j 1/S a/2 Bk ç »F ù, \ »
/4 a/EU

ترجمه

آگاه باشید! آل محمد ﷺ همانند ستارگان آسمان اند که هرگاه یکی از آنها غروب کند، دیگری طلوع می کند. گویا (می بینم در پرتو خاندان پیامبر ﷺ) نعمت های الهی بر شما کامل شده، و آنچه را آرزو داشته اید، خدا به شما ارزانی داشته است.

شرح و تفسیر

در پرتو آل محمد ﷺ

در قسمت پایانی این خطبه، امام ﷺ همه مخاطبان خود را که منحصر به معاصران خویش نیست، مخاطب ساخته و مقام و موقعیت اهل بیت ﷺ را در عباراتی کوتاه، اما بسیار پر معنا برای آنها شرح می دهد. می فرماید: «آگاه باشید! آل محمد ﷺ همانند ستارگان آسمان اند که هرگاه یکی از آنها غروب کند، دیگری طلوع می کند»؛ (أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، كَمْثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ: إِذَا خَوَىٰ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ).
سپس در تکمیل این سخن می افزاید: «گویا (می بینم در پرتو خاندان

۱. «خوی» از ریشه «خوی» بر وزن «هوا» به معنای غروب کردن و سقوط کردن است.

پیامبر صلی الله علیه و آله)، نعمت های الهی بر شما کامل شده و آنچه را آرزو داشته اید خداوند به شما ارزانی داشته است»؛ (فَكَانَكُمْ قَدْ تَكَامَلَتْ مِنْ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ،^۱ وَأَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ).

امام علیه السلام در این سخن کوتاه، به چند نکته اشاره فرموده؛ نخست این که: آل محمد علیهم السلام همانند ستارگان اند که قرآن مجید درباره آن ها می فرماید: «وَالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»؛ «به وسیله ستارگان، راه (خود را) می یابند».^۲ و در جایی دیگر می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»؛ «او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید؛ تا در تاریکی های صحرا و دریا به وسیله آن ها راه یابید».^۳

در زمان های قدیم که قطب نما اختراع نشده بود و جاده ها به صورت امروزی نبود، قافله ها در صحراها، و کشتی ها در دریاها، در شب های تاریک به وسیله ستارگان آسمان راه را پیدا می کردند و به منزل مقصود می رسیدند و از ظلمات بر و بحر رهایی می یافتند.

نجات در دنیا و آخرت و راهیابی به سعادت دارین نیز در پرتو هدایت آل محمد علیهم السلام امکان پذیر است.

مطلب دیگر این که: آسمان شب، خالی از ستاره نمی شود؛ هر زمان ستارگانی آرام و آهسته غروب می کنند، ستارگان دیگری در افق مشرق ظاهر می شوند؛ اهل بیت پیامبر علیهم السلام نیز چنین هستند؛ هر امامی چشم از جهان فرو می بندد، امام دیگری جای او را می گیرد تا نوبت به حضرت مهدی علیه السلام رسد و با قیام خود جهان را پر از عدل و داد کند.

۱. «صَّنَائِعُ» جمع «صَنِيعَةٌ» در این گونه موارد به معنای نعمت و احسان است.

۲. نحل، آیه ۱۶.

۳. انعام، آیه ۹۷.

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که سلسله امامت گسستنی و تعطیل‌بردار نیست. یا به تعبیر دیگر: زمین از حجت خدا هرگز خالی نمی‌ماند و تعجب در این است که بعضی از شارحان نهج البلاغه (مانند ابن ابی‌الحدید)^۱ هنگامی که جمله‌های پیشین این خطبه را تفسیر می‌کنند، می‌گویند: اشاره به ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که به عقیده طرفداران مذهب ما، در آخرالزمان متولد می‌شود و قیام به عدالت می‌کند.

اگر این گوینده، در جمله‌های محل بحث - که در ذیل خطبه آمده - دقت می‌کرد، به اشتباه خود در این سخن پی می‌برد؛ ولی افسوس! که گاهی تعصب‌ها اجازه نمی‌دهد تا قرینه‌ای به این روشنی مورد توجه قرار گیرد.

آخرین مطلب این‌که: امام علیه السلام می‌فرماید: پیروی از آل محمد صلی الله علیه و آله سبب می‌شود که به تمام آرزوهای خویش برسید و نعمت‌های خداوند بر شما به کمال خود برسد و این دلیل بر نقش مؤثر اهل بیت علیهم السلام در تکامل دینی و دنیوی در همه زمان‌هاست و این‌که بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را اشاره به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام دانسته‌اند، سخنی است بدون دلیل.

این احتمال نیز در تفسیر جمله مورد بحث وجود دارد که امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند همه وسایل سعادت را برای شما فراهم کرده، که یکی از آنها وجود آل محمد علیهم السلام است.

نکته‌ها

۱. یک حدیث پر معنا

آنچه امام علیه السلام در این بخش از خطبه، در مورد آل محمد علیهم السلام و تشبیه آن‌ها به ستارگان آسمان بیان فرموده، در واقع اقتباسی است از حدیث معروف پیامبر

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۹۴.

اکرم علیه السلام که درباره آن‌ها فرموده است: «الْأَجْمُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ؛ ستارگان، مایه امنیت و نجات از غرق شدن برای اهل زمین هستند (زیرا در مسافرت‌های دریایی، با کمک ستارگان به مقصد می‌رسیدند) و اهل بیت من، سبب امان و نجات ائمه از اختلافات هستند».

این حدیث را حاکم نیشابوری، از علمای معروف اهل سنت، در کتاب مستدرک از ابن عباس نقل می‌کند و به دنبال آن می‌گوید: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ؛ این حدیثی است که سندش صحیح است».^۱

عده دیگری از معاریف اهل سنت نیز این حدیث یا شبیه آن را از پیامبر اکرم علیه السلام نقل کرده‌اند؛ از جمله حموی در فرائد السمطين، ابن حجر در صواعق، محمد بن صبان در اسعاف الراغبین و غیر آنان.^۲

مرحوم علامه مجلسی در بحث امامت بحارالانوار بابی تحت عنوان «إِنَّهُمْ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَذَابِ» ذکر کرده، که در آن احادیث متعددی از اهل بیت علیهم السلام آورده و در ضمن آن تصریح می‌کند که «احمد بن حنبل» نیز در مسندش این حدیث را از پیامبر اکرم علیه السلام نقل کرده است.^۳

روشن است که تشبیه اهل بیت علیهم السلام به ستارگان، به دلالت التزامی بر آنچه که امام علیه السلام در خطبه مورد بحث فرموده نیز دلالت دارد؛ چراکه طبیعت ستارگان آسمان چنین است که هر زمان یکی از آن‌ها در افق مغرب غروب کند، دیگری در افق مشرق طلوع می‌کند. اضافه بر این، تعبیر «أُمَّتِي» که در حدیث آمده، نشان می‌دهد که تمام ائمه پیامبر اکرم علیه السلام در طول زمان می‌توانند از هدایت‌های

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲.

۲. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۴۱ و ۲۵۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸۷؛ اسعاف الراغبین، ص ۵۰. برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق، ج ۹، ص ۲۹۴ تا ۲۹۶ مراجعه شوند.

۳. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۰۸ - ۳۱۰؛ فضائل الصحابة (احمد بن حنبل)، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۱۱۴۵.

اهل بیت علیهم السلام بهره مند شوند در نتیجه، همیشه امامی از اهل بیت علیهم السلام در میان امت خواهد بود.

۲. آخرین مرحله تکامل نعمت‌های الهی

این نکته نیز قابل توجه است که تکامل نعمت‌های الهی در پرتو اهل بیت علیهم السلام در هر زمان خواهد بود، ولی نهایت کمال آن در عصر ظهور حضرت مهدی (ارواحنا فداه) است. همان‌گونه که از حدیثی که مرحوم ابن میثم در شرح خطبه مورد بحث نقل کرده، استفاده می‌شود. او می‌گوید: من در خطبه‌ای از آن حضرت سخنی یافتم که در واقع می‌تواند شرح خطبه مورد بحث باشد؛ آن‌جا که می‌گوید:

«يَا قَوْمِ اعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا! إِنَّ الَّذِي يَسْتَقْبِلُ قَائِمَنَا مِنْ أَمْرِ جَاهِلِيَّتِكُمْ لَيْسَ بِدُونِ مَا اسْتَقْبَلَ الرَّسُولُ مِنْ أَمْرِ جَاهِلِيَّتِكُمْ... وَ لَعَمْرِي لَيُنزَعَنَّ عَنْكُمْ قِضَاةُ السُّوءِ، وَ لَيَقْبِضَنَّ عَنْكُمْ الْمَرَاضِينَ (المرائين) وَ لَيَعْرَلَنَّ عَنْكُمْ أَمْرَاءَ الْجَوْرِ، وَ لَيُطَهَّرَنَّ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ غَاشٍّ وَ لَيَعْمَلَنَّ فِيكُمْ بِالْعَدْلِ، وَ لَيَقُومَنَّ فِيكُمْ بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ؛ ای مردم! به یقین بدانید جاهلیتی که امام قائم ما با آن روبرو می‌شود، کمتر از جاهلیتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن روبرو شد، نخواهد بود... و به جان خودم سوگند! که او تمام قضاات فاسد را از جامعه شما دور می‌کند و امتیاز طلبان و سازش‌کاران (یا ریاکاران) را برمی‌گیرد و حاکمان جور را معزول می‌سازد و زمین را از هر خیانت‌کاری پاک می‌گرداند و در میان شما به عدل رفتار می‌کند و معیارهای صحیح را در میان شما بر پا می‌دارد».^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۹.

وَمِنْ خُطَبِهِ لِمَوْلَانَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي السَّيِّدِ

وَهِيَ إِحْدَى الْخُطَبِ الْمُشْتَمِلَةِ عَلَى الْمَلَاحِمِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که در آن از حوادث آینده پرده برمی‌دارد^۱

بخش اول

صفحه ۲۰۷

K] T ° HM ,o iC Ñf kÄMbi A ,ñ Eñf Ñlç ñ & k-d °A
&A A A ¼Ek { E , °o iC ¼EK] To iDM , °ñ E ¼E
¼B a°K ÜA ,¼ Å Æ Av°AB ù ÖùA jB {

بخش دوم

صفحه ۲۰۹

A ¼AU , »B Å « Tv , cBÏ «¼\ ,tB «°B E

۱. سند خطبه:

در کتاب‌هایی که مصادر خطبه‌های نهج البلاغه در آن ذکر می‌شود، سند دیگری غیر از آنچه سید رضی در این جا آورده است، دیده نشد؛ گرچه در نهج البلاغه چاپ جامعه مدرسین، با تحقیق مرحوم حجة الاسلام آقای دشتی، اسنادی برای این خطبه ذکر شده است، ولی پس از مراجعه به منابع اصلی و آدرس‌هایی که در آن کتاب آمده، معلوم شد آن هم اشتباه است.

بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّ الَّذِي
عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَا كَذَبَ الْمُبَلَّغُ، وَلَا جَهْلَ السَّامِعُ.

صفحة ٢١٣

بخش سوم

eA â ù UBoM d ù ,zB°BÖÄ»kçÑ ä Boè»E »F°
, UÇ Ç n AùS ÜY , T { RkQA , UôBı RoEı ABı ¼B f
zB A ½A M ,B JA ¼M od °S]B½ ,BMEMB «M «Ti°S é Å
Rnk , Ä« a ÅzB , Äpı «EABı/Be kf °B°A½ ,Be af
Ñ a°Bı ÇCE , e Ä-°A Ti °ABnRkÜÄ, çnAMS çoM , ÜBÜ
B a Åo- ò Bı ½ ù °Aoh f ,Am/ áT-°Ad LA , e -°A
ád , ÜBA d ,¼ oÜB¼ oÜA TUN e; Å !ò Bı ½
lj d -°A

خطبه در یک نگاه

این خطبه - همان‌گونه که از عنوان بالا معلوم شد - به‌طور عمده دربارهٔ حوادث آینده سخن می‌گوید و خطراتی را که مسلمانان، به‌خصوص مردم عراق را تهدید می‌کند، پیشگویی می‌نماید. ولی قبل از آن، به دو بحث دیگر می‌پردازد: نخست، حمد و ثنای الهی و شهادت به یگانگی او، توأم با نکات تازه؛ و دیگر، اظهار نگرانی از قیافهٔ منفی به خود گرفتنِ گروهی از مردم، دربرابر سخنان امام علیه السلام و پیشگویی‌های او.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ، وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ، وَبِأَوْلِيِّتِهِ
وَجِبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ، وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجِبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ، وَالْقَلْبُ اللَّسَانُ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است پیش از همهٔ نخستین‌ها، و آخرین هستی است بعد از همهٔ آخرها؛ به دلیل نخست بودنش، لازم است آغازی نداشته باشد و به دلیل آخر بودنش، واجب است پایانی برایش نباشد. و شهادت می‌دهم که معبودی جز (ذات پاک) الله نیست؛ شهادتی که در آن، درون و برون، هماهنگ و دل با زبان هم‌صداست.

شرح و تفسیر

با تمام وجود گواهی می‌دهیم

امام علیه السلام در آغاز این خطبه، مانند بسیاری از خطبه‌های دیگر، از حمد و ثنای پروردگار و شهادت به وحدانیت او شروع می‌کند؛ ولی برای رعایت موازین فصاحت و بلاغت، در هر مورد، نکته یا نکات تازه‌ای دربارهٔ صفات حق به کار می‌برد. می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است، قبل از همهٔ نخستین‌ها و آخرین هستی است بعد از همهٔ آخرها»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ، وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ).

امام علیه السلام در این جا به سراغ ازلیت و ابدیت خداوند می‌رود که از مهم‌ترین اوصاف اوست و اوصاف دیگر به آن باز می‌گردد؛ چراکه در بحث صفات خدا گفته‌ایم: اساس

صفاتِ جمال و جلال او، نامحدود بودن ذات پاک او از تمام جهات است و ازلیت و ابدیت، بیان دیگری از نامحدود بودن آن ذات مقدّس است.

سپس به بیان دلیل، یا توضیحی در این زمینه پرداخته، می‌فرماید: «به دلیل نخست بودنش، لازم است آغازی نداشته باشد؛ و به دلیل آخر بودنش، واجب است پایانی برایش نباشد»؛ (وَبِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ، وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ).

این تعبیر نکته لطیفی در بر دارد و آن این‌که: اوّل بودن خداوند، اوّلیت زمانی نیست؛ بلکه اوّلیت ذاتی و به معنای ازلیت است و روشن است ذاتی که ازلی است، آغازی از نظر زمان ندارد. همچنین آخریت او ذاتی است نه زمانی، و به معنای ابدیت است و چیزی که ابدی است، آخری از نظر زمان ندارد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در تفسیر این جمله، احتمالات دیگری داده‌اند که با تعبیرات جمله‌های امام علیه السلام سازگار نیست.

سپس به شهادت بر الوهیت خداوند پرداخته، چنین می‌فرماید: «و شهادت می‌دهم که معبودی جز (ذات پاک) الله نیست؛ شهادتی که در آن، درون و برون، هماهنگ و دل با زبان هم‌صداست»؛ (وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ، وَالْقَلْبُ اللِّسَانُ).

این تعبیر نشان می‌دهد شهادتی ارزش دارد که تمام وجود انسان را در بر گیرد و ظاهر و باطن و قلب و زبان، در آن هماهنگ باشد. زیرا بسیاری کسانی که شهادت به توحید را بر زبان جاری می‌کنند، اما دل آن‌ها کانونی است از بت‌پرستی؛ و بتکده‌ای است با انواع بت‌ها، و نیز بسیاری کسانی که در دل گواهی به یکتایی حق می‌دهند، ولی به هنگام عمل آثار شرک در آن‌ها نمایان است: در برابر مال و مقام سجده می‌کنند و در مقابل شهوات، سر تعظیم فرود می‌آورند؛ در حالی که با زبان و گاه در دل می‌گویند: «معبودی جز خدای یکتا نیست!» و می‌دانیم که همه این‌ها از شاخه‌های نفاق است و چنین کسانی به حق در زمره منافقان‌اند.

بخش دوم

أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ عِضْيَانِي، وَلَا تَتَرَامُوا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ
«^o A -v m^o A A M I E m^o A A 1/2 A I & ° A A M I E m^o A A -v «^o A
[1/2 B A N]

ترجمه

ای مردم! دشمنی و مخالفت با من، شما را وادار به گناه نسازد، و نافرمانی در برابر من شما را به پیروی از هوای نفس نکشاند، و به هنگام شنیدن سخنانم با دیده انکار به یکدیگر نگاه نکنید. سوگند به آن کس که دانه را (در دل خاک) شکافت و بشر را آفرید! آنچه به شما خبر می‌دهم، از پیامبر امی صلی الله علیه و آله است. نه آن کس که (این حقایق را) به من ابلاغ کرده، دروغ گفته و نه شنونده جاهل بوده است (که نتواند سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به درستی حفظ کند).

شرح و تفسیر

آنچه می‌گویم عین واقعیت است

امام علیه السلام در این بخش، در واقع مقدمه‌چینی می‌کند برای بخش بعد که پرده از حوادث مهم آینده برمی‌دارد و به مردم اطمینان می‌دهد که آنچه درباره حوادث آینده پیشگویی می‌کند، واقعیت‌های قطعی و یقینی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است و تخلفی در آن وجود ندارد.

تعبیرات این بخش نشان می‌دهد که امام علیه السلام قبلاً هم پیشگویی‌هایی کرده

است و بعضی از منافقان کوردل، یا مؤمنان ضعیف و ناآگاه با دیده انکار به آن نگریستند.

می فرماید: «ای مردم! دشمنی و مخالفت با من، شما را وادار به گناه نسازد و نافرمانی در برابر من شما را به پیروی از هوای نفس نکشاند. و به هنگام شنیدن سخنانم، با دیده انکار به یکدیگر نگاه نکنید!»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَجْرِمَنَّكُمْ^۱ شِقَاقِي^۲، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ^۳ عِضْيَانِي، وَلَا تَتَرَامُوا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي). اشاره به این که: کینه توزی ها و لجاجت ها و حسادت ها در بسیاری از موارد، انسان را به گناه می کشاند و پرده ای در مقابل چشم او می افکند و چهره حقیقت را نمی بیند.

سپس می افزاید: «سوگند به آن کس که دانه را (در دل خاک) شکافت و بشر را آفرید! آنچه به شما خبر می دهم، از پیامبر امی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. نه آن کس که (این حقایق را) به من ابلاغ کرده دروغ گفته و نه شنونده جاهل بوده است (که نتواند سخنان رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ را به درستی حفظ کند.)»؛ (فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ^۴ النَّسْمَةَ،^۵ إِنَّ

۱. «يَجْرِمَنَّ» از ریشه «جَرَمَ» بر وزن «جهر» (جرم بر وزن ظلم، اسم مصدر است) در اصل به معنای قطع کردن و بریدن است و از آن جا که افراد گنهکار پیوند خود را با خدا قطع می کنند، این کلمه به گناه نیز اطلاق شده است، بنابراین، «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ» به معنای «شما را وادار به گناه نکند» می باشد.

۲. «شِقَاق» در اصل به معنای شکاف است و به جنگ و منازعه و اختلاف نیز اطلاق می شود؛ چرا که طرفین صفوف خود را از یکدیگر جدا می سازند و در جمله بالا به معنای مخالفت و منازعه است.

۳. «يَسْتَهْوِيَنَّ» از ریشه «هوى» (هوى نفس) گرفته شده و مفهومش این است که شما را به پیروی هوای نفس وادار نکند.

۴. «بَرَأَ» از ریشه «برء» بر وزن «نرم» گاه به معنای آفریدن و ایجاد کردن آمده و گاه به معنای دوری جستن و برائت از چیزی و در خطبه بالا به معنای اول است و اطلاق «بَرَأَ» بر وزن «ظلم» به معنای بهبودی و سلامتی به دلیل آن است که شخص از حالت اول که بیماری است، جدا می شود.

۵. «نَسْمَه» در اصل به معنای وزش ملایم باد است و گاه به معنای نفس کشیدن آمده و به همین مناسبت، به خود انسان هم که دارای تنفس است، اطلاق می شود.

الَّذِي أَنْبَأَكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ، مَا كَذَبَ الْمُبَلِّغُ، وَلَا جَهْلَ السَّامِعِ).

تعبیری که در این سوگند آمده از ابداعات امام امیرالمؤمنین علیه السلام است و بارها در خطبه‌های نهج البلاغه دیده می‌شود، که اشاره به نکته مهمی است! و آن این که مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مسئله در نظام عالم هستی، مسئله حیات و زندگی است؛ چه در عالم گیاهان و چه در جهان انسان‌ها؛ و با تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایی که انسان‌های امروز در این راه به کار گرفته‌اند، هنوز اسرار مسئله حیات، کشف نشده است. بنابراین، حیات و زندگی، شاهکار آفرینش است و چیزی است که مطالعه درباره آن ما را به خدا می‌رساند و نشان می‌دهد که این پدیده عجیب و شگفت‌انگیز، چیزی نیست که بدون علم و قدرت خالق توانا و دانایی به وجود آمده باشد. بنابراین، استفاده از این اوصاف به‌هنگام قسم خوردن، مفهوم برجسته‌ای را در اذهان ترسیم می‌کند.

به هر حال، هدف امام علیه السلام این است که به مخاطبان خود اطمینان دهد آنچه درباره حوادث آینده می‌گوییم نه بر پایه حدس و تخمین است و نه از قبیل پیشگویی کاهنان؛ بلکه واقعیت‌هایی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام و من کسی نیستم که در درک سخنان آن حضرت، خطا کرده باشم. بنابراین، آنچه می‌گویم عین حقیقت است و می‌خواهم با این پیشگویی، شما را آماده سازم تا بتوانید خطرات حوادث سخت آینده را به حداقل برسانید.

در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که آیه **﴿وَتَعْبِيهَا أَنْزَلَ وَأَعْيَبَهَا﴾**؛ «و گوش‌های شنوا آن را دریابد (و درک کند)»^۲ نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: **«سَأَلْتُ**

۱. تعبیر به «امی» (درس نخوانده یا کسی که منسوب به ام یعنی مادر است و جز در دامان مادر مطلبی فرانگرفته) اشاره لطیفی به این نکته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این که اصلاً درسی نخوانده بود، هم از گذشته خبر می‌داد و هم از آینده و این یکی از نشانه‌های ارتباط او با خداوند بود.

۲. حاقه، آیه ۱۲.

اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ يَا عَلِيُّ! قَالَ عليه السلام: فَمَا نَسِيتُ شَيْئاً بَعْدَ ذَلِكَ؛ مَنْ مِنْكُمْ مَنْ يَخْتَارُ أَنْ يَجْعَلَ فِي أُذُنِهِ كَلِمَةَ اللَّهِ تَعَالَى يَتَّبِعُهَا وَيَتَّقِيهَا؟ مَنْ جَاءَهُ مِنْكُمْ مَنْ يَخْتَارُ أَنْ يَجْعَلَ فِي أُذُنِهِ كَلِمَةَ اللَّهِ تَعَالَى يَتَّبِعُهَا وَيَتَّقِيهَا؟ مَنْ جَاءَهُ مِنْكُمْ مَنْ يَخْتَارُ أَنْ يَجْعَلَ فِي أُذُنِهِ كَلِمَةَ اللَّهِ تَعَالَى يَتَّبِعُهَا وَيَتَّقِيهَا؟ مَنْ جَاءَهُ مِنْكُمْ مَنْ يَخْتَارُ أَنْ يَجْعَلَ فِي أُذُنِهِ كَلِمَةَ اللَّهِ تَعَالَى يَتَّبِعُهَا وَيَتَّقِيهَا؟

خواستم که گوش تو را ای علی! از آن گوش‌های شنوا قرار دهد و علی علیه السلام می‌فرماید: از آن به بعد، هرچه را شنیدم هرگز فراموش نکردم.^۱

۱. کفایة الطالب، ص ۱۰۹. شبیه این معنا را بسیاری از مفسران اهل سنت مانند: قرطبی در تفسیر جامع الاحکام، ج ۱۸، ص ۲۶۴ و بروسوی در روح البیان، ج ۱۰، ص ۱۳۶ و آلوسی در روح المعانی، ج ۱۵، ص ۴۹ ذیل آیه ۱۲ سوره حاقه آورده‌اند.

بخش سوم

لَكَأَيَّ أَنْظُرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالسَّامِ، وَ فَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاجِي
كُوفَانٍ. فَإِذَا فَعَرَتْ فَأَغْرَتْهُ، وَ اسْتَدَّتْ سَكِيمَتُهُ، وَ ثَقَلَتْ فِي الْأَرْضِ
وَ طَائَهُ، عَصَّتِ الْفِتْنَةُ أَنْبَاءَهَا بِأَيَابِهَا، وَ مَا جَتِ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا، وَ بَدَأَ
مِنَ الْأَيَّامِ كُلِّ وَحُهَا، وَ مِنَ اللَّيَالِي كُدُ وَحُهَا. فَإِذَا أَيْنَعَ زَرْعُهُ، وَ قَامَ عَلَى
يَنْعِهِ، وَ هَدَرَتْ سَقَاشِقُهُ، وَ بَرَقَتْ بَوَارِقُهُ، عُقِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ
الْمُعْضِلَةِ، وَ أَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَ الْبَحْرِ الْمُتَلْتِمِ هَذَا، وَ كَمْ يَحْرِقُ
الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ وَ يَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ! وَ عَنِ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ الْقُرُونُ
بِالْقُرُونِ، وَ يُحْصِدُ الْقَائِمُ، وَ يُحْطَمُ الْمَحْضُودُ!

ترجمه

گویا می بینم شخصی بسیار گمراه و گمراه کننده، بر مردم شام مسلط شده،
و همچون حیوانات بر آن‌ها بانگ می زند و (آن قدر پیشروی می کند که)
پرچم‌های خویش را در اطراف کوفه نصب می کند. هنگامی که او دهان
می گشاید و طغیانش به اوج می رسد و جای پایش در زمین محکم می گردد
و فتنه، فرزندان خود را با دندان‌هایش می گزد، و امواج جنگ، به حرکت
درمی آید؛ چهره عبوس روزها ظاهر می شود و درد و رنج و مشقت شب‌ها
نمایان می گردد و هنگامی که کشت (آن ظالم گمراه) به مرحله درو می رسد، برای
چیدنش به پا می خیزد، به هیجان می آید و برق شمشیرش می درخشد؛ در آن
هنگام، پرچم‌های فتنه‌های پیچیده (بر ضد او) به اهتزاز درمی آید و (دشمنانش)
همچون شب تار، و دریای متلاطم روی می آورند. چه طوفان‌های سختی شهر

کوفه را می شکافد! و چه تندبادهایی که بر آن می گذرد، و به زودی گروه‌های مختلف به جان هم می افتند؛ آنان که سر پا هستند درو می شوند و آن‌ها که از پا افتاده‌اند، لگدمال می گردند!

شرح و تفسیر

فتنه حاکمان شام و سرانجام دردناکشان

امام علیه السلام در این بخش - که در واقع بخش اصلی خطبه است - از حوادث وحشتناکی که در آینده در انتظار مردم عراق خواهد بود، پرده برمی دارد و با دقت هرچه تمام‌تر، جزئیات بعضی از این حوادث دردناک را تشریح می کند تا شاید مردم آماده شوند و با هوشیاری بتوانند ضایعات آن را به حداقل برسانند. می فرماید:

«گویا می بینم شخصی بسیار گمراه و گمراه کننده بر مردم شام مسلط شده، و همچون حیوانات بر آن‌ها بانگ می زند و (آن قدر پیشروی می کند که) پرچم‌های خویش را در اطراف کوفه نصب می کند!»؛ (لَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيَّ ضَلِيلٌ قَدْ نَعَقَ^۲ بِالشَّامِ، وَ فَحَصَ^۳ بِرَأْيَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ^۴).

سپس در توضیح بیشتری درباره این فاجعه بزرگ می افزاید: «هنگامی که او

۱. «ضَلِيلٌ» از ریشه «ضَلال» به معنای گمراهی گرفته شده، و به معنای کسی است که بسیار گمراه است و طبعاً، هم گمراه است و هم گمراه کننده.

۲. «نَعَقَ» از ریشه «نَعَق» بر وزن «نَعَلَ» در اصل به معنای صدای کلاغ است؛ سپس به صداهایی که برای حرکت حیوانات و امر و نهی آن‌ها گفته می شود، اطلاق شده و تعبیر بالا اشاره به آن است که بنی امیه گروهی از مردم شام را تحمیق کرده بودند و همچون حیوانات به هرجا می خواستند، می بردند.

۳. «فَحَصَ» از ریشه «فَحَصَ» در صورتی که با «عَنْ» متعدی شود به معنای بحث و جست و جوست و در این جا به معنای نصب کردن و برافراشتن پرچم برای اتخاذ منزل و سکنی گزیدن است.

۴. «كُوفَانَ» به معنای کوفه است و در اصل به معنای تپه شن‌های دایره مانند و سرخ رنگ است.

دهان باز می‌کند، و طغیانش به اوج می‌رسد، و جای پایش در زمین محکم می‌گردد و فتنه، فرزندان خود را با دندان‌هایش می‌گزد، و امواج جنگ به حرکت درمی‌آید، چهره عبوس روزگار ظاهر می‌شود، و درد و رنج و مشقت شب‌ها نمایان می‌گردد؛ «فَإِذَا فَعَرْتُ^۱ فَاغْرُتُهُ، وَ اشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ^۲، وَ ثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَ طَأَّتُهُ، عَصَّتِ الْفِتْنَةُ أُنْبَاءَهَا بِأَنْبِيَاءِهَا، وَ مَا جَبَتِ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا، وَ بَدَأَ مِنَ الْإِيَّامِ كُلُّوْحَهَا^۳، وَ مِنَ اللَّيَالِي كُدُوْحَهَا^۴».

در این‌که منظور از این فرد «ضلیل» (گمراه و گمراه‌کننده) کیست؟ شارحان نهج البلاغه به طور عمده دو قول دارند: بعضی معتقدند که منظور «معاویه» است که بعد از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام و به اصطلاح صلح با امام حسن علیه السلام مردم عراق را در تحت شدیدترین فشارها قرار داد و آنچه را در جمله‌های امام علیه السلام آمد، در عمل پیاده کرد؛ ولی جمعی دیگر معتقدند که منظور «عبدالملک بن مروان» است که جنایت‌کار معروف تاریخ اسلام، یعنی «حجاج» از طرف او بر کوفه و عراق مسلط شد و ظلم و ستمی نبود که انجام ندهد! ولی هرچه هست اشاره به حاکمان بیدادگر بنی امیه می‌باشد.

جمله «عَصَّتِ الْفِتْنَةُ أُنْبَاءَهَا بِأَنْبِيَاءِهَا؛ فتنه، فرزندان خود را با دندان می‌گزد» اشاره به این است که این آشوب‌ها و فتنه‌ها حتی دامن فتنه‌گران را نیز رها نمی‌کند! آن‌ها نیز با اختلافات داخلی به جان هم می‌افتند و یا دشمنانشان - آن‌گونه که در تاریخ اسلام آمده - به پا می‌خیزند و طعم تلخ ظلم و بیدادگری را

۱. «فَعَرْتُ» از ریشه «فغر» بر وزن «فقر» به معنای گشودن دهان است.

۲. «شکیمه» در اصل به معنای دهان‌بند حیوان است (قطعه فلزی که متصل به افسار است و در دهان حیوان قرار می‌گیرد)؛ سپس به هرگونه فشار اطلاق شده است و در جمله بالا به همین معناست.

۳. «کُلُوْح» به معنای عبوس بودن است.

۴. «کُدُوْح» به معنای شدت تلاش و کوشش است، آن‌چنان‌که در وجود انسان اثر کند و در اصل به معنای خراش دادن بر چیزی است.

به آنان نیز می‌چشانند و در هر حال، فضای جهان اسلام تاریک می‌شود و پیر و جوان و خُرد و کلان در امواج فتنه غرق می‌شوند.

سپس در ادامه این سخن می‌افزاید: «هنگامی که کِشت او (آن ظالم گمراه) به مرحلهٔ درو می‌رسد، برای چیدنش به پا می‌خیزد و به هیجان می‌آید، و برق شمشیرش می‌درخشد، در آن هنگام، پرچم‌های فتنه‌های پیچیده (بر ضد او) به اهتزاز درمی‌آید، و (دشمنانش) همچون شب تار و دریای متلاطم، روی می‌آورند!»؛ (فَإِذَا أَيْتَعَ زَرْعُهُ، وَقَامَ عَلَى يَنْعِهِ^۱، وَهَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ^۲، وَبَرَقَتْ بَوَارِقُهُ، عُنِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضَلَةِ، وَأَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَالْبَحْرِ الْمُلْتَطِمِ).

اشاره به این که دوران حکومت آن‌ها دیری نمی‌پاید و این گمراهان ستمگر، از کار خود بهرهٔ چندانی نمی‌گیرند و به زودی پرچم‌های مخالفان برافراشته می‌شود و از هر سو آن‌ها را احاطه می‌کند. ممکن است این جمله‌ها اشاره به قیام بنی‌عبّاس بر ضد بنی‌امیه باشد.

و در پایان چنین می‌فرماید: «چه طوفان‌های سختی شهر کوفه را می‌شکافد، و چه تندبادهایی که بر آن می‌گذرد، و به زودی گروه‌های مختلف به جان هم می‌افتند؛ آنان که سر پا هستند درو می‌شوند، و آن‌ها که از پا افتاده‌اند لگدمال می‌گردند!»؛ (هَذَا، وَكَمْ يَخْرِقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ وَيَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ! وَعَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ، وَيُخْصَدُ الْقَائِمُ، وَيُخْطَمُ الْمَخْصُودُ).

جالب این‌که آنچه امام علیه السلام در این جمله‌های کوتاه و پرمعنا بیان فرموده، در فاصله کمی به وقوع پیوست؛ سرزمین عراق و به خصوص کوفه با فتنه‌های بنی‌امیه و سپس بنی‌عبّاس درهم کوبیده شد؛ و این شهر بزرگ، پیوسته مرکز

۱. «یتع» به معنای رسیدن میوه است؛ سپس به هرگونه بختگی و آمادگی برای گرفتن نتیجه اطلاق شده است.

۲. «شقاشق» جمع «شَقَشَقَه» به معنای پوسته‌ای است مانند بادکنک که شتر به‌هنگام هیجان از دهان خود

بیرون می‌آورد؛ سپس به هرگونه هیجان، اطلاق شده است.

طوفان سخت حوادث و تندبادهای فتنه‌ها بود و هرکس کمی با تاریخ کوفه آشنا باشد، عمق کلمات امام علیه السلام را در جمله‌های مذکور به خوبی درک می‌کند.

تعبیر «تَلْتَفُ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ» (با توجه به این که «تَلْتَفٌ» به معنای به هم پیچیدن و «قرون» جمع «قَرْن» به معنای گروهی از مردم است) اشاره به جنگ‌های سختی است که اقوام مختلف در سرزمین عراق و کوفه با یکدیگر داشتند؛ به خصوص درگیری‌های بنی‌امیه و بنی‌عبّاس!

جمله «يُحْصِدُ الْقَائِمُ، وَيُحْطَمُ الْمَحْضُودُ!» کنایه لطیفی است از آسیب‌هایی که در طول این حوادث به همه مردم می‌رسد: آن‌ها که سر پا هستند، به زمین می‌خورند و آن‌ها که به زمین افتاده‌اند، پایمال می‌شوند!

ابن ابی‌الحدید در شرح خود جمله «يُحْصِدُ الْقَائِمُ» را کنایه از قتل امرای بنی‌امیه در میدان جنگ گرفته و جمله «وَيُحْطَمُ الْمَحْضُودُ» را کنایه از کشتن اسیران، با شکنجه‌های سخت می‌داند که نمونه‌های آن در تاریخ، مذکور است. ولی آنچه ابن ابی‌الحدید ذکر کرده، در واقع بعضی از مصادیق مفهوم گسترده جمله امام علیه السلام است.

نکته‌ها

۱. ملاحم چیست؟

«ملاحم» جمع «ملحمة» در اصل به معنای واقعه مهمی است که توأم با فتنه باشد. در بسیاری از خطبه‌های نهج‌البلاغه به مواردی برخورد می‌کنیم که امیرمؤمنان علی علیه السلام از فتنه‌های مهمی که مردم در پیش داشتند، خبر می‌دهد و در بسیاری از موارد، جزئیات آن را نیز تشریح می‌فرماید و با صراحت می‌فرماید: «من این‌ها را از پیشوایم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آموختم».

به نظر می‌رسد که هدف امام علیه السلام از این پیشگویی‌ها دو چیز بوده است:

نخست این‌که، به دلیل محبتی که امام علیه السلام به مردم داشته، آنان را آماده کند تا ضایعات این فتنه‌ها به حدّ اقل برسد؛ درست مثل این‌که شخص آگاهی مردم را از آمدن سیل، یا زلزله باخبر کند؛ گرچه مردم نمی‌توانند جلوی آن را بگیرند، ولی با داشتن آگاهی قبلی، می‌توانند خطرات آن را کم کنند.

دیگر این‌که، به آن‌ها بفهماند کوتاهی در جهاد، تنبلی و سستی و اختلاف‌های گوناگون و در یک جمله: «ارتکاب گناهان عظیم» چنین حوادثی را در پی دارد؛ شاید بیدار شوند و توبه کنند و به راه خدا بازگردند.

در این زمینه، در خطبه‌های مناسب دیگر از جمله خطبه ۱۲۸ و ۱۳۸ که شباهت زیادی با خطبه مورد بحث دارد، بحث خواهیم کرد.

۲. کوفه کانون طوفان‌ها و بحران‌ها

هرکس آشنایی مختصری با تاریخ کوفه داشته باشد می‌داند که یکی از پرحادثه‌ترین بلاد اسلام در طول تاریخ، شهر کوفه و اطراف آن بوده است و به تعبیر دیگر: صحنه‌ای بوده برای نشان دادن عمق جنایات جمعی از جنایت‌کاران بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و اعمال خشونت‌بار بی‌نظیر این درندگان انسان‌نما؛ که انسان از خواندن آن در صفحات تاریخ، وحشت می‌کند! پس وای به حال آن‌ها که این صحنه‌ها را با چشم می‌دیدند!!

ما قسمت‌های زیادی از تاریخ کوفه و حوادث مرگبار آن را در ذیل خطبه‌های ۲۵، ۴۷ و ۸۷ آورده‌ایم و نیازی به تکرار نیست.

۱۰۲

وَمِنْ خُطَبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

تَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى وَفِيهَا ذِكْرُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَحْوَالِ النَّاسِ الْمُقْبِلَةِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که به حوادث آینده اشاره دارد و در ابتدا به حوادث سخت

روز قیامت اشاره می‌کند^۱

بخش اول

صفحه ۲۲۳

qA] ,JBv d °ABÜk °; oi A; ° Aù&Aì → ز ۹
,Ç n A M\$ û] n ,ÿoÄ°A → Ek ç ,H½B,HÄé i ,ñB- Å A
/HÄT½ v û«° ,HÄ ½ ½Ük] ; ½ B «ve fû

بخش دوم

صفحه ۲۲۷

, nB °jo U , - BB °; ÜU , æ -°Ä°Aä Üf; Tü و منها:

۱. سند خطبه:

این خطبه در منابعی که قبل از سید رضی نگاشته شده، به دست نیامده؛ ولی در هر حال، به نظر می‌رسد که جزئی از خطبه ۱۲۸ - که به‌خواست خدا به‌زودی به شرح آن خواهیم پرداخت - می‌باشد؛ ولی در کتاب‌هایی که بعد از سید رضی نوشته شده، دیده می‌شود.

تَأْتِيكُمْ مَزْمُومَةٌ مَرْحُولَةٌ: يَحْفِزُهَا قَائِدُهَا، وَ يَجْهَدُهَا رَاكِبُهَا، أَهْلُهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ
 كَلْبُهُمْ، قَلِيلٌ سَلْبُهُمْ، يُجَاهِدُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ أَذَلَّةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ، فِي
 الْأَرْضِ مَجْهُوِلُونَ، وَ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ. فَوَيْلٌ لَكَ يَا بَصْرَةَ عِنْدَ ذَلِكَ، مِنْ
 جَيْشٍ مِنْ نَقَمِ اللَّهِ! لَا رَهْجَ لَهُ، وَلَا حَسَّ، وَسَيَبْتَلِي أَهْلَكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ،
 وَالْجُوعِ الْأَغْبَرِ).

خطبه در یک نگاه

این خطبه از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول که قسمت کوتاهی است، اشاره به حوادث سخت روز رستاخیز دارد، که خداوند اولین و آخرین را برای رسیدگی به حساب دقیق و دادن پاداش و کیفر اعمالشان جمع می‌کند. در بخش دوم اشاره به فتنه‌های وحشتناکی دارد که همچون پاره‌های شب تاریک روی می‌آورند و مردم را در فشار شدید قرار می‌دهند و سرانجام گروهی از مجاهدان راستین، در برابر آنها به پا می‌خیزند. امام علیه السلام در این بخش به خصوص روی شهر بصره انگشت می‌گذارد و به فتنه‌هایی که دامن این شهر را می‌گیرد، اشاره می‌کند.



بخش اول

وَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنِقَاشِ الْحِسَابِ،
وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ، خُضُوعاً، قِيَاماً، قَدْ أَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ، وَرَجَعَتْ بِهِمُ
الْأَرْضُ، فَأَحْسَنَهُمْ حَالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعاً، وَلِنَفْسِهِ مَتْسَعاً.

ترجمه

آن روز روزی است که خداوند، اولین و آخرین را برای حسابرسی دقیق و دادن جزای اعمال جمع می‌کند، در حالی که همه با خضوع (و وحشت) به پا خاسته‌اند! این در حالی است که عرق (از سر و رویشان فرو می‌ریزد، به گونه‌ای که) بر دهانشان لجام زده، و لرزش زمین، تمام اندامشان را به حرکت درمی‌آورد و بهترین حال برای کسانی که در عرصه محشر حاضرند حال کسی است که جای پای پیدا کند و یا محلی برای خود به دست آورد!

شرح و تفسیر

وحشت عظیم محشر!

همان‌گونه که اشاره شد، امام علیه السلام در بخش اول این خطبه، جهت آماده‌سازی دل‌ها، اشاره به وضع مردم در روز قیامت می‌کند و در عباراتی کوتاه و تکان دهنده، ویژگی‌های وحشت‌انگیز آن روز را شرح می‌دهد. می‌فرماید: «آن روز روزی است که خداوند، اولین و آخرین را برای حسابرسی دقیق و دادن جزای اعمال، جمع می‌کند؛ در حالی که همه، با خضوع (و وحشت) به پا خاسته‌اند!»؛
(وَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنِقَاشِ الْحِسَابِ، وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ، خُضُوعاً، قِيَاماً).

تعبیر به «اُولَیِّن» و «اٰخِرِیْنَ» اشاره به این حقیقت است که قیامت و حساب اعمال، برای همهٔ انسان‌ها در یک روز و یک زمان خواهد بود؛ همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَكُلُّهُمْ اَتِیْهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَرْدًا﴾؛ «و همگی روز رستاخیز، تک‌وتنها نزد او حاضر می‌شوند».^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿قُلْ اِنَّ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ * لَمَجْمُوعُوْنَ اِلٰی مِیْقَاتٍ یَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ﴾؛ «بگو اُولَیِّن و اٰخِرِیْنَ؛ همگی در موعود روزی معین گردآوری می‌شوند».^۲

تعبیر به «نِقَاش» که به معنای دَقَّت در محاسبه است، نشان می‌دهد که در آن روز کمترین و کوچک‌ترین اعمال مورد حساب قرار می‌گیرد و به آن پاداش یا کیفر داده می‌شود.

تعبیر به «خُضُوْع» و «قیام» اشاره به این است که مردم در روز قیامت همچون کسانی هستند که در دادگاه‌ها، در برابر قضات عدل، حاضر می‌شوند و در حالی که ایستاده‌اند آثار وحشت در آن‌ها نمایان است.

در آیات قرآن نیز به این معانی اشاره شده؛ در یک جا می‌فرماید: ﴿خُشِعًا اَبْصَارُهُمْ...﴾؛ «در حالی که چشمانشان از شدت وحشت به زیر افتاده...».^۳ و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿یَوْمَ یَقُوْمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ﴾؛ «روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند».^۴

سپس می‌افزاید: «این در حالی است که عرق (از سر و رویشان فرو می‌ریزد به گونه‌ای که) بر دهانشان لجام زده، و لرزش زمین تمام اندامشان را به حرکت درمی‌آورد»؛ ﴿قَدْ اَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ، وَ رَجَفَتْ بِهْمُ الْاَرْضُ﴾.^۵

۱. مریم، آیه ۹۵.

۲. واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳. قمر، آیه ۷.

۴. مطففین، آیه ۶.

۵. «رَجَفَ» از ریشهٔ «رَجَفَ» بر وزن «رَبَطَ» به معنای اضطراب و لرزهٔ شدید است و از آن جاکه اخبار فتنه‌انگیز، مایهٔ اضطراب جامعه می‌شود، به آن «اراجیف» می‌گویند.

آیا این عرق‌ریزان شدید، به دلیل گرمی فضای محشر است، یا از شدت شرمندگی و خجالت، و یا هر دو؟! و نیز لرزش زمین آیا به سبب اعمال آن‌هاست، یا طبیعت دادگاه عدل الهی این چنین است، تا همه به فکر خویش باشند و به آنچه انجام داده‌اند بی‌کم‌وکاست اعتراف کنند؟! هرچه باشد محیط رعب‌آور عجیبی است.

در آیات و روایات اسلامی نیز اشارات زیادی به عوامل و اسباب وحشت‌زای روز محشر شده است. (خداوند همه ما را حفظ کند و در آن روز، مشمول الطاف کریمانه‌اش قرار دهد!).

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه در این جا - مانند بسیاری دیگر از موارد - اصرار دارند که الفاظ مورد بحث را کنایه از امور باطنی و روحانی بدانند؛ در حالی که هیچ نیازی به این‌گونه تأویل‌ها که شاهد و قرینه‌ای ندارد، نیست و اگر ما باب این‌گونه تأویلات را در آیات و روایات بگشاییم، باب «تفسیر به رأی» گشوده می‌شود و هرکس آنچه تمایل به آن دارد، از آیات و روایات می‌فهمد و به شیوه بعضی از روشنفکر نمایان «قرائت‌های جدید در آیات و روایات» شروع می‌شود، در این صورت مسلم است که اصالت همه متون مذهبی مخدوش می‌گردد و چیزی برای استدلال بر مسائل عقیدتی و عملی باقی نمی‌ماند.

امام علیه السلام در پایان این بخش، به یکی دیگر از مشکلات عظیم صحنه قیامت اشاره کرده، می‌فرماید: «بهترین حال برای کسانی که در عرصه محشر حاضرند، حال کسی است که جای پایی پیدا کند، یا محلی برای خود به دست آورد؛ (فَأَحْسَنُهُمْ حَالًا مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعًا، وَ لِنَفْسِهِ مَتَسَعًا).

این تعبیر اشاره به یکی از مشکلات عظیم صحنه محشر است که بر اثر کثرت جمعیت و تنگی مکان حاصل می‌شود و از تعبیرات روایات برمی‌آید که هول محشر و وحشت حسابرسی اعمال، مسئله عامی است که همه حاضران در

محشر را فرامی‌گیرد؛ چراکه حتی نیکوکاران از حسابرسی دقیق پروردگار، بیمناک‌اند! هول محشر عوامل فراوانی دارد که یکی از آنها همان تنگ بودن مکان است که در جمله امام علیه السلام آمده است.

بخش دوم

و منها: **فَتَنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ، وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَائِيَةٌ،**

ن ċ B^a E, B|f A B k \ , Bk ċ B qûd : ° é o^{1/2} 1/2 1/4 1/2 U
k« Å q E ċ & A Ñ Lw ù k \ B , Lw Ñ æ , Lf k k {
B ° Ñ ù 1/4 ù o Æ 1/2 B^a A ù , 1/4 ° \ 1/2 C n A ù , i o L T^o A
, u e , ° [n ! & A Ü » i 1/2 y] i 1/2 q k « Å o M
وَسَيُتَلَىٰ أَهْلُكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ، وَالْجُوعِ الْأَعْيَرِ).

ترجمه

در قسمت دیگری از این خطبه آمده است:

(در آینده) فتنه‌هایی خواهد بود همچون پاره‌های شب تاریک که هیچ‌کس نمی‌تواند در برابر آن بایستد، و هیچ پرچمی از پرچم‌های آن به عقب رانده نمی‌شود (و شکست دامان آن‌ها را نمی‌گیرد)؛ همچون شتری مهارشده، و جهاز نهاده - که زمامدارش آن را می‌کشد، و سوارش به سرعت آن را می‌راند - به سوی شما می‌آید؛ این فتنه‌گران، جمعیتی هستند که ضربه آن‌ها بسیار شدید ولی تلفات خود آن‌ها بسیار کم است. (سرانجام) گروهی (در برابر آن‌ها به پا می‌خیزند و) در راه خدا با آن‌ها نبرد می‌کنند (و فتنه‌گران را در هم می‌شکنند). آن‌ها جمعیتی هستند که نزد متکبران و گردنکشان خوارند، در زمین، گمنام، و در آسمان معروف‌اند.

در آن هنگام، وای بر تو ای بصره! از لشکری که به‌عنوان کیفر الهی بدون گردوغبار و بی‌سروصدا به تو حمله‌ور می‌شوند و به‌زودی ساکنانت به‌مرسوخ، و گرسنگی شدیدی که رنگ چهره آن‌ها را دگرگون می‌سازد، مبتلا خواهند شد.

شرح و تفسیر

به هوش باشید، فتنه‌ها در پیش است!

در این بخش از خطبه، باز امام علیه السلام به پیشگویی دقیق دیگری درباره یکی دیگر از فتنه‌هایی که در انتظار مردم عراق است و کانون آن به‌خصوص بصره می‌باشد، اشاره می‌کند، شاید مردم با شنیدن آن، آمادگی دفاع بیشتری پیدا کنند و ضایعات و تلفاتشان در این فتنه کم شود و نیز از کیفر الهی که گاه به‌صورت فتنه‌ها ظاهر می‌شود، بترسند و راه راست را در پیش گیرند. می‌فرماید: «(در آینده) فتنه‌هایی خواهد بود همچون پاره‌های شب تاریک، که هیچ‌کس نمی‌تواند در برابر آن بایستد و هیچ پرچمی از پرچم‌های آن به عقب رانده نمی‌شود (و شکست، دامن آن‌ها را نمی‌گیرد)؛ «فِتْنٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ، وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ».

اشاره به این‌که، گردانندگان این فتنه بسیار قوی و زورمندند و حساب شده وارد میدان می‌شوند و فضای جامعه را تیره‌وتار می‌سازند.

در تکمیل این معنا می‌افزاید: «همچون شتری مهار شده و جهاز بر پشت نهاده - که زمامدارش آن را می‌کشاند و سوارش به‌سرعت آن را می‌راند - به‌سوی شما می‌آید»؛ «تَأْتِيكُمْ مَرْمُومَةٌ^۲ مَرْحُولَةٌ^۳: يَحْفِزُهَا^۴ قَائِدُهَا، وَيَجْهَدُهَا رَاكِبُهَا».

امام علیه السلام برای نشان دادن آمادگی فتنه‌گران از هر نظر، فتنه آنان را به شتری

۱. «قطع» جمع «قطعه» است و این تعبیر در مورد شب‌های تاریک شاید به این معناست که بعضی از بخش‌های شب مانند نیمه شب، یا زمانی که ماه در آسمان نیست، فضا تاریک‌تر است و بعضی آن را به‌معنای قسمت عمده شب تفسیر کرده‌اند.

۲. «مزمومه» از ریشه «زمام» به‌معنای حیوانی است که به آن مهار زده باشند و تحت کنترل باشد.

۳. «مرحوله» از ریشه «رخل» به‌معنای جهاز شتر یا وسایل سفر است و در این جا «مرحوله» به‌معنای شتر آماده و مهیاست و کنایه از این است که فتنه‌گران با تمام امکانات به پا می‌خیزند.

۴. «حفز» از ریشه «حفز» بر وزن «حبس» به‌معنای تحریک کردن و برانگیختن و هول دادن است.

تشبیه می‌کند که افسار بر دهان و جهاز بر پشت دارد و کاملاً تسلیم کسی است که سوار بر آن است و به تعبیر دیگر: همه چیز برای پیشرفت فتنه‌گری‌های آن‌ها آماده است.

تا آن حد که «این فتنه‌گران، جمعیتی هستند که ضربه آن‌ها بسیار شدید ولی تلفات خود آنان بسیار کم است»؛ (أَهْلُهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ كَلْبُهُمْ^۱، قَلِيلٌ سَلْبُهُمْ^۲).

این از ویژگی‌های کسانی است که حساب شده و با تدارکی کامل وارد میدان می‌شوند، که در ادامه سخن با توجه به تواریخ موجود، این گروه را خواهیم شناخت و خواهیم دید اوصافی که امام علیه السلام فرموده، بر آن‌ها به خوبی تطبیق می‌کند. سپس امام علیه السلام به نکته مهمی اشاره می‌فرماید که این فتنه، زیاد دوام پیدا نمی‌کند، بلکه خداوند فتنه‌گران را به دست جمعی از اولیای مجاهدش درهم می‌پیچد، می‌فرماید: «(سرانجام) گروهی (در برابر آن‌ها به پا می‌خیزند و) در راه خدا با آن‌ها نبرد می‌کنند (و فتنه‌گران را درهم می‌شکنند)؛ آن‌ها جمعیتی هستند که نزد متکبران و گردنکشان خوارند، در زمین گمنام، و در آسمان معروف‌اند!»؛ (يُجَاهِدُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ آذِلَّةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ، فِي الْأَرْضِ مَجْهُوُّوْنَ، وَ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ).

اشاره به این‌که گروهی از اولیای خدا که مقام والایی در پیشگاه خدا دارند و در زمینه جهاد فی سبیل الله، قوی و پیشتازند، آتش این فتنه را خاموش می‌کنند. آن‌ها کسانی هستند که به دلیل عدم تظاهر و یاریکاری و بی‌اعتنایی به دنیا، نزد گردنکشان، مقام و منزلتی ندارند و در میان مردم، گمنام‌اند؛ اما فرشتگان آسمان - که از باطن این جهان باخبرند - آن‌ها را به خوبی می‌شناسند!

۱. «کَلْبٌ» بر وزن «طَلَبٌ» به معنای اذیت و آزار است.

۲. «سَلْبٌ» بر وزن «طَلَبٌ» در این‌گونه موارد به معنای لباسی است که در میدان جنگ، قاتل از مقتول برمی‌دارد و در عبارت بالا کنایه از این است که تلفات فتنه‌گران بسیار کم است.

در این‌که آن قوم فتنه‌گر که امام علیه السلام از ظهور و فجایع آن‌ها خبر می‌دهد، کیستند و مجاهدانی که در برابر آن‌ها برخاستند و بعد از مدتی فتنه را خاموش کردند چه کسانی بودند؟ در میان مفسران نهج البلاغه گفت‌وگوی زیادی است. جمعی آن قوم فتنه‌گر را طرفداران مردی به نام «صاحب الزنج» می‌دانند که نام اصلی اش «علی بن محمد» بود و خود را منتسب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کرد (هر چند انتساب او کاملاً مشکوک است) و گروهی از بردگان سیاه‌پوست را دور خود جمع کرد و به همین دلیل، لقب «صاحب الزنج» (صاحب بردگان سیاه‌پوست) به او دادند. وی در نیمه قرن سوم به پا خاست و در اطراف بصره، آشوب و فتنه عظیمی بر پا کرد و بعد از ۱۲ سال حکومت بر آن منطقه، به دست جمعی از مجاهدان کشته شد.

بعضی دیگر آن را اشاره به فتنه «مغول» می‌دانند که نه تنها سرزمین عراق، بلکه بخش‌های عظیم جهان اسلام را درگیر فتنه خود کردند و بعد از مدت طولانی، فتنه آن‌ها به وسیله جنگ جویان اسلام خاموش شد.

گروهی آن را به حوادث «آخر الزمان» تفسیر کرده‌اند که فتنه‌گرانی به پا می‌خیزند، نه تنها سرزمین عراق، که مناطق وسیعی را زیر ضربات شدیدترین فتنه‌ها قرار می‌دهند و سرانجام به دست سپاهیان مهدی علیه السلام که از مجاهدین فی سبیل الله‌اند، از میان می‌روند.

با توجه به این‌که بسیاری از مفسران نهج البلاغه این خطبه را بخشی از خطبه ۱۲۸ می‌دانند، ترجیح می‌دهیم که بحث بیشتر در این زمینه را به شرح آن خطبه واگذار کرده و هر دو را یک‌جا بحث کنیم.

سپس در قسمت اخیر این خطبه، امام علیه السلام شهر بصره را مخاطب قرار داده، پیشگویی خاصی در خصوص این شهر می‌کند. می‌فرماید: «در آن هنگام وای بر تو ای بصره! از لشکری که به عنوان کیفر الهی بدون گردوغبار و بی سروصدا به تو

حمله ور می شود، و به زودی ساکنانت به مر سرخ و گرسنگی شدیدی که رنگ چهره آن ها را دگرگون می سازد، مبتلا خواهند شد!؛ (فَوَيْلٌ لَّكَ يَا بَصْرَةَ عِنْدَ ذَلِكَ، مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ اللَّهِ! لَا رَهَجَ لَهُ، وَلَا حَسَّ لَهُ،^۲ وَ سَيُتَلَىٰ أَهْلُكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ، وَالْجُوعِ الْأَغْبَرِ^۳).

تعبیر به «عِنْدَ ذَلِكَ؛ در آن زمان» نشان می دهد که حادثه بصره، حادثه جداگانه ای نیست؛ بلکه بصره یکی از کانون های آن فتنه عظیم است که مردمش زیر ضربات آن فتنه، به شدیدترین وجهی مجازات می شوند.

تعبیر به «نِقَمِ اللَّهِ» نشان می دهد که این فتنه وحشتناک، کیفر اعمال آنهاست. تعبیر به «لَا رَهَجَ لَهُ وَلَا حَسَّ» اشاره به آمادگی کامل لشکر مهاجم است که با شیوه حساب شده، بی سروصدا و به طور ناگهانی به شهر حمله ور می شوند، تا کسی مجال مقاومت در برابر آنها نداشته باشد!

تعبیر به «الْمَوْتُ الْأَحْمَرِ» (مر سرخ) اشاره به کشتار وسیعی است که در بصره واقع می شود. در تاریخ «صاحب زنج» نوشته اند: هنگامی که وارد بصره شد سیصد هزار نفر از مردم آن جا را از دم شمشیر گذراند.^۴ و تعبیر به «الْجُوعُ الْأَغْبَرُ» (گرسنگی غبارآلود) اشاره به قحطی شدیدی است که بر اثر جنگ ها و ناامنی، یا بر اثر خشکسالی دامان مردم بصره را می گیرد و رنگ چهره آنان را دگرگون می سازد.

به گفته بعضی از مورخان آن قدر کار بر آنها سخت شد که حیواناتی همچون

۱. «رَهَج» به معنای غبار است و در این جا کنایه از این است که لشکر مهاجم، بی سروصدا و به طور غافلگیرانه وارد شهر می شود.

۲. «حَسَّ» به معنای صداهای درهم آمیخته است.

۳. «أَغْبَر» به معنای غبار آلود است و «الْجُوعُ الْأَغْبَرُ» کنایه از قحطی شدید است؛ چرا که در زمان قحطی مردم چنان گرسنه می شوند که رنگ از صورت آنها می پرد، که گویی چهره آنها را غبار گرفته است.

۴. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۹.

سگ و گربه و موش را کشتند و خوردند و گاهی مردهٔ انسان‌ها را می‌خوردند.^۱
 بعضی از مفسران نهج‌البلاغه تفسیرهای دیگری برای «الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ»
 و «الْجُوعُ الْأَعْبَرُ» کرده‌اند مانند تفسیر به «طاعون» و «وبا» و «غرق شدن به سبب
 سیلاب» و «هجوم امواج دریا»، که مناسب به نظر نمی‌رسد.

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۹.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي التَّزْهِيدِ فِي الدُّنْيَا

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که درباره زهد در دنیا ایراد فرموده است^۱

صفحه ۲۳۷

بخش اول

B»Bù ;B« Åj ùjB °A,B ù j k qAÀè »Bk°A BAoè »AtB «°B E
° UBâ] o ;j ½ Å oF°A\ ûU ,j fB°A X9MqUÑ ç B-Å&A

۱. سند خطبه:

آنچه مرحوم سید رضی در این خطبه آورده، بخش‌هایی است که از یک خطبه مشروح‌تر گرفته شده است؛ لذا تعبیر به «منها» و «منها» می‌کند و به گفته محققان، قسمت‌های مختلف این خطبه، در کتب زیادی که قبل از نهج البلاغه نگاشته شده به‌طور پراکنده دیده می‌شود؛ مانند: روضة کافی، ج ۲، باب الکتان، ص ۲۲۵، ح ۱۲ و ج ۸، ص ۱۷، ح ۳ (وصیة امیرالمؤمنین علیه السلام لاصحابه)، تحف العقول، ص ۲۰۲، دستور معالم الحکم، ص ۴۸ و کتاب الفتن نعیم بن حماد خزائی، ص ۱۵۲ متوفای سال ۲۲۸. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۲) و علاوه بر آن در مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۱۵۵، ح ۳ و تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۹۲، نقل شده است.

مِنْهَا فَأَذْبَرُ، وَلَا يُدْرِي مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيَمْتَنُّظَر. سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ،
وَجَلْدُ الرَّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ، فَلَا يَغْرَتُّكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا
لِقَلَّةِ مَا يَضْحِكُكُمْ مِنْهَا.

صفحة ۲۴۳

بخش دوم

B *k°A ¼ fB B¼F ù,o M uoLAA,oLAABo ûU¼&A en
Ñ f ,ñq °Ñ a c B-Å oi A¼ fB B¼F ,i °Ñ a c j Å
/¼jAK o c RCÑf ,RG c TÑf ,ü Ü¼j kÄ½

صفحة ۲۴۹

بخش سوم

¼A ; nk c ö oÄ E] °M ûf , nk c ö oÄj ½ °Ñ°A ومنها
k c j ÅG jB, v û» &A af GK° °L&A Ññj o°A Å¼ ½
Voe Ñ Åj ¼A ,Ñ-ÅBk°A/oe Ñ Åj ¼A,Ñ j o ÅG wBÑ Iv°A
! «Åà cBv ù » B¼F ; ÅK jA °Ñ-ÅB¼F !Ñv f oi A

صفحة ۲۵۵

بخش چهارم

,ö oÄ °k { ¼A > ½» j ½¼Ñf A ù \ « ¼B q ومنها:
Av °, o v°A; ÅE < ,k °A MB ½ °EkÜÜ °JB ô ¼A
ò z T-enJA M °&AcTü °E,mL°A m°A ,c vB°M
/ TÛ oA «Å
B-M B Aû B-f, c wB A ù fû ¼B Å Üw ,tB «°B E
¼Ej ½ fmÄ ° , Ån \ ¼Ej ½ fIBÅEk c &A¼,tB «°B E ù
/ c ÅL°Bf ¼A RB q ù¼A >Ñ cB ½Ñ] ñB: k c , ÅL

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که از تعبیرات مرحوم سید رضی (منها و منها) استفاده می‌شود؛ آن بزرگوار تمام این خطبه را نیاورده؛ بلکه گزیده‌هایی از آن را که درخشش بیشتری داشته، آورده است، و در مجموع چنین به نظر می‌رسد که این خطبه اهداف متعددی را دنبال می‌کند: نخست، تشویق به زهد و پارسایی و ترک دنیاپرستی، و سپس، مسئله تفکر و عبرت گرفتن و بینایی در امور؛ و بعد از آن، عالم واقعی را معرفی می‌کند و رهروان راه حق را از منحرفان - از طریق بیان اوصاف - جدا می‌سازد؛ و در بخش آخر این خطبه، مشکلات عظیم مؤمنان را در آخرالزمان و سرنوشت اسلام را در آن شرایط، بیان می‌فرماید؛ تا افراد باایمان، با کم کردن ضایعات از نظر ایمانی و اخلاقی، آمادگی پیدا کنند.

از مجموع این خطبه، معجونی به دست می‌آید که می‌تواند انسان را در جهات مختلف زندگی معنوی و مادی کمک کند، تا بر مشکلات چیره شود.



بخش اول

أَيُّهَا النَّاسُ، انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الرَّاهِدِينَ فِيهَا، الصَّادِفِينَ عَنْهَا؛
فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَمَّا قَلِيلٍ نَزِيلُ الثَّأْوِي السَّاكِنِ، وَتَفْجَعُ الْمُتْرَفِ الْأَمْنِ؛
لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَادْبِرْ، وَ لَا يُدْرِي مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيُنْتَظَرُ. سُورُهَا
مَسْهُوبٌ بِالْحُزْنِ، وَ جِلْدُ الرَّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ، فَلَا يُعْرَبُكُمْ
كَثْرَةَ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا.

ترجمه

ای مردم! به دنیا همچون پارسایان و بی‌اعتنایان نگاه کنید؛ زیرا به خدا سوگند! دنیا به زودی مقیمان و ساکنان خود را از میان برمی‌دارد، و هوس‌بازانِ غرق نعمت را - که بر آن تکیه کرده‌اند - ناگهان به مصیبت می‌کشاند. آنچه از دنیا از دست رفته و پشت کرده، هیچ‌گاه بر نمی‌گردد، و آینده معلوم نیست چگونه خواهد بود تا در انتظارش باشیم. شادی آن، آمیخته با اندوه است و توان و استقامت مردان نیرومند، در آن به ضعف و سستی می‌گراید، زیبایی‌ها و زرق و برق‌های فراوان دنیا شما را نفریبند؛ چراکه تنها مدت کمی با شما خواهد بود.

شرح و تفسیر

دنیای بی‌اعتبار!

امام علیؑ در بخش اول این خطبه - همان‌گونه که اشاره شد - به مسئله زهد در دنیا که سرچشمه همه نیکی‌ها و فضایل است، اشاره کرده، می‌فرماید: «ای مردم! به دنیا همچون پارسایان و بی‌اعتنایان نگاه کنید!»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الرَّاهِدِينَ فِيهَا، الصَّادِفِينَ عَنْهَا).

۱. «صادف» از ریشه «صَدَف» بر وزن «حرف» به معنای اعراض و روی گردانی از چیزی است.

مفهوم این سخن آن نیست که انسان ترک دنیا کند و به رهبانیت روی آورد؛ بلکه هدف، عدم دلباختگی و ترک دنیاپرستی است؛ زیرا به روشنی ثابت شده که دلدادگی و دلباختگی در برابر مال و مقام و لذات دنیا، چشم و گوش انسان را کور و کر می‌کند و به تمام گناهان آلوده می‌سازد. همان‌گونه که در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نقل شده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ محبّت و دلباختگی به دنیا، سرچشمه هر گناهی است»^۱.

یک نگاه به وضع دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، به روشنی نشان می‌دهد که سرچشمه جنگ‌ها و جنایت‌ها و خون‌ریزی‌ها و آلودگی‌ها، عموماً دنیاپرستی است.

سپس امام علیه السلام در عباراتی کوتاه، دلایل شش‌گانه‌ای برای اثبات این حقیقت بیان می‌فرماید.

نخست می‌گوید: «زیرا به خدا سوگند! دنیا به زودی مقیمان و ساکنان خود را از میان برمی‌دارد»؛ (فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَمَّا قَلِيلٍ تَزِيلُ الشَّأْوِيَّ^۲ السَّاكِنِ).

آری! هرکس - بدون استثنا - روزی باید جهان را وداع گوید؛ گروهی زودتر و گروهی کمی دیرتر! اما به هر حال، همه طعم تلخ مر را می‌چشند: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۳.

۱. این حدیث با تعبیرات مختلف از پیامبر اکرم، امیرمؤمنان، امام صادق و حتی انبیا پیشین علیهم السلام نقل شده است. (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۸۹۵، ح ۱۲۲۱) در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده، بعد از شرح سرچشمه‌های گناه، می‌فرماید: «فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا. فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ - بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ - حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ تمام ریشه‌های گناه در حب دنیا جمع است و به همین دلیل انبیا و دانشمندان بعد از آگاهی بر این موضوع گفته‌اند: دنیاپرستی سرچشمه هر گناهی است!». (کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا، ص ۱۳۱، ح ۱۱).

۲. «شأوی» از ریشه «شواء» به معنای اقامت توأم با استقرار است.

۳. آل عمران، آیه ۱۸۵.

فرق میان «ثاوی» و «ساکن» این است که «ثاوی» به کسی می‌گویند که اقامت مستمرّ توأم با استقرار در جایی داشته باشد؛ در حالی که «ساکن» ممکن است چنین باشد و ممکن است نباشد.

بنابراین، هم جوانانی که تصوّر می‌شود برای مدّت زیاد در این دنیا مستقرّ خواهند بود، در معرض زوال‌اند و هم پیرانی که بر حسب ظاهر سکونت آن‌ها موقّتی و محدود است، همه راهیان دیار فنا و سیر کنندگان به سوی عالم بقا هستند.

در دومین دلیل می‌فرماید: «و هوس‌بازانِ غرقِ نعمت را - که بر آن تکیه کرده‌اند - ناگهان به مصیبت می‌کشاند»؛ (وَتَفْجِعُ الْمُشْرَفَ الْأَمِينَ).

آری! در آن هنگام که سفره عیش و نوش را گسترده‌اند و فریاد شادی آن‌ها گوش فلک را کر کرده، ناگهان «بانگی برمی‌آید که خواجه مرد» و چه عبرت‌انگیز است این مر و میرهای ناگهانی، که در هر عصر و زمان بوده و در این زمان فزونی یافته است! و چه عبرت‌انگیز است حال کسانی که شب، در ناز و نعمت می‌خوابند و صبحگاهان در حالی بیدار می‌شوند که همه امکانات خود را از دست داده‌اند!!

سوم و چهارم این‌که: «آنچه از دنیا از دست رفته و پشت کرده، هیچ‌گاه بر نمی‌گردد و آینده معلوم نیست چگونه خواهد بود، تا در انتظارش باشیم!»؛ (لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَاذْبَرَ، وَلَا يُدْرِي مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيُنْتَظَرُ).

و چه دردناک است که انسان، گم‌شده‌های خویش را هرگز نتواند پیدا کند و به آینده نیز امیدوار نباشد! در حسرتی جبران‌ناپذیر بماند و امیدهای خود را بر باد رفته ببیند! نه جوانی باز می‌گردد و نه توان‌ها و نیروهای از میان رفته بر اثر گذشت

۱. «مُشْرَف» از ریشه «ترف» بر وزن «تلف» به معنای تنعم است و «مُشْرَف» به کسی می‌گویند که فزونی نعمت او را غافل و مغرور ساخته و به طغیان وا داشته است.

عمر. نه دوستان و مونسانی که چهره در نقاب خاک کشیده‌اند، خود را نشان می‌دهند و نه عزیزان ازدست‌رفته. این‌ها همه یک طرف، ازسوی دیگر، وحشت از آینده آمیخته با ابهام و جهل نیز برای انسان دردناک است!

در پنجمین و ششمین استدلال برای بی‌اعتباری دنیا می‌فرماید: «شادی آن آمیخته با اندوه است، و توان و استقامت مردان نیرومند، در آن به ضعف و سستی می‌گراید»؛ (سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ، وَ جَلْدُ الرَّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ).

مشکل بزرگ مواهب مادی دنیا همان است که امام علیه السلام در جای دیگر به آن اشاره کرده: «لَا تَتَأَلَوْنَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى؛ به هر نعمتی از آن می‌رسید به فراق نعمت دیگری مبتلا می‌شوید». ^۲ مثلاً کسی که فرزند ندارد، غم بی‌فرزندی قلب او را می‌فشارد؛ ولی همین که صاحب فرزند، یا فرزندان شد، مشکلات فرزند از هر سو هجوم می‌آورد! ثروت ندارد، غم فقر او را آزار می‌دهد؛ ثروتمند می‌شود، مشکل حسادتِ حسودان، خیانتِ خائنان، و طمع‌ورزی دزدان و سارقان، ظاهر و آشکار می‌شود و آرامش او را به کلی بر هم می‌زند. آری! شادی‌های دنیا همیشه آمیخته با غم و اندوه‌هاست و قوت‌ها به زودی جای خود را به ضعف و سستی می‌دهد.

سپس امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری قاطع و بیدارگر از تمام این استدلال‌ها، می‌فرماید: «حال که چنین است زیبایی‌ها و زرق‌وبرق‌های فراوان دنیا شما را نفریبد! چراکه مدت کمی با شما خواهد بود!»؛ (فَلَا يَغُرَّتْكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلِيلَةٍ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا).

درست است که در دنیا زیبایی‌های فراوان و زرق‌وبرق‌های خیره‌کننده بسیار دیده می‌شود، ولی همان‌ها علاوه بر تمام مشکلاتی که در درونشان نهفته است،

۱. «جَلْدٌ» به معنای قوت و قدرت و صلابت است.

۲. نهج البلاغه، ضمن خطبه ۱۴۵.

ناپایدار و زودگذر و بی اعتبارند. بنابراین، چیزی نیست که انسانِ عاقل را بفریزد و به خود مشغول کند.

به هر حال، کمی دقت و تأمل در جهات شش‌گانه بالا - و حتی در یکی از آن‌ها - کافی است که غافلان را از خواب غفلت بیدار کند، اما افسوس که بسیاری از مردم درباره همان یک لحظه دقت و تأمل، بخل می‌ورزند.

نکته

زهد در دنیا چیست؟

گاه تصوّر می‌شود مفهوم زهد آن است که انسان به کلی ترک دنیا گوید، و همچون راهبان در گوشه‌ای بخزد و از جامعه دوری گزیند؛ در حالی که این معنا با روح اجتماعی اسلام هرگز نمی‌سازد و در روایات اسلامی، به شدت از آن نهی شده است. بنابراین، زهد مفهوم دیگری دارد و آن، ترک دل‌باختگی و دلدادگی و عشق بی‌قرار به دنیا، و عدم اسارت در چنگال زرق‌وبرق آن است و این همان سرمایه عظیمی است که اگر انسان فاقد آن باشد، آلوده انواع گناهان می‌گردد و گاه دین و ایمان خود را بر سر متاع دنیا می‌نهد.

این همان چیزی است که امیرمؤمنان علیه السلام درباره آن می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى الدِّينِ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ از مهم‌ترین اخلاقی که انسان را بر حفظ دینش یاری می‌دهد، زهد در دنیا است».^۱

امام صادق علیه السلام درباره آن می‌فرماید: «إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا، وَوَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ؛ هنگامی که مؤمن از دنیاپرستی کناره‌گیری کند، ترقی و تکامل می‌یابد و شیرینی محبت خدا را می‌چشد».^۲

۱. کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا، ص ۱۲۸، ح ۳.

۲. همان، ص ۱۳۰، ضمن حدیث ۱۰.

در حدیث دیگری می‌خوانیم که علی علیه السلام «جابر بن عبدالله» را دید که آه می‌کشد! فرمود: «یا جابِرُ! عَلٰی مَ تَنْفُسُکَ؟! اَعَلٰی الدُّنْیَا؟!؛ برای چه آه کشیدی؟ برای دنیا؟» جابر عرض کرد: «آری!»

در این جا امام علیه السلام تحلیل جالبی درباره لذت‌های دنیا بیان فرموده که لذاتش یا در خوردنی است، یا نوشیدنی، یا لباس فاخر، یا لذت جنسی، یا مرکب، یا بوی خوش، یا نغمه‌ها.

سپس در تشریح آن‌ها فرمود: «بهترین غذاها عسل است و آن چیزی جز (شیره گل‌های آمیخته با) آب دهان مگسی نیست و شیرین‌ترین نوشیدنی‌ها آب است که چیزی است کم‌ارزش که بر سطح زمین جاری است و برترین لباس‌ها حریر است که از لعاب کرمی تهیه می‌شود و بهترین لذات جنسی در زنان است و آن هم در محلی از بدن او که آلوده‌ترین محل‌هاست و بهترین مرکب‌ها اسب است که در بسیاری از موارد قاتل انسان است و بهترین بوی خوش، مُشک است که از خون ناف حیوانی (آهوی خُتَن) گرفته می‌شود و جالب‌ترین نغمه‌ها، نغمه غناست که انسان را به گناه می‌کشاند.

ای جابر! چیزی که بهترین لذاتش چنین است، از دست رفتنش جای تأسف ندارد».

جابر می‌گوید: «بعد از شنیدن این سخن، هرگز زرق و برق دنیا به فکر من خطور نکرد!»^۱.

بخش دوم

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاَعْتَبَرَ، وَاَعْتَبَرَ فَاَبْصَرَ، فَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ
الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ، وَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ
يَزَلْ، وَكُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ، وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ كَانُ.

ترجمه

رحمت خدا بر آن کس باد که اندیشه کند عبرت گیرد و بینا شود، آنچه هم اکنون از دنیا موجود است پس از مدّت کوتاهی فکر می‌کنید گویی هرگز وجود نداشته، و آنچه از آخرت به زودی فرامی‌رسد گویی همواره بوده است. هر چیزی که به شمارش آید (مانند ساعات عمر)، سرانجام پایان می‌گیرد، و هر چیز انتظارش را دارید، خواهد آمد و هر آینده‌ای قریب و نزدیک است.

شرح و تفسیر

ساعات عمر به سرعت می‌گذرد!

امام علیه السلام در این فراز از خطبه - که در واقع نتیجه‌گیری از فراز سابق است - می‌فرماید: «رحمت خدا بر آن کس باد که اندیشه کند و عبرت گیرد و بینا شود!»؛ (رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاَعْتَبَرَ، وَاَعْتَبَرَ فَاَبْصَرَ).

به یقین، منظور امام علیه السلام تفکّر در مسائلی است که درباره سرنوشت دنیا، در فراز قبل بیان فرموده است و به یقین تفکّر در آن ویژگی‌های شش‌گانه دنیا، مایه عبرت است و سبب بیداری و هوشیاری انسان‌ها. و واضح است کسی که عبرت گیرد و پند بیاموزد، بینا می‌شود و به جای ظواهر اشیا و حوادث، به باطن آن‌ها

می نگردد و به ریشه‌ها و نتیجه‌ها فکر می‌کند و راه نجات را در سایه این تفکر و عبرت و بینایی پیدا می‌کند و به تعبیر دیگر: انسان با تفکر و اندیشه در حوادث امروز و دیروز، با یک سلسله حقایق آشنا می‌شود و با منطبق ساختن آن‌ها بر اموری که در پیش دارد، راه صحیح را پیدا می‌کند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که شخصی سؤال کرد: «آیا این روایت صحیح است که «إِنَّ تَفَكُّرَ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ؛ ساعتی اندیشیدن بهتر است از یک شب بیدار بودن و عبادت کردن؟» فرمود: آری! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تَفَكُّرٌ سَاعَةٍ، خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ» راوی سؤال می‌کند: «كَيْفَ يَتَفَكَّرُ؛ چگونه فکر کند؟» حضرت فرمود: «يَمُرُّ بِالذُّورِ الْخَرِيَّةِ، فَيَقُولُ: أَيْنَ بَانُوكَ؟ أَيْنَ سَاكِنُوكَ؟ مَا لِكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟؛ از کنار خانه‌های ویران شده می‌گذرد (رو به آن‌ها کرده) می‌گوید: سازندگان شما کجا رفتند، ساکنان شما چه شدند، چرا سخن نمی‌گویید؟!»^۱

و اگر گوش شنوایی در کار باشد پیام‌ها و گفت‌وگوهای این ویرانه‌ها را به‌خوبی می‌شنود:

هر شکاف خرابه‌ای دهنی است که به معموره جهان خندد!^۲

در ادامه این سخن می‌فرماید: «آنچه هم‌اکنون از دنیا موجود است پس از مدت کوتاهی فکر می‌کنید گویی هرگز وجود نداشته و آنچه از آخرت به‌زودی فرامی‌رسد، گویی همواره بوده است!»، (فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ، وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ).

اشاره به این‌که دنیا به‌قدری سریع می‌گذرد، و آخرت به‌قدری سریع می‌آید، که انسان این چنین تصوّر می‌کند هرگز دنیایی وجود نداشته و همیشه آخرت وجود داشته است. ما این مسئله را در بسیاری از حوادث دنیا آزموده‌ایم؛ گاه از کنار خانه بعضی از

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴، ح ۱۶.

۲. تذکره نصر آبادی، ص ۳۵، شعر محمدجعفر بیگ.

بزرگان پیشین، که روزی مرکزی پرغوغا و پررفت و آمد بود می‌گذریم، آن چنان سکوت و خاموشی بر آن حاکم است که گویی هرگز در این جا خبری نبوده است. در پایان فراز به سه نکته مهم دیگر در سه عبارت کوتاه اشاره می‌فرماید و می‌گوید: «هرچیزی که به شمارش آید (مانند ساعات عمر) سرانجام پایان می‌گیرد، و هرچیز انتظارش را دارید خواهد آمد، و هر آینده‌ای قریب و نزدیک است!»؛ (وَكُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ، وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانَ).

جمله اول اشاره به قاعده کلی فلسفی است که هرچیزی تحت عدد درآید محدود است و هرچه محدود است پایان‌پذیر است و از آن جا که عمر انسان‌ها و عمر تمام دنیا تحت اعداد و ارقام درمی‌آید، باید همه در انتظار پایان گرفتن آن باشیم. و جمله‌های بعد مکمل آن است؛ چراکه آنچه در انتظارش هستیم روزی به سراغ ما می‌آید و آنچه روزی به سراغ ما می‌آید؛ از ما دور نیست! بنابراین، مر و پایان زندگی را نباید مطلبی دوردست تصور کرد و عمر را نمی‌توان جاودانی شمرد و درواقع، این جمله‌های سه‌گانه به منزله دلیلی است برای آنچه در عبارات قبل آمد.

نکته

چشم عبرت‌بین!

زندگی انسان‌ها در هر عصر و مکان، مملوّ از درس‌های عبرت است؛ درس‌هایی که دل را بیدار می‌کند و حجاب‌ها را کنار می‌زند و ماهیت زندگی دنیا را برملا می‌سازد؛ ولی افسوس که دیده عبرت‌بین کم است!! مردم غالباً از کنار حوادث آموزنده می‌گذرند و به خصوص تکرار آن‌ها سبب بی‌اعتنایی است.

مسئله «فرافکنی» عامل دیگری برای عبرت نگرفتن از حوادث است. گویی ناکامی‌ها، شکست‌ها، زوال قدرت‌ها، همه برای دیگران است و ما جاودانه، جوان و تندرست و پرقدرت، خواهیم ماند و دنیا به کام ما می‌گردد!

اگر واقعاً دیده عبرت بین باشد، در و دیوار و زمین و زمان، با زبان بی‌زبانی به ما درس می‌آموزند و هشدار می‌دهند.

در حدیث جالبی که از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده به این نکته اشاره گردیده است. روزی «هارون الرشید» نامه‌ای خدمت آن حضرت نوشت با این مضمون کوتاه: «عِظْنِي وَ أَوْجِزْ؛ مرا موعظه کن و اندرز ده، اَمَّا مَخْتَصِرُ كُنْ!». (البته بسیار بعید است که این‌گونه افراد در گفته‌ها و نوشته‌هایشان صادق باشند و خواهان پند و اندرز؛ زیرا معمولاً این مسائل نیز جزئی از برنامه‌های سیاسی آن‌هاست، تا به مردم نشان دهند، ما هم اهل موعظه‌ایم و از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله اندرز و رهنمودی خواستیم).

امام علیه السلام در پاسخ او این جمله کوتاه و پرمعنا را رقم زد: «مَامِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَ فِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هرچه را می‌بینی موعظه و پیامی دارد».^۱

آری! زمین و آسمان، بر های درختان و تمام جانداران، حوادث زندگی بشر، ناله بیماران، موی سپید پیران، قامت خمیده بزرگسالان، قبرستان‌های خاموش و کاخ‌های ویران شده شاهان، به هر کدام بنگری مجموعه‌ای از عبرت‌ها و اندرزها را در دل خود نهفته است.

درواقع، امام علیه السلام با کنایه به هارون می‌گوید: دیده عبرت بین پیدا کن! عبرت فراوان است؛ گوش شنوا پیدا کن! همه‌جا پر از آواز و اندرز است. کمبود در عبرت‌ها و اندرزها نیست، کمبود در گوش‌های شنوا و چشم‌های بیناست.

کاخ کسری، اندرزهای مؤثر خود را به همه می‌دهد، تنها افرادی مانند خاقانی‌ها که گوش شنوا دارند آن را می‌شنوند.

ویرانه‌های کاخ جمشید در فارس، به همه گردشگران اندرز می‌دهد، ولی آن‌ها که به‌هنگام تماشای این آثار گوش شنوا دارند، کم‌اند! اما مرد عالم

و دانشمند، و روحانی گران قدری همچون «شیخ علی ابی وردی شیرازی»^۱ پیام آن را با گوش جان می شنود و از زبان فاخته‌ای (پرنده‌ای است با آواز حزن‌انگیز) که در کنار این کاخ ویران نشسته بود، گفتنی‌ها را می‌گوید و چنین می‌سراید:

در بارگه جمشید دی فاخته‌ای خوش‌خوان

با نغمه چنین می‌گفت: ای طرفه کهن ایوان

بر تخت در و ریزت، در پایه دهلیزت

کو جم که دهد فرمان؟ کو درگه و کو دربان؟

جمشید که بر خورشید بر سود کلاه زر

آن تارک و آن افسر، با خاک شده یکسان

جم عبرت مردم شد، افسر ز سرش گم شد

سر خشت سر خم شد، هان ای سر باهش، هان!

این پند خموشان است، گر پند زبان خواهی

رو آیه «أَوْرَثْنَا» از سوره قرآن خوان

گوید که نشد یکدم، بر مر تبه‌کاران

نی خاطر خود پژمان، نی چشم فلک گریان^{۲،۳}

۱. این مرد از بزرگانی است که قریب به عصر ما می‌زیسته، از شاگردان مرحوم آیت الله خراسانی و شرحی بر فرائد شیخ انصاری (ره) دارد.

۲. کنز النصایح (دیوان اشعار شمس آسمان معقول و منقول)، ص ۳۲.

۳. اشاره به این آیات شریفه است: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيُْونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ»؛ «چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها که به جای گذاشتند. و کشتزارها و قصرهای پرارزش و نعمت‌های فراوان دیگر که در آن غرق شادمانی بودند. این چنین بود (ماجرای آنان) و ما این (نعمت‌ها) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم. نه آسمان و زمین بر آنان گریست و نه به آن‌ها مهلتی داده شد». (دخان، آیات ۲۵-۲۹).

بخش سوم

ومنها: الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ؛

G]B, v û» B&A af G IÄ° °B U&A BñB] o°A Añ 1/2/A
,Ñ-ÄB *°Avo e B Äj 1/4:Ñ j o AEG vB,Ñ Iv°Ak ç j Ä
1/4f ; aÄK]A °Ñ-ÄB/2/4f !Ñv f oi Avoe B Äj 1/4
! «Äà çBv ù » B/2

ترجمه

عالم کسی است که قدر و منزلت خویش را بشناسد؛ و برای نادانی انسان همین بس که قدر و منزلت خود را نشناسد! از مبغوض ترین افراد نزد خدا، بنده ای است که خداوند او را به خودش وا گذاشته؛ از راه راست منحرف گشته و بدون راهنما گام برمی دارد. او (چنان فریفته دنیا است که) اگر به تحصیل دنیا خوانده شود، اجابت می کند و برای آن می کوشد و اگر به تحصیل آخرت دعوت شود، سستی می ورزد؛ گویا آنچه برای آن کار می کند بر او واجب است و آنچه در آن سستی نشان می دهد، از او ساقط می باشد!

شرح و تفسیر

عالمان و عالم نمایان

امام علی (ع) در این بخش از خطبه - که بخش جداگانه ای به نظر می رسد، هر چند بی ارتباط به بخش های گذشته نیست - به سراغ معرفی عالمان حقیقی

و عالم‌نمایان می‌رود و با اوصاف دقیقی، وضع آن‌ها را مشخص می‌سازد. نخست می‌فرماید: «عالم کسی است که قدر و منزلت خویش را بشناسد!»؛ (الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ).

و برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «و برای نادانی انسان همین بس که قدر و منزلت خود را نشناسد!»؛ (وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ).

در تفسیر این دو جمله، احتمالاتی وجود دارد که همه مناسب است و می‌تواند در مفهوم کلام مولا علیه السلام جمع باشد:

نخست این‌که، عالم واقعی کسی است که جایگاه و ارزش خود را در این جهان هستی در برابر عظمت پروردگار بشناسد: بداند ذره‌ای ناچیز است که وابسته به وجودی است بی‌پایان؛ و همین وابستگی او را به خدا آشنا می‌سازد و در مسیر قرب‌الی‌الله حرکت می‌دهد؛ شبیه آنچه در تفسیر حدیث مشهور «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ آمده است.

دوم این‌که، منظور، شناخت ارزش و جایگاه واقعی در اجتماع است و به تعبیر دیگر: عالم واقعی کسی است که از بلندپروازی‌های دور از منطق بپرهیزد و پایش را از گلیم خویش بیرون نبرد و در جایگاهی که برای آن آمادگی ندارد، خود را قرار ندهد و آبروی خویش را نبرد.

شبیه آنچه در بعضی از تعبیرات آمده که «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَلَمْ يَتَجَاوَزْ حَدَّهُ»؛ رحمت خدا بر آن‌کس که قدر و منزلت خویش را بشناسد و از حدّ خود تجاوز نکند».^۲

سوم: منظور آن است که انسان موجودی است با ارزش، دارای استعداد‌های والا؛ نباید گوهر گران‌بهای وجود خود را ارزان بفروشد و سرمایه‌های بزر

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲، ح ۲۲.

۲. این جمله معروفی است که در افواه دانشمندان، با استفاده از احادیث شهرت یافته است.

خداداد را از دست دهد؛ شبیه آنچه در شعر معروف منسوب به مولا امیر مؤمنان علیه السلام آمده است:

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

«آیا گمان می‌کنی موجود کوچکی هستی حال آن‌که عالم کبیر در تو خلاصه شده است».^۱

البته با توجه به این‌که استعمال لفظ در اکثر از معنا هیچ مشکلی ندارد، بلکه از زیبایی‌ها و بدایع کلام است، جمع بودن هر سه تفسیر در کلام امام علیه السلام بعید به نظر نمی‌رسد؛ هرچند جمله‌های بعد در این خطبه، با معنای دوم و سوم متناسب‌تر است. و در ادامه این سخن و به‌عنوان شرح بیشتر، عالم‌نمایان بی‌خبر و دور از حق را چنین معرفی می‌کند: «از مبعوض‌ترین افراد نزد خدا بنده‌ای است که خدا او را به خودش واگذاشته، از راه راست منحرف گشته، و بدون راهنما گام برمی‌دارد!»؛ (وَإِنَّ مِنْ أُنْبَغِضِ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعَبْدًا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، جَائِرًا عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، سَائِرًا بَعْدَ دَلِيلٍ).

بدیهی است که تنها کسی از میان انبوه موانع و خطرها و پرتگاه‌ها می‌تواند بگذرد و به مقصد برسد که مشمول عنایت الهی و تحت رعایت او باشد و اگر کسی - به سبب اعمالش - به حال خود رها شود، به یقین هلاک خواهد شد؛ از راه راست منحرف می‌گردد و بدون راهنما در بیابان زندگی سرگردان می‌شود!

برای توضیح بیشتر می‌افزاید: «او (چنان فریفته دنیا است که) اگر به تحصیل دنیا خوانده شود، اجابت می‌کند و برای آن می‌کوشد، و اگر به تحصیل آخرت دعوت شود، سستی می‌ورزد!»؛ (إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ، وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسِلَ!).

آن جدیت در امر دنیا و این سستی و کسالت در امر آخرت، به این علت است

۱. دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۷۵.

که باورهایش دربارهٔ آخرت ضعیف و اعتقادش به وعده‌های الهی سست و بی پایه است. دنیا را نقد پنداشته و آخرت را نسیه!

از همین رو در آخرین جمله می فرماید: «گویا آنچه برای آن کار می کند بر او واجب است، و آنچه در آن سستی نشان می دهد از او ساقط می باشد!»؛ (كَأَنَّ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ؛ وَكَأَنَّ مَا وَنَىٰ فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ).

تعبیر به کشت و کشتزار دربارهٔ دنیا و آخرت اقتباس از این آیه شریفه است: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»؛ «کسی که زراعت آخرت را بخواهد به کشت او فرونی می بخشیم (و بر محصولش می افزاییم) و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد بهره‌ای از آن به او می دهیم اما در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد».^۲

دنیا می تواند مزرعهٔ پربرکت آخرت باشد و می تواند کشتزار کم درآمد این دنیا باشد. اعمال خوب و بد، بذرهایی است که در آن افشاندن می شود؛ اعمال نیک، مانند بذری است که هفت خوشه و از هر خوشه‌ای یک صد دانه و بیشتر ثمر می دهد؛ و اعمال بد، همچون بذری است که در شوره‌زار افشاندن می شود که «لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»؛ جز گیاه اندک و بی ارزش از آن نمی روید».^۳

در ضمن، جملهٔ اخیر به خوبی نشان می دهد که اعمال نیک و بد از اعتقادات قوی و سست سرچشمه می گیرد.

نکته

عالمان واقعی چه کسانی اند؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، اوصاف عالمان واقعی و عالم نمایان را

۱. «وَنَىٰ» از ریشهٔ «وَنَى» بر وزن «رَمَى» به معنای سستی ورزیدن و اظهار ضعف و خستگی است.

۲. شوری، آیهٔ ۲۰.

۳. اعراف، آیهٔ ۵۸.

به خوبی روشن ساخته و نخستین وصف عالم‌نمایان را نشناختن قدر خویش بیان فرموده است. نه قدر خود را در برابر عظمت خدا می‌دانند، نه در برابر اجتماع و نه در برابر خودشان. و آن‌کس که قدر خویش را نشناسد، در میان امواج جهل و بدبختی سرگردان خواهد شد و سرانجام خدا او را به حال خودش وامی‌گذارد و در بیابان زندگی حیران می‌گردد؛ جز مواهب مادی را به رسمیت نمی‌شناسد؛ دنیا را آب و آخرت را سراب می‌پندارد؛ حلال و حرام، و حق و باطل برای او یکسان است؛ ضد ارزش‌ها در نظرش ارزش، و ارزش‌ها در نظرش رنگ‌باخته و بی‌ارزش می‌شوند. چنان به دنبال مال و مقام می‌دود که گویی اَوْجِبَ واجبات است و چنان در برابر وظایف واجب خود سستی می‌ورزد، که گویی از محرّمات است.^۱



۱. در خطبه هفدهم امام عليه السلام بحث‌های بیشتری در این زمینه بیان فرموده و داد سخن داده است، به شرح و تفسیر آن خطبه، در جلد اول، صفحه ۵۸۳ مراجعه فرمایید.

بخش چهارم

ومنها: **وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٍ، «إِنْ شَهِدَ لَمْ**

, o v°Aġ ÅE < ,k °A MB ½ °EkÜTü °JBô ¼A ,ö oÄ
Fe nJA M °&AcTü °E,ml°A m°A ,c vB°BA v °
/ TÛ} oA «Àò z

B-M »B Åi B-f ,z wß A ù fû ¼Bp aÅ Ww ,tB «°B E
fmÄ ° , aÅn \ ¼Ej ½ fIBÅEk ç &A ¼AtB «°B E ù
B f ¼A RB q ¼A Ñ çB ¼Ñ] ñB: k ç , aTL ¼Ej ½
/ ç aTL-°

ترجمه

(آخر الزمان) زمانی است که هیچ‌کس از فتنه‌ها نجات نمی‌یابد، مگر مؤمنی که بی‌نام‌ونشان است! اگر حاضر باشد، شناخته نمی‌شود و اگر غایب شود کسی سراغ او را نمی‌گیرد. آن‌ها چراغ‌های هدایت و نشانه‌های راه برای حرکت رهروان راه حق در شب‌های تاریک‌اند. آن‌ها در میان مردم اظهار وجود نمی‌کنند، و احمقانه و ناآگاهانه به افشای اسرار نمی‌پردازند. آن‌ها کسانی هستند که خداوند درهای رحمتش را به رویشان می‌گشاید، و سختی‌ها و مشکلات را از آنان برطرف می‌سازد. ای مردم! به‌زودی زمانی بر شما فرامی‌رسد که اسلام واژگون می‌شود، همچون ظرفی واژگون که آنچه در آن است بریزد. ای مردم! خداوند به شما امان داده که هرگز بر شما ظلم روا ندارد؛ ولی هرگز امان نداده است که شما را آزمایش نکند، حال آن‌که خداوند متعال (در قرآن) فرموده: «در این ماجرا نشانه‌هایی است (از حق) و ما به‌یقین همگان را می‌آزماییم!».

شرح و تفسیر

نشانه‌های آخرالزمان

در این بخش - که آخرین بخش این خطبه است - امام علیه السلام به وضع آخرالزمان و به تعبیر دیگر زمان پرشور و شری که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام فرامی‌رسد اشاره کرده، گاه ویژگی‌های مؤمنان را در آن زمان شرح می‌دهد، و گاه وضع اسلام و احکام و قوانین اسلامی را.^۱

می‌فرماید: «(آخرالزمان) زمانی است که هیچ‌کس از فتنه نجات نمی‌یابد، مگر مؤمنی که بی‌نام و نشان است! اگر حاضر باشد، شناخته نمی‌شود و اگر غایب شود، کسی سراغ او را نمی‌گیرد!»؛ (وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٍ، إِنَّ شَهِدًا لَمْ يُعْرِفْ، وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ).

درست است که «نُومَةٍ» از ریشه «نُوم» به معنای شخص پرخواب است؛ ولی روشن است که در این جا کنایه از افراد گمنام و ناشناخته است؛ به خصوص این که امام علیه السلام در جمله‌های بعد همین توضیح را درباره آن‌ها بیان فرموده است. بدیهی است در زمان‌هایی که فساد، جامعه را فرامی‌گیرد و مدیران و سردمداران اجتماع، افراد فاسد و آلوده هستند. افراد مؤمن و باشخصیت، اگر چهره‌های شناخته شده‌ای باشند جباران آن‌ها را رها نمی‌کنند؛ یا باید تسلیمشان شوند و در ردیف کارگزاران آن‌ها قرار گیرند و یا در صورت مقاومت و امتناع، آن‌ها را از میان برمی‌دارند. بنابراین، صلاح کار افراد مؤمن و باشخصیت در این است که گمنام و دور از شهرت زندگی کنند، تا کسی به سراغ آن‌ها نیاید.

در عین حال این گمنامی ظاهری، چیزی از مقام آن‌ها نمی‌کاهد و نقش معنوی خود را در جامعه خواهند داشت؛ از این رو امام علیه السلام در ادامه سخن

۱. عدم پیوند معنوی این بخش، با بخش قبل، به خوبی نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی قسمت‌هایی از این خطبه را که در میان این دو بخش بوده، حذف کرده است و تعبیر به «منها» نیز شاهد صدق این مدعا است.

می‌افزاید: «آن‌ها چراغ‌های هدایت و نشانه‌های راه برای حرکت رهروان راه حق در شب‌های تاریک‌اند»؛ (أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَىٰ، وَأَعْلَامُ السُّرَىٰ^۱).

گرچه خاموش‌اند، ولی راه‌ورسم آن‌ها برای افراد آگاه و بیدار سرمشق بزرگی است و به چراغ‌ها و نشانه‌هایی می‌مانند که در مسیر مسافران نصب می‌شود، تا در شب تاریک راه را گم نکنند و بی‌راهه نروند.

سپس در توصیف این گروه از مؤمنان می‌افزاید: «آن‌ها در میان مردم اظهار وجود نمی‌کنند، و احمقانه و ناآگاهانه به افشای اسرار نمی‌پردازند»؛ (لَيْسُوا بِالْمَسَايِيحِ، وَلَا الْمَذَابِيحِ الْبُذْرِ).

مرحوم سیّد رضی در ذیل این خطبه - چنان‌که خواهد آمد - «مَسَايِيح» را به معنای افرادی که در میان مردم به فساد و سخن‌چینی مشغول‌اند، تفسیر می‌کند و «مَذَابِيح» را به کسانی که شایعات زشت و گناه‌آلود را پخش می‌کنند. و «بُذْر» را به معنای افراد نادان و بی‌منطق ذکر کرده است؛ بنابراین، معنای جمله این می‌شود که این گروه از مؤمنان نه مفسده‌جو و فتنه‌انگیزند و نه مانند سفیهان در پی اشاعه فحشا.

ولی آنچه ذکر کردیم که منظور از این جمله سیاحت‌گرانی هستند که در میان مردم سیر کرده و اظهار وجود می‌کنند و ناآگاهانه به افشای اسرار می‌پردازند، با معنای لغوی و جمله‌های دیگر خطبه سازگارتر است؛ چراکه امام علیه السلام آن‌ها را به عنوان افراد ناشناخته در جامعه معرفی می‌کند.

در پایان این توصیف چنین می‌فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که خداوند درهای رحمتش را به رویشان می‌گشاید، و سختی‌ها و مشکلات را از آنان برطرف می‌سازد!»؛ (أُولَئِكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمُ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ، وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ صَرَائِعَ نِقْمَتِهِ).

۱. «سُرَى» بر وزن «شما» به معنای راه رفتن در شب است.

این تعبیر نشان می‌دهد که در آن زمان سخت و طوفانی، خداوند عنایتش را از مؤمنان راستین، که هدایتگر دیگران‌اند برنمی‌گیرد و آنان را از شرّ ظالمان، حوادث دوران و مشکلات زمان حفظ می‌کند.

سپس در ادامه این بحث، امام علیه السلام به پیشگویی صریح‌تر و توضیح بیشتری درباره آن زمان پرداخته، چنین می‌افزاید: «ای مردم! به‌زودی زمانی بر شما فرامی‌رسد که اسلام واژگون می‌شود، همچون ظرفی واژگون که آنچه در آن است بریزد»؛ «أَيُّهَا النَّاسُ، سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ، كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ».

تعبیر به «يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ» کنایه لطیفی است از دگرگون شدن همه مفاهیم اسلام و از دست رفتن حقیقت آن؛ زیرا اسلام تشبیه به ظرفی شده که معارف و قوانین و احکام و اخلاق اسلامی در آن جای گرفته است و همان‌گونه که ظرف آب را اگر وارونه کنند، هرچه در آن است می‌ریزد، اسلام هم در آن زمان وارونه می‌شود و محتوای خود را از دست می‌دهد و تنها نامی از آن باقی می‌ماند.

نشانه‌های چنین زمانی در عصر ما ظاهر شده؛ بسیاری از مسلمانان تنها به نام آن قناعت کرده‌اند؛ نه اثری از اخلاق اسلامی در آن دیده می‌شود، نه تقوای الهی، نه توکل بر پروردگار! نه آشنا به معارف قرآن‌اند و نه آگاه از حقایق سنت؛ در میان شهوات غوطه‌ورند و جز مال و مقام و لذات مادی و شهوات حیوانی، چیزی را به رسمیت نمی‌شناسند.

یکی از عوامل مهم این بدبختی، «تفسیر به رأی» و قرائت‌های دروغین و انحرافی از اسلام است؛ کسانی برای فریب خود، یا دیگران، با تفسیرهای نادرست از حقایق مسلم اسلام، آن‌ها را با هوی و هوس‌های خویش تطبیق

۱. «يُكْفَأُ» از ریشه «كَفَأَ» بر وزن «نفع» به معنای واژگون کردن است.

می دهند و در نتیجه، اسلام به شکل قطعه مومی می شود در دست آن‌ها، که به هر شکل بخواهند آن را درمی آورند! و سرانجام، اسلام از دیدگاه آن‌ها مجموعه‌ای از هوی و هوس‌های سرکش می شود.

در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ می خوانیم: «... يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ؛ زمانی فرامی رسد که مردم حرام خدا را با شبهات دروغین و هوی و هوس‌های فراموشی آور، حلال می‌شمرند!»^۱.

در پایان این سخن، به پاسخ سؤال مقدّری می‌پردازد و آن سؤال این است که چرا خداوند مردم مسلمان را گرفتار این‌گونه زمان‌ها و حوادث ناهنجار آن می‌کند؟ می‌فرماید: «ای مردم! خداوند به شما امان داده که هرگز بر شما ظلم روا ندارد، ولی هرگز تأمین نداده است که شما را آزمایش نکند، حال آن‌که خداوند متعال (در قرآن) فرموده: در این ماجرا نشانه‌هایی است (از حق) و ما به یقین، همگان را می‌آزماییم!»؛ «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَاذَكُمْ مِنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ، وَلَمْ يُعِدْكُمْ مِنْ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ، وَقَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ»^۲.

اشاره به این‌که این‌گونه زمان‌ها دوران آزمایش و امتحان مردم است و همه بدون استثنا - از انبیای بزرگ الهی گرفته تا افراد عادی - باید در آزمون بزرگ الهی شرکت کنند! آزمون‌هایی که گاهی جنبه فردی و گاه جنبه جمعی دارد؛ مانند آنچه در این جمله‌های امام عَلِيٌّ آمده که خداوند همگان را در یک آزمون سراسری شرکت می‌دهد، تا صادقان از کاذبان و مؤمنان از منافقان شناخته شوند.

۱. نهج البلاغه، ضمن خطبه ۱۵۶.

۲. مؤمنون، آیه ۳۰.

کلام سیّد رضی

قال السیّد الشریف الرّضی: أمّا قوله علیه السلام: «كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٍ» فَإِنَّمَا أَرَادَ بِهِ
الْحَامِلَ الذِّكْرَ، الْقَلِيلَ الشَّرِّ.

و «الْمَسَائِيحُ» جَمْعُ «مَسِيحٍ» وَ هُوَ الَّذِي يَسِيحُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْفِسَادِ وَالنَّمَائِمِ.
وَ «الْمَذَائِيعُ» جَمْعُ «مِذْيَاعٍ» وَ هُوَ الَّذِي إِذَا سَمِعَ لِغَيْرِهِ بِفَاحِشَةٍ أَدَاعَهَا، وَ نَوَّهَ بِهَا.
وَ «الْبُدُورُ» جَمْعُ «بُدُورٍ» وَ هُوَ الَّذِي يَكْتُرُ سَفَهُهُ وَ يَلْعُو مَنطِقَهُ؛ سَيِّد شَرِيف رَضِي
می فرماید: «اما تعبیر آن حضرت «كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٍ» (هر مؤمن پر خواب) اشاره به
افراد گمنام و بی آزار است و «الْمَسَائِيحُ» جمع «مَسِيحٍ» به معنای کسی است که در
بین مردم به نَمَای و شرّ و فساد رفت و آمد دارد. و «الْمَذَائِيعُ» جمع «مِذْيَاعٍ»
کسی است که چون کار زشتی را بشنود، اشاعه دهد. و «بُدُورُ» (بر وزن دهل) جمع
«بُدُورُ» (بر وزن قبول) به کسی گفته می شود که بسیار سفیه و بیهوده گوست».

نکته

سرچشمه های فساد در آخر الزّمان

در بسیاری از روایات، نکوهش هایی از وضع آخر الزّمان می بینیم که معمولاً
آخر الزّمان را به زمان های نزدیک قیام حضرت مهدی علیه السلام تفسیر کرده اند؛ و
درواقع، مفاسدی است که به مضمون «كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» صحنه جهان را
فرامی گیرد و دل های مشتاقان را برای پذیرش وجود مهدی علیه السلام که مظهر عدل
و صلاح است، آماده می سازد.

عواملی که سبب بروز و گسترش فساد در آخر الزّمان است، بسیار است؛

از جمله:

۱. دور ماندن از تعلیمات انبیا و اوصیاء علیهم السلام.
۲. فزونی وسایل فساد و هوسرانی و هوی پرستی.

۳. گسترش وسایل تبلیغاتی، که اجازه می‌دهد هر فسادی در هر گوشه‌ای از دنیا که باشد، به وسیله آن‌ها به همه‌جای دنیا کشیده شود.

۴. فزونی شبهات در مبانی دین و اخلاق، از طریق تفسیر به رأی و قرائات مختلف از معارف دینی و برنامه‌های عملی و اخلاقی.

۵. سلطه حاکمان جبّار و فاسد و مفسد، که هیچ چیز جز منافع مادی خویش را به رسمیت نمی‌شناسد و با سرگرم ساختن مردم - به خصوص جوانان - به انواع فساد، راه را برای نیل به مقاصد خود هموار می‌سازند.

به‌راستی، دین‌داری و دین‌باوری در چنین عصر و زمان‌هایی بسیار مشکل و طاقت‌فرساست و در واقع، این دوران، سخت‌ترین دوران آزمون‌های الهی برای بندگان است. و هیچ‌کس جز پاکان و نیکانی که دست توّسل به دامان لطف الهی می‌زنند، از عهده چنین امتحان طاقت‌فرسایی بر نمی‌آیند!



وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام علیه السلام است^۱

بخش اول

صفحه ۲۶۷

ٲٲٲ J oÄ °A ½k e Eu ° عليه السلام Gkd ½WÄM»B lw &A ½Bٲ ,kÄMBE
 ٲ c v , BÄj ½ ÄBEj -MNUÜB ,He I» Äk ,HTMB
 ,o v °A Ü ,o v d °Av d , Mjq«U/E ÄB°A MjBL ; UB½
 UB½ nÄ Te , ù o i H°B Ä, TöB Ül^a T ٲ Ä Üù
 / UBS ½ÜBWA , eBnRnÄTwB , Td ½ EM

۱. سند خطبه:

این خطبه، شباهت زیادی به خطبه سی و سوم دارد؛ لذا مرحوم سید رضی در پایان این خطبه می‌فرماید: «قسمتی از این خطبه قبلاً گذشت ولی چون آن را در این روایت با کمی اختلاف یافتیم، بار دیگر طبق این روایت ذکر کردم».

این تعبیر نشان می‌دهد که هر دو خطبه مربوط به یک واقعه است، هر چند راویان اخبار، آن را با کمی تفاوت نقل کرده‌اند؛ ولی از آن‌جا که تفاوت‌های آشکاری میان این دو خطبه نیز وجود دارد، احتمال تعدد قوی‌تر است.

برای توضیح بیشتر به آنچه ذیل خطبه سی و سوم، ج ۲، ص ۳۴۳ نگاشته‌ایم مراجعه فرمایید.

صفحة ٢٧٣

بخش دوم

ùS Ūw TwA ,Bo ùAdM\$ ° U E BTEB j ½S «fkÜP,&A A
 ¼ÜM,&A AS « ,S «i ,S «Ij ,S ûÄâ BzBjB ç
 ! U B j ½Öd °Zoi E E ÑçB²A

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در بخش اول این خطبه، به مسئله قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در محیط جاهلی عرب و زحمات طاقت فرسای آن حضرت برای هدایت مردم اشاره می فرماید.

در بخش دیگری از این خطبه، ضمن اشاره به احیای ارزش های جاهلی از سوی منحرفان، می فرماید: من همان راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دنبال می کنم و باطل را می شکافم و حق را از درون آن خارج می سازم (تا مردم تکلیف خود را با امامشان بدانند، و برای مبارزه با ارزش های جاهلی آماده شوند).

بخش اول

وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْقَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ Gkd ½WÄM»B Lw & A ¼B, kÄNE

ç v , BÄj ½ ÅBEj -MÑÜB, He I» Åk , HMB
ò Ü , o v d °Av d , Mñq«U/E ÅB°A MjBL ; UB«½ A
nÄ Te , ù o i H°B A, T ôBÜh a Te aÄ Üù, o v °A
/ UBS ½ÜWA , Bn RnÄ TwB, Td ½ EM UB«½

ترجمه

اما بعد، خداوند سبحان، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مبعوث کرد، در حالی که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت و ادعای نبوت و وحی نمی کرد. او به کمک کسانی که وی را اطاعت کردند، به مبارزه با عصیانگران برخاست، آنها را به سوی سرمنزله نجات سوق می داد و پیش از آن که مرگشان فرارسد، آنها را در مسیر هدایت پیش می برد. در این میان گروهی ناتوان و خسته بازمی ماندند و گروهی شکسته حال متوقف می شدند؛ ولی او در کنار آنان می ایستاد (و به هدایتشان می پرداخت) تا آنها را به مقصد برساند؛ به جز گمراهانی که هیچ امیدی به هدایتشان نبود! و این کار همچنان ادامه یافت، تا محل نجاتشان را به آنان نشان داد، و در جایگاه مناسبشان جای داد. در نتیجه، آسیای (زندگی پربرکت) آنها به گردش درآمد، و حکومت آنها قوی و استوار گشت.

شرح و تفسیر

تحوّلی که بر اثر بعثت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وجود آمد

امام عَلَيْهِ السَّلَام در آغاز این خطبه - بعد از حمد و ثنای الهی که در عبارت بالا ذکر

نشده است - اشاره به مسئله بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن محیط جاهلی کرده، می‌فرماید: «أما بعد، خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد در حالی که هیچ‌کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت و ادّعی نبوت و وحی نمی‌کرد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَ لَا يَدَّعِي نُبُوَّةً وَ لَا وَحْيًا).

این تعبیر اشاره به اکثریت قاطع عرب در آن زمان است که آیین بت‌پرستی را پیشه کرده و دعوت انبیای پیشین را بر طاق نسیان زده بودند. بنابراین، وجود اقلیت‌های ضعیف یهود و نصارا در میان آن‌ها، منافاتی با حکم عام که ناظر به اکثریت قاطع است، ندارد. اضافه بر این، اقلیت یهود، مهاجر بودند و از «شامات» به «حجاز» نقل مکان کردند، و اقلیت مسیحیان نیز از «یمن» آمده بودند، که هیچ‌کدام، از عرب محسوب نمی‌شدند.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از کتاب، کتب آسمانی تحریف نیافته است که در آن زمان وجود نداشت و این‌که بعضی احتمال داده‌اند که کتاب در این جا اشاره به خواندن و نوشتن معمولی است، بسیار بعید به نظر می‌رسد و جمله بعد برخلاف آن گواهی می‌دهد.

به‌علاوه، کسانی که خواندن و نوشتن بلد باشند در آن زمان وجود داشتند. امام علیه السلام در ادامه این سخن، مردم را در برابر دعوت به اسلام به سه گروه تقسیم می‌کند: گروهی که با آغوش باز اسلام را پذیرا شدند و گروهی که با زحمت اسلام را پذیرفتند و گروه کمی که با لجاجت و تعصب، در برابر آن ایستادند و هرگز آن را پذیرا نشدند و از میان رفتند.

درباره گروه اول می‌فرماید: «او به کمک کسانی که وی را اطاعت کردند به مبارزه با عصیانگران برخاست! آن‌ها را به سوی سرمنزل نجات سوق می‌داد و پیش از آن‌که مرگشان فرارسد، آن‌ها را در مسیر هدایت پیش می‌برد!»؛ (فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاهُ، يَسُوْقُهُمْ إِلَىٰ مَنَاجِتِهِمْ؛ وَ يُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ).

تعبیر به «السَّاعَةَ» اشاره به قیامت صُغری، یعنی مر است، نه قیامت کُبری که بعد از پایان جهان فرامی‌رسد.

درباره گروه دوم می‌فرماید: «در این میان گروهی ناتوان و خسته بازمی‌ماندند، و گروهی شکسته‌حال متوقف می‌شدند، ولی او در کنار آنان می‌ایستاد (و به هدایتشان می‌پرداخت)، تا آن‌ها را به مقصد برساند!»؛ (يَحْسِرُ الْحَسِيرُ^۱، وَ يَقِفُ الْكَسِيرُ، فَيَقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ).

و سرانجام به گروه سوم اشاره می‌کند و می‌فرماید: «به جز گمراهانی که هیچ امیدی به هدایتشان نبود»؛ (إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ).

در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «آنچه خداوند مرا به آن مبعوث کرده از هدایت و علم، همچون باران فراوانی است که از آسمان به زمین فرو می‌ریزد، بعضی از زمین‌ها پاکیزه و آماده رویش گیاه است، آب را به خود جذب می‌کند و گیاهان فراوانی از آن می‌روید؛ بعضی دیگر توان رویش گیاه را ندارد، ولی آب را در خود حفظ می‌کند و مردم (از طریق قنات‌ها و چشمه‌ها) از آن آب بهره می‌گیرند، می‌نوشند و کشت و زرع خود را آبیاری می‌کنند، ولی بعضی دیگر نه آمادگی برای پرورش گیاه دارند، نه نگهداری آب (و چیزی از آن عاید هیچ‌کس نمی‌شود).

کسانی که از دانش بهره می‌گیرند یا به دیگران تعلیم می‌دهند و کسانی که اصلاً بهره نمی‌گیرند و هدایت را نمی‌پذیرند همانند همین مثال هستند»^۲.

آنچه در این حدیث شریف آمده، همان چیزی است که در تعبیر زیبای دیگری در کلام مولا علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است.

۱. «حَسِير»، از ریشه «حسر» بر وزن «حسب» به معنای برهنه کردن و برداشتن پوشش از چیزی است. سپس

به معنای خستگی و واماندگی به کار رفته؛ گویی انسان توان خود را از دست می‌دهد و برهنه می‌شود.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۳.

سپس به اصل مطلب باز می‌گردد و می‌فرماید: «این کار همچنان ادامه یافت تا محل نجاتشان را به آنان نشان داد و در جایگاه مناسبشان جای داد، در نتیجه آسیای (زندگی پربرکت) آن‌ها به گردش درآمد، و حکومت آن‌ها قوی و استوار گشت»؛ «حَتَّىٰ أَرَاهُمْ مَنجَاتَهُمْ وَ بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ^۱، وَ اسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ^۲».

نکته‌ها

۱. آیا پیامبری از عرب برنخاسته بود؟

در آغاز این خطبه اشاره به عدم قیام انبیا از میان مردم عرب شد؛ و این، در واقع اقتباسی است از آیه شریفه «لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاءَهُمْ»؛ «تا قومی را انذار کنی که پدرانشان (هرگز) انذار نشدند».^۳

ممکن است این سؤال در این جا مطرح شود که قرآن مجید، در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ «و هر امتی در گذشته انذارکننده‌ای داشته است».^۴

به علاوه قاعده لطف ایجاب می‌کند که هر امتی رسول و فرستاده الهی داشته باشد.

در پاسخ می‌گوییم: منظور از آیه و خطبه مورد بحث، انذار کنندگان آشکار

۱. «رَحَى»، به معنای سنگ آسیاب است. و به گردش در آمدن سنگ آسیاب کنایه از جریان امور بر وفق مراد است.

۲. «قنات» از ریشه «قنن» بر وزن «صنّف» در اصل به معنای شاخه درخت است. این واژه، به نیزه به دلیل شباهتش به شاخه درخت اطلاق شده است. و «استقامت قنات» به معنای برافراشته بودن پرچم، و آن هم کنایه از قدرت و قوت حکومت است.

۳. یس، آیه ۶.

۴. فاطر، آیه ۲۴.

و پیامبران بزرگ است، که آوازه آنها همه جا پیچد، وگرنه در هر زمانی حجت الهی برای طالبان حق در میان امتها وجود دارد؛ به همین دلیل، زمان میان بعثت حضرت مسیح علیه السلام و بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را زمان «فترت» می گویند؛ حال آن که به یقین اوصیای مسیح علیه السلام بعد از او وجود داشتند.

اضافه بر این، در زمان قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که خطبه مورد بحث ناظر به آن است - احدی از عرب، ادعای نبوت و وحی و کتاب آسمانی نداشت.

۲. قدرت در سایه دین

از تعبیرات امام علیه السلام در این فراز از خطبه مورد بحث به خوبی استفاده می شود که ظهور اسلام، نه تنها سبب اصلاح امر دین مردم شد، بلکه مشکلات دنیای آنها را نیز برطرف کرد. ملتی نیرومند و حکومتی قوی در سایه این آیین به وجود آمد، که سالیان دراز، سایه خود را بر سر مردم افکنده بود؛ و اگر این حکومت از مسیر اسلام منحرف نمی گشت، ای بسا جاودانه باقی می ماند.

اضافه بر این، در سایه تعلیمات اسلام، تمدنی قوی و نیرومند با فرهنگی غنی و گسترده به وجود آمد، که فصل نوینی در تاریخ بشریت گشود.

اینها همه دلیل بر آن است که پیروی از برنامه های اسلام، هم ضامن سلامت دین انسان است و هم آبادی دنیای انسان.

تعبیرهای چهارگانه ای که در پایان این فراز آمده، گواه بر این مدعاست. امام علیه السلام می فرماید: «محل نجات آنها را به آنان ارائه کرد و در جایگاه مناسبشان جایگزین ساخت، آسیای آنها به گردش درآمد، و حکومت آنها قوی شد» که مجموعه ای از پیروزی های معنوی و مادی است.

بخش دوم

وَإِيْمُ اللّٰهِ، لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَدَافِيْرِهَا، وَ اسْتَوْسَقْتُ فِي قِيَادِهَا؛ مَا ضَعُفْتُ، وَ لَا جَبْنْتُ، وَ لَا خُنْتُ، وَ لَا وَهَنْتُ، وَ اِيْمُ اللّٰهِ، لِأُبْقِرَنَّ البَاطِلَ حَتَّى أُخْرِجَ الحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ!

ترجمه

به خدا سوگند! من در عقب این لشکر (لشکر اسلام) حرکت می‌کردم، و آن‌ها را به پیش می‌بردم، تا گروه طرفداران باطل به‌طور کامل پشت کردند و تحت رهبری اسلام درآمدند. من (در انجام این مهم) هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم، خیانت نکردم و سست نگردیدم! (هم‌اکنون نیز همان راه را می‌پیمایم) و به خدا سوگند! شکم باطل را می‌شکافم، تا حق را از پهلوی آن خارج کنم.

شرح و تفسیر

شکم باطل را می‌شکافم و حق را بیرون می‌آورم!

امام علیه السلام در ادامه این سخن، به نقش خود در پیشروی اسلام و شکست لشکر جاهلی اشاره کرده، می‌فرماید: «به خدا سوگند! من در عقب این لشکر (لشکر اسلام) حرکت می‌کردم و آن‌ها را به پیش می‌بردم، تا گروه طرفداران باطل به‌طور کامل پشت کردند و تحت رهبری اسلام درآمدند»؛ (وَ اِيْمُ اللّٰهِ، لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَدَافِيْرِهَا^۱، وَ اسْتَوْسَقْتُ فِي قِيَادِهَا^۲).

۱. «حدافیر» جمع «حذفور» بر وزن «مزدور» به‌معنای گروه زیاد است و به‌معنای جانب نیز آمده است. اشاره به این‌که همه گروه‌های باطل پشت کردند و متلاشی شدند.

۲. طبق تفسیری که در بالا کردیم ضمیر در «سَاقَتِهَا» و «قِيَادِهَا» به لشکر اسلام بر می‌گردد و در «حَدَافِيْرِهَا» به قرینه مقام، به لشکر کفر بازمی‌گردد.

«ساقه» جمع «سائق» به معنای راننده است؛ در گذشته چنین بوده که برای حرکت مرکب یا قافله، کسی در جلوی آن بوده به نام «قائد» و کسی در پشت سر به نام «سائق». در مورد لشکرها نیز چنین بوده است، رهبرانی در جلو، و فرماندهانی در قسمت عقبه لشکر بودند و در واقع، امام علیه السلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به عنوان «قائد» لشکر معرفی می‌کند و خود را به منزله «سائق»، ولی «سائق» گاه به معنای «قائد» هم آمده است. اضافه بر این، ساقه لشکر به معنای قسمت عقبه لشکر نیز ذکر شده، که در این صورت جمع «سائق» نیست.

به هر حال، این تعبیر نشان می‌دهد که علی علیه السلام نقش مهمی در رهبری و هدایت لشکر اسلام و عقب راندن و شکست لشکر کفر داشته است.

در ادامه این سخن می‌فرماید: «من (در انجام این مهم) هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم، خیانت نکردم و سست نگردیدم»؛ (مَا ضَعُفْتُ، وَلَا جَبُنْتُ، وَلَا خُنْتُ، وَلَا وَهَنْتُ).

در واقع، شکست به سبب یکی از این چهار عامل است: ضعف، ترس، خیانت و سستی نشان دادن.

تفاوت «ضعف» و «وهن» این است که «ضعف» به معنای ناتوانی است، ولی در «وهن»، توانایی وجود دارد، اما در به کار گرفتن آن سستی می‌شود. بنابراین، هیچ‌یک از عوامل شکست در وجود مبارک آن حضرت یافت نمی‌شد. به همین دلیل در همه صحنه‌ها پیروز بود.

در پایان می‌فرماید: «(هم‌اکنون نیز همان راه را می‌پیمایم) و به خدا سوگند! شکم باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن خارج کنم!»؛ (وَإِيْمُ اللَّهِ، لَا يُفْرَنَ الْبَاطِلَ حَتَّىٰ أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ^۱).

۱. «خاصره» به معنای پهلوست.

این تعبیر نشان می‌دهد که حق همواره در دنیا وجود دارد، هر چند باطل روی آن پرده بيفکند، بنابراین، با شکافتن پرده باطل، حق که در پشت آن پنهان شده، آشکار می‌گردد و این نکته لطیفی است که امام علیه السلام با تعبیرات خود آن را بیان فرموده است.

کلام سید رضی

قال السيد الشريف الرضي: وَقَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُ هَذِهِ الْخُطْبَةِ، إِلَّا أَنِّي وَجَدْتُهَا فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ عَلَى خِلَافِ مَا سَبَقَ مِنْ زِيَادَةٍ وَنُقْصَانٍ، فَأَوْجَبَتِ الْحَالُ اثْبَاتَهَا ثَانِيَةً.

شریف رضی می‌گوید: جمله‌های برگزیده این خطبه را قبلاً (در خطبه ۳۳) آوردیم؛ ولی چون من همان معنا را در این روایت (در خطبه مورد بحث) با کمی اختلاف یافتم، لازم بود بار دیگر در این جا بیاورم. (و این نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی تا چه حد در ذکر خطبه‌ها دقت به خرج می‌داده، که حتی تفاوت روایات را از نظر دور نمی‌داشته است).



وَمِنْ حُطْبَتِهِ لِعَلِيٍّ السَّيِّدِ الْأَمِيرِ

فِي بَعْضِ صِفَاتِ الرَّسُولِ الْكَرِيمِ وَتَهْدِيدِ بَنِي أُمَيَّةَ وَعِظَةِ النَّاسِ

از خطبه‌های امام علیؑ

که درباره بخشی از صفات پیامبر اسلام ﷺ و تهدید بنی امیه و موعظه مردم، ایراد شده است^۱

صفحه ۲۸۱

بخش اول

, û ç oL°A i ,G m ,G MZ,Gk { , Gkd ½&AWÄM TÈ
/ - jjoà -TÛ -°A] E , -{ i oà -°A çE , fBΔ »A

صفحه ۲۸۵

بخش دوم

j ½ ABù i EîBâ n j ½ TÈ -U ,Büf° ù Bk°A °S ° eAB-ù

۱. سند خطبه:

بخشی از این خطبه را مفسر معروف علی بن ابراهیم قمی (متوفای ۳۰۷) در تفسیر خود (ج ۱، ص ۳۸۴) ذیل آیه ۲۵ سوره نحل ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾ از امام صادق علیہ السلام نقل کرده است همان گونه که شیخ مفید نیز بخشی از آن را در کتاب ارشاد (ج ۱، ص ۲۷۶) آورده است (و هر دو بزرگوار قبل از سید رضی می زیسته‌اند) (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۸).

بَعْدَ مَا صَادَ فُتْمُوهَا جَائِلًا خَطَامُهَا، قَلِقًا وَضَيْئُهَا، قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ
 بِمَنْزِلَةِ السُّدْرِ الْمَخْضُودِ، وَحَلَالُهَا بَعِيدًا غَيْرَ مَوْجُودٍ، وَصَادَ فُتْمُوهَا، وَ اللهُ،
 ظِلًّا مَمْدُودًا إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ. فَالْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ، وَ أَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ؛
 وَ أَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَ سِيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مَسْلُطَةٌ، وَ سِيُوفُهُمْ عَنْكُمْ
 مَقْبُوضَةٌ. أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ نَائِرًا، وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِبًا وَ إِنَّ الشَّائِرَ فِي دِمَائِنَا
 كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَهُوَ اللهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَ لَا يَقُوتُهُ مَنْ
 هَرَبَ. فَأُقْسِمُ بِاللهِ، يَا بَنِي أُمَّيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفُنَّهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ
 عَدُوِّكُمْ! أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَقَدَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ
 مَا وَعَى التَّدَكِيرَ وَ قَبْلَهُ!

بخش سوم

صفحة ٢٩٣

۱ ۱/۲ AeBT ۱/۲ A,ë ÄT ۱/۲ ä ÄAbBL ۱/۲ äÄ ; ۱/۲ AdL TwAtB «°B E
 /nk °A ۱/۲ S c nk c ; Ä ü
 An MpB°ABi, A AjBÜU , T B JA«foU , &AjBlA
 ,i â ۱/۲ Bi â ۱/۴ ۱/۲ o i Ä jo°ÄÜk ,nB ö o] Biz MpBñq«°A
 !J nBT B ۱/۲ oÜ ,Ö T B/Ö a ۱/۴ Ek o ; EkÄM Yd B°
 zo Mk c B/۲ BM Ük , f \ { z j ۱/۲ BA z U/E&A&Bü
 / °

بخش چهارم

صفحة ٢٩٧

, è Ä -°A üÉ MA Mo ۱/۴ j ۱/۲ N-e B/۲ AjB/ B AÄu ° «A
 ,B Üd Tv ۱/۲ Äj kd °A ۱/۲ BA , «v° B ß A, d «°AüjB T A
 NLC j ۱/۲ , T c ÜNLC j ۱/۲ Ä° AnjBlü /B° E Ä ۱/۴ B v° AnA A
 o «-°A ÄA »A, a Ek« Ä j ۱/۲ Ä° ABW ۱/۴ Ä v ü»MA aE U/E
 ! «B°ÄM «°BNÜ/EB»B, «ÄA B

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که از عنوان خطبه روشن می‌شود این خطبه سه بخش عمده دارد: در بخش اول، به ذکر پاره‌ای از صفات پیامبر اسلام ﷺ می‌پردازد و تصریح می‌کند که آن حضرت، شایسته‌ترین مخلوق الهی از آغاز کودکی تا پایان عمر بود و در واقع هدف امام علیؑ این است که مردم را به اهمیت میراث پیامبر ﷺ و پاسداری از قرآن و اسلام دعوت کند.

در بخش دوم، بنی‌امیه را مورد خطاب و سرزنش قرار داده و ناپایدار بودن دنیایی که به آن روی آورده‌اند، را به آن‌ها یادآوری می‌کند و از انتقام الهی در برابر خونهای بسیاری که به ناحق ریخته‌اند، برحذر می‌دارد و تأکید می‌کند که به زودی این خلافت را در دست دشمنان خود خواهید دید.

در بخش سوم، به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی، همه مردم را با اندرزهایی بیدارگر موعظه می‌کند که در برابر هوی و هوس تسلیم نشوند و از خدا بپرهیزند. سپس به بیان وظایف یک امام و پیشوا می‌پردازد و پس از آن، وظایف مردم را بیان می‌فرماید، از جمله: در فراگرفتن دانش بکوشند و امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنند.

بخش اول

شَهِيدًا، وَبَشِيرًا، وَنَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلًا، ﷺ

/ - i j o a - T v - o A | E , - { i o a - o A ç E , f B Δ » A

ترجمه

(مردم جهان سخت در گمراهی بودند) تا این که خداوند محمد ﷺ را مبعوث کرد که گواه بر اعمال آن‌ها و بشارت‌دهنده (به پاداش‌های الهی در برابر نیکی‌ها) و بیم‌دهنده (از کیفر الهی در برابر زشتی‌ها) بود. در کودکی شایسته‌ترین مخلوق، و در بزرگسالی نجیب‌ترین و شایسته‌ترین آنان بود. اخلاقش از همه پاکان، پاک‌تر، و باران جود و سخایش، از همه بادوام‌تر بود.

شرح و تفسیر

اوصاف برجسته پیامبر ﷺ

امام علیؑ در بخش اول این خطبه، اشاره به نعمت پرفیض ظهور پیامبر اسلام ﷺ کرده و او را به هفت وصف از اوصاف برجسته‌اش می‌ستاید. می‌فرماید: «(مردم جهان سخت در گمراهی بودند) تا این که خداوند محمد ﷺ را مبعوث کرد، که گواه بر اعمال آن‌ها و بشارت‌دهنده (به پاداش‌های الهی، در برابر نیکی‌ها) و بیم‌دهنده (از کیفر الهی، در برابر زشتی‌ها) بود. در کودکی شایسته‌ترین مخلوق و در بزرگسالی نجیب‌ترین و شایسته‌ترین آنان بود. اخلاقش از همه پاکان، پاک‌تر و باران جود و سخایش از همه بادوام‌تر بود»؛

(حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهِيداً، وَبَشيراً، وَنَذيراً، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَأَنْجَبَهَا كَهْلاً،^۱ وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شِيمَةً،^۲ وَأَجْوَدَ الْمُشْتَمَطِرِينَ دِيمَةً^۳).

توصیف اول (شهِيداً) اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَاكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ﴾؛ «(به یاد آور!) روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها برمی‌انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم».^۴

و توصیف دوم و سوم اشاره به همان است که در چندین آیه از قرآن مجید به آن اشاره شده است؛ مانند: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً﴾؛ «ما تو را به حق برای بشارت و بیم دادن (همه مردم) فرستادیم».^۵

در توصیف چهارم، سخن از دوران طفولیت آن بزرگوار است که حتی در آن زمان از نظر ظاهر و باطن ممتاز بود؛ به گونه‌ای که طبق نقل مناقب ابن شهر آشوب، «ابن عباس» می‌گوید: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن زمان با کودکان (هم‌سن و سال خود) دوستی و رفاقت داشت. آنها از روی نادانی گاه آلوده سرقت چیزی می‌شدند، ولی آن حضرت هرگز دست به سوی اموال مردم دراز نمی‌کرد؛ آنها از نظر ظاهر گاه آلوده بودند، ولی آن حضرت همواره پاک و تمیز بود.

و نیز در همان کتاب از حضرت «ابوطالب» نقل شده است: «من هرگز دروغی از او نشنیدم و آثار جاهلیت در او نمایان نبود؛ بی‌جهت نمی‌خندید و همراه کودکان بازی نمی‌کرد».

۱. «کهل» به معنای فرد میانسال است و بعضی گفته‌اند این واژه به کسی که سی سال به بالا داشته باشد، اطلاق می‌شود و به معنای پیر نیست.

۲. «شیمه» به معنای اخلاق است و جمع آن «شیمیم» بر وزن «ستم» است.

۳. «دیمه» به معنای بارانی است که به صورت طولانی و نرم نرم و بدون رعد و برق می‌بارد.

۴. نحل، آیه ۸۹.

۵. بقره، آیه ۱۱۹.

باز در همان کتاب آمده است که گاهی برای «عبدالمطلب» در سایه کعبه، فرشی می‌گستراندند و هیچ‌کس به احترام او بر آن فرش نمی‌نشست؛ فرزندان او در اطراف فرش می‌نشستند، تا او خارج شود؛ ولی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همان زمان می‌آمد و روی فرش «عبدالمطلب» می‌نشست! عموهایش می‌خواستند او را دور کنند؛ «عبدالمطلب» می‌گفت: فرزندانم را رها کنید! «فَوَاللَّهِ إِنَّ لَهُ لَشَأْنًا عَظِيمًا؛ به خدا سوگند! او مقام والایی دارد»^۱ و نیز از «ابوطالب» در مورد خلق و خوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان طفولیت و نوجوانی این دو بیت نقل شده است. می‌گوید:

وَلَقَدْ عَهَدْتُكَ صَادِقًا فِي الْقَوْلِ لَا تَتَزَيَّدُ
مَا زِلْتَ تَنْطِقُ بِالصَّوَا بِ وَأَنْتَ طِفْلٌ أَمْرَدُ

«من همواره تو را راستگو دیدم که سخنی به گزاف نمی‌گویی. تو همواره سخن به صواب می‌گفتی، در حالی که هنوز در سنّ نوجوانی بودی».^۲
و از عجایب این که در حالات شیرخوارگی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نوشته‌اند: هنگامی که او را به دایه‌اش «حلیمه» سپردند، او تنها از پستان راست وی شیر می‌نوشید و اصلاً تمایلی به پستان چپ نشان نمی‌داد! گویی می‌خواست عدالت را رعایت کند و سهم فرزند «حلیمه» را نیز در نظر بگیرد.^۳

و در پنجمین و ششمین و هفتمین توصیف، اشاره به نجابت و کرامت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بزرگسالی می‌کند؛ چیزی که بر کسی پوشیده نیست و تاریخ شاهد صدق آن است. تواضع، محبت، هوش و درایت آن حضرت، و عفو و گذشت او زبانزد خاص و عام بود؛ هرچه داشت بی‌دریغ در اختیار نیازمندان قرار می‌داد و باران جود و بخشش او، پردوام بود.

۱. مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (ابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۳۴-۳۷. و سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. ایمان ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۲۸۲.

۳. مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (ابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۳۳.

او از همه سخاوتمندتر بود، به گونه‌ای که هرگز درهم و دیناری نزد او باقی نمی‌ماند و اگر چیزی اضافه می‌آورد و به نیازمندی برخورد نمی‌کرد که به او ببخشد، آرام نمی‌گرفت و در منزل نمی‌آسود، تا آن را به نیازمندی برساند. او افراد بافضیلت را گرامی می‌داشت و در صلۀ رحم کوشا بود. عذر خطاکاران را می‌پذیرفت و در لباس و غذا بر غلامان پیشی نمی‌گرفت.

بخش دوم

فَمَا أَحْلَوْلَتْ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا، وَ لَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ أَخْلَافِهَا
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلًا خِطَامُهَا، قَابِقًا وَضِيئُهَا، قَدْ صَارَ
حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ، وَ حَالِهَا بَعِيدًا غَيْرَ
مَوْجُودِ، وَ صَادَفْتُمُوهَا، وَاللَّهُ، ظِلًّا مَمْدُودًا إِلَى أَجْلِ مَعْدُودٍ فَالْأَرْضُ
لَكُمْ شَاغِرَةٌ، وَ أَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ؛ وَ أَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ،
وَ سِيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مَسْلُطَةٌ، وَ سِيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ. أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ
نَائِرًا، وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِبًا وَ إِنَّ النَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ،
وَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَ لَا يُفْوِئُهُ مَنْ هَرَبَ. فَأُفْسِحُ بِاللَّهِ،
يَا بَنِي أُمِّيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفُنَّهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ عَدُوِّكُمْ! أَلَا
إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى
التَّدْكِيرَ وَ قَبْلَهُ!

ترجمه

شما (ای افراد ضعیف‌الایمان) زمانی از لذت و زرق و برق دنیا بهره بردید و از پستان آن شیر نوشیدید، که افسارش رها، و تنگ جهازش گشوده بود. (و کار شما به جایی رسید که) حرام دنیا در نظر گروهی، همچون درخت سدر بی خار بود و حلالش دوردست بلکه غیر موجود! به خدا سوگند! دنیایی که شما با آن روبرو هستید، همچون سایه‌ای است گسترده، تا سرآمدی معین. امروز زمین برای شما آزاد و بی مانع و دست‌هایتان باز است، در حالی که دست رهبران (الهی شما) درباره شما بسته است؛ شمشیرهای شما بر آنان مسلط، و شمشیرهای آنان

از شما بازگرفته شده است؛ ولی آگاه باشید! هر خونی خونخواهی دارد. و هر حقّی صاحب و طالبی. و انتقام‌گیرنده خون‌های ما مانند کسی است که داور خویش است (که چیزی را فروگذار نخواهد کرد)، و او خداوندی است که از گرفتن و مجازات کسی ناتوان نگردد و هیچ‌کس از پنجه عدالتش نگریزد. ای بنی‌امیه! به خدا سوگند! به‌زودی این خلافت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود خواهید دید. آگاه باشید! بیناترین چشم‌ها آن است که شعاعش در دل نیکی‌ها نفوذ کند، و شنواترین گوش‌ها آن است که اندرزها را در خود جای دهد و پذیرا گردد!

شرح و تفسیر

از شما انتظار نداشتم!

این بخش از خطبه - که به نظر می‌رسد با بخش اول فاصله‌ای داشته که مرحوم سید رضی آن قسمت را نقل نکرده است؛ چون بنای آن بزرگوار، برگزینش بخش‌های خاصی از خطبه‌ها و گلچینی از عبارات مولا علیه السلام بوده است - به گفته بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه، خطاب به بنی‌امیه است و شاهد آن این‌که در اواخر این بخش، نام بنی‌امیه به صراحت آمده است؛ در حالی که جمعی دیگر از شارحان نهج‌البلاغه معتقدند که مخاطب در قسمت اول این بخش، باقی‌مانده صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تابعین هستند و ذیل آن خطاب به بنی‌امیه است و تعبیراتی که در آغاز این بخش است، معنای دوم را تأیید می‌کند؛ زیرا تعبیرات نشان می‌دهد که امام علیه السلام کسانی را مورد سرزنش قرار داده که انحراف از جاده حق درباره آن‌ها غیر منتظره بوده است و می‌دانیم بنی‌امیه در طول تاریخ، گروهی ستم‌پیشه، مخالف اسلام و منحرف بودند.

به هر حال، امام علیه السلام در این بخش می‌فرماید: «شما (ای افراد ضعیف‌الایمان)

زمانی از لذت و زرق و برق دنیا بهره بردید، و از پستان آن شیر نوشیدید، که افسارش رها، و تنگ جهازش گشوده بود!؛ (فَمَا أَحْلَوْلْتُ^۱ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا، وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ أَخْلَافِهَا^۲ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلًا^۳ خِطَامُهَا^۴، قَلِقًا^۵ وَضِيْنًا^۶).

اشاره به این که در زمان حکومت عثمان و بعد از فتوحات اسلامی و ریخت و پاش در بیت المال، شما به لذات دنیا و زرق و برق آن دست یافتید و همین امر، شما را از خدا دور ساخت؛ حاکمان، مشغول ثروت اندوزی بودند و توده های مردم مشغول عیش و نوش.

لذا در ادامه سخن می افزاید: «(کار شما به جایی رسید که) حرام دنیا در نظر گروهی همچون درخت سدر بی خار بود و حلالش دوردست بلکه غیر موجود!؛ (قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ، وَ حَلَالُهَا بَعِيدًا غَيْرَ مَوْجُودٍ). گروهی بر بیت المال افتاده بودند و با کمک دستیاران خود آن را غارت می کردند و این اموال حرام در میان مردم گسترده می شد.

تعبیر به «السِّدْرِ الْمَخْضُودِ» (درخت سدر بی خار) اشاره به این است که نهی پروردگار و تحریم او همچون خارهایی است در برابر لذات نامشروع دنیا؛ ولی افراد بی تقوا و لایبالی نواهی الهی را نادیده می گیرند و حرام نزد آن ها همچون سدر بی خار است. ارباب لغت می گویند: درخت سدر انواعی دارد، بعضی از

۱. «احلولت» یعنی شیرین شد؛ از ریشه «حلو» به معنای شیرینی گرفته شده است.

۲. «اخلاف» جمع «خلف» بر وزن «جلف» به معنای نوک پستان شتر است.

۳. «جائل» از ریشه «جولان» در اصل به معنای زائل شدن چیزی از مکانش می باشد. این تعبیر در مورد حیوانی که مهارش را رها می کنند و به هر سو می رود، اطلاق می شود.

۴. «خطام» به معنای مهار و افسار است.

۵. «قلق» از ریشه «قلق» بر وزن «ضرب» و به معنای مضطرب و رهاست.

۶. «وضین» نوار پهنی است که دو طرف آن را از زیر شکم حیوان به جهاز شتر می بندند، تا سقوط نکند و در فارسی به آن تنگ (بر وزن سنگ) می گویند.

آن‌ها میوه بسیار شیرین و معطری دارد که اگر دست و لباس کسی به آن بخورد، آغشته به عطر آن می‌شود.^۱

آری، دنیاپرستان، اموال حرام را همچون میوه شیرین سدر بی‌خار می‌بلعند و اعتنا به اوامر و نواهی پروردگار ندارند و در چنین فضایی حرام همه‌جا را پر می‌کند و حلال از دسترس مردم بیرون می‌رود.

سپس می‌افزاید: «به خدا سوگند! دنیایی که شما با آن روبرو هستید، همچون سایه‌ای است گسترده تا سرآمدی معین؛ امروز زمین برای شما آزاد و بی‌مانع و دست‌هایتان باز است، در حالی که دست رهبران (الهی شما) درباره شما بسته است! شمشیرهای شما بر آنان مسلط، و شمشیرهای آنان از شما بازگرفته شده است!»؛ (وَصَادَقْتُمُوهَا، وَاللَّهِ، ظِلًّا مَمْدُودًا إِلَىٰ أَجَلٍ مَّعْدُودٍ. فَلَا رِضَ لَكُمْ شَاغِرَةً^۲، وَ أَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ؛ وَ أَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَ سَيْفُكُمْ عَلَيْهِمْ مَسْلُطَةٌ، وَ سَيْفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ).

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که در این بخش از خطبه، روی سخن به گروهی از مؤمنان، از بازماندگان صحابه و تابعین است؛ که به‌هنگام وزش تندبادهای آزمایش الهی، نتوانستند خود را حفظ کنند و همراه تندباد به هرسو حرکت کردند.

دنیا آن‌ها را به خود مشغول کرد و فریفته زرق و برق خود ساخت. این در حالی بود که حتی برای امام علیه السلام در دوران حکومتش امکان بازداشتن آن‌ها نبود؛ چراکه در عصر عثمان چنان غرق در زخارف دنیا شدند، که نجات آن‌ها به آسانی ممکن نبود.

سپس آن‌ها را به شدت تهدید می‌کند که بدانند اوضاع چنین نمی‌ماند

۱. لسان العرب، مادة «سدر».

۲. «شاغره» از ریشه «شغور» به معنای خالی شدن و آزاد و بی‌مانع گشتن است.

و حساب و کتابی در کار است. می فرماید: «آگاه باشید! هر خونی خونخواهی دارد و هر حقی صاحب و طالبی، و انتقام گیرنده خون‌های ما مانند کسی است که داور خویش است (که چیزی را فروگذار نخواهد کرد)، و او خداوندی است که از گرفتن و مجازات کسی ناتوان نگردد و هیچ کس از پنجه عدالتش نگریزد!»؛ (أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَأِيراً، وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِباً، وَإِنَّ الثَّأِيرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَ لَا يُفَوِّتُهُ مَنْ هَرَبَ).

اشاره به این که اگر عذاب و انتقام الهی در برابر این خلاف کاری‌های ظاهر و آشکار، به تأخیر افتد، بدین معنا نیست که این اعمال به فراموشی سپرده شده است و یا کسی را توان و یارای فرار از چنگال عدل الهی است.

جمله «إِنَّ الثَّأِيرَ فِي دِمَائِنَا...» (با توجه به این که «ثائر» از ریشه «ثار» که به معنای خون‌بها، یا خونخواهی است، گرفته شده) اشاره به این است که خون‌هایی که به ناحق از ما خاندان پیامبر ریخته می‌شود، خون خواهش خداست؛ چرا که در راه او و برای او ریخته شده و جنبه شخصی و قبیله‌ای ندارد و به یقین چنین خونخواهی، در کار خود عاجز نمی‌ماند.

در پایان این بخش روی سخن را به بنی‌امیه کرده و با تعبیرات پرمعنایی به آن‌ها هشدار می‌دهد؛ می‌فرماید:

«ای بنی‌امیه! به خدا سوگند! به زودی این خلافت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود خواهید دید»؛ (فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ، يَا بَنِي أُمَيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتُعْرِفُنَّهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ عَدُوِّكُمْ!).

۱. «ثائر» از ریشه «ثار» بر وزن «قعر» (که همزه آن تبدیل به الف شده و «ثار» بر وزن «غار» خوانده می‌شود). در اصل به معنای خوانخواهی و خون‌بهاست و گاهی به معنای خون‌گفته شده که آن هم کنایه از همین است و تعبیر به «ثارالله» که درباره امام حسین و امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: (يَا ثَارَ اللَّهِ وَ اِبْنِ ثَارِهِ). اشاره به این است که خون‌بها و خونخواهی آن دو بزرگوار، تعلق به خانواده، یا قبیله‌ای ندارد؛ بلکه تعلق به خدا دارد و مربوط به تمام جهان انسانیت است.

مبادا گمان کنید اگر خون‌های بی‌گناهان را ریختید و به صغیر و کبیر رحم نکردید و پایه‌های حکومت خود را با ظلم و ستم و نهب اموال و سفک دما، محکم کردید، این قدرت و حکومت، مدّت زیادی برای شما باقی می‌ماند! تصوّر نکنید اگر خون من و فرزندانم در این راه ریخته شود، دنیا به کام شما خواهد بود! به زودی دشمنان شما از هر سو برمی‌خیزند و ضربات خود را با قیام‌های پی‌درپی، بر سر شما وارد می‌کنند و سرانجام کاخ حکومت شما فرومی‌ریزد و دودمان شما بر باد می‌رود و دشمنانتان همه شما را از دم شمشیر می‌گذرانند و حتّی بر مردگان شما نیز رحم نمی‌کنند؛ استخوان‌های مردگان را از قبر درآورده، آتش می‌زنند.

تاریخ می‌گوید: آنچه امام علیه السلام درباره آن‌ها پیش‌بینی کرده بود، دقیقاً واقع شد که بخشی از آن در شرح خطبه ۸۷ گذشت.^۱

در پایان این سخن می‌فرماید: «آگاه باشید! بیناترین چشم‌ها آن است که شعاعش در دل نیکی‌ها نفوذ کند و شنواترین گوش‌ها آن است که اندرزها را در خود جای دهد و پذیرا گردد!»؛ (أَلَا إِنَّ الْأَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّدْكِيرَ وَقَبْلَهُ).

اشاره به این‌که اگر شما و سایر مردم، چشم و گوش باز داشته باشید؛ پیدا کردن راه خیر و سعادت، مخفی و پیچیده نیست؛ ولی افسوس! که هوای نفس و هوس‌های سرکش، چنان پرده‌ظلمانی بر چشم و گوش انسان می‌اندازد، که حقایق واضح را نمی‌بیند و دوستانه‌ترین اندرز را نمی‌شنود.

جالب این‌که از یکی از سران بنی‌امیه بعد از زوال حکومت آن‌ها پرسیدند: سبب زوال ملک شما چه بود؟ او در پاسخ گفت: «عمّال ما به رعایا ظلم کردند و انتظار داشتند ما عکس‌العملی نشان ندهیم. مالیات‌های سنگین بر مردم تحمیل

۱. همین کتاب، ج ۳، ص ۵۹۱-۶۰۰ و ج ۴، ص ۲۴۵، بخش پایانی خطبه ۹۳.

کردیم و آن‌ها از اطراف ما پراکنده شدند. باغ‌ها و زراعت‌های ما ویران شد و خانه‌های ما خالی گشت. ما به وزرای خود اعتماد کردیم، ولی آن‌ها منافع خویش را بر منافع ما مقدم داشتند و کارها را بدون اطلاع ما انجام دادند و نتیجه را از ما پنهان داشتند. حقوق لشکریان را به موقع به آن‌ها ندادیم و آن‌ها از اطاعت ما سر پیچیدند و دست در دست دشمنان ما گذاشتند. ما از مقابله با دشمنان ناتوان شدیم، چون یار و یاورى نداشتیم و پنهان ماندن اخبار و حقایق از ما، از مهم‌ترین اسباب زوال حکومت ما بود.^۱ (دقت کنید، این درست همان چیزی است که امام علیه السلام در این خطبه پیش‌بینی فرمود!).

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۳۶.

بخش سوم

أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَضِحُّوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاِعْظِ مُتَعِظًا، وَامْتَاخُوا
مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّتْ مِنَ الْكَدْرِ.

عِبَادَ اللَّهِ، لَا تَرْكُنُوا إِلَى جَهَالَتِكُمْ، وَلَا تَنْقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ، فَإِنَّ النَّازِلَ
بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ، يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ
إِلَى مَوْضِعٍ، لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ؛ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَيُقَرِّبَ
مَا لَا يَتَقَارَبُ! فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ، وَلَا يَنْقُضُ
بِرَائِيهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ

ترجمه

ای مردم! چراغ قلب خود را از شعله (پرفروغ) واعظ باعمل، روشن سازید،
و ظرف وجود خویش را از آب زلال چشمه‌ای که از آلودگی‌ها پاک است، پُر
کنید. ای بندگان خدا! بر نادانی‌های خود تکیه نکنید و تسلیم هوس‌های خویش
نشوید! زیرا آن‌کس که در این مقام برآید (و تکیه بر جهالت و هوا و هوس‌ها کند)
همچون کسی است که بر لب پرتگاهی که در شُرْف فروریختن می‌باشد قرار
گرفته است. او بار هلاکت را بر دوش می‌کشد و از جایی به جای دیگر می‌برد
و برای توجیه آرای ناپخته و ضد و نقیض خویش، مطالب نامتناسب را به هم
پیوند می‌دهد. از (نافرمانی) خدا بپرهیزید! و شکایت خویش را نزد کسی که
نمی‌تواند مشکل شما را حل کند و توان ندارد که با فکر خود گره از کار شما
بگشاید، نبرید.

شرح و تفسیر

دست از دامن رهبر الهی خود بردارید

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به پند و اندرز مردم پرداخته و با مواعظ شایسته و نکات پرمعنا، آن‌ها را اندرز می‌دهد و در آغاز برای آماده ساختن روح و جان آن‌ها می‌فرماید: «ای مردم! چراغ دل خود را از شعله (پرفروغ) واعظ باعمل، روشن سازید و ظرف وجود خویش را از آب زلال چشمه‌ای که از آلودگی‌ها پاک است پر کنید!»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَضْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعْظِ مُتَّعِظٍ، وَامْتَاخُوا^۱ مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ^۲ مِنَ الْكَدْرِ).

همان‌گونه که چراغ‌های پرنور، مسیر انسان را در تاریکی‌ها روشن می‌سازد و از سقوط در پرتگاه، یا رفتن به بی‌راهه حفظ می‌کند؛ بهره‌گیری از اندرزهای «واعظ متَّعِظ» نیز در سیروسلوک معنوی و فکری و اخلاقی، انسان را از انحرافات عقیدتی و اخلاقی نگاه می‌دارد و همان‌گونه که آب صاف و خالی از هرگونه کدورت و آلودگی، مایه حیات جسم انسان و همه موجودات زنده است؛ اندرزهای شایسته رهروان راه حق، مایه حیات جان و روح آدمی است.

روشن است که منظور از این چراغ هدایت و چشمه آب حیات، وجود خود امام علیه السلام است که مردم حق‌شناس می‌بایست تا زمانی که دسترسی دارند نهایت استفاده را از آن حضرت بکنند: افسوس و صد افسوس! که نکردند. و ما امروز بر سر سفره هدایت او نشسته‌ایم و از گوشه‌ای از کلمات آن حضرت که به ما رسیده است، چراغ دل را روشن می‌سازیم و از چشمه زلالش سیراب می‌شویم.

در ادامه این سخن، بندگان خدا را به‌طور عام مخاطب قرار داده و از تکیه بر جهل و نادانی و هوی و هوس و افکار باطل بر حذر می‌دارد.

۱. «امتاخوا» از ریشه «مَتَّح» به‌معنای بالا کشیدن دلو، از چاه آب است.

۲. «رُوِّقَتْ» از ریشه «رَوَّق» بر وزن «فوق» به‌معنای صاف بودن است و هنگامی که به باب تفعیل برده می‌شود، به‌معنای تصفیه کردن می‌آید و «رُوِّقَتْ» به‌صورت فعل مجهول به‌معنای تصفیه شده است.

می فرماید: «ای بندگان خدا! بر نادانی‌های خود تکیه نکنید و تسلیم هوس‌های خویش نشوید!»؛ (عِبَادَ اللَّهِ، لَا تَزْكُنُوا إِلَيَّ جَهَالَتِكُمْ، وَلَا تَنْقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ).

سپس دلیل روشنی برای این دستور بیان می‌کند و می‌فرماید: «زیرا آن‌کس که در این مقام برآید (و تکیه بر جهالت و هوی و هوس‌ها کند) همچون کسی است که بر لب پرتگاهی که در شرف فرو ریختن می‌باشد، قرار گرفته است»؛ (فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ).^۱

«او بار هلاکت را بر دوش می‌کشد و از جایی به جای دیگر می‌برد!»؛ (يُنْقَلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ).

«و برای توجیه آرای ناپخته و ضد و نقیض خویش، مطالب نامتناسب را به هم پیوند می‌دهد!»؛ (لِرَأْيٍ يُخْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ؛ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يُلْتَصِقُ، وَ يَقْرَبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ!).

امام علیه السلام در این عبارات، با تشبیهات زیبا و رسایی که فرموده، یک حقیقت مهم را بیان می‌کند و آن این‌که یکی از سرچشمه‌های گمراهی، تکیه کردن بر پندارهای بی‌اساس و گمان‌های باطل و آرای فاسد و غیر مستدل است. این‌ها گاه ظاهر فریبنده‌ای دارد! همچون لب رودخانه‌ها، یا پرتگاه‌هایی که ظاهرش محکم، اما زیر آن خالی شده است! افراد بی‌خبر، پای بر آن می‌نهند و ناگهان در درون رودخانه، یا قعر درّه سقوط می‌کنند.

این‌ها با اصرار بر پندارهای جاهلانه خود، همانند کسانی هستند که اسباب

۱. «شفا» به معنای لبه چیزی است و در اصل به معنای لبه چاه و رودخانه می‌باشد. و واژه «شفاه» به معنای لب نیز از همین ریشه است. «جرف» به معنای حاشیه رودخانه و یا چاه است. (ولی «شفا» لبه آن چیز می‌باشد). «هار» از ریشه «هور» بر وزن «غور» به معنای فرو ریختن و ویران شدن و شکست برداشتن است. بنابراین، مجموع سه کلمه چنین معنا می‌دهد: لبه حاشیه پرتگاهی که در حال فرو ریختن است.

مر و سقوط خویش را بر دوش گرفته، به هر سو می‌برند. و یکی از ناهنجاری‌ها و بدبختی‌های آنان این است که برای توجیه افکار باطل خود، به امور باطل دیگری استناد می‌کنند و به این ترتیب، روزه‌روز و لحظه‌به‌لحظه، در گمراهی عمیق‌تری فرو می‌روند.

این‌ها نقطه‌ی مقابل کسانی هستند که در آغاز این بخش، به آنان اشاره شد: کسانی که از چراغ هدایت رهروان راستین، نور می‌گیرند و از چشمه‌های زلال علم آن‌ها سیراب می‌شوند.

سپس امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری می‌فرماید: «از (نافرمانی) خدا سپر هیزید و شکایت خویش را نزد کسی که نمی‌تواند مشکل شما را حل کند و توان ندارد که با فکر خود گره از کار شما بگشاید، مَبْرید!»؛ **فَاللّٰهُ اللهُ اَنْ تَشْكُوْا اِلَى مَنْ لَا يُشْكِيْ شَجْوَكُمْ، وَلَا يَنْقُضُ بِرَأْيِهِ مَا قَدْ اَبْرَمَ لَكُمْ**.

این جمله ممکن است اشاره به یکی از سرچشمه‌های جهالت و گرفتاری در چنگال پندارهای باطل باشد و آن، مشورت نزد ناهلان بردن است! کسانی که از فکر سلیم و رأی قاطع و آگاهی کافی برای حل مشکلات بی‌بهره‌اند و مشورت کنندگان را همراه خود به وادی ضلالت می‌کشاند.

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به مطلب تازه‌ای باشد و آن این‌که مردم فریب قدرت‌های کاذب و جبّار را که جز به منافع خویش نمی‌اندیشند (همچون بنی‌امیه) نخورند و حلّ مشکلات خویش را از آن‌ها نخواهند، که نه تنها مشکلی را حل نمی‌کنند، بلکه در بسیاری از اوقات بر مشکلات نیز می‌افزایند.

۱. «شجو» به معنای غم و اندوه است. (این واژه، هم معنای مصدری دارد، هم اسم مصدری).

بخش چهارم

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَغُ فِي الْمَوْعِظَةِ،
وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى
مُسْتَحَقِّيهَا، وَإِضْرَارُ السُّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا. فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَضْوِيعِ
نَبْتِهِ، وَمِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْعَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَأَرِّ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ،
وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!

ترجمه

به یقین امام و پیشوا جز وظایفی که به امر خداوند بر عهده او نهاده شده،
وظیفه‌ای ندارد؛ یعنی ابلاغ مواعظ به همه مردم و تلاش و کوشش در خیرخواهی
در تمام زمینه‌ها، احیای سنت پیامبر ﷺ (و اجرای تمام قوانین الهی) و اجرای
حدود الهی درباره تمام مستحقین، بدون تبعیض و بی‌کم‌وکاست، و احقاق
حقوق و پرداختن سهم همگان (از بیت‌المال). (اما وظیفه شما این است که) در
فراگرفتن علم بکوشید، پیش از آن‌که درخت آن بخشکد و قبل از آن‌که به خود
مشغول گردید علم و دانش را از معدن آن‌که نزد اهلش می‌باشد استخراج کنید.
مردم را از منکرات بازدارید، و خودتان نیز مرتکب نشوید! چراکه شما
موظف هستید خود، ترک گناه کنید، آنگاه مردم را از آن نهی نمایید!

شرح و تفسیر

وظایف امام و مردم

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به وظایف پنج‌گانه پیشوای مسلمین و وظایف

مسلمانان در میان خود پرداخته و نکات مهمی را در این زمینه یادآور می‌شود؛ گویی بحث‌های پیشین امام علیه السلام که در بخش قبل آمده، این سؤال و ایراد را در اذهان بعضی برانگیخته که اگر ما در وادی جهالت افتاده‌ایم و یا شکایت مشکلات خویش را نزد نااهل برده‌ایم، به این دلیل است که امام دست ما را نگرفته و پابه‌پا نبرده و شیوه راه رفتن را به ما نیاموخته است.

در پاسخ این سؤال مقدر، امام علیه السلام می‌فرماید: من تمام وظایف خویش را که در پنج امر خلاصه می‌شود، در برابر شما انجام داده‌ام. این شما هستید که در انجام وظیفه کوتاهی کرده‌اید. می‌فرماید:

«به‌یقین امام و پیشوا جز وظایفی که به امر خداوند بر عهده او نهاده شده و وظیفه‌ای ندارد»؛ (إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيَّ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّي).

وظایف او از این قرار است:

۱. «ابلاغ مواعظ به همه مردم»؛ (الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ).
 ۲. «تلاش و کوشش در خیرخواهی در تمام زمینه‌ها»؛ (وَ الْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ).
 ۳. «احیای سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (و اجرای تمام قوانین الهی)»؛ (وَ الْإِحْيَاءُ لِلْسُّنَّةِ).
 ۴. «اجرای حدود الهی درباره تمام مستحقین، بدون تبعیض و بی‌کم‌وکاست»؛ (وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَيَّ مُسْتَحِقِّهَا).
 ۵. «احقاق حقوق و پرداختن سهم همگان (از بیت‌المال)»؛ (وَ إِضْدَارُ السُّهُمَانَ عَلَى أَهْلِهَا).
- و به این ترتیب، وظایف اصلی پیشوای مسلمین مشخص شده است.

۱. «سُهُمَانَ» بر وزن «لَقْمَان» جمع «سهم» به معنای بهره و نصیب است.

از یک سو: باید درباره احکام اسلام اطلاع رسانی کامل کند، به گونه‌ای که طالبان حق، از جهل و نادانی درآیند و بی‌اطلاعی از احکام، بدون دلیل، عذر شناخته نشود.

از سوی دوم: در خیرخواهی مسلمین و اصلاح وضع دینی و دنیوی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم نهایت تلاش و کوشش را به کار بندد.

و از سوی سوم: برای احیای احکام الهی و سنت پیغمبر ﷺ از طریق امر به معروف و نهی از منکر، یا هر وسیله دیگری کوشش کند.

از سوی چهارم: برای پیشگیری از جرایم، حدود الهی را در مورد مستحقین، بدون هیچ‌گونه تبعیض و تسامح اجرا کند.

و از سوی پنجم: حقوق مستحقین و نیازمندان را از بیت‌المال، بی‌کم‌وکاست بپردازد.

هنگامی که پیشوای مسلمین این امور را انجام دهد، دین خود را به بندگان خدا ادا کرده است و اگر نابسامانی پیش آید، بر اثر کوتاهی مردم است.

سپس امام علیه السلام به وظایف مردم پرداخته و سه وظیفه عمده برای آن‌ها بیان می‌کند.

نخست می‌فرماید: «(اما وظیفه شما این است که) در فراگرفتن علم بکوشید پیش از آن‌که درخت آن بخشکد! و قبل از آن‌که به خود مشغول گردید علم و دانش را از معدن آن‌که نزد اهلش می‌باشد استخراج کنید!»؛ (فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَشَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ).

ممکن است منظور از خشکیدن درخت علم، شهادت آن حضرت و منظور از

۱. «تصویح» به معنای خشک شدن گیاه و چوب و مانند آن است، به حدی که شکاف بردارد.

۲. «استشار» از ریشه «استشار» گرفته شده، و به معنای به هیجان درآوردن و منتشر ساختن است بنابراین، مستشار به معنای معدن و محل انتشار و استخراج است.

مرکز جوشش علم نیز وجود مبارک خود او باشد. به این ترتیب، به آن‌ها هشدار می‌دهد: پیش از آن‌که از میان شما بروم آنچه می‌خواهید برسید و فراگیرید.

این سخن همانند چیزی است که در اواخر عمر مبارکش می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُرُونِي؛ از من پرسید پیش از این‌که مرا نیابید».^۱

این احتمال نیز وجود دارد که مراد حضرت از این جمله، خشکیدن درخت وجود انسان باشد؛ چون انسان در هر سن و سالی آمادهٔ فراگیری علوم نیست. و این تفسیر با جملهٔ بعدی هماهنگ است؛ زیرا هرچه عمر انسان بالاتر رود، هم گرفتاری او بیشتر می‌شود و هم استعداد فراگیری او کمتر می‌گردد. جمع بین این دو تفسیر نیز کاملاً ممکن است.

در بیان دومین و سومین وظیفهٔ مردم چنین می‌گوید: «مردم را از منکرات بازدارید، و خودتان نیز مرتکب نشوید، چراکه شما موظف هستید خود، ترک گناه کنید، آنگاه مردم را از آن نهی نمایید!»؛ (وَ أَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!).

به این ترتیب، وظیفهٔ مردم این است که اولاً: سطح معرفت و علم و آگاهی خود را بالا ببرند؛ چراکه جهل یکی از عوامل ناهنجاری‌هاست و ثانیاً: در عمل به دستورات خداوند بکوشند و وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر را که یک وظیفهٔ عمومی است، فراموش نکنند و به‌یقین اگر حکومت، وظایف پنج‌گانهٔ خود را انجام دهد، و مردم نیز به این وظایف سه‌گانه عمل کنند، صلاح و سعادت، جامعه را فرا خواهد گرفت.

در این جا میان شارحان نهج‌البلاغه سؤالی مطرح شده، سؤالی که به ذهن هر خوانندهٔ دقیقی می‌آید و آن این‌که: چگونه امام علیه السلام نهی از منکر را مشروط به

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۹۳.

خودداری شخص نهی کننده از منکرات شمرده و فرموده: «فَإِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!». ^۱

ابن ابی الحدید در پاسخ این اشکال می‌گوید: «منظور این نیست که نهی از منکر مشروط به خودداری شخص نهی کننده باشد؛ بلکه منظور این است که من نخست شما را به خودداری از منکرات امر کردم و سپس نهی کردن دیگران». ^۱
 مرحوم شارح خوئی این پاسخ را نوعی تکلف شمرده، سپس افزوده: «بهتر این است که در پاسخ این سؤال گفته شود: امام عَلَيْهِ السَّلَام در ابتدا هر دو را واجب شمرده (بی آن‌که هیچ‌کدام مشروط به دیگری باشد) و جمله اخیر اشاره به این است که وجوب خویشتن‌داری در برابر منکرات، مؤکدتر از وجوب نهی از منکر است! چراکه اصلاح خویشتن، مقدم بر اصلاح دیگران است». ^۲

ولی بهتر این است که گفته شود: خویشتن‌داری از گناه، شرط کمال نهی از منکر است، نه شرط وجوب. زیرا به‌یقین انسان وقتی خود مرتکب گناهی شود و بخواهد دیگران را از آن نهی کند، سخن او تأثیر چندانی نخواهد داشت و اگر مردم جریان را بدانند او را مورد تمسخر قرار می‌دهند و می‌گویند:

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند

بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست! ^۳

لذا پیشوایان اسلام بر این معنا تأکید داشتند که: ما شما را از هر کاری که نهی می‌کنیم، نخست خودمان از آن پرهیز داریم.

داستان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روزی که خرما خورده بود و کودکی را به سبب این‌که

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۷۰.

۲. منهاج البراعة (خوئی)، ج ۷، ص ۲۵۱.

۳. کلیات سعدی، ص ۹۴۷، قصیده ۴.

خرما برایش مضر است از خوردن نهی نکرد، معروف است و در ادبیات فارسی
 نیز آمده است: رطب خورده منع رطب چون کند؟!
 امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز سوگند یاد می‌کند: «والله! شما را از هر چیزی که نهی
 کردم، قبلاً خودم آن را ترک گفتم».^۱

۱۰۶

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَفِيهَا يُبَيِّنُ فَضْلَ الْإِسْلَامِ وَيَذْكُرُ الرَّسُولَ الْكَرِيمَ، ثُمَّ يَلُومُ أَصْحَابَهُ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که مزایای اسلام را بیان کرده و به فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌فرماید، سپس یارانش را (به دلیل خلاف‌هایی که مرتکب شده‌اند) سرزنش می‌کند.^۱

بخش اول

صفحه ۳۰۷

»BfnEq ÅE , j n i - ° Ä o Æ Ñ v ù ç w ß Å o { m ° A ° k - d ° A

۱. سند خطبه:

در مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۳ آمده است که ما مدارک این خطبه را در ذیل کلمات قصار حضرت (کلمات ۳۰، ۳۱، ۲۲۶ و ۲۶۸) می‌آوریم و به نظر می‌رسد که همه این‌ها در یک خطبه جمع بوده که امام عليه السلام یک‌جا آورده است (و مرحوم سید رضی آن‌ها را جدا ساخته و هر قسمت را در جایی مطرح کرده است). ولی ما مدارک روشنی برای آنچه مصادر نقل کرده است، نیافتیم. آنچه از کتاب مستدرک و مدارک نهج البلاغه (ص ۲۴۹) استفاده می‌شود این است که بخشی از این خطبه در کتاب کافی، ج ۲، باب ذیل باب خصال المؤمن، ص ۴۹، ح ۱ و بخشی از آن در امالی شیخ طوسی، ص ۳۷، ح ۴۵ آمده است. (از اول خطبه، تا جمله وَالْجَنَّةُ سُبُّقَتُهُ).

عَلَى مَنْ غَالِبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبِرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ، وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ، وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَ تَبْصِيرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَ عِبْرَةً لِمَنْ اتَّعَظَ، وَ نَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَ ثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَ رَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَ جَنَّةً لِمَنْ صَبَرَ، فَهُوَ أُنْبَجُ الْمَنَاهِجِ، وَ أَوْضَحُ الْوَلَايِحِ؛ مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ الْجَوَادِّ، مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ، كَرِيمُ الْمِضْمَارِ، رَفِيعُ الْعَايَةِ، جَامِعُ الْحَلَبَةِ، مُتَنَافِسُ السُّبُقَةِ، شَرِيفُ الْقُرْسَانِ. التَّصَدِيقُ مِنْهَاجُهُ، وَ الصَّالِحَاتُ مَسَارُهُ، وَ الْأَمْوَاتُ عَايَتُهُ، وَ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَ الْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ، وَ الْجَنَّةُ سُبُقَتُهُ.

بخش دوم (و منها فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله)

صفحه ٣١٩

١/٤ « ١E ù,u MB°H².ÄnB»E ,u MÛ°HvLç n E Tè
 ° v çA °A-e nÖd °BÌ ° wn Ä XÄM ,i k°Aç k {
 j »BA «BÑÄE °A çè ù j 1/2 h °BBiÄè 1/2 q|A , %Äj 1/2HvÜ/2
 à ÄE , °aw °A UC, ç« 1/2 k« Äö o{ , ç» k°çofE ! «M
 ,i LfB» ,i jB» ,Bq|A o ô U1/p ù Boz eA , °é û°A «B°A
 /j » Tü/2 ,i çè 1/2 ,i °B ,i XjB

بخش سوم (و منها فی خطاب اصحابه)

صفحه ٣٢٧

B MÑ U , f BMBMo U ç«1/2 ° ÄB&A 1/2çj 1/2 TÄMç
 j 1/2 MB , k«Ä °k , °Ä °Ñé ù j 1/2 -è Ä , »A|
 ù â Ü1/2&Aj Ä 1/4 oUkç o1/4 °Ä ° , à w °öDh
 j o U °Ä&An 1/ES »Bf !1/4 û»FU MCBü Ü° TE !1/4 lé ÄU
 Ä TÜ E , Tç« 1/2 1/2 -ç°A Tè -ù ,i | oU Ä ,nk U «Ä
 ù 1/4 o v ,RB lz°BM4 °Ä , k E ù&An 1/2 T°wE , T1/pE
 ! °ç oz °&A Ä\ °,Kf fÑfS dU f çoù °,&A ÄRA z°A

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که از عنوان خطبه روشن شد، این خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

بخش اول، از اهمیت اسلام و برکات آثار آن سخن می‌گوید و انگشت روی نکات دقیقی در این زمینه می‌گذارد.

در بخش دوم، نخست از شخصیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عباراتی کوتاه و پرمعنا بحث می‌کند. سپس با دعاهای پرمحتوایی برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همه مؤمنین، این بخش را پایان می‌دهد.

در بخش سوم، یاران خود را مورد سرزنش قرار می‌دهد که با این همه نعمت‌ها و مواهب الهی که به شما داده شده است، چرا تماشاگر ظلم و فساد شده‌اید! چرا به ظالمان اجازه می‌دهید که رشته حکومت شما را به دست گیرند و هر کاری خواستند انجام دهند.

در بعضی از روایات آمده است که شخصی، از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام دربارهٔ ویژگی‌های اسلام و ایمان و کفر و نفاق سؤال کرد و حضرت این خطبه را در پاسخ او بیان فرمود. و در روایت دیگری از «اصبغ بن نباته» نقل شده است که امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام این خطبه را در خانه، یا در «دارالاماره» بیان فرمود؛ سپس دستور داد آن را بنویسند و برای مردم بخوانند.^۱



۱. همانطور که در کافی و امالی طوسی آمده و به آن اشاره شد.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ
أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَاقَبَهُ، وَ سَلَامًا لِمَنْ دَخَلَهُ،
وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ، وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ
بِهِ، وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَ آيَةً لِمَنْ ذُوَّ سَمٍّ، وَ تَبَصُّرَةً لِمَنْ
عَزَمَ، وَ عِبْرَةً لِمَنْ اتَّعَظَ، وَ نَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَ ثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَ رَاحَةً
لِمَنْ فَوَّضَ، وَ جَنَّةً لِمَنْ صَبَرَ، فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَنَاهِجِ، وَ أَوْضَحُ الْوَلَايِحِ؛
مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ الْجَوَادِّ، مُضِيءُ الْمَصَائِحِ، كَرِيمُ الْمِضْمَارِ، رَفِيعُ
الْعَايَةِ، جَامِعُ الْحَلَبَةِ، مُتَنَافِسُ السُّبُقَةِ، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ، التَّصْذِيقُ
مِنْهَاجُهُ، وَ الصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ، وَ الْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَ الْقِيَامَةُ
حَلَبَتُهُ، وَ الْجَنَّةُ سُبُقَتُهُ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که اسلام را تشریح کرد، راه‌های ورود به آن را آسان ساخت و ارکانش را در برابر کسانی که به ستیز برمی‌خیزند، استوار کرد. و آن را برای کسانی که دست به دامنش زنند، پناهگاه امنی قرار داد. برای آن‌ها که به حریمش گام نهند، وسیله سلامت و صلح؛ و برای آن‌ها که از منطقتش پیروی کنند، دلیل و برهان روشن؛ و برای آن‌ها که از آن دفاع کنند، گواه (آشکار). اسلام برای کسانی که از آن روشنایی بجویند نور است و برای آن‌ها که آن را درک کنند، مایه فهم و شعور؛ و برای کسانی که تدبّر کنند، سرچشمه عقل است. اسلام برای کسانی که جست‌وجوگر و تیزبین باشند نشانه (هدایت) است و برای

آن‌ها که عزم بر درک حقیقت دارند، مایه بصیرت؛ و برای آن‌ها که اندرز پذیرند، درس عبرت. اسلام برای آن‌ها که تصدیقش کند، مایه نجات است و برای آن‌ها که بر آن توکل و تکیه کنند، وسیله اطمینان؛ و برای کسانی که کار خود را به آن واگذارند، موجب راحتی و آسایش؛ و برای آن‌ها که (در راهش) صبر و استقامت به خرج دهند، سپری است (محکم). راه‌های واضح‌ترین راه‌ها، ورودی‌های آشکارترین ورودی‌ها، نشانه‌های مرتفع، جاده‌های روشن، و چراغ‌های پرنور است. میدان تمرین اسلام، پاک و پاکیزه؛ نقطه پایانی مسابقه، بلند و رفیع؛ اسب‌های این میدان، اصیل و آماده؛ جایزه مسابقه‌دهندگان، بسیار عالی؛ و سوارکاران آن، مردمی شریف‌اند.

تصدیق و یقین، راه رسیدن به اسلام است؛ و نشانه آن، اعمال صالح. پایان این مسابقه، مر است و دنیا میدان تمرین و قیامت میدان مسابقه و بهشت جایزه آن است!

شرح و تفسیر

ویژگی‌های ارزشمند اسلام

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به امتیازات مهم اسلام و ویژگی‌های پرارزش آن در ضمن ۲۶ جمله کوتاه و پرمعنا، اشاره فرموده است و همان‌گونه که در «خطبه در یک نگاه» آمد، این خطبه را در جواب کسی بیان فرمود که از ویژگی‌های اسلام و کفر و ایمان و نفاق سؤال کرده بود. حضرت دستور داد آن را بنویسند و در مسجد برای همه مردم بخوانند.

در آغاز، از حمد و ثنای الهی شروع می‌کند و می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که اسلام را تشریح کرد، راه‌های ورود به آن را آسان ساخت»؛
 (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ).

می دانیم «شریعت» به معنای راهی است که از کنارۀ نهرهای بزر به سوی آب می گشایند، تا مردم بتوانند به آسانی از آب استفاده کنند. در این جا امام علیه السلام را به نهر عظیم پربرکتی تشبیه فرموده و راههای وصل شدن به آن را آسان معرفی کرده است.

خداوند، هم اسلام آوردن را آسان کرده و خالی از هرگونه تشریفات؛ زیرا کافی است انسان شهادتین را از صمیم قلب بر زبان جاری کند تا از صف کفر و نفاق خارج گردد و در صفوف مؤمنین و مسلمین قرار گیرد؛ و هم برنامه های اسلام را آسان قرار داده است؛ با ادلۀ «لاضرر» و «نفی حرج» هرگونه ضرر و تکلیف سنگین و طاقت فرسا را از دوش انسان ها برداشته! اصل را بر «برائت» گذاشته و دستور داده فعل دیگران را حمل بر صحت کنند. هرگونه اکراه و اجبار را مردود شمرده و کلیۀ قراردادهایی را که با اکراه و اجبار صورت می گیرد، باطل اعلام کرده است. واجبات را تا آن جا لازم العمل شمرده که موجب مشقت و عسر و حرج نشود، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک کلمه فرموده است: «بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ الْبَيْضَاءِ؛ من با آیینی به سوی شما مبعوث شدم که هم خالص است و هم سهل و آسان و روشن»^۱.

اما سهل و آسان بودنش بدین معنا نیست که بدانندیشان بتوانند بر آن چیره گردند و غلبه کنند؛ لذا در دومین توصیف می فرماید: «اركانش را در برابر کسانی که به ستیز برمی خیزند، استوار کرده است»؛ (وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَيَّ مَنْ غَالَبَهُ).^۲ و به حکم آیه شریفه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۲ مسلمانان موظف اند که در برابر دشمنان، قوی و سخت گیر باشند و در برابر مؤمنان، رحیم و مهربان. سپس در چند توصیف دیگر می افزاید: «آن را برای کسانی که دست به دامنش

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۴۶.

۲. فتح، آیه ۲۹.

زنند پناهگاه امنی قرار داد، و برای آن‌ها که به حریمش گام نهند وسیله سلامت و صلح، و برای آنان که از منطقش پیروی کنند دلیل و برهان روشن، و برای آن‌ها که از آن دفاع کنند گواه (آشکار)؛ «فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَ سَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ».

آری، تمام مسلمانان بدون استثنا در محیط اسلام از امنیت کامل برخوردارند. پایه‌ها و مبانی آن، چنان محکم و قوی است که در برابر حق طلبان، قابل استدلال و در مقابل مخالفان، درخور دفاع است.

در ادامه این سخن، در چند توصیف دیگر می‌افزاید: «اسلام برای کسانی که از آن روشنایی بطلبند، نور است و برای آن‌ها که آن را درک کنند، مایه فهم و شعور و برای کسانی که تدبّر کنند، سرچشمه عقل است»؛ «و نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ، وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ».

از آن‌جا که برای رسیدن به یک حقیقت، سه مرحله وجود دارد: نخست، پیدا کردن جایگاه آن، سپس، فهمیدن، و بعد، تحلیل دقیق کردن، امام علیه السلام در سه جمله کوتاه مراحل سه‌گانه را بیان فرموده؛ نخست می‌فرماید: اسلام نور درخشانی است که افراد را به سوی خود فرامی‌خواند تا به آن برسند. سپس می‌گوید: قابل درک است برای کسانی که درباره آن تعقل کنند. و سرانجام می‌فرماید: آن‌ها که در آن تدبّر کنند، به مغز و حقیقت آن می‌رسند.

و به‌راستی، اسلام واجد همه این صفات است! زیرا قرآن که شرح و مبیین اسلام است، همه‌جا بر دلیل و برهان، بر منطق عقل تکیه می‌کند و همان‌گونه که در سوره مائده آیات ۱۵ و ۱۶ آمده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ

۱. «علق» از ریشه «عَلِقَ» به معنای چنگ زدن و چسبیدن به چیزی است و به خون بسته شده، بدین علت «عَلِقَهُ» گویند، که ذراتش به یکدیگر چسبیده است.

وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ «از طرف خداوند، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. خداوند به وسیله آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و به فرمان خود از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد و آن‌ها را به راه راست رهبری می‌کند».

در سه وصف دیگر می‌فرماید: «اسلام برای کسانی که جست‌وجوگر و تیزبین باشند، نشانه (هدایت) است برای آن‌ها که عزم بر درک حقیقت دارند، مایه بصیرت و برای آن‌ها که اندرز پذیرند درس عبرت»؛ (وَ آيَةٌ لِّمَن تَوَسَّمَ، وَ تَبْصِرَةٌ لِّمَن عَزَمَ، وَ عِبْرَةٌ لِّمَن اتَّعَظَ).

«تَوَسَّمَ» از ریشه «وسم» (بر وزن رسم) به معنای اثر گذاشتن و علامت نهادن است و «متوسم» به کسی گفته می‌شود که از کمترین اثر، پی به واقعیت‌ها می‌برد و معادل آن در فارسی، هوشیار و بافراست است. قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾؛ «در این (سرگذشت عبرت‌انگیز)، نشانه‌هایی است برای هوشیاران».^۱

درواقع، این تعبیر اشاره به نکات دقیق و باریکی است که در قرآن وجود دارد و افراد بافراست آن را درک می‌کنند. در ادامه این سخن، در بیان چهار ویژگی دیگر، می‌فرماید:

«اسلام برای آن‌ها که تصدیقش کنند، مایه نجات است، و برای آن‌ها که بر آن توکل و تکیه کنند، وسیله اطمینان، و برای کسانی که کار خود را به آن واگذارند، موجب راحتی و آسایش و برای آن‌ها که (در راهش) صبر و استقامت به خرج دهند، سپری است (محکم)»؛ (وَ نَجَاةٌ لِّمَن صَدَّقَ، وَ ثِقَّةٌ لِّمَن تَوَكَّلَ وَ رَاحَةٌ لِّمَن فَوَّضَ، وَ جَنَّةٌ لِّمَن صَبَرَ).

در این قسمت سخن از چهار فضیلت اخلاقی است: تصدیق و توکل و تفویض و صبر.

تصدیق اسلام در اعتقاد و عمل، بی شک سبب نجات است و توکل و اعتماد بر معارف اسلامی و برنامه‌های عملی آن، سبب اطمینان به آینده و حال، در دنیا و آخرت است و تفویض امر به اصول و فروع اسلام و به تعبیر دیگر: حرکت در سایه آن، سبب آرامش و راحتی است و صبر و استقامت در این مسیر و تحمل شدايد در حفظ عقیده و عمل به دستورات اسلام، سپری می‌سازد برای مقابله با اموری که سعادت فرد و جامعه را تهدید می‌کند.

درواقع، انسان، خواهان نجات و اطمینان و آرامش و امنیت است و تمام این‌ها در عمل به برنامه‌های اسلامی حاصل می‌شود.

در ادامه سخن، اشاره به پنج ویژگی دیگر درباره مسیر اسلام کرده، که درواقع جنبه نتیجه‌گیری از اوصاف گذشته دارد. می‌فرماید: «بنابراین، راه‌های واضح‌ترین راه‌ها، و ورودی‌های آشکارترین ورودی‌هاست. نشانه‌های مرتفع، جاده‌های آن روشن، و چراغ‌های آن پر نور است»؛ (فَهُوَ أْبْلَجُ الْمَنَاهِجِ^۱، وَأَوْضَحُ الْوَلَائِحِ^۲؛ مُشْرِفُ^۳ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ الْجَوَادِّ^۴، مُضِيٌّ الْمَصَابِيحِ).

درواقع، امام علیه السلام در این جا جاده‌ای را ترسیم کرده که تمام امتیازات یک جاده خوب را دارد. جاده آن چنان واضح است که پیدا کردن آن برای همه ممکن است.

۱. «ابلج» از ریشه «بلوج» بر وزن «بلوغ» به معنای نورانی و روشن است.

۲. «مناهج» جمع «منهج» به معنای جاده واضح و مستقیم است.

۳. «ولائج» جمع «ولیجه» از ریشه «ولوج» به معنای داخل شدن است. بنابراین، «ولائج» به معنای درهای ورودی می‌آید.

۴. «مُشْرِف» از ریشه «اشراف» در این جا به معنای مرتفع است.

۵. «جواد» جمع «جاده» به معنای راه وسیعی است که دو طرف آن درختکاری شده باشد و گاه به هر جاده وسیعی گفته می‌شود.

ورودی‌های متعددی دارد که آن‌ها نیز در برابر دیدگان حق‌طلبان قرار گرفته است. این جاده نیاز به نشانه‌هایی دارد که از دور نمایان باشد و مسیر را برای رهگذران کاملاً آشکار کند. جادهٔ اسلام در واقع چنین است.

قابل توجه این‌که در گذشته در مسیر راه‌ها، برج‌هایی می‌ساختند و بالای آن چراغی نصب می‌کردند که از دور نمایان بود و از بیراهه رفتن جلوگیری می‌کرد و آن را «منار» می‌نامیدند، یعنی محلّ نور. ولی معنای وسیع این کلمه، شامل تمام نشانه‌هایی می‌شود که رهروان را از انحراف باز می‌دارد.

اضافه بر این‌ها، جاده در روز، روشن و در شب با چراغ‌های پرنور برای رهگذران آشکار است.

این تعبیرات می‌تواند کنایه از محکّمات آیات قرآن، و سنّت صریح و آشکار، و معجزات و کرامات، و دلیل عقل و نقل، که مسیر پویندگان راه اسلام را روشن می‌سازد و نشانه‌های آشکار در جای‌جای این مسیر نصب می‌کند، باشد.

سپس در ادامهٔ این توصیفات، اسلام را به مسابقه‌ای تشبیه می‌کند که تمام ارکانش در بالاترین مرتبهٔ حسن و کمال است.

مسابقه معمولاً نیاز به ارکانی دارد: ۱. میدان تمرین ۲. محلّ پایان مسابقه ۳. اسب‌های آماده و ورزیده ۴. جایزهٔ عالی ۵. سوارکاران شریف و باارزش.

می‌فرماید: «میدان تمرین اسلام، پاک و پاکیزه؛ نقطهٔ پایانی مسابقه، بلند و رفیع؛ اسب‌های این میدان، اصیل و آماده؛ جایزهٔ مسابقه‌دهندگان، بسیار عالی، و سوارکاران آن مردمی شریف‌اند!»؛ (كَرِيمُ الْمُضْمَارِ^۱، رَفِيعُ الْغَايَةِ، جَامِعُ الْحَلْبِيَةِ^۲

۱. «مضمار» در اصل به معنای مکان یا زمان لاغر شدن است و از آن‌جا که اسب‌ها در موقع تمرین برای مسابقه لاغر و قوی می‌شوند، این واژه به زمان، یا مکان مسابقه اطلاق می‌شود.

۲. «حلبیه» از ریشهٔ «حَلَب» بر وزن «قَلَب» در اصل به معنای جمع شدن است و از آن‌جا که به هنگام دوشیدن

مُتَنَافِسُ السُّبْقَةِ^۲، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ).

سپس می‌افزاید: «تصدیق و یقین، راه رسیدن به اسلام است و نشانه آن، اعمال صالح»؛ (التَّصْدِيقُ مِنْهَا جُهُ، وَ الصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ).

سپس در آخرین جمله‌های این بخش، آنچه را که به صورت کلی آمده بود، به صورت جزئی مشخص می‌کند و می‌فرماید: «پایان این مسابقه مر است و دنیا میدان تمرین، و قیامت میدان مسابقه، و بهشت جایزه آن است»؛ (وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَ الْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ، وَ الْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ).

اگر در این جا سخنی از سوارکاران مسابقه‌دهنده به میان نیامده، به دلیل روشن بودن آن است.

زیرا آن‌ها جز مؤمنانی که دارای ایمان حقیقی هستند، نخواهند بود.

این تشبیه زیبا با بیان روشن تری - و با کمی تفاوت - در خطبه ۲۸ گذشت، که فرمود: «أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ، وَ عَدَا السَّبَاقِ، وَ السَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْعَايَةُ النَّارُ؛ بدانید! امروز روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جایزه برندگان بهشت و سرانجام (شوم) عقب‌ماندگان آتش دوزخ است».

نکته‌ها

۱. جایگاه دنیا و آخرت در جهان بینی اسلامی

دنیا برای دنیاپرستان و آن‌ها که آخرت را علماً و یا عملاً انکار می‌کنند، تمام

→ پستان حیوان، شیرها را در ظرفی جمع می‌کنند، این واژه به دوشیدن پستان حیوان هم، اطلاق شده است، سپس به اسب‌هایی که برای مسابقه گردآوری می‌شوند، اطلاق شده است.

۱. «متنافس» از ریشه «تنافس» به معنای تلاش دو انسان در برابر یکدیگر برای به دست آوردن چیز نفیسی است.

۲. «سُبْقَةُ» به معنای جایزه مسابقه است.

مطلوب و منتهای مقصود است و به همین دلیل، تمام ارزش‌ها را در پای آن قربانی می‌کنند.

تمام بدبختی‌های مردم جهان مولود این طرز فکر است که در عقیده و یا در عمل، زندگی سرای دیگر حضور نداشته باشد.

ولی در جهان‌بینی اسلامی، دنیا مرحله‌ای است گذرا و مقدمه‌ای برای آخرت، که در روایات اسلامی با تشبیهات مختلفی آمده است. گاه آن را «مزرعه» گاه «پل» و گاه «تجارخانه» شمرده‌اند، که شرح آن ذیل خطبه ۲۸ گذشت.

ولی در خطبه مورد بحث و بعضی دیگر از خطبه‌های نهج‌البلاغه، دنیا تشبیه به میدان تمرین و آخرت تشبیه به میدان مسابقه شده؛ تشبیهی بسیار رسا و گویا. در واقع انسان‌ها در این میدان با آموزش‌های عقیدتی و پرورش‌های اخلاقی، چنان قوی و نیرومند می‌شوند که در میدان مسابقه آخرت می‌توانند به سرعت در بهشت جای گیرند و در آسمان قرب خدا پرواز کنند. و این‌که در خطبه مورد بحث، «تصدیق» به عنوان «منهاج» و «صالحات» به عنوان «منار» آمده، اشاره به همین آموزش و پرورش الهی است.

از این تشبیه نکات زیر استفاده می‌شود:

الف) سعادت و نجات در آخرت را بی حساب به کسی نمی‌دهند؛ بلکه در پرتو سازندگی‌های فکری و اخلاقی و عملی خواهد بود.

ب) با پایان دنیا پرونده اعمال بسته می‌شود و قیامت جای حساب است نه عمل. همان‌گونه که میدان مسابقه جای تمرین نیست.

ج) جایزه این مسابقه، برترین جوایز است! چراکه این مسابقه برترین مسابقه‌هاست.

د) تفاوت درجات و مراتب انسان‌ها با اعتقاد، اعمال و اخلاق آن‌ها ارتباط دارد. ممکن است گروهی بهشتی باشند، ولی هرکدام در مقامی از مقامات

بهشت؛ همان‌گونه که برندگان یک مسابقه، نفر اول و دوم و سوم دارند که هرکدام جایزه متناسب رتبه خود را می‌گیرند.

ه) هیچ چیز از اعمال و رفتار ما در دنیا از میان نمی‌رود و آثار همه آنها باقی می‌ماند. همان‌گونه که آثار همه تمرینات برای مسابقه‌دهندگان محفوظ است. این همان است که قرآن می‌گوید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾.^۱

در حدیثی از امام مجتبی علیه السلام می‌خوانیم: حضرت بعد از آن‌که ماه رمضان را به‌عنوان مضمار خلق و میدان تمرین می‌شمارد، می‌فرماید: «وَ اِيْمُ اللّٰهِ لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ لَعَلِمُوا اَنَّ الْمُحْسِنَ مَشْغُولٌ بِاِحْسَانِهِ، وَ الْمُسِيءَ مَشْغُولٌ بِاِسَاْتِيْهِ؛ به خدا سوگند! اگر پرده برداشته شود، مردم خواهد دانست که نیکوکار، بهره‌مند از نیکوکاری خود و بدکار، درگیر بدکاری خویش است».^۲

۲. اسلام، شریعت سهل و آسان

همان‌گونه که در خطبه مورد بحث و روایتی که در ذیل آن نقل کردیم، آمده است، اسلام شریعتی است سهل و آسان؛ یعنی در عین این‌که همه اعمال انسان‌ها را تحت برنامه قرار می‌دهد، برنامه‌اش چنان است که مایه تنفر و رمیدن مردم نمی‌شود.

دقت در احکام اسلام، چه عبادات و معاملات و روابط انسان‌ها و چه مجازات‌ها، نشان می‌دهد که همه در پرتو این اصل تنظیم شده است؛ حتی در شدیدترین مجازات‌های اسلامی مثلاً قتل مرتکب زنای محصنه، این اصل رعایت شده؛ چراکه اگر مجازات، شدید است، در عوض، اثبات جرم به آسانی

۱. زلزال، آیات ۷ و ۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۰، ذیل ج ۴.

ممکن نیست. غالب دعاوی با دو شاهد اثبات می‌شود، اما در این جا چهار شاهد لازم است و حتی در اجرای بعضی از حدود که به صورت شلاق انجام می‌شود، دستور داده شده که در تابستان در هوای خنک، و در زمستان در موقع گرمی هوا اجرا شود؛ دست‌ها را زیاد بالا نبرند، تا ضربه شدید شود و بر جاهای حساس بدن نزنند و امثال این دستورها.

این مجرمان مستوجب حد، هرگاه قبل از دستگیری توبه کنند، گناهشان بخشیده شده و هر کجا شک و تردید در این مجازات‌ها پیدا شود، قاعده «درء» اجرا می‌شود که به معنای نادیده گرفتن جرم است.

در حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: «تکالیف و وظایف دینی را به اندازه توانایی مردم بر دوش آن‌ها بگذارید. سپس داستان مسلمانی را که همسایه کافری داشت و تمایل به اسلام پیدا کرده بود نقل می‌فرماید که آن همسایه مسلمان، مرد کافر را صبح و ظهر و شب مرتب به مسجد برد. به طوری که بیشتر اوقات او، در مسجد، صرف ادای واجبات و مستحبات می‌شد. یک روز که گذشت مرد تازه مسلمان انصراف خود را از اسلام اعلام کرد و گفت: این دین سختی است و من طاقت آن را ندارم. امام علیه السلام سپس فرمود: «إِنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ، وَإِنَّ إِمَارَتَنَا بِالرُّفْقِ، وَالْوَقَارِ، وَالتَّقِيَّةِ، وَحُسْنِ الْخُلُطَةِ، وَالْوَرَعِ، وَالْإِجْتِهَادِ. فَرَعَّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ، وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ؛ حُكُومَتُ بَنِي أُمَيَّةَ بِرِجْلِ شَمْسٍ وَتَقِيَّةٌ وَتَبَعِيَّةٌ؛ وَلِي حُكُومَتُ مَا بِرِجْلِ رَفْقٍ وَوَقَارٍ وَتَقِيَّةٍ (منظور تقیة مداراتی است) و حسن معاشرت و پارسایی و تلاش و کوشش است. بنابراین، تا می‌توانید (از این طریق) مردم را به دین خود و آیین اهل بیت علیهم السلام که در آن هستید، تشویق کنید»^۱.

بدیهی است که محبت و رفق و مدارا و برخورد خوب در مورد کسانی است که شرارت را پیشه خود نساخته‌اند و به یقین، اسلام در برابر ظالمان و ستمگران و اشرار و اوباش برخورد سختی دارد، تا امنیت جامعه در جهات مختلف خدشه‌دار نشود.

بخش دوم

و منها فی ذکر النبی ﷺ

,¼ ¼E-°A « ¼E ù,u MIBH^aÄnBE ,u MIBHvC n E Tè
a°A-ē n Öd°BM ° wn Ä» XÄM ; k°A k {
a°A æ ù ; ¼ø h°BüÄé ½ q|A , kÄ ; ¼Hv Ü½ ° v çA
UC, q«½ k«Äö o{ , q» k°çofE ! «M» EA «BÄE
,B qA o ô U¼p ù Boz eA , a é û°A «B°A ä ÄE , a w °A
,i æ ½ ,i °B ,i XfB» ,i LfB » ,i jB »
/i » Tü½

ترجمه

این بخش از خطبه از پیامبر ﷺ سخن می‌گوید:

او تلاش کرد، تا شعلهٔ فروزانی برای طالبان (حق) برافروخت و چراغ
پرفروغی بر سر راه گمشدگان وادی ضلالت قرار داد؛ او امین مورد اطمینان
شماست. شاهد و گواهتان در رستاخیز و برانگیختهٔ شما به‌عنوان نعمت،
و فرستادهٔ بحق به‌سوی شما، به‌عنوان رحمت است. بار خدایا! سهم وافر از
عدل خود و پاداش مضاعفی از خیرات از فضل خود، نصیب او گردان. خداوند!
بنای رفیع او را برترین بناها قرار ده و او را بر سرِ خوانِ (رحمت) خویش گرامی
دار؛ بر شرافت مقام او نزد خود بیفزای؛ و وسیلهٔ قرب خود را به وی عنایت کن،
مقام بلند و برتر را به او عطا فرما و ما را در زمرهٔ (دوستان و پیروان) او محشور
گردان، در حالی که نه رسوا باشیم و نه پشیمان؛ نه منحرف، نه پیمان‌شکن، نه
گمراه، نه گمراه‌کننده و نه فریب‌خورده!

شرح و تفسیر

صفات و مقامات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این بخش از خطبه به ویژگی‌ها و صفات عالی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره می‌کند و سپس علو مقام و درجات آن حضرت را از خدا می‌خواهد و سرانجام برای خودش و همه مؤمنان، جهت قرار گرفتن در زمره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعا می‌کند. می‌فرماید: «او تلاش کرد، تا شعله فروزانی برای طالبان (حق) برافروخت و چراغ پرفروغی بر سر راه گمشدگان وادی ضلالت قرار داد!»؛

(حَتَّى أَوْزَى^۱ قَبَسًا^۲ لِقَابِسٍ، وَأَنَارَ عِلْمًا لِحَابِسٍ).^۳

با توجه به این‌که این بخش از خطبه - به گفته مرحوم سید رضی - روایت دیگری از یکی از خطبه‌های پیشین (خطبه ۷۲) می‌باشد، به خوبی می‌توان فهمید که «حتی» غایت و انتهایی برای تلاش‌ها و کوشش‌های پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و نیز می‌توان دریافت که فاعل در جمله‌های «أَوْزَى» و «أَنَارَ» شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. به این ترتیب، آن حضرت دو کار مهم انجام داد:

نخست، شعله‌های فروزانی در اختیار طالبان حق قرار داد و دیگر این‌که، چراغ‌های پرفروغی بر سر راه گمشدگان نصب کرد.

گویا جمله اول، اشاره به علما و دانشمندان امت است، که شعله‌ای را به سان چراغ در اختیار می‌گیرند و به راه می‌افتند و گروهی را با خود می‌برند و جمله

۱. «أَوْزَى» از ریشه «وری» بر وزن «نفی» به معنای مستور ساختن است و هنگامی که به باب افعال می‌رود، به معنای آتش افروختن استعمال می‌شود؛ گویی آتشی که در دل مواد آتش‌زانهفته شده، از آن بیرون می‌آید و در خطبه بالا اشاره به انوار هدایت است، که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اختیار حق طلبان گذاشت.

۲. «قَبَسٍ» به معنای بخشی از آتش است که آن را از مجموعه‌ای جدا می‌کنند و «قَابِسٍ» کسی است که آن بخش از آتش را در اختیار می‌گیرد و در این‌جا اشاره به نور و هدایت است.

۳. «حَابِسٍ» به معنای حبس کننده است و در این‌جا به معنای انسان سرگردان آمده، زیرا کسی که در بیابان راه را گم می‌کند و سرگردان می‌شود شتر خود را نگه می‌دارد، تا ببیند از کدام راه باید برود.

دوم، اشاره به افراد عادی و معمولی است که چراغی در اختیار ندارند و چشمشان به نشانه‌ها و چراغ‌های منصوب در کنار جاده دوخته شده است. یا به تعبیر دیگر: هدایت خاص و عام را برای حق جویان فراهم ساخت.

سپس در یک نتیجه‌گیری زیبا و روشن می‌افزاید: «او امینِ مورد اطمینان شماست، و شاهد و گواهتان در روز رستاخیز و برانگیخته شما به‌عنوان نعمت، و فرستاده بحق به‌سوی شما به‌عنوان رحمت است»؛ (فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ، وَ شَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَ بَعِيثُكَ نِعْمَةً وَ رَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً).

«امینِ مأْمون» نوعی تأکید و به‌معنای امانتدار کامل است و «شاهد» و شاهد روز جزا بودن، اشاره به همان چیزی است که در آیه شریفه ۸۹ سوره نحل آمده است: «وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَاكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ»؛ «(به‌یاد آور!) روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها برمی‌انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم».

این گواهی می‌تواند بر اصول کلی باشد که در دعوت تمام انبیا بوده و یا به دلیل حضور علمی پیامبر ﷺ نسبت به اعمال تمام امتها گواهی بر جزئیات اعمال باشد.

تعبیر به «بَعِيثُكَ نِعْمَةً» اشاره به آن است که بعثت پیامبر ﷺ، هم نعمت بزرگی از سوی خداوند بود و هم نمونه بارزی از رحمت و اسعه حق، چراکه میلیون‌ها میلیون مردم جهان، در پرتو تعلیماتش راه حق را پیدا کردند و به آن پیوستند.

این سخن در واقع اقتباسی است از آیات قرآن، در آن جا که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...﴾^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲.

۱. آل عمران، آیه ۱۶۴.

۲. انبیاء، آیه ۱۰۷.

در ادامه این سخن، به عنوان قدردانی از زحمات طاقت فرسای پیامبر صلی الله علیه و آله و تعظیم و تکریم مقام والای او، امام علیه السلام دست به دعا برمی دارد و هفت نعمت الهی را برای این رسول گرامی از خدا می طلبد. عرضه می دارد: «بار خدایا! سهم وافر از عدل خود و پاداش مضاعفی از خیرات، از فضل خود، نصیب او گردان!»؛ **(اللَّهُمَّ اقسِم لَهُ مَقْسَمًا مِنْ عَدْلِكَ، وَ اجْزِهِ مَضْعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ).**

«خداوندا! بنای رفیع او را برترین بناها قرار ده، و او را بر سرِ خوانِ (رحمت) خویش گرامی دار؛ بر شرافت مقام او نزد خود بیفزای؛ وسیله قرب خود را به وی عنایت کن؛ و مقام بلند و برتر را به او عطا فرما!»؛ **(اللَّهُمَّ اَعْلِ عَلِيَّ بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءً وَ اَكْرِمْ لَدَيْكَ نُزُلَهُ^۱، وَ شَرِّفْ عِنْدَكَ مَنَزِلَهُ، وَ آتِهِ الْوَسِيلَةَ، وَ اَعْطِهِ السَّنَاءَ^۲، وَ الْفَضِيلَةَ).**

در دعای اول و دوم این نکته نهفته شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مقتضای عدل الهی استحقاق پاداش فراوانی دارد و به مقتضای فضل پروردگار استحقاق پاداش های مضاعف؛ قرآن مجید می گوید: **«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا»**؛ «هرکس کار نیکی به جا آورد ده برابر آن پاداش دارد».^۳ به یقین یک پاداش آن به مقتضای عدل است، و نه پاداش به مقتضای فضل پروردگار.

درخواست علو بنای پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بنای همه بنا کنندگان، یا اشاره به برتری آیین او بر همه آیین ها، به مقتضای **«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۴** است؛ یا برتری بنای مقامات بهشتی او؛ و یا برتری روحيات و فضایل معنوی آن حضرت. ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

۱. «نزل» هم به معنای منزلگاه آمده و هم به معنای چیزی که برای پذیرایی مهمان تازه وارد آماده می کنند و در این جا معنای دوم مناسب تر است.

۲. «سناء» به معنای درخشندگی و بلندی مقام است و گاه به معنای سیراب کردن نیز آمده است.

۳. انعام، آیه ۱۶۰.

۴. صف، آیه ۹.

تعبیر به «آیة الْوَسِيْلَةَ» ظاهراً اشاره به مقام عالی قُرب است و نتیجه آن درجات بسیار عالی بهشتی است. در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم ﷺ خطاب به اصحاب خود فرمود: «سَلُّوا اللّٰهَ لِي الْوَسِيْلَةَ؛ از خداوند برای من وسیله بخواهید!» و در ادامه این حدیث آمده است: «هِيَ دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الْفُ مِرْقَاةٌ... فَلَا يَنْتَقِيْ يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ اِلَّا قَالَ طُوبَى لِمَنْ كَانَ هَذِهِ الدَّرَجَةُ دَرَجَتَهُ؛ وسیله درجه من در بهشت است که هزار پله دارد.» سپس فاصله عظیم بین این مراتب را شرح می دهد تا به این جا می رسد: «در آن روز هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی نیست، مگر این که می گوید خوشا به حال آن کس که این مقام، مقام اوست!»^۱

در پایان این بخش، امام علیؑ برای خود و یارانش دعا می کند. عرضه می دارد: «ما را در زمره (دوستان و پیروان) او محشور گردان، در حالی که نه رسوا باشیم، نه پشیمان، نه منحرف، نه پیمان شکن، نه گمراه، نه گمراه کننده، و نه فریب خورده!»؛ (وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ غَيْرَ خَزَايَا، وَ لَا نَادِمِيْنَ، وَ لَا نَاكِثِيْنَ، وَ لَا ضَالِّيْنَ، وَ لَا مُضِلِّيْنَ، وَ لَا مَفْتُوْنِيْنَ).

اشاره به این که کسانی که بتوانند در پرتو علم و عمل، در زمره یاران پیامبر اکرم ﷺ قرار گیرند، از این هفت آسیب بزرگ در امان اند. در روز قیامت خوار و رسوا و شرمنده نمی شوند و هنگامی که در برابر نتایج اعمال خود قرار می گیرند از کرده ها پشیمان نخواهند شد؛ در صف منحرفان و پیمان شکنان قرار نخواهند گرفت؛ در وادی ضلالت سرگردان نمی شوند و بار گناه دیگران را بر دوش نمی کشند و فریب شیطان و هوای نفس را نمی خورند.

در حقیقت امام علیؑ به گروه هایی از امت پیامبر ﷺ اشاره می کند که وقتی وارد

۱. امالی صدوق، ص ۱۱۶، ح ۴.

۲. «خزایا» جمع «خزایان» به معنای رسوا و شرمنده است.

صحنه محشر می شوند، در یکی از این صفوف هفت گانه قرار می گیرند و شاید چنین کسانی در میان مخاطبان حضرت در آن روز نیز وجود داشتند و امام علیه السلام با دعایش به آنها هشدار و اندرز می دهد.

کلام مرحوم سید رضی

مرحوم سید رضی در ذیل این سخن می فرماید: «وَقَدْ مَضَىٰ هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ، إِلَّا أَنَّا كَرَّرْنَا هَاهُنَا لِمَا فِي الرَّوَايَتَيْنِ مِنَ الْإِخْتِلَافِ؛ این سخن در خطبه های پیشین گذشت؛ ولی ما آن را در این جا تکرار کردیم، چون در میان این دو روایت تفاوتی وجود داشت».^۱

نکته

اعتراف جالب!

ابن ابی الحدید در ذیل این بخش از خطبه، مطلب بسیار جالبی دارد. او می گوید: «از استادم (ابو جعفر نقیب) که مرد بانصاف و دور از تعصب بود در این جا سؤال کردم و گفتم: «من سخنان صحابه و خطبه های آنها را دیده ام، هیچ کدام را مثل علی علیه السلام در تعظیم و تکریم و بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله ندیدم و نه دعایی مانند دعای او، ما از نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه فصل های بسیاری را همانند این فصل دیده ایم که نشان می دهد او تعظیم و تکریم بسیار زیادی درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد (دیگران چرا چنین نبودند)؟».

ابو جعفر نقیب در پاسخ گفت: «هیچ یک از صحابه - جز علی علیه السلام - سخنان مدوئی که انسان چیزی از آن در مورد شخصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیاموزد، ندارند. آنها سخنانی معمولی و کم فایده دارند». سپس افزود:

۱. اشاره به خطبه ۷۲ است که شرح آن در ج ۳، ص ۱۷۵ - ۲۰۳ گذشت.

«ایمان علی به پیامبر ﷺ و تصدیق و پذیرش او بسیار قوی بود؛ او در ایمان و یقین خود ثابت، و در امور، قاطع و در عین حال، پیامبر اکرم ﷺ را کاملاً دوست می داشت؛ چراکه هم نسبتش به او می رسید، و هم تربیتش؛ و موقعیت او نزد پیامبر ﷺ با سایر اصحاب تفاوت داشت. اضافه بر این، شرافت را از پیامبر ﷺ گرفته بود؛ چراکه آن دو همچون یک روح در دو بدن بودند»^۱.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۷۴.

بخش سوم

و منها في خطاب اصحابه

وَقَدْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنزِلَةً تُكْرَمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ، وَتُوصَلُ بِهَا جِيرَانُكُمْ، وَيُعَظَّمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، وَيَهَابُكُمْ مَنْ لَا يَخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً، وَلَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمْرَةٌ وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَغْضَبُون! وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمِّهِ أَبَائِكُمْ تَأْتِفُونَ! وَكَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُّ، وَعَنْكُمْ تَصُدُّ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، فَمَكَّنْتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنَزَلَتِكُمْ، وَالْأَقْيَمْتُمْ إِلَيْهِمْ أَزْمَتَكُمْ، وَأَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، وَإِيْمُ اللَّهِ، لَوْ فَرَّقُواكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ، لَجَمَعَكُمْ اللَّهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ!

ترجمه

بخش دیگری از خطبه، خطاب به یاران:

شما از لطف خداوند بزرگ به مقامی رسیدید که حتی کنیزانتان را گرامی می‌دارند و به همسایگان‌تان محبت می‌کنند، کسانی که شما از آن‌ها برتر نیستید و حتی بر آنان ندارید، برای شما عظمت و احترام قائل‌اند، و کسانی که ترسی از قدرت شما ندارند و بر آن‌ها حکومتی ندارید، از شما حساب می‌برند. ولی شما می‌بینید که قوانین و پیمان‌های الهی شکسته شده، اما به خشم نمی‌آید! در حالی که اگر سنت‌های پدران‌تان نقض گردد، سخت ناراحت می‌شوید! در گذشته امور حکومت به دست شما بود و از ناحیه شما به دیگران می‌رسید و نتیجه (وداوری) نهایی به سوی شما باز می‌گشت، ولی شما مقام خویش را به ستمگران

واگذار کردید و زمام امور خود را به دست آن‌ها سپردید، و مأموریت‌های الهی را به آن‌ها دادید. آن‌ها به شُبّهات عمل می‌کنند و در شهوات غوطه‌ورند. اما به خدا سوگند! اگر دشمنان، شما را در زیر هر ستاره‌ای از آسمان پراکنده کنند، باز خداوند فرزندان شما را برای بدترین روز آن‌ها (روز انتقام) گردآوری می‌کند!

شرح و تفسیر

افسوس که قدر این نعمت را نشناختید

امام علیه السلام در این بخش آخر خطبه، در حقیقت اشاره به دو نکته مهم می‌کند که با یکدیگر ارتباط روشنی دارند:

نخست، عظمتی که مسلمانان در سایه اسلام پیدا کردند؛ عظمتی بی‌نظیر در چشم دوست و دشمن.

دیگر این‌که، شما مردم قدر این نعمت را نشناختید و بر اثر سستی و ضعف و زبونی، کار خود را به دست حکام ظالم، بی‌ایمان و شهوت‌پرست سپردید و این یک ناشکری عظیم بود.

می‌فرماید: «شما از لطف خداوند بزرگ، به مقامی رسیدید که حتی کنیزانتان را گرمی می‌دارند و به همسایگانتان محبت می‌کنند!»؛ (وَقَدْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنزِلَةً تُكْرَمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ وَتُوصَلُ بِهَا جِيرَانُكُمْ).

«و کسانی که شما از آن‌ها برتر نیستید، و حتی بر آنان ندارید، برای شما عظمت و احترام قائل‌اند»؛ (وَيُعَظِّمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ).

«و کسانی که ترسی از قدرت شما ندارند و بر آن‌ها حکومتی ندارید، از شما حساب می‌برند»؛ (وَيَهَابُكُمْ^۱ مَنْ لَا يَخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً^۲، وَلَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمْرَةٌ).

۱. «یهاب» از ریشه «هیب» به معنای احترام آمیخته با ترس است.

۲. «سطوة» در اصل به گفته راعب در مفردات به معنای بلند شدن اسب بر سر پاها و بلند کردن دست‌هاست.

سپس به معنای قهر و غلبه و سلطه بر چیزی آمده است.

درواقع امام علیه السلام با این تعبیرات زیبا و گویا، مقام و منزلت مسلمین را در سایه اسلام بیان می‌کند. نه تنها خودشان در نظر دوست و دشمن احترام داشتند، بلکه به کنیزان آن‌ها نیز احترام می‌گذاشتند؛ همسایگان‌شان را به خاطر آن‌ها مورد لطف و عنایت قرار می‌دادند و اقوامی که از نظر قدرت و مکنت چیزی از آنان کم نداشتند و شرمنده احسانی نبودند، مسلمانان را بزر می‌داشتند و حتی آن‌ها که از قلمرو حکومت اسلام بیرون بودند، ابهت و هیبت برای آنان قائل بودند.

مسلم است، به مضمون حدیث شریف: «مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ کسی که بنده خدا باشد و از خدا بترسد، دیگران از او می‌ترسند و برای او هیبت قائل‌اند و آن‌کس که بنده هوی و شیطان باشد، از همه چیز بیمناک و ترسناک است».^۱ مسلمانانی که به حقیقت اسلام عمل کرده و دستورات خداوند را به درستی اجرا کنند و تقوای الهی را پیشه سازند، نزد دیگران نیز محترم و پرهیبت‌اند. این یک واقعیت است و هرگز مبالغه‌ای در آن نیست. مورخ و جامعه‌شناس معروف غربی «گوستاوبون» در تاریخ تمدن اسلام و عرب نقل می‌کند: «هنگامی که بعضی از فرماندهان بزر آماده جنگ و ستیز با مسلمین می‌شدند، آگاهان تعجب می‌کردند که حمله بردن به محل و موطن نیرویی که تا مدت پانصد سال، تمام اروپا را به وحشت و اضطراب انداخت، اقدامی متهورانه است».^۲

این‌ها به دلیل آن بود که مسلمین در پرتو ایمان، افرادی شجاع و فداکار و از جان گذشته و شکست‌ناپذیر شده بودند.

علاوه بر این، امدادهای غیبی و عنایات الهی نیز شامل حال آن‌ها بود. ابن‌ابی‌الحدید داستان عبرت‌انگیزی نقل می‌کند که شاهد گویای این معناست.

۱. کافی، ج ۲، باب الخوف والرجاء، ص ۶۸، ح ۳.

۲. تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۳۹۴، (باب هشتم، فصل آغاز جنگ صلیبی).

می‌گوید: «هنگامی که لشکر اسلام از دجله به سوی کاخ سفید مدائن عبور کرد، زمانی بود که دجله در حال «مد» و همچون دریای مواجی بود. آن‌ها سوار بر اسب (و اسب‌ها شناکنان) در حالی که نیزه بر دست داشتند، نه زرهی در تن و نه کلاه‌خودی بر سر، راه می‌پیمودند.

لشکر ساسانیان بعد از یک تیراندازی شدید، عقب‌نشینی کردند و مسلمانان همچنان پیش می‌آمدند و از تیرها نمی‌ترسیدند؛ کشاورزی که در آن نزدیکی بود و بیلی در دست داشت، به یکی از لشکریان ساسانی که از تیراندازان ماهر بود گفت: «وای بر شما! شما با این همه سلاح از برابر این جمعیت بی‌دفاع فرار می‌کنید! راستی شرم‌آور و خجالت‌آور است!» آن مرد لشکری که سوار بر مرکب بود، گفت: بیل خود را در گوشه‌ای روی زمین نصب کن! او چنین کرد. سوار تیرانداز، آن را هدف قرار داد، به طوری که تیر بیل را شکافت و از سوی مقابل درآمد. سپس به آن مرد کشاورز گفت: «الآن نگاه کن!» در همین حال، بیست تیر به سوی یکی از سربازان اسلام پرتاب کرد، ولی حتی یکی از تیرها نه به او اصابت کرد و نه به اسبش، در حالی که فاصله زیادی نداشت. بعد به او گفت: دیدی؟ گویی این جمعیت در پوششی از حمایت (الهی) قرار دارند!.^۱

سپس امام علیه السلام در قسمت دوم از بخش اخیر این خطبه، به ناسپاسی مردم در مقابل آن همه نعمت و قدرت اشاره کرده، می‌فرماید: «شما می‌بینید که قوانین و پیمان‌های الهی شکسته شده اما به خشم نمی‌آیید! در حالی که اگر سنت‌های پدران‌تان نقض گردد، سخت ناراحت می‌شوید!»؛ (وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مُنْقُوضَةً فَلَا تَعْضَبُونَ! وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمَمِ آبَائِكُمْ تَأْنِفُونَ!).^۲

اشاره به این‌که اگر یک سنت قبیلگی و طایفه‌ای در میان آن‌ها شکسته می‌شد،

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۱۷۷.

۲. «تَأْنِفُونَ» از ریشه «أَنَفَ» بر وزن «شرف» به معنای ناخوش داشتن چیزی است.

فریادشان بلند می‌گشت؛ اما بنی‌امیه در مقابل چشم آن‌ها، تمام سنن الهی را درهم شکستند، ولی آن‌ها فریاد برنیاوردند و این ناسپاسی بسیار بزرگی در برابر آن همه نعمت‌های الهی بود.

سپس می‌افزاید: «در گذشته، امور حکومت به دست شما بود و از ناحیه شما به دیگران می‌رسید و نتیجه (و داوری) نهایی به‌سوی شما بازمی‌گشت؛ ولی شما مقام خویش را به ستمگران واگذار کردید و زمام امور خود را به دست آن‌ها سپردید و مأموریت‌های الهی را به آن‌ها دادید!»؛ (وَ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُّ، وَعَنْكُمْ تَصُدُّ، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، فَمَكَنتُمُ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَ أَلْقَيْتُمُ إِلَيْهِمْ أَرْسَلْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ).

این، ناسپاسی بزرگ دیگری بود که بعد از آن همه قوت و قدرت - به‌گونه‌ای که همه چیز در دست آن‌ها بود، و جز به اراده آن‌ها کاری انجام نمی‌شد - میدان را برای ظالمان خالی کردند و آن‌ها بر جای پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تکیه زدند و زمام امور مسلمین را به دست گرفتند.

در ادامه این سخن می‌فرماید: «آن‌ها به شبهات عمل می‌کنند و در شهوات غوطه‌ورند!»؛ (يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ).

آری، در عصر حکومت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، کارها به دست صالحان سپرده می‌شد؛ و برنامه‌های حکومت اسلامی در تمام زمینه‌ها در مسیر اسلام پیش می‌رفت؛ ولی غفلت و سستی و ناسپاسی مردم سبب شد که بازماندگان دوران جاهلیت و تفاله‌های شرک و عصبیت، فرزندان ابوسفیان - دشمن شماره یک اسلام -، بر تخت و حکومت اسلامی تکیه زدند و همه چیز را دگرگون ساختند.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه جمله «وَ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُّ...» را اشاره به احکام الهی دانستند نه حکومت، و گفته‌اند: احکام خدا از سوی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام عَلَيْهِ السَّلَام به مردم تعلیم داده می‌شد؛ سپس از سوی اصحاب این دو بزرگوار به سایر مردم تعلیم داده می‌شد، و آن‌ها بازمی‌گشتند و نسل‌های آینده را تعلیم می‌دادند.

یا این که داوری درباره احکام الهی به سوی اصحاب بازمی گشت و آن ها در اختلافات مردم داوری می کردند.^۱

ولی این گونه احتمالات، ضعیف به نظر می رسد و جمله «فَمَكَنتُمْ الظَّلمةَ مِنْ مَنزِلَتِكُمْ» که اشاره به امر حکومت است، با این گونه تفسیرها سازگار نیست. منظور از جمله «يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ» این است که آن ها (بنی امیه) برای توجیه کارهای خلاف خود، به متشابهاات و تعبیراتی از قرآن یا کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله - که می توانستند به کمک قرائت های جدید، بر مقصود انحرافی خود تطبیق دهند - تمسک می جستند؛ و به جای این که به هدایت مردم و نشر عدالت و تقوا بپردازند، در شهوات غوطه ور بودند و چیزی جز حفظ مقام و شهوات حیوانی و انتقام جویی های وحشیانه و سنن جاهلی، برای آن ها مفهومی نداشت.

در آخرین جمله می فرماید: «به خدا سوگند! اگر دشمنان، شما را در زیر هر ستاره ای از آسمان پراکنده کنند، باز خداوند فرزندان شما را برای بدترین روز آن ها (روز انتقام) گردآوری می کند!»؛ (وَإِيمُ اللَّهِ، لَوْ فَرَّقُوكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ، لَجَمَعَكُمْ اللَّهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ!).

بسیاری از شارحان نهج البلاغه این جمله را اشاره به قیام ابومسلم خراسانی و قیام مردم عراق بر ضد بنی امیه دانسته اند که به بدترین وجهی از آنان انتقام گرفتند و ریشه آن ها را به کلی قطع کردند و حتی گاهی دست به کارهای وحشیانه ای زدند که در تاریخ هم کم سابقه است.

این احتمال که جمله مذکور اشاره به قیام حضرت مهدی علیه السلام باشد که بعضی از شارحان نهج البلاغه^۲ ذکر کرده اند، بسیار بعید است و با تعبیرات خطبه هم خوانی ندارد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۷۸.

۲. منهاج البراعة (خوئی)، ج ۷، ص ۲۷۳.

جمله «لَوْ فَرَّقُوْكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ» کنایه از نهایت پراکندگی و از هم گسیختگی است و گرنه هرگز نمی‌توان هر انسانی را در زیر ستاره‌ای، روی زمین جای داد.

نکته

انتقام عجیب عباسیان از امویان!

بنی‌امیه جنایات وحشیانه عجیبی در دوران کوتاه تاریخ خود انجام دادند و سرانجام انتقام سختی از آن‌ها گرفته شد و تعبیر به «شَرُّ یَوْمٍ» در خطبه مورد بحث می‌تواند اشاره به آن باشد. در این جا به یک نمونه از آن اشاره می‌کنیم که راستی عبرت‌انگیز است:

«هنگامی که نخستین خلیفه عباسی «عبدالله سفّاح» بر تخت قدرت نشست، در فکر بود که چگونه از سران بنی‌امیه انتقام سختی بگیرد. در همین ایام، سران بنی‌امیه که پراکنده شده بودند، به او نامه نوشتند و از او امان خواستند. «سفّاح» از فرصت استفاده کرد و پاسخ محبت‌آمیزی به آن‌ها داد و نوشت که به کمک آن‌ها سخت نیازمند است و آنان را مورد عطا و بخشش قرار خواهد داد؛ لذا سران «آل زیاد» و «آل مروان» و خاندان معاویه دعوت او را پاسخ گفتند و نزد او حاضر شدند.

سفّاح دستور داد کرسی‌هایی از طلا و نقره برای آن‌ها نصب کردند و این، شگفتی مردم را برانگیخت که چرا سفّاح با این جنایت‌کاران چنین رفتار می‌کند. در این هنگام یکی از دربانان وارد مجلس شد و به سفّاح خبر داد که مردی ژولیده و غبارآلود از راه رسیده و درخواست ملاقات فوری دارد.

سفّاح با این اوصاف او را شناخت، گفت: قاعدتاً باید «سُدَیف» شاعر باشد؛ بگویند وارد شود.

بنی امیه با شنیدن نام «سُدیف» رنگ از چهره هایشان پرید و اندامشان به لرزه درآمد؛ زیرا می دانستند او شاعری توانا، فصیح، شجاع و از دوستان و شیعیان علی علیه السلام و از دشمنان سرسخت بنی امیه است.

سُدیف وارد شد؛ هنگامی که نگاهش به بنی امیه افتاد، اشعار تکان دهنده‌ای درمورد ظلم‌های بنی امیه بر بنی هاشم قرائت کرد که از جمله آن‌ها این دو بیت بود:

وَ اذْکُرُوا مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَ زَیْدٍ وَ قَتِيلِ بِجَانِبِ الْمَهْرَاسِ
وَ الْقَتِيلَ الَّذِي بِحَرَّانَ اَضْحَى ثَاوِیاً بَیْنَ غُرْبَةٍ وَ تَتَاسِ

«به یاد آورید! محل شهادت حسین علیه السلام و زید را و آن شهیدی که در مهراس (اشاره به شهادت حمزه در اُحد است) شربت شهادت نوشید.

و آن شهیدی که در حرّان به شهادت رسید و تا شامگاهان در تنهایی بود و (حتی جنازه او) به فراموشی سپرده شد (اشاره به شهادت «ابراهیم بن محمد» یکی از معاریف بنی هاشم و بنی عباس در سرزمین حرّان در نزدیکی مرزهای شمالی عراق است)»^۱.

سَفّاح دستور داد خلعتی به سُدیف بدهند و به او گفت: فردا بیا تا تو را خوشنود سازم و او را مرخص کرد؛ سپس رو به بنی امیه کرد و گفت: سخنان این برده و غلام بر شما گران نیاید، او حق ندارد درباره موالی خود سخن بگوید؛ شما مورد احترام من هستید (بروید و فردا بیایید!)

بنی امیه پس از بیرون آمدن از نزد سَفّاح به مشورت پرداختند. بعضی گفتند: بهتر آن است که فرار کنیم؛ ولی گروه بیشتری نظر دادند که خلیفه و عده نیکی به ما داده و سُدیف کوچک‌تر از آن است که بتواند نظر خلیفه را برگرداند.

فردا همه نزد سَفّاح آمدند؛ او دستور پذیرایی از بنی امیه را داد؛ ناگهان سُدیف شاعر وارد شد و رو به سَفّاح کرد و گفت:

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۵.

«پدرم فدایت باد! تو انتقام گیرنده خون‌هایی؛ تو کشنده اشرازی». سپس اشعار بسیار مهیجی خواند که از ظلم و بیدادگری بنی‌امیه به‌خصوص از ظلم آن‌ها بر شهیدان کربلا سخن می‌گفت. سفّاح ظاهراً برآشفته و به سُدیف گفت: تو در نظر من احترام داری؛ ولی برگرد و دیگر از این سخنان مگو و گذشته را فراموش کن.

بنی‌امیه از کاخ سفّاح بیرون آمدند و به شور پرداختند؛ گفتند: باید از خلیفه بخواهیم سُدیف را اعدام کند وگرنه سخنان تحریک‌آمیز او ما را گرفتار خواهد کرد. سفّاح شب‌هنگام سُدیف را احضار کرد و گفت: وای بر تو! چرا این قدر عجله می‌کنی؟!

سُدیف گفت: «پیمانۀ صبر من لبریز شده و بیش از این طاقت تحمل ندارم. چرا از آن‌ها انتقام نمی‌گیری؟» سپس بلندبلند گریه کرد و اشعاری دربارهٔ مظالم بنی‌امیه بر بنی‌هاشم خواند که سفّاح را تکان داد و به شدت گریست. سُدیف نیز آن قدر گریه کرد که از هوش رفت؛ هنگامی که به هوش آمد سفّاح به او گفت: روز آن‌ها فرا رسیده و به مقصودت خواهی رسید! برو امشب را آرام بخواب و فردا بیا. اما سُدیف آن شب به خواب نرفت و پیوسته با خدا مناجات می‌کرد و از او می‌خواست که سفّاح به وعده‌اش وفا کند.

سفّاح روز بعد برای اغفال بنی‌امیه دستور داد منادی ندا کند که امروز روز عطا و جایزه است. بنی‌امیه به طرف قصر هجوم آوردند و درهم و دینارهایی در میان آن‌ها پخش شد. سفّاح چهارصد نفر از غلامان نیرومند خود را مسلح ساخت و دستور داد: هنگامی که من عمامه را از سر برداشتم، همهٔ حاضران را به قتل برسانید.

سفّاح در جای خود قرار گرفت و رو به بنی‌امیه کرد و گفت: امروز روز عطا و جایزه است؛ از چه کسی شروع کنم؟ آن‌ها برای خوشایند سفّاح گفتند: از بنی‌هاشم شروع کن!

یکی از غلامان که با او تباری شده بود گفت: «حمزه بن عبدالمطلب» بیاید و عطای خود را بگیرد.

سُدیف که در آن جا حاضر بود گفت: حمزه نیست. سفّاح گفت: چرا؟ گفت: زنی از بنی امیه به نام هند، وحشی را واداشت تا او را به قتل برساند؛ سپس جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گرفت.

سفّاح گفت: عجب! من خبر نداشتم، دیگری را صدا بزن.

غلام صدا زد: «مسلم بن عقیل» بیاید و عطای خود را بگیرد.

خبری نشد؛ سفّاح پرسید: چه شده؟ سُدیف در جواب گفت: «عبیدالله بن زیاد» او را گردن زد و طناب به پای او بست و در بازارهای کوفه گردانید.

سفّاح گفت: عجب! نمی دانستم، دیگری را طلب کنید و غلام همچنان ادامه داد و یک یک را صدا زد، تا به امام حسین علیه السلام و ابوالفضل العباس و زید بن علی و ابراهیم بن محمد رسید. بنی امیه هنگامی که این صحنه را دیدند و این سخنان را شنیدند، به مر خود یقین پیدا کردند و در این جا بود که آثار خشم و غضب در چهره سفّاح کاملاً نمایان شد و با چشمش به سُدیف اشاره کرد و سُدیف اشعاری انشاء کرد که از جمله آنها دو بیت زیر است:

حَسِبْتُ أُمَّيَّةً أَنْ سَتَرَضِي هَاشِمُ عَنْهَا، وَيَذْهَبُ زَيْدُهَا وَحُسَيْنُهَا
كَذَبْتُ وَحَقُّ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ حَقًّا سَتُبْصِرُ مَا يُسَيِّئُ ظُنُونُهَا

«بنی امیه پنداشتند که بنی هاشم به آسانی از آنها خشنود می شوند و حسین بن علی و زید را فراموش می کنند.

دروغ گفتند! به حق محمد و وصی او سوگند! که به زودی چیزهایی می بینند که به اشتباه خود پی می برند».

سفّاح با صدای بلند گریه کرد و عمامه را از سر انداخت و سخت آشفته شد و صدا زد: «يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ، يَا لَثَارَاتِ بَنِي هَاشِمٍ؛ ای خونخواهان امام حسین و ای خونخواهان بنی هاشم!»

غلامان با مشاهده این علامت از پشت پرده‌ها بیرون آمدند و با شمشیر به جان سران بنی امیه افتادند و طولی نکشید که جسد بی جان همه آن‌ها بر زمین افتاد و آن‌ها که بیرون قصر بودند مشاهده کردند که خون از درون قصر بیرون می‌آید و بدین وسیله از جریان آگاه شدند...»^۱

البته این داستان، طولانی است و ما بخشی از آن را نقل کردیم که نشان می‌دهد همان‌گونه که علی علیه السلام در خطبه مورد بحث پیش‌بینی فرموده بود، بنی امیه بدترین روز خود را مشاهده کردند.

۱. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۶۲؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۶۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۷؛ الفخری، ص ۱۴۸؛ البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۷۲؛ الفتوح، ج ۸، ص ۳۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲۹. برای اطلاع بیشتر به منهاج البراعة (خوئی)، ج ۷، ص ۲۲۳ مراجعه شود.

وَمِنْ كَلَامِ لِهٖ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي بَعْضِ أَيَّامِ صِفِّينَ

از سخنان امام عليه السلام است

که در یکی از روزهای جنگ صفین ایراد فرمود^۱

خطبه در یک نگاه

با توجه به این که امام عليه السلام این سخن را در یکی از ایام جنگ صفین بیان فرموده، و نشان می‌دهد ناظر به حادثه‌ای است که در آغاز آن، اصحاب امام عليه السلام عقب‌نشینی کردند و سپس بازگشتند و بر دشمن پیروز شدند؛ مقصود امام عليه السلام این بوده که نخست عقب‌نشینی آن‌ها را با الفاظی لطیف و ملایم نکوهش و مذمت کند، سپس از ضدّ حمله آن‌ها ستایش و تمجید به عمل آورد و آن‌ها را

۱. سند خطبه:

این کلام را طبری در تاریخ خود، ج ۴، ص ۱۷ در حوادث سنه ۳۷ و مرحوم کلینی در کتاب جهاد از کافی، ج ۵، باب ما کان یوصی امیر المؤمنین عليه السلام به عند القتال، ص ۴۰، ضمن ح ۴ و نصر بن مزاحم در کتاب صفین، ص ۲۵۶ (با تفاوت‌هایی) نقل کرده‌اند. ابن اثیر در کتاب نه‌ایه لغات پیچیده این کلام را تفسیر کرده، که نشان می‌دهد به دست او هم رسیده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۷)

تشویق به ایستادگی در برابر دشمن کند و به یقین، گذاشتن انگشت روی نقطهٔ ضعف و سپس پرداختن به نقاط قوت، و تشویق آنان، از نظر روانی تأثیر خاصی دارد، که امام علیه السلام در این کلام فصیح و بلیغ خود از این روش بهره گرفته است.

ūB °A fp d U ù û ; Å fpBd»A , T°] S Ē kç
 ,ö o z°Ag ùD ,J oÄ°A ½B° T»E ,Bz°AÑ EJAoÅE ,BĒ°A
 ¼E nk b B û { kÜ° / è Å ABv°A ,kÜ°A » A
 B-f û çA ¼ Å » aqU , f pB B-f » p d Uoi ĒM TĒ
 oAi E EKfo Ubb°BMG\ { ,ñB «°BMV e ; f °pE
 !BjnA¼ ÅjAnU ;BâB e ; Å ¼U j oà - °A °ÑM B

ترجمه

من فرار و کناره گیری شما را از صفوف خودتان مشاهده کردم (و با چشم
 خود دیدم) که فرومایگان خشن و اعراب بادیه نشین شام، شما را به عقب نشینی
 وادار کردند، در حالی که شما از بزرگان (و شجاعان) و پیشگامان عرب و از
 سران شرف و پیشروان و برجستگان آنها هستید (ولی خوشوقتم که طولی
 نکشید تا) ناراحتی درون سینه مرا شفا بخشیدید (و بر زخم دلم مرهم نهادید؛)
 چون دیدم همان گونه که آنها شما را عقب راندند، شما صفوفشان را درهم
 شکستید و آنان را از لشکرگاه خود به عقب رانید؛ با رگبار تیر و نیزه به آنها
 حمله کردید، آن چنان که فراریان آنها همچون شتران تشنه عقب رانده شده از
 ورود به آبشخور، بر روی هم می ریختند!

شرح و تفسیر

بر زخم دلم مرهم نهادید

بعضی از شارحان نهج البلاغه نقل کرده اند که امام علیه السلام این خطبه را هنگامی

بیان فرمود که میمنه (بخش راست لشکر) اهل عراق عقب‌نشین کرد؛ سپس در یک ضدّ حمله، به جای خود بازگشت و به «مالک اشتر» پیوست و «مالک» به اتفاق آن‌ها بر صفوف لشکر شام یورش برد و آن‌ها را پراکنده ساخت.^۱ هنگامی که امام علیه السلام این دو صحنه را مشاهده کرد، آن‌ها را مخاطب ساخت و سخنان مذکور را خطاب به آن‌ها ایراد فرمود.

در این جمله‌های کوتاه، امام علیه السلام برای تشویق این گروه از یارانش نخست به نقطه ضعف آن‌ها اشاره کرده و بعد به جبران آن ضعف از ناحیه خودشان اشاره می‌کند و گفتار خود را با انواع تشبیهات عمیق و زیبا و کنایات پر معنای آمیزد، تا عمیق‌ترین اثر را در روح و جان آن‌ها بگذارد، و در آینده از آن‌ها پند گیرند و در برابر حملات دشمن استقامت بیشتری نشان دهند.

نخست می‌فرماید: «من فرار و کناره‌گیری شما را از صفوف خودتان مشاهده کردم (و با چشم خود دیدم) که فرومایگان خشن و اعراب بادیه‌نشین شام، شما را به عقب‌نشینی وادار کردند»؛ (وَقَدْ رَأَيْتُمْ جَوْلَتَكُمْ^۲، وَانْحِيَا زَكُم^۳ عَنْ صُفُوفِكُمْ، تَحُوزُكُمْ الْجَفَاةُ^۴ الطَّغَامِ^۵، وَأَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ).

۱. نصر بن مزاحم در کتاب صفین شأن ورود این خطبه را به‌خوبی بیان کرده است. او می‌گوید: روز هفتم ماه صفر بود که از روزهای وحشتناک جنگ صفین محسوب می‌شد؛ در آن روز لشکر معاویه به بخشی از لشکر امیرمؤمنان علی علیه السلام حمله کردند و آن‌ها را عقب راندند؛ علی علیه السلام ناراحت شد و آن‌ها را ملامت کرد و سپس آن‌ها را تشویق به حمله فرمود و به اتفاق «مالک اشتر» حمله سریع و مؤثری کردند و دشمن را درهم کوبیدند و به عقب راندند؛ و نگاه امام علیه السلام خطبه مورد بحث را ایراد فرمود. (کتاب صفین، ص ۲۴۳-۲۵۶).

۲. «جوله» از ریشه «جولان» در اصل به معنای دور زدن در میدان و مانند آن است؛ و گاه به معنای عقب‌نشینی، سپس بازگشت به میدان و حمله به دشمن - که یک حرکت دورانی است - آمده و در کلام بالا به همین معناست.

۳. «انحیاز» به گفته قاموس به معنای ترک مواضع (و عقب‌نشینی) است.

۴. «جفاة» جمع «جافی» به معنای افراد فرومایه و خشن است.

۵. «طغام» جمع «طغامه» به معنای اوباش و افراد رذل و پست است.

«این در حالی است که شما از بزرگان و (شجاعان و) پیشگامان عرب و از سران شرف، و پیشروان و برجستگان آنها هستید!»؛ (وَ أَنْتُمْ لَهُمِمْ^۱ الْعَرَبِ، وَيَأْفِيخُ^۲ الشَّرَفِ، وَالْأَنْفُ^۳ الْمُقَدَّمِ، وَالسَّنَامُ الْأَعْظَمُ).

من از شما چنین عقب‌نشینی‌ای را انتظار نداشتم و برازنده و شایسته شما نبود؛ «ولی خوشوقتم که طولی نکشید تا) ناراحتی درون سینه مرا شفا بخشیدید (و بر زخم دلم مرهم نهادید؛) چون دیدم همان‌گونه که آنها شما را عقب راندند، شما صفوفشان را درهم شکستید و آنان را از لشکرگاه خود به عقب رانیدید»؛ (وَلَقَدْ شَفَى وَحَاوَحَ^۴ صَدْرِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِآخِرَةِ تَحُوزُونَهُمْ كَمَا حَاوَزُكُمْ، وَتُزِيلُونَهُمْ عَنِ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أزالوكم).

«با رگبار تیر و نیزه به آنها حمله کردید، آن‌چنان‌که فراریان آنها همچون شتران تشنه عقب رانده شده از ورود به آبشخور، بر روی هم می‌ریختند!»؛ (حَسًّا^۵ بِالنِّصَالِ^۶، وَ شَجْرًا^۷ بِالرِّمَاحِ؛ تَرَكَبُ أَوْلَاهُمْ أُخْرَاهُمْ كَالْإِبِلِ

۱. «لهاميم» جمع «لهميم» و «لهموم» به معنای اسب‌های چابک و پیشرو است؛ سپس به انسان‌های پیشرو نیز، اطلاق شده است؛ مانند چیزی که در کلام بالا آمده است. این واژه، گاه به معنای افراد با سخاوت آمده، که تناسبی با محل بحث ندارد.

۲. «یافیخ» جمع «یافوخ» به معنای محل اتصال استخوان‌های پیش سر است. بعضی گفته‌اند: این واژه نام همان موضعی در پیش سر است، که در آغاز تولد نرم است و با گذشت زمان سفت و محکم می‌شود و در کلام بالا کنایه از سرکردگان است.

۳. «أنف» معنای واضحی دارد و آن «بینی» است؛ ولی از آن‌جا که برجسته‌ترین نقطه صورت نوک بینی است، عرب این واژه را به افراد پیشرو اطلاق می‌کند.

۴. «وحاوح» جمع «وحوح» به معنای صدایی است که از سینه دردمند بر می‌خیزد.

۵. «حس» (به فتح حاء) به چند معنا آمده است: گاه به معنای ریشه کن کردن و قتل و کشتن، (مانند کلام بالا) و گاه به معنای جست‌وجو کردن، یا دیدن و دریافتن آمده است.

۶. «نصال» جمع «نصل» به معنای قطعه آهن تیزی است که در نوک تیرهای چوبین قرار می‌دهند تا کارگر شود و در فارسی آن را «بیکان» می‌گویند.

۷. «شجر» به معنای ضربه زدن با نیزه است.

أَلْهِيمِ الْمَطْرُودَةَ؛ تُزْمَى عَنْ حِيَاضِهَا؛ وَ تُدَادُ^۲ عَنْ مَوَارِدِهَا!).

بی شک، جنگ صفین مقابله دو لشکر بود که یکی از آن‌ها بسیاری از شخصیت‌های اسلامی را در خود جای می‌داد؛ بعضی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و بعضی از فرزندان صحابه و از خاندان‌های باشخصیت و از پیشگامان در اسلام بودند، که در خدمت علی علیه السلام در برابر گروهی قیام کردند که در واقع بازماندگان دوران جاهلیت و فرومایگان و فرصت‌طلبان و دنیادوستانی بودند که با جوایز و بخشش‌های بی حساب و کتاب معاویه، به میدان آمده بودند و در رأس آن‌ها «عمر و بن عاص» بود که رشوه کلانش را که همان حکومت مصر بود، در برابر حضور در این میدان و فتنه‌انگیزی‌های شیطانی گرفت.

بنابراین، تعبیرات امام علیه السلام درباره لشکر شام و لشکر کوفه هرگز جنبه تشویق و تعارف بی محتوا نداشته، بلکه عین واقعیت بود.



۱. «هییم» جمع «أهییم» یا «هائم» به معنای انسان یا حیوانی است که شدیداً تشنه باشد.

۲. «تُدَادُ» از ریشه «ذود» به معنای طرد کردن و عقب راندن است.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَهِيَ مِنْ خُطَبِ الْمَلَا حِمِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که از وقایع و حوادث مهم آینده خبر می‌دهد^۱

صفحة ۳۴۹

بخش اول

Öh°Äq / T dM MÜ° ßA , ÜhMÜh° a F°& k-d°A
 o -â mM° ,o ßA mMÄÖ URB o°S »ßlA no ô j 1/2
 k ÜBÇ -EMB e E ,RAV°AK ô j çBM-p Äy°i / v û» ù
 /RA ov°A

۱. سند خطبه:

بخشی از این خطبه را آمدی در غرر و بخش دیگری را زمخشری در ربیع الأبرار، ج ۱، ص ۴۴۵، ح ۲ و نیز بخش دیگری را آمدی در همان غرر در جایی دیگر آورده است؛ که نسبت به آنچه در نهج البلاغه آمده است، تفاوت‌ها و اضافاتی دارد که نشان می‌دهد، آن‌ها این خطبه را از منابع دیگری نقل کرده‌اند نه از نهج البلاغه. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲۳).

بخش دوم

صفحه ۳۵۵

، $B^{\circ}A \ Bz \ 1/2$ ، $B \gg A \ \{ \ j \ 1/2 \ nB \ A \}$ علیه السلام و منها فی ذکر النبی $\{ \ j \ 1/2 \ nB \ A \}$
/ $\neg d^{\circ}A \ MB$ ، $\neg e^{\circ}A \ MB \ 1/2$ ، $dB \ L^{\circ}A \ ow$ ، $B^{\circ}AMA$

بخش سوم

صفحه ۳۵۹

و منها: $l \ a \ M \ A \ j \ K \ I \ c$ ، $\neg w \ A \ 1/2 \ \neg e \ E$ ، $\neg o \ A \ 1/2 \ e \ Ek \ c$ ، $l \ a \ M \ A \ j \ K \ I \ c$
 $\{ \ j \ 1/2 \ nB \ A \}$ $M \ \ll \ E$ ، $1/4 \ K$ ، $\neg \ A \ J \ c \ j \ 1/2 \ A \ j \ B \ d^{\circ}A \ v \ e$
 \circ ; $\neg d^{\circ}A \ A \ a \ M \ A \ e \ T \ v$ \circ ; $o \ d^{\circ}A \ c \ A \ 1/2$ ، $\neg u \ E \ A \ a \ A \ 1/2$
 $n \ h^{\circ}A$ ، $\neg \ B \ A \ c \ B \ A \ B \ j \ 1 \ \grave{u} \ \grave{u}$; $I \ c \ B \ c \ A \ a \ A \ j \ B \ q \ M \ e \ k \ \grave{U}$
/ $w \ B \ A$

بخش چهارم

صفحه ۳۶۵

$B \ a \ M \ B^{\circ}O \ d^{\circ}A \ \{ \ d \ 1/2 \ S \ d \ a \}$ ، $o \ H^{\circ}A \ \tilde{N}$ $o \ ov^{\circ}A \ S \ M \ B \ A \ c$
 $f \ A \ E \ B \ 1/2 \ B \ w \ T \ ^{\circ} \ 1/2 \ \ddot{A}^{\circ}A \ o \ i$ ، $B \ j \ j \ \grave{A} \ \grave{A} \ B^{\circ}A \ R \ ou \ w \ E$
 $, b \ M \ E \ M \ G \ B \ U$ ، $b \ M \ H \ j \ B \ \gg$ ، $b \ B \ \{ \ E \ M \ He \ An \ E$ ، $b \ An \ E \ M \ He \ B \ E$
 $\grave{U} \ c \ B \ \gg$ ، $\neg B \ \ddot{A} \ 1/2 \ B \ w$ ، $B \ \grave{A} \ oi \ B \ \gg$ ، $HL \ \acute{o} \ G \ j \ \{ \ H \ 1/2 \ Hi \ B \ E$
! -BM

بخش پنجم

صفحه ۳۷۱

$, B \ \grave{A} \ B \ M \ a \ U \ B \ L \ \acute{A} \ z \ M \ S \ cou \ U$ ، $B \ l \ a \ c \ \acute{A} \ S \ 1/2 \ B \ k \ c \ \tilde{n} \ a \ n \ A$
 $m \ 1/2 \ \ddot{U} \ \grave{u}$; $\neg e^{\circ}A \ \acute{A} \ c \ B \ a \ ^{\circ}A \ 1/2 \ Zn \ B \ B \ k \ c \ B \ \grave{A} \ B \ M \ a \ lh \ U$
 $o \ \grave{A} \ fo \ \ddot{A} \ U \ \ddot{A}^{\circ}A \ a \ B \ \hat{u} \ \ll \ f \ \hat{a} \ B \ \hat{u} \ \gg \ E \ nk \ \acute{U} \ A^{\circ}E \ \neg \ B \ Y \ A \ \ll \ 1/2$
 $h \ T \ w \ A \ \ll \ M \ 1/2 \ 1/2 \ ^{\circ}A \ \neg \ T \ U \ , k \ d^{\circ}A \ j \ w \ k \ U \ , j \ A$
 $\{ \ K \ d^{\circ}A \ \tilde{N} \ q \ j \ M \ 1/2 \ \ll \ a \ L^{\circ}A \ Id^{\circ}A \ a^{\circ}A$

بخش ششم

صفحه ۳۷۷

$j \ 1/2 \ ? \ J \ IA \ ^{\circ}A \ \acute{A} \ kh \ U \ K \ E \ A \ M \ TU \ , K \ n \ A^{\circ}A \ MK \ n \ U \ E$

أَيْنَ تُؤْتُونَ، وَأَنَّى تُؤْفَكُونَ؟ فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، وَ لِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ، فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّانِيكُمْ، وَأَخْضِرُّوهُ قُلُوبَكُمْ، وَ اسْتَيْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ. وَ لِيَصْذُقَ رَائِدُ أَهْلِهِ، وَ لِيَجْمَعَ شَمْلُهُ، وَ لِيَخْضِرَ ذَهْنُهُ، فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْأَمْرَ فَلَقَ الْخَرْزَةَ، وَ قَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْعَةِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَاخِذَهُ، وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَائِبَهُ، وَ عَظُمَتِ الطَّاعِيَةُ، وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ، وَ صَالَ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعَمُورِ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومِ، وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْمُجُورِ، وَ نَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ، وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكَذِبِ، وَ تَبَاعَضُوا عَلَى الصِّدْقِ.

بخش هفتم

صفحة ٣٨٥

,Hé ù ç B a°A û U ,Hè ç oá - °A,Hè ô k° °A4B 9 ¼ BABi
 ,HÁBw «ç w ,HMB¼B¼°A 9 Ñ E¼Bf ,Hé ô ç A °A AEU
 S a-ÄTwA ,J m °AÇBù ,ÿk °AnB ;HUE oÄù , JE çBw E
 öBûÄ°A,HLL »ÿ v û °AB ,J Ü°MB «°A|Bz U ,¼B a°Wj -°A
 /HMÜ½ oü°A L°ç wß A L° ,HLÁ

خطبه در یک نگاه

این خطبه از بخش‌هایی تشکیل شده است: در نخستین بخش، مانند بسیاری از خطبه‌ها، سخن از حمد و ثنای الهی و اوصاف جلال و جمال او و دلایل اثبات وجود مقدس اوست.

در دومین بخش، - مانند بسیاری از خطبه‌های دیگر - سخن از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فضایل و کمالات اوست.

در سومین بخش، از یک طبیب سیار روحانی که به دنبال بیمارانش می‌گردد و تمام وسایل درمان را فراهم کرده، سخن به میان آورده، که بسیاری از شارحان نهج البلاغه آن را اشاره به خود حضرت می‌دانند و بعضی آن را ناظر به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته‌اند.

در بخش چهارم و پنجم، به سرزنش یاران سست و بی‌تحرک خود پرداخته و به آن‌ها گوشزد می‌کند که این سستی و پراکندگی و بی‌تفاوتی عاقبت دردناکی دارد؛ دشمنان بر شما مسلط می‌شوند و چنان شما را در هم می‌کوبند که چیز قابل توجّهی باقی نمی‌ماند.

و در ششمین و هفتمین (آخرین) بخش، حوادث سخت آینده را پیشگویی می‌کند که برکات زمین و آسمان از مردم قطع می‌شود؛ زشتی‌ها پدیدار می‌گردد؛ معروف، منکر و منکر، معروف می‌شود و حقایق اسلام تحریف می‌گردد.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ، وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ. خَلَقَ
الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ، إِذْ كَانَتْ الرُّوِّيَّاتُ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِذَوِي الضَّمَائِرِ،
وَلَيْسَ بِنَدِي ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ خَرَقَ عِلْمَهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّرَاتِ، وَأَحَاطَ
بِعَمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که با آفرینش خویش بر انسان‌ها تجلی کرده است. خداوندی که با حجت و نشانه‌های خود، بر قلب بندگان، آشکار شده است. آفریده‌ها را بدون نیاز به فکر و اندیشه آفرید؛ چراکه اندیشه مخصوص کسانی است که دارای روح و ضمیر باطن هستند، و او چنین نیست؛ (زیرا) علم و دانش او، اعماق پرده‌های غیب را شکافته و به عقاید پیچیده و پنهان احاطه دارد.

شرح و تفسیر

تجلی خدا بر بندگان

همان‌طور که اشاره شد امام علیه السلام در آغاز این خطبه، به سراغ حمد و ستایش پروردگار و ذکر جمال و جلال او و براهین ذات مقدّسش می‌رود. در عباراتی کوتاه و زیبا و دلنشین، به مهم‌ترین دلایل توحید اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که با آفرینش خود، بر انسان‌ها تجلی کرده است!»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ).

و این، در واقع اشاره به «برهان نظم» است که در جای جای قرآن مجید آمده است. گاه دست انسان را می‌گیرد و به آسمان‌ها می‌برد و سیارات و ثوابت و کهکشان‌های با عظمت را به او نشان می‌دهد و گاه به اعماق اتم می‌کشانند و ساختمان شگفت‌انگیز آن را به انسان ارائه می‌دهد. گاه عجایب خلقت پرندگان، گاه شگفتی‌های جهان حیوانات و جانداران، گاه اسرار آفرینش نباتات، گاه عجایب اعماق دریاها. آری، به وسیله مخلوقات، خالق را به خلقتش نشان داده است و این، داستان عجیب و طولانی دارد که هرگز تمام نمی‌شود. از یک سو، هر قدر در عظمت عالم آفرینش بیندیشیم، به جایی نمی‌رسیم و از سویی دیگر، در اسرار خلقت آن‌ها و نظم حاکم بر آن‌ها.

از تفسیر بالا روشن شد که خلق در «لِخَلْقِهِ» اشاره به انسان‌هاست و در «بِخَلْقِهِ» اشاره به تمامی مخلوقات است. یکی خاص، و دیگری عام است. سپس در ادامه این سخن، اشاره به «برهان فطرت» می‌کند و می‌فرماید: «خداوندی که با حجت و نشانه‌های خود، بر قلب بندگان، آشکار شده است!»؛
(وَ الظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ).

چه حجتی از این بالاتر که وقتی انسان به قلب و روح خود بازمی‌گردد، بانگ توحید و خداشناسی را از هر گوشه آن می‌شنود و به همین دلیل، هر قدر شیاطین در انکار ذات پاکش بکوشند و برای منحرف ساختن بندگان تلاش کنند، هنگامی که فشارها برچیده شد، و ابرهای ظلمانی و وساوس شیطانی کنار رفت، فطرت توحیدی تجلی می‌کند و باز انسان به سوی خدا برمی‌گردد.

در سومین جمله، اشاره به دلیل سوم می‌کند که می‌توان آن را «برهان ابداع» نام نهاد. می‌فرماید: «آفریده‌ها را بدون نیاز به فکر و اندیشه آفرید؛ چراکه اندیشه مخصوص کسانی است که دارای روح و ضمیر باطن هستند و او چنین نیست!»؛

(خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ، إِذْ كَانَتْ الرَّوِيَّاتُ لَا تَلِيْقُ إِلَّا بِذَوِي الضَّمَائِرِ^۱، وَ لَيْسَ بِذِي ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ).

می دانیم که تمام مصنوعات انسانی به تفکر و برنامه ریزی و نقشه کشی های قبلی برمی گردد و این تفکر و برنامه ریزی نیز به مخلوقات و مصنوعات جهان آفرینش بازگشت دارد. یعنی هرچه انسان می سازد، شبیه و مانندی برای آن در جهان خلقت دیده؛ و گاه اشکال مخلوقات گوناگون را به هم ترکیب می کند و از آن چیزی می سازد؛ صنعت کشتی را از مرغان دریایی، و هواپیما را از خلقت پرندگان، و مراکب دیگر را از مراکب صحرائی آموخته است. بنابراین، اولاً در مصنوعات خود نیاز به اندیشه و تفکر دارد و ثانیاً نیاز به پیروی و تقلید و الگو گرفتن از موجودات اطراف خویش.

آن کس که تمام افعالش ابداع است و نه اندیشه ای لازم دارد و نه الگویی، تنها خداست.

امروز ثابت شده است که تنها در روی کره زمین میلیون ها نوع گیاه و حیوان و حشره وجود دارد که هنوز بسیاری از آن ها که در اعماق دریاها و یا در قلب جنگل ها و یا درون کویرهای دوردست و یا مناطق قطبی زندگی می کنند، برای انسان کشف نشده است؛ آفریده هایی با شگفتی های حیرت انگیز و طرز زندگی کاملاً متفاوت و ساختمان و ترکیب بندی بسیار حساب شده. تمام این ها ابداعات الهی است و ابداع او یکی از دلایل وجود و علم و قدرت است.

گذشته از همه این ها، مصنوعات بشری با گذشت قرن ها و استفاده از تجربه های دیگران تکامل می یابد، در حالی که مخلوقات خدا چنین نیستند و اگر

۱. «ضمائر» جمع «ضمیر» از ریشه «ضمور» بر وزن «قبول» گرفته شده، که در اصل به معنای لاغر و باریک شدن است و از آن جاکه اسرار درون انسان نیز باریک و دقیق است، واژه ضمیر به باطن انسان اطلاق شده است.

روند تکاملی داشته باشند، از درون خود آن مخلوق سرچشمه می‌گیرد، نه از تجربه جدید.

سپس در چهارمین جمله برای توضیح و تفسیر گفتار پیشین می‌فرماید: «علم و دانش او، اعماق پرده‌های غیب را شکافته و به عقاید پیچیده و پنهان احاطه دارد»؛ (حَرْقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّتْرَاتِ ۱، وَأَحَاطَ بِعُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ ۲). اگر آفرینش او در اشکال و کیفیات بسیار متنوع و گوناگون نیاز به اندیشه و الگوی قبلی ندارد؛ به این دلیل است که علم او بی‌پایان و نامحدود است. در اعماق همه چیز نفوذ دارد و از عقاید پنهانی هرکس باخبر است. آری، کسی نیاز به اندیشه و تفکر و استفاده از تجارب دیگران دارد که علمش محدود، و از پشت پرده‌های غیب بی‌خبر است.

این تعبیر امام علیه السلام، در واقع از قبیل ذکر خاص بعد از عام است؛ یعنی نخست از علم خداوند به باطن تمام اشیا، سخن می‌گوید؛ سپس از علم او به عقاید پنهان آدمیان.

نکته

وسعت علم خداوند

مسئله علم خداوند، هم از نظر معرفتی و هم از نظر آثار اخلاقی و تربیتی از مهم‌ترین مسائل است. مسئله‌ای است که قرآن مجید، بحث‌های مهمی درباره آن دارد و گستردگی آن را با مثال‌های زیبایی بیان می‌کند. از جمله می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ

۱. «سترات» جمع «شُره» بر وزن «قریة» به معنای پرده، یا چیزهایی است که اشیاى مختلف را با آن می‌پوشند.
۲. «سریرات» جمع «سریره» به معنای چیزی که انسان آن را مکتوم و مخفی می‌کند. باید توجه داشت که جمع «سریره» گاهی «سراتر» آمده که جمع مکسر است و گاه به صورت جمع صحیح با «ات» می‌آید.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ «و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا بر آن افزوده شود، (این‌ها همه تمام می‌شود، ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد! خداوند عزیز و حکیم است».^۱

اگر در عمق این مثال دقت کنیم و معنای آن را کاملاً در ذهن مجسم سازیم، آنگاه به این حقیقت پی می‌بریم که دامنه علم پروردگار بسیار فراتر از آن است که ما فکر می‌کنیم.

بدیهی است که این علم نمی‌تواند علم حصولی و از طریق تصوّر و تصدیق باشد؛ بلکه علم حضوری است. یعنی حضور خداوند در همه جا و در هر زمان و هر مکان و حضور همه اشیا در نزد ذات پاک او ایجاب می‌کند که چیزی بر او مخفی و پوشیده نباشد؛ چراکه حقیقت علم، حضور معلوم نزد عالم است؛ منتها در علم حصولی، معلوم شخصاً نزد عالم حضور ندارد، بلکه صورتی از آن تصوّر یا تصدیق، در ذهن عالم، حاضر می‌شود؛ ولی در علم حضوری ذات معلوم نزد عالم حاضر است و تمام اشیا و حوادث در هر زمان و هر مکان، باطن و ظاهر آن‌ها، همه از طریق همین علم حضوری نزد خداوند واضح و آشکار است.

به همین دلیل، امام علیه السلام در بخش اول این خطبه می‌فرماید: علم و دانش او اعماق پرده‌های غیب را شکافته و عقاید پیچیده و پنهان را احاطه کرده است.

ممکن است درک مفهوم علم حضوری برای بعضی مشکل باشد؛ ولی با یک مثال می‌توان آن را روشن ساخت و آن این‌که بی‌شک علم ما به صورت‌های ذهنی ما و تصوّر‌ها و تصدیق‌هایی که از جهان خارج در ذهن ما ترسیم شده، علم حضوری است؛ یعنی این صورت‌های ذهنی نزد روح ما حاضر است و از آن جدا نیست. آری، علم خداوند به تمام عالم هستی این‌گونه است، نه این‌که صور

۱. لقمان، آیه ۲۷.

ذهنی داشته باشد؛ بلکه وجود عینی آن‌ها نزد اوست؛ چراکه می‌دانیم او همه جا با ماست: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^۱ و او از ما به ما نزدیک‌تر است «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۲.

از این جا روشن می‌شود که توجه به این علم گسترده و بی‌پایان، چه آثار مهم تربیتی دارد. زیرا هنگامی که انسان، عالم را محضر خدا بداند و علم او را محیط بر اسرار درون و مسائل برون ببیند، به یقین مراقب اعمال و حتی نیات و افکار خویش خواهد بود.^۳



۱. حدید، آیه ۴.

۲. ق، آیه ۱۶.

۳. برای توضیح بیشتر درباره علم خداوند به کتاب پیام قرآن، ج ۴، ص ۶۰-۱۷۲ مراجعه شود.

بخش دوم

و منها فی ذکر النبی ﷺ

o w , B°AMA , B°A B 1/2 , B Ao\ { j 1/2 nBf A
/ - d °A MB , -e°Ac MB1/2 , dB L°A

ترجمه

بخشی از این خطبه، که درباره پیامبر ﷺ سخن می گوید؛
او را از شجره پیامبران برگزید، از محلّ روشنایی، و سرچشمه نور، از جایگاه
بلند و رفیع، و از کانون بطحا، از چراغ‌های برافروخته در تاریکی، و چشمه‌های
دانش و حکمت.

شرح و تفسیر

توصیف شایسته‌ای از پیامبر اسلام ﷺ

امام علیؑ در بخش دوم این خطبه، بعد از حمد و ستایش الهی و بیان دلایل
وجود او، به سراغ معرفی پیامبر بزرگ اسلام ﷺ می‌رود و در چند جمله کوتاه و با
استفاده از شش تشبیه، فضایل بی‌مثال آن حضرت را می‌شمرد. می‌فرماید: «او را
از شجره پیامبران برگزید»؛ (اِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ).

«و از محلّ روشنایی و سرچشمه نور»؛ (وَمِشْكَاتِ الضِّيَاءِ).

«و از جایگاه بلند و رفیع!»؛ (وَذُوَابَةِ الْعُلْيَاءِ).

«و از کانون بطحا»؛ (وَسُرَّةِ الْبَطْحَاءِ).

«و از چراغ‌های برافروخته در تاریکی»؛ (وَمَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ).

«و از چشمه‌های دانش و حکمت»؛ (وَيَنْبَائِعِ الْحِكْمَةِ).

این تشبیهات و استعارات شش‌گانه، هرکدام اشاره به نکته‌ای و فضیلتی از فضایل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

تشبیه اول - به گفته بسیاری از شارحان نهج البلاغه - اشاره به دودمان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ است که پیامبران بزرگی از آن برخاستند و نسب والای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از طریق اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ به آن پیغمبر بزرگ (ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ) می‌رسد.

تشبیه دوم، اشاره به این است که انوار معارف الهی در مشکات وجود انبیا قرار دارد و پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حامل این انوار است. توجه داشته باشید که «مشکات» یا چراغ‌دان، همان محفظه‌ای است که در گذشته، چراغ را در آن می‌گذاشتند تا وزش باد آن را خاموش نکند. بنابراین، انبیا حافظان انوار معارف الهیه‌اند.

تشبیه سوم، با توجه به این که «ذُؤَابَه» موهای قسمت جلوی سر است و «عَلِيَاء» نیز به معنای بلندی است، اشاره به این است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبتش به برترین خاندان‌های بشری می‌رسد که شرف وراثت را در حدّ اعلا از آن‌ها کسب کرده بود.

چهارمین تشبیه، با توجه به این که «بَطْحَاء» اشاره به بخش خاصی از مکه است که قبیله قریش ساکن آن بودند و «سُرَّه» به معنای ناف و کانون است و قریش برترین قبایل عرب محسوب می‌شدند، اشاره به این است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مرکز قبیله‌ای برخاسته که اشرف قبایل آن‌جا محسوب می‌شده است (هر چند گروهی از آن‌ها بر اثر دنیاپرستی، دعوت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اجابت نکردند، و به‌عنوان کفار قریش معروف شدند).

تشبیه پنجم، اشاره به این است که پیامبران و انبیای الهی چراغ‌های پرنوری هستند که سینه ظلمت کفر و جهل را می‌شکافند و پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی از پرفروغ‌ترین چراغ‌های هدایت بود.

و در آخرین تشبیه، پیامبران را به چشمه‌هایی تشبیه می‌کند که علم و دانش از آن‌ها می‌جوشد و پیامبر اسلام ﷺ یکی از پرجوشش‌ترین چشمه‌های علم و دانش بود.

بخش سوم

و منها: طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِيبِهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ

; M« v E , ¼K , -ÅJ æ j ½ Q]Bd °AVe q

Aâ HMA é Tv °; o d °A çA ½ , ãUEAâA ½ IAMIT½

جBÄ» F q ù ù; LçBX°A äÄ °ABqMAe kÜ ° ; - d °A

/ wBÜA h °A , - vBA

ترجمه

در بخش دیگری از این خطبه می فرماید:

او طبیب سیاری است که با طبّ خویش همواره در گردش است (و در جست و جوی بیماران)، مرهم هایش را کاملاً آماده ساخته و ابزارش را برای موارد نیاز (به عنوان آخرین درمان) جهت داغ کردن محلّ زخم ها گذاخته کرده است، برای قلب های نابینا، گوش های ناشنوا و زبان های گنگ. و با داروی خود در جست و جوی بیماران غافل و سرگردان است. همان ها که با فروغ حکمت، روشن نشده و با جرّقه آتش افروز دانش های تابناک فکر خود را شعله ور نساخته اند، آن هایی که همچون چهارپایان صحراگرد و سنگ های سخت نفوذناپذیرند.

شرح و تفسیر

طبیب سیار!

غالب شارحان نهج البلاغه اوصافی را که امیرمؤمنان علی علیه السلام در این فراز

شمرده، اشاره به وجود مقدّس خودش دانسته‌اند که بعد از بیان اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله به بیان اوصاف خویش می‌پردازد و خود را طیب سیّاری می‌داند که تمام وسایل لازم را برای علاج بیماران فراهم ساخته است و گویی اجماع شارحان نهج البلاغه بر این معناست. تنها کسی که این جملات را اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته و ادامه بحث‌های فراز گذشته می‌شمرد، «آمدی» در کتاب غررالحکم است، که می‌گوید: «إِنَّهُ فِي ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ این اوصاف درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است».^۱

ولی ارتباط این جمله، با جمله‌های سابق از یک سو و انطباق دقیق آن بر اوضاع و شرایط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی دیگر تأیید می‌کند که این اوصاف درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و ما تعجب می‌کنیم که چگونه همه شارحان نهج البلاغه این مطلب را - لاقلاً - در حدّ یک احتمال مطرح نساخته‌اند؛ در حالی که هیچ شاهد و قرینه‌ای برای ادّعای خودشان اقامه نکرده‌اند. درست است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو از یک شجره مبارکه و هر دو شبیه روح واحدی هستند که در دو بدن قرار گرفته است و اوصافی که درباره یکی از این دو بزرگوار صادق است، درباره دیگری نیز صادق می‌باشد؛ ولی از نظر روشن شدن واقعیات باید مرجع ضمائر این بخش از خطبه معلوم گردد و خوانندگان عزیز نیز به هنگام مطالعه شرح این اوصاف، تصدیق خواهند کرد که با پیامبر صلی الله علیه و آله سازگارتر است.

به هر حال، می‌فرماید: «او طیب سیّاری است که با طّب خویش، همواره در گردش است (و در جست‌وجوی بیماران)، مرهم‌هایش را کاملاً آماده ساخته و ابزارش را برای موارد نیاز (به‌عنوان آخرین درمان) جهت داغ کردن محلّ زخم‌ها گذاخته کرده است، برای قلب‌های نابینا، گوش‌های ناشنوا، و زبان‌های

۱. غررالحکم، ج ۱، ۱۹۴۵.

گنگ. و با داروی خود، در جست‌وجوی بیماران غافل و سرگردان است؛
 (طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ^۱، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ^۲، يَصْعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ
 إِلَيْهِ: مِنْ قُلُوبِ عُمِي، وَ آذَانِ صُمَّ، وَ أَلْسِنَةِ بُكْمٍ؛ مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَقْلَةِ،
 وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ).

چه تعبيرات و تشبيهات زیبایی! از یک سو پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (یا خودش) را به عنوان طبیب معرفی می‌کند؛ چراکه اطبّا به درمان بیماری‌های جسمی می‌پردازند و او به درمان بیماری‌های روحی و اخلاقی، که به مراتب سخت‌تر و خطرناک‌تر از بیماری‌های جسمانی است که از آن میان، به سه قسمت مهم اشاره فرموده است: کسانی که بر اثر گناه و هوی پرستی و غفلت، چشم دل‌هایشان نابینا شده و گوش شنوا را برای گرفتن پیام حق از دست داده‌اند و زبان گویا برای ذکر حق ندارند.

از سوی دیگر او را به عنوان «دَوَّار» یعنی سیّار معرفی می‌کند، اشاره به این که مانند طبیبان جسمانی، در گوشه مطب یا بیمارستان نمی‌نشیند که بیماران به سراغ او بیایند؛ بلکه برمی‌خیزد و وسایل دارو و درمان را با خود حمل می‌کند و در هر کوی و برزن و هر شهر و دیار به دنبال بیماران می‌گردد؛ و این سیره همه پیامبران و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بوده که دانشمندان و علمای امت نیز باید به آن‌ها اقتدا کنند؛ خود را همچون کعبه ندانند که مردم به طواف آن‌ها بیایند؛ بلکه همچون نسیم سحرگهان به هر سو بوزند و روح تازه در کالبدهای مرده بدمند، یا همچون صیادی باشند که به دنبال صید می‌گردد نه این که منتظر باشند صید به سراغ آن‌ها بیاید.

سپس اشاره به جامعیت درمان او می‌کند، که نخست برای درمان زخم‌های

۱. «مراهم» جمع «مرهم» به معنای داروهای نرمی است که بر زخم‌ها می‌نهند.

۲. «مواسم» جمع «میسّم» به معنای ابزاری است که با آن بدن انسان یا حیوانی را داغ می‌نهند و «وسم» بر وزن

«رسم» به آن اثری گفته می‌شود که از داغ کردن بر بدن انسان می‌ماند.

جانکاه از انواع مرهم‌های شفابخش استفاده می‌کند و در پایان کار، اگر هیچ مرهم و دارویی اثر نگذاشت برای نجات جان بیمار، ناچار محل زخم را داغ می‌کند (در گذشته زخم‌های غیر قابل علاج - مانند سیاه‌زخم - را با آهن داغ می‌سوزاندند). و به این ترتیب، وظیفه «بشارت» و «انذار» را به‌طور کامل انجام می‌دهد و به تعبیر دیگر: قرآن داروی شفابخش اوست، با آیات «بشارت»، بر زخم‌های جانکاه قلوب، مرهم می‌نهد و با آیات «انذار»، زخم‌های غیر قابل علاج را داغ می‌کند.

توجه به این نکته نیز لازم است که «مواضع غفلت» و «مواطن حیرت» را هم می‌توان به افراد غافل و سرگردان تفسیر کرد - همان‌گونه که ما تفسیر کردیم - و هم می‌توان اشاره به افرادی دانست که بیمار و فراموش شده، یا سرگردان‌اند؛ ولی تفسیر اول با جمله‌های بعد سازگارتر است.

سپس در توضیح و تفسیر مواضع غفلت و مواطن حیرت، می‌فرماید: «همان‌ها که با فروغ حکمت روشن نشده، و با جرقة آتش افروز دانش‌های تابناک، فکر خود را شعله‌ور نساخته‌اند، و آن‌هایی که همچون چهارپایان صحراگرد و سنگ‌های سخت نفوذناپذیرند!»؛ (لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ؛ وَلَمْ يَقْدَحُوا^۱ بِزِنَادِ^۲ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ؛ فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ^۳، وَالصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ).

۱. «يقدحوا» از ریشه «قدح» بر وزن «مدح» به معنای افروختن آتش است به وسیله زُند (سنگ چخماق، یا آتش زنه که در قدیم مانند کبریت جهت برافروختن آتش از آن استفاده می‌شد).

۲. «زناد» جمع «زُند» به معنای ابزاری است که برای آتش افروزی استفاده می‌کنند؛ زیرا معمول عرب این بوده که از دو چوب مخصوصی برای جرقة زدن جهت آتش افروزی استفاده می‌کردند؛ چوب زیرین را «زُنده» و چوب رویین را «زُند» می‌نامیدند و آن موادی را که به وسیله آن‌ها آتش در آن شعله‌ور می‌شد «وقود» می‌نامیدند.

۳. «سائمه» از ریشه «سوم» بر وزن «قوم» به معنای حرکت حیوان در بیابان و همچنین وزش بادهای مستمر آمده است و «حیوان سائمه» به حیوانی گفته می‌شود که او را برای چرا کردن، در بیابان رها می‌کنند.

تعبیر «لَمْ يَسْتَضِيئُوا» و «لَمْ يَقْدَحُوا» نشان می‌دهد که آن‌ها قبل از قیام انبیا نیز می‌توانستند بخشی از غفلت و سرگردانی خود را با نور حکمت و علم و دلیل عقل برطرف سازند، ولی هرگز به پیام‌های علم و عقل نیز اعتنا نکردند.

این دو تعبیر ممکن است اشاره به دو گروه از افراد گمراه باشد: گروهی که اگر جرعه علم و دانش به قلب آن‌ها می‌رسید، تبدیل به مبدأ نور می‌شدند و راهنمای دیگران؛ و گروه دیگری که توان هدایت دیگران را نداشتند، اما می‌توانستند در پرتو انوار حکمت، حداقل راه خودشان را پیدا کنند.

تعبیر به «أَنْعَامٍ سَائِمَةٍ» (چهارپایان بیابان‌گرد) و «صُخُورٍ قَاسِيَةٍ» (سنگ‌های سخت و نفوذناپذیر) نیز می‌تواند اشاره به دو گروه باشد: گروهی گمراه‌اند، در حدّ چهارپایان، که قابلیت تعلیم و تربیت را در حدّ پایینی دارند؛ و گروهی که در بدو نظر همچون سنگ، نفوذناپذیر هستند.

توجه به این نکته نیز لازم است که «مواضع غفلت» و «مواطن حیرت» با هم متفاوت است؛ «غفلت» در جایی گفته می‌شود که انسان توجه به چیزی ندارد و خطراتی را که در اطراف اوست نمی‌بیند؛ یا شبیه بیماری‌هایی است که بدون داشتن درد، ناگهان بر وجود انسان مسلط می‌شود و راه بازگشت ندارد.

ولی «مواطن حیرت» جایی است که انسان توجه به خطرات دارد، ولی راه مقابله با آن‌ها را نمی‌داند.

به هر حال، این طبیب روحانی سیّار، همه‌جا روی حساب و برنامه گام برمی‌دارد و با دم مسیحایی‌اش، دردمندان را درمان می‌کند و در کالبد مردگان، روح و حیات می‌دمد.

بخش چهارم

قَدْ اِنْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ، وَ وَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَابِطِهَا
وَأَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا، وَ ظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمَتِّ وَسْمِهَا. مَالِي أَرَائِمُ
أَشْبَاحاً بِلَا أَرْوَاحٍ، وَ أَرْوَاحاً بِلَا أَشْبَاحٍ، وَ نُسَاكاً بِلَا صَلَاحٍ، وَ دُجَّاراً بِلَا
أَرْبَاحٍ، وَ اِدْقَاطاً نَوْمًا، وَ شَهُوداً غُيْبًا، وَ نَاطِرَةً عَمِيَاءَ، وَ سَامِعَةً صَمَاءَ
وَ نَاطِقَةً بَكْمَاءَ!

ترجمه

و باطن آن‌ها (منافقان) برای اهل بصیرت آشکار شده است، و راه حق برای
پویندگان آن هویدا گشته است. (قیامت نزدیک است و) رستاخیز، نقاب از چهره
برداشته و نشانه‌های آن برای جست‌وجوگران هوشیار آشکار گشته است! چرا
شما را پیکرهای بی‌روح، و روح‌های بی‌پیکر می‌بینم؟ عبادت کنندگانی ناصالح،
تجاری بی‌سود، بیدارانی خواب‌آلود، حاضرانی غایب، ناظرانی نابینا،
شنوندگانی کر و سخن‌گویانی گنگ مشاهده می‌کنم!؟

شرح و تفسیر

پیکرهای بی‌روح!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، اشاره به وضع منافقین و معاندین بنی‌امیه
می‌کند. می‌فرماید: «و باطن آن‌ها (منافقان) برای اهل بصیرت آشکار شده است،
و راه حق برای پویندگان آن هویدا گشته است (و به این ترتیب، امروز حجت بر

همه کس تمام شده است))؛ «قَدْ أَنْجَبَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ، وَوَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَاطِبِهَا»^۱.

و در ادامه می‌افزاید: «رستاخیز، نقاب را از چهره برداشته و نشانه‌های آن برای جست‌وجوگران هوشیار آشکار گشته است»؛ «وَأَسْفَرَتِ السَّاعَةُ^۳ عَنْ وَجْهِهَا، وَظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمَتَوَسِّمِهَا».

ممکن است منظور از ظهور علامات قیامت، همان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که خاتم انبیا و آخرین فرد از سلسله پیامبران خداست - و همچنین آشکار شدن فتنه‌ها در جهان اسلام و در روی زمین باشد و این مطلب منافات با گذشتن هزار سال و بیشتر، از آن زمان ندارد؛ چراکه در قیاس با عمر دنیا این مقدار از زمان، مقدار کوتاهی است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌خوانیم: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ - وَصَمَّ السَّبَابَةَ وَالْوَسْطَى -؛ بعثت من و قیامت همانند این دو است: و به دو انگشت مبارک سبابه و وسطای خویش اشاره فرمود»^۴.

بنابراین، با آشکار شدن اسرار درون و روشن شدن راه حق و نزدیک شدن قیامت، به جاست که همه غافلان از خواب غفلت بیدار شوند! از گناهان خود به درگاه خدا توبه کنند و راه حق را پیش گیرند؛ ولی با این حال، امام علیه السلام از عدم

۱. «إنجابت» از ریشه «جَوَّب» بر وزن «قوم» و «جوبه» بر وزن «توبه» به معنای قطع کردن و بریدن است و پاسخ کلام را از این رو «جواب» می‌گویند که سؤال را قطع می‌کند و به آن پایان می‌دهد و هنگامی که این کلمه به باب انفعال می‌رود، به معنای انکشاف و آشکار شدن است و در خطبه بالا به همین معنا آمده است.

۲. «خَابِطُ» از ریشه «خَبِطُ» گاه به معنای ضرب شدید آمده و گاه به معنای پیمودن راه بدون هدایت، همچون کسی که در شب بدون چراغ طی طریق می‌کند و در خطبه بالا معنای دوم منظور است.

۳. «أسفرت» از ریشه «سُفِر» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است و لذا به زنان بی حجاب «سافرات» گفته می‌شود. و «مسافر» را به این علت «مسافر» می‌گویند که در حال عادی در لابه‌لای خانه‌ها و دیوارهای شهر ناپیداست؛ اما هنگامی که گام به بیابان می‌گذارد، آشکار می‌شود.

۴. بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت حدیث بالا را در تفسیر آیه ۱۸ سوره محمد صلی الله علیه و آله آورده‌اند.

عکس‌العمل مناسب از سوی بسیاری از مردم در برابر این جریان تعجب می‌کند و در ادامه این سخن می‌فرماید: «چرا شما را پیکرهای بی‌روح، و روح‌های بی‌پیکر می‌بینم؟! عبادت کنندگانی ناصالح، تجاری بی‌سود، بیدارانی در خواب، حاضرانی غایب، ناظرانی نابینا، شنوندگانی کر، و سخنگویانی گنگ مشاهده می‌کنم؟!»، «مَالِي أَرْأَيْكُمْ أَشْبَحًا بِلَا أَرْوَاحَ، وَأَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحَ، وَنُسَّاكًا بِلَا صَلَاحَ، وَتُجَّارًا بِلَا أَرْبَاحَ، وَأَيْقَاطًا^۲ نُؤْمًا^۳، وَشُهُودًا غُيْبًا، وَنَاطِرَةً عَمِيَاءَ، وَسَامِعَةً صَمَاءَ، وَنَاطِقَةً بِكُمَاءَ!».

منظور از «أَشْبَحًا بِلَا أَرْوَاحَ، أَرْوَاحًا وَبِلَا أَشْبَاحَ» گروه‌هایی هستند که یا قدرت ظاهری دارند، اما تفکر و تدبیر ندارند و یا صاحب تفکر و تدبیرند اما قدرت به‌کارگیری آن را ندارند! بدیهی است که هیچ‌یک از این دو گروه، راه به‌جایی نمی‌برند؛ همان‌گونه که جسم بی‌روح و روح بی‌جسم کارایی ندارد.

تعبیر به «نُسَّاكًا بِلَا صَلَاحَ» اشاره به عبادت‌های بی‌محتوای عابدان آن زمان است. زیرا نخستین اثر عبادت، تربیت و اصلاح انسان است؛ اگر عابدی ناصالح بود، دلیل بر این است که عبادتش پوست بی‌مغزی بوده است.

«تُجَّارًا بِلَا أَرْبَاحَ» ممکن است اشاره به چیزی باشد که در سوره «عصر» نیز آمده است که می‌فرماید: «همه انسان‌ها در خسران‌اند، مگر آن‌ها که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و صبر می‌کنند».

و تعبیر به «أَيْقَاطًا نُؤْمًا» و چهار تعبیر دیگری که بعد از آن آمده، اشاره به افرادی است که بر حسب ظاهر بیدارند و در صحنه حاضرند و چشم و گوش و زبان دارند، اما چون هیچ عکس‌العملی در برابر حوادث نیک و بد از خود نشان نمی‌دهند؛ گویی واقعاً خواب و از صحنه غایب‌اند؛ نابینا و کر و لال‌اند!

۱. «نُسَّاكٌ» جمع «ناسک» به معنای عبادت‌کننده است.

۲. «أَيْقَاطٌ» جمع «ایقظان» به معنای بیدار است.

۳. «نُؤْمٌ» جمع «نائم» به معنای شخص خواب است.

آری، اسلام وجود هر چیزی را در آثار آن می بیند؛ انسان زنده بی اثر، گویی در صف مردگان است و بینایان بی بصیرت، گویی کورند و همچنین شنوندگان و گویندگان بی خاصیت، کران و لالان محسوب می شوند. شبیه این تعبیر، بارها در آیات قرآن آمده است که از افراد منافق و بی ایمان به «صُمُّ بَكْمُ عَمَىٰ فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»^۱ و یا مانند آن، تعبیر می کند.

به این ترتیب، از مجموع کلام مورد بحث چنین استفاده می شود که علی علیه السلام یاران خود را به شدت سرزنش می کند که چرا بعد از آشکار شدن باطن بنی امیه و اهداف شوم حکومت آنها، حرکتی از شما دیده نمی شود و همچون افراد خواب و بی خبر، کور و کر و لال از کنار فجایع بنی امیه می گذرید و نمی دانید چه آینده تاریکی برای اسلام و مسلمین در پیش است.

نکته

وجود بی خاصیت، همچون عدم است

معمولاً وجود و عدم اشیا را با عینیت آنها در خارج و عدم آن محاسبه می کنند؛ ولی در منطق قرآن مجید و روایات اسلامی، وجود و عدم اشیا با آثار آنها محاسبه می شود. زندگان بی اثر، در صف مردگان اند و مردگان زنده یار، در صف زندگان. قرآن مجید بارها روی این مطلب تأکید کرده است. گاه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ «مسلماً تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی، و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی برگردانند و دور شوند».^۲

۱. بقره، آیه ۱۷۱.

۲. نمل، آیه ۸۰.

مسلم است که منظور از مردگان و کران در این جا افرادی هستند که ظاهراً زنده و دارای گوش شنوا می‌باشند؛ اما چون عکس‌العمل مناسبی در برابر دعوت پیامبر ﷺ نشان نمی‌دهند، در زمره مردگان و کران محسوب شده‌اند.

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ * لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا»؛ «ما شعر به او [= پیامبر] نیاموختیم، و شایسته او نیست (شاعر باشد) این (کتاب آسمانی) فقط مایه یادآوری، و قرآن مبین است * تا هرکس را که زنده است (و حیات انسانی دارد) انداز کند».^۱

امیر مؤمنان علی علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمود: «هَلَكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ؛ ثروت‌اندوزان، مرده‌اند در حالی که ظاهراً زنده‌اند! ولی دانشمندان، تا دنیا برقرار است، زنده می‌مانند؛ جسم آن‌ها از میان مردم بیرون رفته، ولی چهره آنان در آینه دل‌ها نقش بسته است».^۲

اگر با این مقیاس قرآنی و روایی، اشخاص و افراد و تمدن‌ها و برنامه‌ها را بسنجیم، جهان چهره دیگری در نظر ما خواهد داشت و باید هم مقیاس سنجش، همین باشد؛ چراکه موجود زنده چیزی است که دارای آثار حیات است؛ آن‌کس و آن چیز که آثار حیات نداشته باشد، در واقع مرده است و اگر مردگانی بعد از حیات خود آثار وجودی نشان دهند، تا آن زمان که آثار وجود آن‌ها در جامعه بشری است، در زمره زندگان محسوب می‌شوند. شهیدان راه خدا چون آثارشان باقی است، زنده جاویدان‌اند (گذشته از زندگی برزخی بهشتی).

و ظالمان بیدادگر که جز تباهی و فساد و ویرانی و مر اثری ندارند، به یقین در صف مردگان هستند.

۱. یس، آیات ۶۹ و ۷۰.

۲. نهج البلاغه، ضمن حکمت ۱۴۷.

اگر علی علیه السلام گروهی از مردم کوفه و عراق را به عنوان «أَشْبَاحِ بِلَا أَرْوَاحِ» و ناظران نابینا و شنوندگان کر، معرفی می‌کند به دلیل پیروی از همین منطق و همین فلسفه اسلامی است.

بخش پنجم

رَايَةً ضَلَّالٍ قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا، وَ دَفَرَقَتْ بِشَعْبِهَا، تَكِيلِكُمْ بِصَاعِهَا،
وَتَحْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا. قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمَلَّةِ، قَائِمٌ عَلَى الضَّلَّةِ؛ فَلَا يَبْقَى
يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا دُفَالَةٌ كَثُفَالَةَ الْقَدْرِ، أَوْ نَفَاضَةٌ كَنَفَاضَةِ الْعِكْمِ، تُعْرُكُكُمْ
عَرَكُ الْأَدِيمِ، وَتُدُّ وَسُكْمُ دَوْسِ الْحَصِيدِ، وَ تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمْ
اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ

ترجمه

(گویا می بینم که) پرچم گمراهی بر جایگاه خود نصب و محکم شده،
و طرفداران آن همه جا پراکنده گشته اند. شما را با پیمانۀ خود می پیماید
(و با معیارهای خود می سنجد) و با دست های گشاده خویش، شاخ و بر شما را
فرو می ریزد. رهبر این گروه، از آیین اسلام خارج است و بر پایه گمراهی
و ضلالت ایستاده است؛ (کار به جایی می رسد که) در چنان روزی جز تعداد
کمی از شما باقی نمی ماند. همانند ته مانده دیگ و یا خرده نان هایی که در ته
کیسه باقی مانده و به هنگام تکان دادن فرو می ریزد. (به این هم قناعت
نمی کنند؛ بلکه) شما را همچون پوست هایی که (به هنگام دباغی) به هم
می پیچند، تحت فشار قرار می دهند و همچون زراعت درو شده می کوبند
و پایمال می کنند، افراد باایمان (و ممتاز) را از میان شما جدا می سازند (و نابود
می کنند؛) همان گونه که پرندگان، دانه های درشت را از دانه های لاغر جدا می کنند
(و می بلعند).

شرح و تفسیر

جباران بنی‌امیه همه چیز را درهم می‌کوبند

جمعی از شارحان نهج البلاغه^۱ این بخش از خطبه را جدا از بخش‌های سابق دانسته‌اند و معتقدند که در میان این دو، مطالب دیگری بوده که مرحوم سید رضی طبق روشی که دارد - یعنی از هر خطبه قسمت‌هایی را که برجستگی بیشتری، به خصوص از نظر فصاحت و بلاغت دارد، برمی‌گزیند و بقیه را حذف می‌کند - قسمت‌های میانی این دو بخش را انداخته است و لذا این دسته از شارحان، این بخش را اشاره به حوادث و فتنه‌های آخرالزمان می‌دانند.

در حالی که بعضی دیگر، مانند ابن‌میثم بحرانی معتقد به ارتباط میان این بخش و بخش‌های سابق هستند و آن را اشاره به گمراهان بنی‌امیه و حکام ظالم و جائرو بی‌دین آن‌ها می‌دانند و این احتمال نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. زیرا مرحوم سید رضی به‌هنگام گزینش بخش‌های مختلف یک خطبه، معمولاً با کلمه «و منها» آن‌ها را از هم جدا می‌کند؛ همان‌گونه که در قسمت‌های نخستین همین خطبه مشاهده می‌کنیم که در دو مورد بخش‌ها را با تعبیر «و منها» جدا کرده است.

به هر حال، می‌فرماید: «گویا می‌بینم که» پرچم گمراهی بر جایگاه خود نصب و محکم شده، و طرفداران آن، همه‌جا پراکنده گشته‌اند؛ (رَأَيْتُ ضَلَالٍ قَدْ قَامَتْ عَلَي قُطْبِهَا، وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعْبِهَا).

با این‌که خبر از حوادث آینده است تا مردم خود را برای آن آماده‌کنند و ضایعات و زیان‌هایش به حدّ اقل برسد، ولی با این حال، آن را به صورت فعل ماضی بیان فرموده است؛ اشاره به این‌که این برنامه حتماً واقع خواهد شد! همان‌طور که در تعبیر معروف ادبا آمده است که مضارع متحقق الوقوع، به منزله ماضی است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۱۸۸؛ شرح نهج البلاغه (سید عباس موسوی)، ج ۲،

تعبیر به «قَدْ قَامَتْ عَلَيَّ قُطْبِيهَا» اشاره به این است که این پرچم ضلالت که از سوی خاندان فاسد و مفسد بنی امیه برپا می شود، چنان محکم خواهد شد که به این آسانی از جا کنده نمی شود.

جمله «تَفَرَّقَتْ بِشُعْبَيْهَا» گرچه ظاهراً سخن از پراکندگی شاخه های این پرچم است، ولی در واقع منظور پراکنده شدن طرفداران آن در تمام بلاد اسلامی است. سپس می افزاید: این پرچم (اشاره به طرفداران پرچم است) «شما را با پیمانۀ خود می پیماید (و با معیارهای خود می سنجد) و با دست های گشاده خویش شاخوبر شاخوبر شما را فرو می ریزد!»؛ (تَكِيلُكُمْ^۱ بِصَاعِيهَا، وَ تَخْبِطُكُمْ بِبَاعِيهَا^۲). اشاره به این که: آن ها با معیارهای خود، شما را می سنجد؛ هر کس با معیارشان هماهنگ باشد، مطلوب و آن ها که هماهنگ نیستند نامطلوب اند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از جمله اول این است که آن ها تمام مقدّرات شما را در دست می گیرند و به هر کس آنچه بخواهند می دهند. جمله «تَخْبِطُكُمْ بِبَاعِيهَا» - با توجه به این که «تَخْبِطُ» در این جا به معنای فروریختن بر درخت با ضربات چوب است و «بَاع» به معنای دست های گشاده - اشاره به این است که آنان تا آن جا که دستشان می رسد، شاخوبر شما را فرو می ریزند و شما را به ضعف و ذلت می کشانند و این است راه و رسم یک حکومت ظالم و خودکامه که همه چیز را با معیارهای خود می سازد و هر که با او هماهنگ نیست، محکوم به فناست.

۱. «تکیل» از ریشه «کیل» بر وزن «ذیل» به معنای پیمانۀ است و غالباً در مورد موادّ غذایی مانند گندم و جو به کار می رود؛ ولی گاه به صورت مجازی در مورد هرگونه سنجش نیز استعمال می شود.

۲. «باع» در اصل به معنای فاصله میان سر انگشتان دو دست است، هنگامی که انسان کاملاً دست ها را به طرف راست و چپ باز کند؛ ولی در بسیاری از مواقع، در معنای مجازی قدرت کامل یک انسان به کار می رود و «طول باع» اشاره به توانایی زیاد است.

سپس امام علیه السلام به رهبر این حکومت خودکامه بیدادگر اشاره کرده، می فرماید: «رهبر این گروه از آیین اسلام خارج است و بر پایه گمراهی و ضلالت ایستاده است!»؛ (قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ، قَائِمٌ عَلَى الضَّلَّةِ).

این جمله که اشاره به معاویه یا سایر حکام بنی امیه است، ناظر به این معناست که رهبران این گروه نه تنها مطابق قوانین اسلام عمل نمی کنند و ضروریات دین را زیر پا می نهند، بلکه پایه و اساس کارشان گمراهی و اصرار بر ضلالت است؛ همان گونه که تاریخ بر اعمال و برنامه های آنها گواهی می دهد.

امام علیه السلام در ادامه این سخن، به پایان دردناک و غم انگیز این ماجرا اشاره کرده، می فرماید: «(کار به جایی می رسد که) در چنان روزی جز تعداد کمی از شما باقی نمی ماند، همانند ته مانده دیگ و یا خرده نان هایی که در ته کیسه باقی مانده و به هنگام تکان دادن، فرو می ریزد!»؛ (فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا نُفَالَةٌ اِكْتُنْفَالَةٌ الْقَدْرُ، أَوْ نَفَاضَةٌ كُنْفَاضَةِ الْعَكْمِ^۳).

این تعبیر اشاره به این است که آنها که از این فتنه جان سالم به درمی برند، بسیار اندک اند و غیر قابل توجه! زیرا آن ظالمان، احدی از مؤمنان با شخصیت را سالم نمی گذارند.

«(به این هم قناعت نمی کنند بلکه) شما را همچون پوست هایی که (به هنگام دباغی) به هم می پیچند، تحت فشار قرار می دهند و همچون زراعتِ درو شده

۱. «نُفَالَةٌ» از ریشه «نُفِلَ» بر وزن «هفت» به معنای رسوب کردن تفاله هاست و گاه به معنای باقی مانده های بی مصرف هر چیزی به کار می رود.

۲. «نُفَاضَةٌ» از ریشه «نَفَضَ» بر وزن «نَبَضَ» به معنای حرکت دادن چیزی، به منظور این که آنچه به آن چسبیده است، بریزد و «نَفَاضَةٌ» به آن اشیایی که ریزش می کند، گفته می شود.

۳. «عِکْمِ» بر وزن «فکر» به معنای کیسه، یا جوال است که در آن چیزی نگهداری می کنند.

می‌کوبند و پایمال می‌کنند!؛ (تَعْرُكُكُمْ^۱ عَزْكَ^۲ الْأَدِيمِ^۳، وَ تَدُوْسُكُمْ^۴ دَوْسَ^۵ الْحَصِيدِ).

«و افراد باایمان (و ممتاز) را از میان شما جدا می‌سازند (و نابود می‌کنند؛) همان‌گونه که پرندگان، دانه‌های درشت را از دانه‌های لاغر جدا می‌کنند (و می‌بلعند)؛» (وَ تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ^۴ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ^۵ الْحَبِّ).

اشاره به این‌که آن‌ها به همه ستم می‌کنند، ولی درباره مؤمنانِ باشخصیت و ممتاز، ستم مضاعفی دارند.

نکته

یک قانون کلی درباره حکومت‌های خودکامه!

گرچه امام علیه السلام این بخش از خطبه را به‌عنوان پیشگویی، (به احتمال قوی) درباره بنی‌امیه و آینده حکومت آنان بیان فرموده، ولی به نظر می‌رسد که این یک قانون کلی درباره تمام حکومت‌های خودکامه و ستمگر است. آن‌ها پایه‌های پرچم ضلالت را محکم می‌کنند و به هر سو شاخه‌های خود را می‌گسترانند. همه چیز را با معیارهای موافق منافع خود می‌سنجند و همه مخالفان را درهم می‌کوبند

۱. «تعرك» از ریشه «عرك» بر وزن «ارک» به‌معنای مالش محکم است و میدان جنگ را به این علت «معركة» می‌گویند که طرفین یکدیگر را درهم می‌کوبند.

۲. «ادیم» در اصل به‌معنای پوسته هر چیزی است؛ ولی بیشتر به چرم و پوست حیوانات اطلاق می‌شود.

۳. «تدوس» از ریشه «دوس» بر وزن «قوس» به‌معنای پایمان کردن شدید است.

۴. «بطینه» از ریشه «بطن» به‌معنای شکم گرفته شده؛ و به افراد، یا دانه‌های چاق و فربه اطلاق می‌شود و به تعبیر دیگر: «بطینه» به‌معنای شکم بزرگ است.

۵. «هزیل» نقطه مقابل «بطین» به‌معنای شیء لاغر و کم‌گوشت و سبک وزن است و به سخنان بی‌محتوا و شوخی، و اژه «هزل» اطلاق می‌شود، که آن هم به‌معنای سبک وزن بودن است.

و پایمال می‌کنند و به‌خصوص افراد برجسته آن‌ها را هدف قرار داده و به‌زودی از میان برمی‌دارند؛ رحم و عواطف انسانی برای آن‌ها مطرح است و نه قانون و حقوق بشر؛ که نمونه‌های آن را در عصر و زمان خود نیز آشکارا می‌بینیم.

بخش ششم

أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ، وَتَتِيهِ بِكُمْ الْغِيَاهِبُ وَتُخَدِعُكُمْ الْكَوَاذِبُ؟
وَمِنْ أَيْنَ تُؤْتُونَ، وَأَيُّ تُؤْفَكُونَ؟ فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، وَلِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ،
فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّانِيِّكُمْ، وَأَخْضِرُوا قُلُوبَكُمْ، وَاسْتَيْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ
وَلْيَصْذُقْ رَائِدُ أَهْلِهِ، وَلْيَجْمَعْ شَمْلَهُ، وَلْيَخْضِرْ ذِهْنَهُ، فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ
الْأَمْرَ فَلَقَ الْخَرْزَةَ، وَقَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْعَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ
مَا خَذَهُ، وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاقِبَهُ، وَعَظَمَتِ الطَّاعِيَةُ، وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ،
وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّيْحِ الْعُقُورِ، وَهَدَرَ فَنِيْقَ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومِ،
وَدَوَّأَحَى النَّاسَ عَلَى الْفُجُورِ، وَتَهَاجَرُوا عَلَى اللَّيْنِ، وَنَحَابُوا عَلَى
الْكَذِبِ، وَتَبَاءَءُوا عَلَى الصِّدْقِ.

ترجمه

روش‌های گمراه کننده، شما را به کجا می‌برد؟! تاریکی‌ها و ظلمت‌ها تا کی
شما را سرگردان می‌سازد؟ و دروغ‌پردازی‌ها تا کی شما را می‌فریبند؟! از کجا در
شما نفوذ می‌کنند و چگونه شما را منحرف می‌سازند؟! (کی می‌خواهید بیدار
شوید؟) برای هر اجل و سرآمدی، نوشته‌ای مقرر شده، و برای هر غیبتی
بازگشتی (عمر شما پایان می‌پذیرد و اعمال‌تان در برابر شما ظاهر می‌شود.) حال
که چنین است، به سخنان پیشوای الهی خود، گوش فرادهید؛ دل‌های خود را نزد
او حاضر سازید و هنگامی که (به دلیل احساس خطر)، بر شما فریاد می‌زند،
بیدار شوید! رهبر باید برای پیروانش صادقانه سخن گوید، و آن‌ها را متمرکز
ساخته و محتوای ذهن خویش را (جهت برنامه‌ریزی برای نجات آن‌ها) حاضر

کند (و رهبر شما چنین است). پیشوای شما حقیقت را برای شما به خوبی شکافته، همانند مهره‌ای که آن را برای شناسایی درونش می‌شکافند؛ یا همچون صمغ و شیرۀ درختی که از بدنۀ آن جدا می‌سازند.

زمانی فرا می‌رسد که باطل جایگاه خود را پیدا کرده (و بر همه چیز سلطه می‌یابد) و جهل بر مرکب‌های خویش سوار می‌شود؛ طاغوت، عظمت یافته و داعیان حق کاستی می‌گیرند. روزگار همچون درندۀ خطرناکی حمله‌ور می‌شود و باطل بعد از مدّت‌ها سکوت، همچون شتر نر، نعره برمی‌آورد. مردم در شکستن قوانین الهی، همدست می‌شوند و در فاصله گرفتن از دین، متحد می‌گردند! برای دروغ گفتن، پیمان می‌بندند و در برابر صدق و راستی دشمنی می‌ورزند!!

شرح و تفسیر

بیدار شوید آیندۀ شومی در پیش است!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، به دنبال پیش‌بینی حوادث سخت و دردناک - که در آیندۀ دامن مسلمان را می‌گیرد - راه‌های دور ماندن از آن، یا حداقل، کم کردن ضایعات آن را به اصحابش تعلیم می‌دهد.

نخست برای جلب توجّه آنان فریاد می‌زند: «روش‌های گمراه‌کننده شما را به کجا می‌برد؟ تاریکی‌ها و ظلمت‌ها تا کی شما را سرگردان می‌سازد؟ و دروغ‌پردازی‌ها تا کی شما را می‌فریبند؟ از کجا در شما نفوذ می‌کنند و چگونه شما را از راه منحرف می‌سازند؟ (کی می‌خواهید بیدار شوید؟!))»؛ (أَيُّنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ، وَ تَتَّبِعُهُ^۱ بِكُمْ الْغِيَاهِبُ^۲ وَ تَخْدَعُكُمْ الْكَوَاذِبُ؟ وَ مِنْ أَيْنَ تُؤْتُونَ، وَ أَنَّى تُؤَفِّكُونَ؟).

۱. «تتبه» از ریشه «تبه» بر وزن «بیه» به معنای گمراه و سرگردان شدن است.

۲. «غیاهب» جمع «غیهب» بر وزن «حیرت» به معنای شدت تاریکی شب است.

و به این ترتیب، این معلّم بزر و رهبر آسمانی، مخاطبین خود را از خواب غفلت بیدار و آماده شنیدن سخنان حق می‌کند و در ادامه سخن، آن‌ها را متوجه مسئله مر و پایان عمر و بازگشت اعمال می‌کند و می‌فرماید: «برای هر اجل و سرآمدی نوشته‌ای مقرر شده، و برای هر غیبتی بازگشتی (عمر شما پایان می‌پذیرد، و اعمالتان در برابر شما ظاهر می‌شود)»؛ (فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، وَ لِكُلِّ غَيْبَةٍ آيَاتٌ).

اشاره به این‌که: تصوّر نکنید عمر شما بی‌پایان است و همیشه فرصت برای جبران خطاها وجود دارد و تصوّر نکنید که اعمال شما غایب و پنهان می‌شود و هرگز به سوی شما باز نمی‌گردد؛ مر حق است و پیمان‌های عمر، محدود و اعمال انسان‌ها نزد خداوند محفوظ است.

بنابراین، منظور از «غایبی که باز می‌گردد»، یا اعمال انسان‌هاست و یا مر ؛ همان‌گونه که در خطبه‌های دیگری از نهج البلاغه نیز این تعبیر دیده می‌شود؛ امام علیه السلام در پایان خطبه ۸۳ مردم را دعوت به توبه و اصلاح خویشتن، قبل از فرارسیدن مر می‌کند و از آن، تعبیر به «قَبْلَ قُدُومِ الْغَائِبِ الْمُنْتَظَرِ» می‌فرماید. شبیه این معنا در خطبه ۶۴ نیز دیده می‌شود.^۱

سپس امام علیه السلام در ادامه سخن می‌فرماید: «حال که چنین است! به سخنان پیشوای الهی خود گوش فرادهید، دل‌های خود را نزد او حاضر سازید، و هنگامی که (به دلیل احساس خطر) بر شما فریاد می‌زند، بیدار شوید»؛ (فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّائِكُمْ، وَ اخْضِرُّوهُ قُلُوبِكُمْ، وَ اسْتَيْظِرُوا اِنْ هَتَفَ بِكُمْ).

۱. بعضی از شارحان نهج البلاغه چون پیوند روشنی برای این جمله و جمله‌های قبل ندیده‌اند، فرض را بر این گرفته‌اند که این جمله در کلام امام علیه السلام از جمله‌های قبلی جدا بوده و مرحوم سید رضی به دلیل روش گزینشی، از نقل قسمت‌های وسط صرف نظر کرده است؛ در حالی که معمول سید رضی این چنین نیست که جمله‌هایی را بیندازد و جمله‌های بعد را با قبل پیوند دهد، بی‌آن‌که اشاره‌ای به آن (مثلاً با کلمه «و منها») داشته باشد و همان‌گونه که در بالا گفتیم: پیوند معنوی این جمله، با جمله‌های قبل کاملاً قابل درک است.

۲. «هتف» از ریشه «هتاف» بر وزن «حُبَاب» به معنای فریاد زدن است.

در ادامه سخن برای جلب توجه مردم به نصایح و اندرزها و هشدارها می‌افزاید: «رهبر باید برای پیروانش صادقانه سخن گوید؛ و آن‌ها را متمرکز ساخته، و محتوای ذهن خویش را (جهت برنامه‌ریزی برای نجات آن‌ها) حاضر کند، (و رهبر شما چنین است)»؛ «وَلْيَصْطَقْ رَأْيِدُ أَهْلِهِ، وَلْيَجْمَعْ شَمْلَهُ^۲، وَلْيُحْضِرْ ذَهْنَهُ».

خلاصه این‌که: رهبر و پیشوای جمعیت وظیفه‌ای دارد و مردم هم وظیفه‌ای؛ او از یک‌سو باید واقعیت‌ها را برای مردم بگوید، از سوی دیگر، افکار یا نفرات خود را جمع کند و سامان و نظام دهد و از سوی سوم، فکر خود را متمرکز ساخته و برنامه‌ریزی دقیق کند و هنگامی که رهبر و پیشوا این برنامه را انجام داد، وظیفه پیروان این است که با تمام وجود خود، در انجام اوامر او بکوشند.

سپس می‌افزاید: «پیشوای شما حقیقت را برای شما به‌خوبی شکافته؛ همانند مهره‌ای که آن را برای شناسایی درونش می‌شکافند؛ یا همچون صمغ و شیرۀ درختی که از بدنه آن جدا می‌سازند»؛ «فَلَقَدْ فَلَقَ^۳ لَكُمْ^۳ الْأَمْرَ فَلَقَ الْخُرْزَةَ^۴، وَقَرَفَهُ^۵ قَرَفَ الصَّمْغَةِ^۶».

«خُرْزَه» به معنای مهره گران‌قیمت، یا ارزان‌قیمت است و هنگامی که مهره‌هایی مشکوک باشند که از چه نوع هستند، یکی از آن‌ها را می‌شکافند تا باطن آن آشکار شود.

۱. «رائد» از ریشه «رَوْد» بر وزن «قوم» به معنای کسی است که پیشاپیش قافله حرکت می‌کند و محل آب و مرتع را شناسایی می‌کند، تا قافله در آن جا اطراق کند.
۲. «شمل» به معنای جمع کردن و گردآوری نمودن است.
۳. «فَلَقَ» از ریشه «فَلَقَ» بر وزن «خلق» به معنای شکافتن است.
۴. «خُرْزَه» به جواهرات و دانه‌های زینتی گران‌قیمت، یا کم‌قیمت اطلاق می‌شود.
۵. «قَرَفَ» از ریشه «قَرَفَ» بر وزن «حرف» به معنای تراشیدن، پوست‌کندن، یا جدا کردن است.
۶. «صمغ» شیره‌ای است که از درختان جاری می‌شود.

و این سخن کنایه از تبیین واقعیت‌ها و آشکار کردن باطن امور است و تعبیر به «قَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْعَةِ» اشاره به این است که «من عصاره و جوهره مطالب را بیرون کشیده‌ام، همانند جدا کردن شیرهای سودمند از درختان».

در این جا امام علیه السلام بار دیگر به ادامه سخن درباره حوادث آینده که در سطرهای پیشین از آن بحث شد، می‌پردازد و آن را با بیان پیامدهای اجتماعی و اخلاقی و دینی حکومت‌های خودکامه، تکمیل می‌کند و در واقع، آثار مختلف اجتماعی و مذهبی این حکومت‌ها را بیان می‌فرماید. پیوند این بخش از خطبه، با بخش‌های گذشته کاملاً روشن است؛ هر چند در این میان چند جمله‌ای خطاب به یارانش برای بیدارباش بیان فرموده است. و جای تعجب است که جمعی از شارحان نهج‌البلاغه این بخش را بریده از بخش‌های سابق می‌دانند که بر اثر گزینش‌های مرحوم سید رضی به وجود آمده است. گویی گزینش حساب شده آن مرد بزرگ، بهانه‌ای شده تا هر کس که نخواهد در پیوندها دقت کند، آن را به گردن گردآورنده نهج‌البلاغه بیندازد.

به هر حال، امام علیه السلام می‌فرماید: «زمانی فرامی‌رسد که باطل جایگاه خود را پیدا کرده (و بر همه چیز سلطه می‌یابد) و جهل، بر مرکب‌های خویش سوار می‌شود؛ طاغوت عظمت یافته و داعیان حق کاستی می‌گیرند»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَاخِذَهُ، وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاكِبَهُ، وَعَظُمَتِ الطَّاغِيَةُ، وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ).

«طَّاغِيَةُ» در این جا ممکن است معنای مصدری داشته باشد؛ یعنی طغیان در سطح جامعه، بزرگ و گسترده می‌شود؛ و می‌تواند معنای اسم فاعلی داشته باشد؛ یعنی گروه طغیانگر عظمت می‌یابد و طبعاً دعوت کنندگان به سوی حق در مقابل آن‌ها کم می‌شوند، یا آن‌ها را نابود و یا خاموش می‌کنند و از صحنه اجتماع می‌رانند و این است خطرناک‌ترین پدیده شوم حکومت‌های باطل و خودکامه، که زبان حق‌گویان را می‌برند و دهان آن‌ها را می‌دوزند.

و در ادامه می‌افزاید: «روزگار همچون درنده خطرناکی حمله‌ور می‌شود و باطل بعد از مدت‌ها سکوت، همچون شتر نر نعره برمی‌آورد!»؛ (وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ^۲، وَ هَدَرَ^۳ فَنَيْقُ^۴ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومِ^۵).

آری گروه‌های منافق و پس‌مانده‌های دوران جاهلیت - که از صحنه جامعه اسلامی عقب رانده شده بودند - بار دیگر بر اثر ضعف طرفداران حق، به صحنه می‌آیند و آزادانه فریاد می‌کشند.

در این هنگام، تمام ارزش‌ها ضد ارزش و ضد ارزش‌ها ارزش می‌شود: «مردم در شکستن قوانین الهی، همدست می‌شوند، و در فاصله گرفتن از دین، متحد می‌گردند، برای دروغ گفتن، پیمان می‌بندند و در برابر صدق و راستی، دشمنی می‌ورزند!»؛ (وَتَوَاخَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ، وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ، وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ، وَ تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ).

و به این ترتیب، به مقتضای «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» این حاکمان فاسق و فاجر و بی‌دین و کذاب، مردم را به این صفات می‌کشاند و صحنه جامعه اسلامی به کلی تیره‌وتار می‌شود.

با این‌که دین، شامل ترک همه زشتی‌ها و بدی‌هاست و هجرت از دین، به معنای هجرت از همه ارزش‌هاست؛ ولی امام علیه السلام به‌طور خاص، روی مسئله فجور و کذب تکیه می‌کند؛ چراکه در میان پدیده‌های شوم حکومت‌های

۱. «صال» از ریشه «صَوَّلَ» بر وزن «قول» به معنای پریدن روی چیزی است.

۲. «عقور» از ریشه «عقر» بر وزن «قفل» در اصل به معنای اساس و ریشه چیزی است و به معنای پی کردن شتر و گاو گرفتن و دریدن نیز آمده است.

۳. «هدر» از ریشه «هدیر» بر وزن «قدیر» به معنای صدرا در گلو گرداندن و فریاد کشیدن است.

۴. «فنیق» به معنای حیوان نر، یا شتر نری است که مورد احترام است و کمتر بر آن سوار می‌شوند.

۵. «كُظُوم» و «كُظُم» بر وزن «هضم» در اصل به معنای بستن سرمشک است و به سکوت کردن و فرو بردن خشم و غضب نیز اطلاق می‌شود.

خودکامه بی دین، مسئله بی بندوباری اخلاقی و دروغ، از همه آشکارتر و خطرناک تر است.

تعبیر به «تَوَاحِي» و «تَهَاجِرُوا» و «تَحَابُّوا» و «تَبَاغُضُوا» اشاره به این نکته لطیف است که در این گونه جوامع، توده مردم به صورت گروهی و دسته جمعی و متحد و متفق، به سوی فجور و کذب و بی دینی پیش می روند و به تعبیر دیگر: مسئله جنبه فردی ندارد، بلکه جنبه جمعی توأم با برنامه ریزی دارد و خطر بزرگ همین است.

بخش هفتم

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا، وَالْمَطَرُ قَيْظًا، وَتَفِيضُ اللَّيَامِ فَيْضًا،
وَتَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا، وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا، وَ سَلَاطِينُهُ سِبَاعًا،
وَأَوْسَاطُهُ أَكْغَالًا، وَ فُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا؛ وَ غَارَ الصِّدْقُ، وَ فَاضَ الْكَذِبُ،
وَاسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَ صَارَ الْفُسُوقُ
ذَسْبًا، وَالْعَفَافُ عَجَبًا، وَ لَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرُوقِ مَقْلُوبًا.

ترجمه

در آن هنگام، فرزندان سبب خشم (پدران و مادران) می شوند؛ و باران، گرمی می افزاید؛ فرومایگان همه جا را پر می کنند و نیکان بزرگوار، کمیاب می شوند! مردم آن زمان، همچون گرگان، و سلاطین آنها همچون درندگان، و طبقه متوسط طعمه آنها، و مستمندان همچون مردگان خواهند بود. (در آن زمان) راستگویی از میان می رود و دروغ فراوان می شود؛ مردم، با زبان، اظهار دوستی می کنند، و با دل دشمنی؛ به گناه و آلودگی افتخار می کنند و از عفت و پاک دامنی در شگفتی فرو می روند! و اسلام همچون پوستینی وارونه پوشیده می شود!!

شرح و تفسیر

پوستین وارونه!

به دنبال بحثی که امام علیه السلام به عنوان پیشگویی آینده در مورد سیطره و سلطه حکام خودکامه بیدادگر و پیامدهای آن در بخش های سابق خطبه بیان فرمودند، در بخش آخر، به قسمت های مهم دیگری از آثار شوم این حکومت ها، و وضع اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی مردم در چنین حکومت هایی اشاره می فرماید.

نخست می‌گوید: «در آن هنگام، فرزندان سبب خشم (پدران و مادران) می‌شوند و باران، گرمی می‌افزاید؛ فرومایگان همه‌جا را پر می‌کنند و نیکان بزرگوار، کمیاب می‌شوند!»؛ (فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا، وَالْمَطَرُ قَيْظًا، وَتَفِيضُ اللَّيَامِ فَيْضًا^۳، وَتَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا^۴).

اشاره به این‌که صفات سوء حکام ظالم، به درون خانواده‌ها نیز نفوذ می‌کند و فرزندانی که باید نور چشمان پدر و مادر و مایهٔ برکت و شکوفایی زندگی آنان باشند، مبدل به یک عامل ناراحتی و بدبختی می‌شوند.

ازسوی دیگر، آثار وضعی این اعمال ناروا، در جهان طبیعت و نعمت‌های الهی نیز آشکار می‌شود و بارانی که باید مایهٔ برودت و لطافت هوا شود، سبب گرمی و ناراحتی و ضایع شدن محصولات کشاورزی می‌گردد.

و ازسوی سوم، به دلیل دگرگون شدن ارزش‌ها، فرومایگان، صحنهٔ اجتماع را جولانگاه خود قرار می‌دهند و به همین دلیل، پاکان و نیکان از صحنه طرد می‌شوند و این ویژگی‌های چهارگانه، در هر حکومت خودکامهٔ ظالمی دیده می‌شود.

در ادامهٔ این سخن به ویژگی‌های چهارگانهٔ دیگری اشاره فرموده و گروه‌های اجتماعی آن زمان را به چهار دسته تقسیم می‌فرماید و می‌گوید: «مردم آن زمان همچون گرگان، و سلاطین آن‌ها همچون درندگان، و طبقهٔ متوسط، طعمهٔ آن‌ها، و مستمندان، همچون مردگان خواهند بود!»؛ (وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا، وَسَلَطِينُهُ سِبَاعًا، وَأَوْسَاطُهُ أَكْالًا^۵، وَفُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا).

۱. «غیظ» به معنای غضب است و بعضی گفته‌اند: حالتی است شدیدتر از غضب.

۲. «قیظ» به معنای وسط تابستان و به اصطلاح «قلب الأسد» است و هنگامی که این واژه به معنای مصدری به کار رود، به معنای حرارت شدید یافتن است.

۳. «فیض» به معنای سیلان آب، یا باران، یا اشک و مانند آن است.

۴. «غیض» به معنای نقصان یافتن و در زمین فرو رفتن است.

۵. «اکال» جمع «آکل» (مانند طلاب جمع طالب) به معنای خورنده است؛ بنابراین، جملهٔ «أَوْسَاطُهُ

منظور از اهل آن زمان، کارگزاران و اعوان و انصار حکام ظالم است. هنگامی که سلطان آن‌ها درنده‌خو باشد، همکاران و همدستان او نیز گر صفت خواهند بود و طبیعی است که در این میان، قشرهای متوسط جامعه، طعمه آن گرگان درنده می‌شوند و فقرا چنان به فراموشی سپرده می‌شوند، که گویی مرده‌اند!

گویی امام علیه السلام سرتاسر تاریخ بشر را مورد بررسی قرار داده و در این عبارات کوتاه، ویژگی‌های حکومت‌های خودکامه ستمگر را دقیقاً بیان فرموده است.

در آخرین قسمت این خطبه، به هفت پدیده شوم در چنین جوامعی، که سرچشمه تمام بدبختی‌ها می‌شود، اشاره فرموده، چنین می‌گوید:

«(در آن زمان)، راستگویی از میان می‌رود و دروغ فراوان می‌شود. مردم، با زبان، اظهار دوستی می‌کنند، و با دل، دشمنی. به گناه و آلودگی افتخار می‌کنند و از عفت و پاک‌دامنی در شگفتی فرو می‌روند و اسلام همچون پوستینی وارونه پوشیده می‌شود!»؛ (وَ غَارَ الصِّدْقِ، وَ فَاضَ الْكِذْبِ، وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا، وَ الْعَفَافُ عَجَبًا، وَ لُبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرُورِ^۲ مَقْلُوبًا).

تعبیر به «غَارَ الصِّدْقِ، وَ فَاضَ الْكِذْبِ»، با توجه به این‌که «غَارَ» از ریشه «غَوْر» در اصل به معنای فرو رفتن آب، یا چیز دیگر در زمین و «فَاضَ» از ریشه «فیض» به معنای سیلان و فزونی آب، یا باران و امثال آن است، اشاره به این

→ «أَكْثَالًا» این است که طبقه متوسط در آن زمان دائماً مشغول خورد و خوراک و چپاول و غارت اموال اند و اگر اسم فاعل را در این جا به معنای اسم مفعول بدانیم که متناسب با جمله‌های قبل است، مفهوم همان می‌شود که در متن آوردیم.

۱. «غَارَ» از ریشه «غَوْر» به معنای داخل شدن در چیزی است و هنگامی که در مورد آب به کار می‌رود به معنای فرو رفتن در زمین است و به همین دلیل به معنای نابود شدن نیز می‌آید.

۲. «فَرُورِ» به معنای پوستینی است که از پوست حیوانات تهیه می‌شود و پشم‌های بلندی دارد و در هنگام شدت سرما از آن استفاده می‌گردد.

می‌باشد که گویی در آن زمان، چشمه‌های صدق و راستی در زمین فرو می‌رود و باغستان سرسبز انسانیت به خشکی می‌گراید و به عکس، آب شور و ناگوارِ دروغ بر سرزمین اجتماع غلبه می‌کند و در این شوره‌زار، جز «خَس» نمی‌روید. جمله «صَارَ الْفُسُوقُ نَسْبًا» اشاره به این است که افراد فاسق چنان به یکدیگر نزدیک می‌شوند و دست به دست هم می‌دهند، که گویی برادر یا خویشاوند یکدیگرند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه^۱ «فسوق» را در این جا به زنا تفسیر کرده‌اند؛ یعنی فرزندان نامشروع در آن جامعه زیاد می‌شود و این تفسیر با جمله «وَالْعَفَافُ عَجَبًا» (عفت و پاکدامنی مایه تعجب می‌شود) تناسب دارد.

احتمال سومی در تفسیر این جمله وجود دارد و آن این است که فاسقان به فسق خود افتخار می‌کنند! همان‌گونه که عرب به نَسَب خود افتخار می‌کرد. و به عکس، افراد پاک‌دامن در چنان جامعه‌ای سرافکنده خواهند بود و مورد ملامت و سرزنش واقع می‌شوند.

و جمله «لَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوبًا» اشاره به نکته لطیفی است و آن این که حکام ظالم و فاسق و فاجر سعی در نابودی اسلام و بی‌دین کردن مردم نمی‌کنند؛ بلکه برای رسیدن به منویات شوم خود، اسلام را تحریف کرده، وارونه نشان می‌دهند؛ درست مانند پوستینی که وارونه پوشیده شود. و تاریخ حکومت‌های خودکامه - به خصوص حکومت‌های بیدادگر بنی‌امیه و بنی‌عباس - شاهد صدق این سخن است.

بدیهی است که پوستین وارونه نه گرمای چندانی دارد و نه شکل و شباهتی به لباس انسان‌ها؛ بلکه انسان را به صورت حیوان درمی‌آورد، و ذکر این جمله بعد

۱. علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۴۸، در ضمن تفسیر عبارات نهج البلاغه این مطلب را نقل می‌کند؛ منهاج البراعة (خوئی)، ج ۷، ص ۳۰۳.

از ذکر مفاسد دیگر آن زمان ممکن است از قبیل ذکر عام بعد از خاص باشد؛ زیرا هنگامی که اسلام وارونه شود، دروغ به جای راستی و فسوق به جای عفاف می‌نشیند؛ همچنین سایر ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها جابه‌جا می‌شود.

نکته

آثار سلطه فرومايگان!

آنچه امام علیه السلام در سه بخش از این خطبه، به عنوان پیشگویی حوادث آینده جامعه اسلامی بیان فرموده، ترسیم بسیار دقیق و حساب شده‌ای از تمام حکومت‌های جبار خودکامه در طول تاریخ است. هنگامی که آن‌ها پایه‌های خود را محکم می‌کنند تمام نیکان و پاکان را از صحنه اجتماع کنار می‌زنند و مدیران و دستیاران خود را از افراد بی‌بندوبار و بی‌ایمان و نوکر مآب که «به جای کلاه، سر می‌آورند»، برمی‌گزینند. مؤمنان را تحت فشار قرار می‌دهند و مردم را به جهل و نادانی و بی‌خبری سوق می‌دهند. دروغ همه‌جا را فرا می‌گیرد و صدق و راستی برچیده می‌شود. فرومايگان بر مقدرات مردم مسلط می‌شوند و بسیاری از مردم به حکم «الْإِنْسَانُ عَلَىٰ دِينِ مَلَأُوهُ كَيْهَمُ» از آن حکام و سلاطین درنده‌خو پیروی می‌کنند. نظام ارزش جامعه به کلی دگرگون می‌شود و فی المثل: بی‌عفتی و ناپاکی مایه افتخار، و پاک‌دامنی از اسباب سرافکنگی به حساب می‌آید.

این‌گونه حکومت‌ها، در محیط‌های مذهبی، با مذهب نمی‌جنگند؛ بلکه سعی می‌کنند مذهب را از درون تهی سازند و تعلیمات آن را تحریف کنند و به این طریق از احساسات مذهبی مردم به نفع مقاصد شوم خود استفاده کنند. خرافات را در میان مردم ترویج می‌دهند و به بعضی از ظواهر مذهبی اهمیت داده، عمق و باطن آن را از میان می‌برند.

هرگاه با این معیارهای دقیقی که مولا امیر مؤمنان علیه السلام در این خطبه بیان کرده به

جوامع دنیای امروز - به خصوص بسیاری از کشورهای اسلامی - بنگریم، می‌بینیم که چقدر قابل تطبیق است. گویی امام علیه السلام از آن روز تمام حوادثی را که امروز در جوامع می‌گذرد با چشم می‌دیده و همچون نقاش چیره‌دستی آن‌ها را با نوک قلم ترسیم کرده؛ تصویری که از هر نظر برابر با اصل است.

آنچه امام علیه السلام در این خطبه پیشگویی فرموده شباهت به روایاتی دارد که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل شده است. از جمله در حدیثی می‌خوانیم:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُجُوهُهُمْ وَجُوهُ الْأَدَمِيِّينَ، وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ، كَأَمْثَالِ الذَّبَابِ الصَّوَارِي، سَفَاكُونَ لِلدَّمَاءِ، لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ، إِنْ تَابَعْتَهُمْ مِنْ تَابُوكَ وَإِنْ حَدَّثْتَهُمْ كَذْبُوكَ، وَإِنْ تَوَارَيْتَ عَنْهُمْ اعْتَابُوكَ. أَلْسِنَةٌ فِيهِمْ بَدْعَةٌ، وَالْبَدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ، وَالْحَلِيمُ مِنْهُمْ غَادِرٌ، وَالْغَادِرُ بَيْنَهُمْ حَلِيمٌ، الْمُؤْمِنُ فِيمَا بَيْنَهُمْ مُسْتَضْعَفٌ، وَالْفَاسِقُ فِيمَا بَيْنَهُمْ مُشْرَفٌ... فَعِنْدَ ذَلِكَ يَحْرِمُهُمُ اللَّهُ قَطْرَ السَّمَاءِ فِي أَوَانِهِ، وَيُنزِلُهُ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ، وَيَسْلُطُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ...؛ زمانی بر مردم فرامی‌رسد که صورت‌های آن‌ها صورت‌های انسانی است و دل‌های آن‌ها دل‌های شیطانی! مانند گرگان درنده‌اند؛ و پیوسته خون‌ریزی می‌کنند؛ و هیچگاه (با تذکر و ارشاد) از منکراتی که انجام می‌دهند، باز نمی‌گردند! اگر با آن‌ها همراهی کنی تو را مَتَّهِم می‌کنند و اگر سخنی بگویی، تکذیبت می‌کنند و اگر از آن‌ها پنهان شوی غیبت می‌کنند. سُنَّت (سنت معصومین) در میان آن‌ها بدعت است؛ و بدعت در میان آن‌ها سُنَّت! عاقل در نظر آن‌ها کسی است که فریب‌کار و پیمان‌شکن باشد و فریب‌کار و پیمان‌شکن در میان آن‌ها عاقل و هوشیار محسوب می‌شود. مؤمن در میان آن‌ها مستضعف و فاسق در میان آن‌ها مشرّف و گرامی است... در این هنگام، خداوند آن‌ها را از باران بموقع، محروم می‌سازد و باران‌های بی‌موقع (که مایه فساد و تباهی است) بر آن‌ها نازل می‌کند و اشرار بر آن‌ها مسلط می‌شوند»^۱.

۱. سفینة البحار، ج ۳، ص ۴۹۳، ماده «زمن».

وَمِنْ خُطْبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي بَيَانِ قُدْرَةِ اللَّهِ وَانْفِرَادِهِ بِالْعِظْمَةِ وَأَمْرِ الْبَعَثِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که درباره قدرت خداوند و عظمت منحصر به فرد او و مسئله رستاخیز
و قیامت فرموده است^۱

بخش اول

صفحه ۳۹۹

,Ñ 9 Ñ f qÅ ,o Ü Ñf ê : M çB { Ñf , °i {Bi { Ñf
 aÅS w j ½ , Ü »i -w a U ½ö aÑf î qû½ ,ò Ä Ñf ç
 ¼ Ä °A o U °/ LÜk ½ BùRB ¼ ½ , çpn aÜxBÅ j ½ , ow
 , z e °Öh °Öh U °/ ÜÏ j ½ û A°ÑLçS «f ÑM «ÅoIh Ti

۱. سند خطبه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که مرحوم سید رضی این خطبه را به صورت گزینش از خطبه معروف به «الزهراء» گرفته است. از کسانی که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند و این خطبه را در کتاب خود آورده‌اند ابن عبدربه مالکی در عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۶۶ است. زمخشری در ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۱۳، ذیل ح ۱۱ و آمدی، بخش‌هایی از این خطبه را بعینه ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۱).

وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ، وَلَا يَسْبِقُكَ. مَنْ طَلَبْتَ، وَلَا يُفْلِتُكَ، مَنْ أَخَذْتَ،
 وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ، وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ، وَلَا يَزِيدُ أَمْرَكَ
 مَنْ سَخَطَ قَضَاءَكَ، وَلَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ. كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ
 عَلَانِيَةٌ، وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ. أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ، وَأَنْتَ الْأَمْنَتُهُنَّ
 فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ، وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ. بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلُّ
 دَابَّةٍ، وَإِلَيْكَ مَصِيرٌ كُلُّ نَسَمَةٍ. سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ! سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا
 نَرَى مِنْ خَلْقِكَ! وَمَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى
 مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي
 الدُّنْيَا، وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ!

بخش دوم

صفحة ٤٠٩

^a ÆE ; â nEj Å TÄ ùn , UABw T wE ¼ ½ ومنها ¼
 ° ,J AA« v °; « ½ M CE , ° ù i E , M Üh
 K n> LÄz T ° ,¼ ½ Bq ½ AÜh ° ,Be n A«-é
 AEB→ TwI , k« Å Tq«½ , «½ »B½ aÅ «A ;¼ «-°A
 û i B½ « fA« ÅB °, o½Ej Å Tüô æ , ° TÅB oXf , ù
 kLÄ ° »EAùoÄ° , v û»E aÅAnq° , °BÅEAoÜl° «½ aÅ
 / TÅB Öe Äa ° , jBIÅÖe

بخش سوم

صفحة ٤١٥

S aÄj ,GAS Üh / Üh k«Å M v d MGj LÄ½ HÜB »B lw
 ,HÄnp ,GB »E ,G ç ,Hk½ H|ApE ,HÄ½ ½ HM½ jF/B ù
 S LônB- ù ,AMBE ÅA°A ù ,B Åk HÄjAS awnE Y,GBY
 Adé TùAk ç û] °AA LCE/ACF{A BS ç { B½ Å ,Alôn
 Ç o ½E , o M z ÅEH { Ö z Äj ½ ,Ble aÅAd a A ,BafEM

قَلْبُهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنَيْنِ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتْ
الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَوَلَّهَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا،
وَلَمْ يَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا، حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَحَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا؛
لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَلَا يَنْعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَهُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى
الْغُرَّةِ، حَيْثُ لَا إِقَالَةَ وَلَا رَجْعَةَ، كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَجَاءَهُمْ
مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ، وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ.
فَعَبَّرَ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ.

بخش چهارم

صفحة ٤٢٧

, ùA çEB °RoTù ù,R ù °Aove R -°Ao w a°S Ä-TI
j M k e E; MÑ dù,H] ° ùR -°AçpA Y, »AEB°Ro AEU
, °ÜÅj ½ d a°A, »HM-v , o IMè« a E; L° »A , Üh «½
A½Eo fmT !o j K lE ù , o-Å «uE ùo û , L; ½ ÜM
Tq °kç ,BUBB ½ BUBo ¼ ¼Bni E ,BL°B½ ùü -ôE,BÄ-]
,B ù¼ -Ä« nAj -° ÜLUB çA ù a Åö o { E ,BÄ-] RBÄLU
S Üâ ô k ç o-°I / o i a°A K°I , o AEB -°A4 ù ,BM4 ÄFT
, o ½E; ½R -°A« Å °od EB½ a°A ¼A k ü Ä ù ,BM» n
B MâLÆ ¼Bf m°AE «-T , o-Å;BE ùKôo ¼BB-ùk q
Te k v] ùæ°B R -°Aq «ü! »j BpB kçB a°A kv d
: Ä-v M-v , »B aMÖa« a E; MB ù, Ä-w »B oà °B
i] nì -v , K v ERBfoe o ,] ùoè«°Mùoç jjo
, Ä-wü LçB-f o M IÜù, MHçE°R -°AçpI Y ½ f
, L»B] j ½Az e Ekç , a E; Mû] nB ù, kv] j ½b o°S] oi
ùà h ½ A a-e YHÅAK \ ,HfBMÄv / Mç j ½AkÅBU
/ t p j ÅAÄÜA , a-Å A ù -awü,Ç n A

بخش پنجم

صفحة ۴۳۷

, °EÖh °A iC Öd E , o jBÜ/2½ A, ¶ EJBT °A MA E
 ZnE ,Boà ù Bv°AB ½E, ÜŒ k k\ Uj ½k o B&Ao½Ej ½ JB
 L j ½HéÄMBé ÄM j ,Bû v» B°B] i a ç ,Bû] nE Ç n A
 , ç i BkÄM j k\ ù, B ùj ½Zo i E , Uà w ö h½ P]
 ñB-Á B ûB j Á Tfv ¼ ½k dB² q ½ Y, couUkÄM Ä-]
 / j ½ ÜFA aÄ ÄE; Üou à ¶] ,ñBÀi B liB

بخش ششم

صفحة ۴۴۳

j Äè W e , nA ù k a i , nA\ M MB ÁB°AÑ EBûi
 ,çHÜw A °BU ,îAq ù A M« U ,ñBl °A M ÅHU ,ñAq«°A
 ¶fu Ä°Ñ EBE /ñBw A hz U ,nBi A °Ç oÄU
 v LE ,çAç BM A«°Ao ç ,ÿB« Á A k Ñô ,nA o{
 k ç JB M, o e kT{I kç JAmÁ ù,¼A«°RBÄ Ü½ ,¼öä Ü°Ñ MA
 ,Ñ Bò ç ,içBwK ° ,K\ ° K af B°nB ù, a E aÖIç E
 , «úTùnA° k ½ /B° lf ûU ,Bo wE jBû ,B-Ü¼ Äè
 / é Üùç Ü°Ñ] E

بخش هفتم

صفحة ۴۵۱

و منها في ذكر النبي صلى الله عليه وآله

« Á, B A & A ½E aÄ ,B» BM¼ E ,BoÆ Bk°AÜè kç
 Bo fl RB ½E , LÜMBk°A ÁÇ oÄü, GBEI o EBà v M ,GBTI
 E,H{BnB« ½anh T °, « Áj ÁB T p K AU/KE e E , v û; j Á
 « \ °A BÄj ,Gm½ T½ c » ,Gm½ Mj Áa°MHÜB ù] o
 /Gm ½nB°A½ö i ,Gz L½

صفحة ٤٥٧

بخش هشتم

, $\overset{\circ}{A} \overset{\circ}{A} \overset{\circ}{j} \overset{\circ}{B} \overset{\circ}{A} \overset{\circ}{1/2}$, $\overset{\circ}{A} \overset{\circ}{A} \overset{\circ}{H} \overset{\circ}{1/2}$, $\overset{\circ}{B} \overset{\circ}{o} \overset{\circ}{A} \overset{\circ}{d} \overset{\circ}{1/2}$, $\overset{\circ}{L} \overset{\circ}{o} \overset{\circ}{A} \backslash \{ j \ d \}$ »
 $\overset{\circ}{o} \overset{\circ}{e} \overset{\circ}{k} \overset{\circ}{B} \overset{\circ}{e} \overset{\circ}{A} \overset{\circ}{L} \overset{\circ}{1/2} \overset{\circ}{B} \overset{\circ}{k} \overset{\circ}{A}$, $\overset{\circ}{e} \overset{\circ}{o} \overset{\circ}{A} \overset{\circ}{e} \overset{\circ}{k} \overset{\circ}{B} \overset{\circ}{d} \overset{\circ}{1/2} \overset{\circ}{B} \overset{\circ}{o} \overset{\circ}{B}$, $\overset{\circ}{d} \overset{\circ}{A} \overset{\circ}{M} \overset{\circ}{B}$
 السَّطْوَةَ.

خطبه در یک نگاه

این خطبه از خطبه‌های بسیار فصیح و بلیغ و پرمحتوا و باارزش نهج البلاغه است که به همین دلیل نام «الزَّهراء» (درخشنده) را بر آن گذاشته‌اند و به گفته یکی از شارحان معروف نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: «تأثیر و جاذبه این خطبه چنان است که اگر آن را بر انسان بی‌ایمانی که قیامت را با تمام قدرت نفی می‌کند، بخوانند توان مقاومتش درهم می‌شکند و دلش در وحشت فرو می‌رود، و او را در مبانی فکری خود متزلزل می‌سازد، و وادار به تجدید نظر می‌کند».^۱

این خطبه دارای نکات بسیار آموزنده‌ای است و در مجموع دارای هشت بخش است:

بخش اول، از قدرت عظیم پروردگار و ناتوانی مخلوقات در برابر او سخن می‌گوید و نکات دقیقی را در این زمینه یادآور می‌شود.

بخش دوم، درباره خلقت فرشتگان و بعضی از ویژگی‌های آن‌ها بحث می‌کند، که اگر از اسرار غیب باخبر می‌شدند می‌دانستند که عبادات مستمر و بی‌نظیرشان در برابر عظمت حق، بسیار ناچیز است.

بخش سوم با ترسیمی از خانه آخرت و نعمت‌های بهشتی، از غفلت بندگان و رغبت آن‌ها به دنیای مادی و دور ماندن از دعوت انبیا سخن می‌گوید.

بخش چهارم به سراغ حالت دل‌باختگان دنیا و آلودگان به معصیت در هنگام مرگ می‌رود و با تعبیراتی بسیار مؤثر و رسا وضع آن‌ها را در آن حالت چنان ترسیم می‌کند که هر انسان غافلی را به تفکر و بازنگری در رفتار خویش وامی‌دارد.

در بخش پنجم و ششم، درباره قیامت و مقدمات روز رستاخیز و پرسش از

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۰۲.

اعمال انسان‌ها و سعادت مؤمنان نیکوکار و مجازات بدکاران سخن می‌گوید و سرنوشت هر یک از این دو گروه را با تعبیراتی بسیار مؤثر شرح می‌دهد. در بخش هفتم از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خصوص از زهد و بی‌اعتنایی آن حضرت در برابر دنیا سخن می‌گوید و او را به عنوان الگو و اسوه‌ای برای همه اهل ایمان معرفی می‌کند.

در بخش هشتم - که آخرین بخش است - سخن از اهل بیت پیامبر عَلَيْهِمُ السَّلَام و یاران و پیروان او به میان می‌آورد و در بیان بسیار کوتاهی عظمت مقام آن‌ها را ترسیم می‌فرماید.

بخش اول

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ: غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَمَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ مَن تَكَلَّمَ سَمِعَ نَطْقَهُ، وَمَن سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَمَن عَاشَ فَعَلِيهِ رِزْقُهُ، وَمَن مَاتَ فَالِيهِ مُنْقَلَبُهُ، لَم تَرَكَ الْعُيُونَ فَتَخْبِرَ عَنْكَ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مَن خَلَقَكَ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِوَحْشَةٍ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ، وَلَا يَسْبِقُكَ مَن طَلَبْتَ، وَلَا يُفْلِتُكَ، مَن أَحَدْتَ، وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَن عَصَاكَ، وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَن أَطَاعَكَ، وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَن سَخَطَ قَضَاءَكَ، وَلَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَن دَوَّى عَن أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عِلَانِيَةً، وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ، وَأَنْتَ الْمُنتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ، وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلُّ دَابَّةٍ، وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ. سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ سَأْئُكَ! سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ! وَمَا أَضْعَرَ كُلُّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَمَا أَسْبَحَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَمَا أَضْعَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ!

ترجمه

همه چیز در برابر او خاضع است، و هر چیزی به وجود او قائم می‌باشد! بی‌نیازکننده هر فقیر، و عزت‌بخش هر خوار و ذلیل، و نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر مصیبت‌رسیده است. هر کس سخن بگوید نطق او را می‌شنود، هر کس سکوت کند اسرار درونش را می‌داند، آن‌کس که زنده است روزی اش بر اوست، و آن‌کس که می‌میرد بازگشتش به سوی اوست.

(پروردگارا!) چشم‌ها تو را ندیده‌اند تا از تو خبر دهند؛ بلکه تو پیش از آن‌که وصف کنندگانت وجود پیدا کنی، بوده‌ای. آفریدگان را برای رفع وحشت تنهایی نیافریدی، و برای سود خود آن‌ها را به کاری و انداشتی، هیچ‌کس نمی‌تواند از پنجه قدرتت بگریزد، و آن‌کس را که بگیری از حیطة قدرتت تو بیرون نمی‌رود. معصیت گنهکاران از عظمت تو نمی‌گاهد و اطاعت مطیعان بر حاکمیت تو نمی‌افزاید. آن‌کس که از قضا و قدر تو به خشم آید، نمی‌تواند حکم و فرمانت را دگرگون سازد، و آن‌کس که از او امر تو روی گرداند، از تو بی‌نیاز نمی‌شود. هر رازی نزد تو آشکار، و هر پنهانی پیش تو حاضر است. تو وجودی جاودانی هستی که زمان برایت نیست، تو پایانی هستی که جز بازگشت به سویت راهی وجود ندارد، و وعده‌گاهی که نجات از حکمت جز به وسیله تو ممکن نیست. ناصیه (و زمام اختیار) هر جنبنده‌ای به دست توست، و بازگشت همه نفوس به سوی تو می‌باشد.

(پروردگارا!) پاک و منزهی! چه بزر است مقام تو. (بازهم) منزهی! چه بزر است آنچه از آفریده‌هایت می‌بینیم و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت و عظمت تو، و چه باشکوه است آنچه از ملکوت مشاهده می‌کنیم. با این حال، چقدر ناچیز است آنچه می‌بینیم، در برابر آنچه از قلمرو حکومتت از ما پنهان است! چقدر نعمت‌های دنیایت فراوان و پراهمیت است و چه کوچک است این نعمت‌ها در برابر نعمت‌های آخرت.

شرح و تفسیر

اوصاف کمال پروردگار

همان‌گونه که اشاره شد این خطبه یکی از زیباترین و پرمعناترین خطبه‌های نهج‌البلاغه است. در بخش نخست آن، اوصاف جمال و جلال و صفات فعل پروردگار به طرز بسیار جامع و جالبی ترسیم شده است.

امام علیه السلام نخست روی ده وصف از اوصاف کمال انگشت گذاشته، می فرماید: «همه چیز در برابر او خاضع است و هرچیزی به وجود او قائم می باشد! بی نیازکننده هر فقیر، و عزت بخش هر فرد خوار و ذلیل، و نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر مصیبت رسیده است!»؛ (كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ: غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَمَقْنَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ).

این شش وصف در حقیقت به قدرت مطلقه پروردگار و وجود بی پایان و نامحدود او و نیاز همه ممکنات به او، بازگشت می کند.

«خاشع» از ریشه «خُشوع» در اصل به معنای خضوع است؛ ولی مفهومی گسترده تر از آن دارد که خضوع ظاهری و باطنی و تشریحی و تکوینی را شامل می شود. بنابراین، خشوع همه اشیا در برابر او، به معنای تسلیم بودن در برابر خداوند و حاکمیت قوانین آفرینش بر آنهاست.

قائم بودن همه چیز به خداوند از این جهت است که او واجب الوجود است و غیر او ممکن الوجود، و ممکن، وجودی وابسته به واجب است؛ همانند نور آفتاب که به خورشید وابسته است. غنای هر فقیر و عزت هر ذلیل و قوت هر ضعیف بودن نیز از همین جا سرچشمه می گیرد؛ چراکه ممکنات و مخلوقات، چیزی از خود ندارند؛ هرچه دارند از ناحیه اوست و هر کمالی نصیب آنها شود، پرتوی از آن کمال مطلق الهی است.

«مَلْهُوف» از ریشه «لَهْف» در اصل به معنای غم و اندوهی است که به دلیل از دست دادن چیزی به انسان دست می دهد و گاه در مورد افرادی به کار می رود که مظلوم شده اند و فریاد استغاثه برآورده اند و از آن جا که قدرت ناچیز انسان ها به آنها اجازه نمی دهد به تمام خواسته های خود برسند و یا آنچه را دارند نگهداری کنند، بنابراین، هنگامی که غم و اندوه از دست دادن سرمایه های مادی و معنوی بر وجود آنها چیره می شود، راهی جز این ندارند که به آن ذات پاک قادر و توانا پناه ببرند و برای حل مشکلات خود، از او یاری بطلبند.

آنچه امام علیه السلام فرموده، در واقع برگرفته از آیات مختلف قرآن است که این اوصاف را در جای جای خود، برای خداوند بیان می‌کند. در یک جا می‌فرماید: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»؛ «(نه تنها سایه‌ها، بلکه) تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنندگان وجود دارد، و همچنین فرشتگان برای خدا سجده می‌کنند».^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»؛ «هیچ معبودی جز خداوند یگانه زنده و پاینده نیست (خداوندی که قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر قائم به او)».^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ «ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدایید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است».^۳

و بالاخره به صورت جامع می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «بگو: بارالها! ای مالک حکومت‌ها! به هرکس بخواهی حکومت می‌بخشی و از هرکس بخواهی حکومت را می‌گیری؛ هرکس را بخواهی عزت می‌دهی و هرکس را بخواهی خوار می‌کنی؛ تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی توانایی!».^۴

در ادامه این شش وصف، به چهار وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «هرکس سخن بگوید نطق او را می‌شنود، و هرکس سکوت کند اسرار درونش را

۱. نحل، آیه ۴۹.

۲. بقره، آیه ۲۵۵.

۳. فاطر، آیه ۱۵.

۴. آل عمران، آیه ۲۶.

می‌داند، آن‌کس که زنده است روزی‌اش بر اوست، و آن‌کس که می‌میرد بازگشتش به سوی اوست؛ «(مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نَطْقَهُ، وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ).

آری! او از درون و برون ما آگاه است و در زندگی و مرگ، ناظر احوال ماست؛ روزی ما بر اوست و بازگشت ما به سوی او.

اگر به راستی همین ده وصفی که امیرمؤمنان علی علیه السلام در این جمله‌های کوتاه بیان کرده است، در عمق جان ما جای گیرد و همه را باور کنیم، برای اصلاح ما کافی است. بدانیم هرچه داریم از اوست و هرچه می‌خواهیم، باید از او بخواهیم؛ از اسرار درون ما باخبر است و سرانجام، همه به سوی او و دادگاه عدلش بازمی‌گردیم.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به ذکر پاره‌ای از صفات سلبيه خداوند می‌پردازد و می‌فرماید: «(پروردگارا) چشم‌ها تو را ندیده‌اند تا از تو خبر دهند؛ بلکه تو پیش از آن‌که وصف‌کنندگان وجود پیدا کنند، بوده‌ای!»؛ «(لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ فَتُخْبِرَنَّ عَنْكَ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ).

تعبیر به «لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ» اشاره به این است که تو نه مخلوق بوده‌ای و نه جسم، تا دیده شوی و بخواهند اوصاف تو را از طریق رؤیت و مشاهده بیان کنند؛ و جمله بعد، در حقیقت به منزله علت است؛ زیرا خداوندی که از ازل بوده، هرگز ممکن نیست جسم باشد؛ زیرا جسم حادث است و مرکز حوادث؛ بنابراین، او قابل مشاهده نیست و اگر اوصافی برای ذات پاک خداوند بیان می‌کنیم، به حکم آن است که عقل از طریق استدلال‌ات به آن رسیده، یا پیامبران الهی در کتب آسمانی آن را برای ما آورده‌اند.

۱. «لَمْ تَرَ» فعل و «كَ» مفعول آن است و فاعل آن «الْعُيُونُ» می‌باشد. یعنی: چشم‌ها تو را ندیده‌اند.

در ادامه سخن، به هشت وصف دیگر از اوصاف جلال - که جنبه سلبی دارد و در واقع بی‌نیازی مطلق و شکست‌ناپذیری خداوند را بازگو می‌کند - اشاره کرده، با این تعبیر سخن می‌گوید: «آفریدگان را برای رفع وحشت تنهایی نیافریدی و برای سود خود، آن‌ها را به کاری و انداشتی؛ هیچ‌کس نمی‌تواند از پنجه قدرتت بگریزد و آن‌کس را که بگیری از حیطة قدرت تو بیرون نمی‌رود؛ معصیت گنهکاران، از عظمت تو نمی‌کاهد و اطاعت مطیعان، بر حاکمیت تو نمی‌افزاید. آن‌کس که از قضا و قدر تو به خشم آید، نمی‌تواند حکم و فرمانت را دگرگون سازد و آن‌کس که از او امر تو روی گرداند، از تو بی‌نیاز نمی‌شود!»؛ (لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحَشَةٍ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ، وَلَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتِ، وَلَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ، وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ، وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ، وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ، وَلَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ).

آری؛ او از همگان بی‌نیاز است و هر کمالی در عالم پیدا شود، منبع اصلی و بی‌پایانش نزد اوست و چیزی در برابر اراده او نمی‌تواند قد علم کند. بنابراین اگر مخلوقاتی را آفریده، به دلیل نورافشانی و فیض‌بخشی است، نه به دلیل دفع وحشت تنهایی، یا جلب منفعت. نه عبادت‌کنندگان بر جلال او می‌افزاید و نه اگر جمله کائنات کافر گردند، بر دامان کبریائی‌اش گردی می‌نشیند. آن‌ها که به او پشت کنند بی‌نیاز از او نیستند و آن‌ها که بر قضا و قدر او خرده گیرند، قادر به تغییر و تبدیل آن نیستند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به پنج وصف دیگر از اوصاف جمال او اشاره

۱. «يُغَلَّت» از ریشه «فلات» به معنای رهایی یافتن ناگهانی، یا فرار کردن است و حدیث معروف «عمر» که در کتب شیعه و اهل سنت آمده و ابن منظور در لسان العرب نیز در لغت «فَلَّت» آن را نقل می‌کند، از همین باب است. می‌گوید: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً وَقَيَّ اللَّهُ شَرَّهَا؛ بَيْعَتِ ابْنِ بَكْرٍ نَاغِيَانِي (و بدون مطالعه) بود، که خداوند شر آن را برطرف ساخت. (و جنجال و درگیری واقع نشد)».

کرده، می‌فرماید: «هر رازی نزد تو آشکار و هر پنهانی پیش تو حاضر است. تو وجودی جاودانی هستی که زمان برایت نیست؛ و پایانی هستی که جز بازگشت به سویت راهی وجود ندارد؛ و وعده‌گاهی که نجات از حکمت جز به وسیله تو ممکن نیست»؛ (كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ، أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ، وَأَنْتَ الْمُتَنَهِيُّ فَلَا مَحِيصَ اَعْنَكَ، وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجِي مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ).

گرچه در ابتدای نظر، واژه «سرّ» و «غیب» به یک معناست و همچنین واژه‌های «علانیه» و «شهاده»؛ ولی بعید نیست که منظور از «سرّ» اسرار درون بندگان باشد که خداوند از همه آنها باخبر است و به تعبیر دیگر، هر سرّی برای او علانیه می‌باشد؛ ولی «غیب» به معنای حوادث آینده، یا گذشته است که از حس ما پوشیده است؛ یا انواع موجوداتی که در زمین و آسمان پهناور در حال حاضر وجود دارند، ولی حواس ما به آنها دسترسی ندارد.^۲

تعبیر به «أَنْتَ الْأَبَدُ» در واقع نوعی تأکید است بر ابدیت خداوند. او چنان ابدی است که گویی عین ابدیت است! چراکه او واجب الوجود است و به همین دلیل، نه آغازی دارد و نه پایانی؛ چراکه آغاز و پایان، از اوصاف مخلوقات است که از جهات مختلف محدودند.

تعبیر به «مُتَنَهِيُّ» و «مَوْعِدُ» درباره خداوند دو وصف متفاوت است. او «مُتَنَهِيُّ» است، یعنی همه چیز به سوی او بازگشت می‌کند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و او «مَوْعِدُ» است، یعنی وعده‌گاهی است برای حساب و کتاب و بررسی اعمال انسان‌ها و هیچ‌کس توانایی فرار از دادگاه عدل او را ندارد. قرآن

۱. «محیص» از ریشه «حیص» بر وزن «حیف» به معنای بازگشت و عدول و کناره‌گیری کردن از چیزی است و از

آن‌جا که «محیص» اسم مکان است، این کلمه به معنای قرارگاه، یا پناهگاه آمده است.

۲. از منابع لغت نیز استفاده می‌شود که «سرّ» چیزی است که انسان آن را مخفی می‌کند، ولی غیب هر چیزی است که از چشم و حس ما پوشیده است.

مجید نیز با صراحت می‌گوید: «وَعَرِّضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا»؛ «آن‌ها در یک صف به (پیشگاه) پروردگارت عرضه می‌شوند (و به آنان گفته می‌شود): همگی نزد ما آمدید آن‌گونه که نخستین بار شما را آفریدیم، اما شما گمان کردید ما هرگز موعدی برایتان قرار نخواهیم داد».^۱ پیام این اوصاف الهی این است که ما بدانیم او از همه چیز، حتی از اسرار درون ما کاملاً آگاه است؛ اگر از خلق پنهان کنیم از خالق پنهان نخواهد بود و نیز بدانیم در این جهان هرچه باشیم و به هر جا برسیم آخرین منزلگاه ما دادگاه عدل اوست و به یقین، توجه به این اوصاف، اثر عمیقی در بازداشتن از گناه و نافرمانی حق دارد.

در ادامه این سخن باز برای تأکید بر قدرت پروردگار و بازگشت همه موجودات زنده به سوی او می‌فرماید: «ناصیه (و زمام اختیار) هر جنبنده‌ای به دست توست و بازگشت همه نفوس به سوی تو می‌باشد»؛ (بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلِّ دَابَّةٍ، وَ إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ).

با توجه به این‌که «ناصیه» به معنای موی پیش سر است و برای رام و تسلیم کردن حیوانات موی پیش سر آن‌ها را محکم می‌گیرند، تعبیر فوق به معنای تسلیم همه جنبندگان در برابر اراده مطلقه پروردگار است.

تعبیر به «كُلُّ نَسَمَةٍ» با توجه به این‌که «نَسَمَةٌ» در اصل به معنای وزش ملایم نسیم است و سپس به روح موجودات زنده و خود آن‌ها اطلاق شده، اشاره به این است که هر موجود زنده‌ای سرانجام به سوی تو بازمی‌گردد و در محضر عدل تو حاضر می‌شود.

در هفت جمله پایانی این بخش از خطبه، امام علیه السلام مسئله عظمت قدرت

و آفرینش خداوند و اهمیت نعمت‌های دنیا و آخرت را با تعبیراتی بسیار زیبا و گویا و رسا بیان فرموده است.

در پنج جمله نخست، در مورد عظمت خداوند و آفرینش او می‌فرماید:

«(پروردگارا!) پاک و منزّهی! چه بزرگ است مقام تو. (باز هم) منزّهی! چه بزرگ است آنچه از آفریده‌هایت می‌بینیم؛ و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت و عظمت تو؛ و چه باشکوه است آنچه از ملکوت مشاهده می‌کنیم با این حال چقدر ناچیز است آنچه می‌بینیم، در برابر آنچه از قلمرو حکومت از ما پنهان است!»؛ (سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ! سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ! وَمَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ!).

هر قدر علم و دانش بشر پیشرفت می‌کند و ابزار قوی‌تری برای بررسی جهان آفرینش در اختیار او قرار می‌گیرد، عظمت این عالم به طرز عجیبی در نظر ما بیشتر می‌شود. به گفته بعضی از دانشمندان، جهان آفرینش - تا آن‌جا که ما می‌دانیم - همچون کتابخانه عظیمی است که میلیون‌ها کتاب داشته باشد و کره زمین ما با تمام تشکیلاتش، همچون یک نقطه در یکی از صفحات کتابی از کتاب‌های این کتابخانه بزرگ است و به گفته بعضی دیگر: امروز ثابت شده که بعضی از ستارگان آسمان به قدری بزرگ هستند که انسان را غرق در شگفتی می‌کند! ستاره‌ای است جزء ستارگان صورت فلکی «جوزا» که به عنوان «ابطال‌الجوزا» شناخته می‌شود، که سی میلیارد برابر کره زمین است! و این تنها یکی از ستارگان بزرگ آسمان است. و چه جالب است که امام علیه السلام می‌فرماید: آنچه از ما پنهان است، بسیار با عظمت‌تر است از آنچه می‌بینیم. این را در زمانی فرمود که هیچ‌یک از اکتشافات امروز نبود و «هیأت بطلمیوسی» که جهان هستی را با نهایت حقارت می‌نگریست، بر تمام محافل علمی حکم فرما بود.

امام علیه السلام در این سخن، دقیقاً در سایه قرآن مجید حرکت می‌کند، آن‌جا که می‌فرماید: «لَخَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌ها عظیم‌تر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».^۱

امام علیه السلام در دو جمله پایانی درمورد نعمت‌های دنیا و آخرت می‌فرماید: «چقدر نعمت‌های دنیای فراوان و پراهمیت است و چه کوچک است این نعمت‌ها در برابر نعمت‌های آخرت!»؛ (وَمَا أَسْبَغَ^۲ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ).



۱. غافر، آیه ۵۷.

۲. «أسبغ» از ریشه «إسبغ» به معنای فراوان کردن است.

بخش دوم

ومنها: مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنَتْهُمْ سَمَاوَاتِكَ، وَرَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ؛ هُمْ أَعْلَمُ

° , J AA « v °; « 1/2 MCE , ° ù i E , M Üh
 K n> IÄz T ° , < 1/2 1/2 AÜh ° , B n A «-é
 îB- T w I , k « Å Tq « 1/2 , « 1/2 » B 1/2 a Å » A ; < 1/4 « -° A
 A « B ° , o 1/2 E i Å Tüô ç , ° TÄB oX , ù AE
 , v û » E a Å Anq ° , ° B Å EAoÜd ° « 1/2 a Å üi B/2 » f
 / TÄB Öe Ää ° , j B I Ä Öe k I Ä ° » EA ü o Ä°

ترجمه

از جمله مخلوقات تو فرشتگانی هستند که آن‌ها را در آسمان‌های خود سکونت بخشیدی و از زمینت بالا بردی. آن‌ها از همهٔ آفریده‌های تو به تو آگاه‌ترند، و بیش از همه، از تو خائف‌اند، و از همه به تو نزدیک‌تر. آن‌ها هرگز در صُلب پدران قرار نداشته‌اند و رحم مادران آن‌ها را در برنگرفته و از آبی پست، آفریده نشده‌اند، و حوادث زمان و مر و میرها آن‌ها را از یکدیگر جدا نساخته است؛ ولی آنان با این مقام قرب که به ساحت مقدّست دارند و منزلتی که نزد تو یافته‌اند و عشق و علاقه‌ای که تنها به تو دارند و طاعات فراوانی که برای تو انجام می‌دهند و از فرمان تو کمتر غفلت می‌کنند، با این همه، اگر آنچه را که از عظمت تو بر آن‌ها پوشیده است مشاهده می‌کردند، اعمال خویش را حقیر می‌شمردند و بر خود عیب می‌گرفتند (و آن را شایستهٔ مقام تو نمی‌دانستند) و به خوبی می‌فهمیدند که حقّ عبادت را هرگز ادا نکرده‌اند و آن‌گونه که سزاوار مقام توست، اطاعت نموده‌اند.

شرح و تفسیر

عظمت و عبودیت فرشتگان

با توجه به این که امام علیه السلام در بخش سابق این خطبه سخن از عظمت خلق خداوند و ملکوت آسمان‌ها به میان آورد و آنچه را می‌بینیم در برابر آنچه از ما پنهان است، کوچک شمرد! در این بخش از خطبه به بعضی از بزرگ‌ترین آفریدگان خداوند یعنی فرشتگان اشاره کرده، می‌فرماید: «از جمله مخلوقات تو فرشتگانی هستند که آن‌ها را در آسمان‌های خود سکونت بخشیدی و از زمین بالا بردی»؛ (مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنْتَهُمْ سَمَاوَاتِكَ، وَ رَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ).

بی‌شک، فرشتگان پروردگار، منحصر به ساکنان آسمان‌ها نیستند و در زمین فرشتگانی وجود دارند که حافظ اعمال مردم‌اند یا اموری را به فرمان پروردگار تدبیر می‌کنند و یا مسئولیت قبض ارواح را بر عهده دارند؛ ولی با توجه به این که امام علیه السلام در عبارت بالا حکم کلی درباره فرشتگان بیان نفرموده، بلکه سخن از گروهی از آن‌ها به میان آورده است، مشکلی ایجاد نمی‌شود و این که جمعی از شارحان نهج البلاغه در این جا دست به توجیهاتی زده‌اند، هیچ ضرورتی ندارد. سپس در ادامه این سخن به اوصاف فرشتگان پرداخته و بخشی از صفات ثبوتیه و سلویه آن‌ها را بیان می‌فرماید. در قسمت اول می‌گوید: «آن‌ها از همه آفریده‌های تو، به تو آگاه‌ترند و بیش از همه از تو خائف‌اند و از همه به تو نزدیک‌ترند»؛ (هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ، وَ أَخَوْفُهُمْ لَكَ، وَ أَقْرَبُهُمْ مِنْكَ).

این سه وصف ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند؛ زیرا معرفت بالای فرشتگان نسبت به ذات پروردگار سبب خوف آن‌ها می‌شود، هم خوف از کوتاهی در انجام مسئولیت‌ها و هم خوف ناشی از هیبت مقام و عظمت او. و مجموع این دو صفت سبب می‌شود که نزدیک‌ترین بندگان به خدا باشند.

۱. بنا بر آنچه در بالا آمده «مِنْ» به اصطلاح «تبعیضیه» است و اشاره به بخشی از مخلوقات عظیم خداوند است که در فراز سابق این خطبه آمده است.

در این جا این سؤال پیش می آید که چگونه فرشتگان از تمام مخلوقات، آگاه تر و به خداوند متعال نزدیک ترند، در حالی که می دانیم انبیای الهی - به خصوص پیغمبر اسلام ﷺ - و حتی شاید گروهی از صلحا، از فرشتگان برترند و سجده تمام فرشتگان بر آدم ﷺ و برتری آدم ﷺ از نظر علم و دانش بر فرشتگان، دلیل روشنی بر این برتری است و در احادیث آمده است که گروهی از فرشتگان در خدمت انبیا، یا صلحا و مؤمنان هستند و حدیث معروف ترکیب خلقت انسان از عقل و شهوت، و خلقت فرشتگان از عقل بدون شهوت و این که اگر انسان از عقل خویش پیروی کند و بر شهوت خود غالب گردد، از فرشتگان برتر است^۱، دلیل دیگری بر برتری گروهی از انسان ها بر فرشتگان می باشد؟

در پاسخ این سؤال می توان گفت: منظور، اعلیّت و اقریبّت نسبی است و به تعبیر دیگر: عبارت امام ﷺ، شبیه حصر اضافی می باشد و نیز می توان گفت که عبارت آن حضرت یک حکم عام است که استثنائاتی در مورد انبیا و اولیا به خود گرفته است. در قسمت صفات سلبیّه آنها که اشاره به عدم وجود نواقصی در فرشتگان است که در آدمیان وجود دارد، به چهار وصف اشاره می فرماید و می گوید: «آنها هرگز در صُلب پدران قرار نداشته اند و رحم مادران آنان را در بر نگرفته و از آبی پست آفریده نشده اند؛ و حوادث زمان و مر و میرها آنها را از یکدیگر جدا نساخته است»؛ «لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ، وَ لَمْ يُضَمَّنُوا الْأَرْحَامَ، وَ لَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ^۲»، وَ لَمْ يَتَشَعَّبْهُمْ^۳ «رَيْبُ الْمُنُونِ^۴».

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب وجوب غلبه العقل علی الشهوة، ص ۱۶۴، ح ۲.

۲. «مهین» از ریشه «مهانت» به معنای حقارت و پستی است و «ماء مهین» اشاره به آب منی است که هم از نظر مقدار ناچیز است و هم از نظر ارزش ظاهری.

۳. «یتشعبهم» از ریشه «تشعب» به معنای پراکندگی است و «شعبه» به معنای شاخه و فرعی است که از اصل جدا شود.

۴. «ریب» به معنای هرگونه شک و تردیدی است که سرانجام پرده از روی آن برداشته می شود و «منون»

روشن است که قرار گرفتن در مکانی محدود، همچون صلب پدران و سپس رحم مادران و آفریده شدن از قطره‌آبی به ظاهر پست و بی‌مقدار، نقصان‌هایی است که دامن انسان‌ها را گرفته است؛ در حالی که فرشتگان نه ازدواجی دارند و نه تولدی همچون انسان‌ها.

اضافه بر این، آن‌ها نه مر و میر دارند و نه تغییر و دگرگونی بر اثر گذشت زمان، نه بیماری دامن آن‌ها را می‌گیرد و نه پیری و فرسودگی.

وجود این امتیازات در فرشتگان، گرچه نشانه شرافت خلقت آن‌هاست و انسان‌ها از این نظر بی‌شک نسبت به آن‌ها در مقام پایین‌تری قرار می‌گیرند؛ ولی آنچه سبب عظمت انسان و برتری او بر فرشتگان می‌شود، همان روح الهی است که در جمله **«وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»**^۱ به آن اشاره شده است و همین امر سبب سجده تمام آن‌ها در برابر آفرینش آدم علیه السلام شد.

بیان این اوصاف که همه آن‌ها نشانه عظمت فرشتگان است، در واقع مقدمه‌ای است برای آنچه امام علیه السلام در جمله‌های بعد فرموده است. می‌گوید: «ولی آنان با این مقام قُرب که به ساحت مقدّست دارند و منزلتی که نزد تو یافته‌اند و عشق و علاقه‌ای که تنها به تو دارند، و طاعت‌های فراوانی که برای تو انجام می‌دهند و از فرمان تو کمتر غفلت می‌کنند، با این همه، اگر آنچه را که از عظمت تو بر آن‌ها پوشیده است، مشاهده می‌کردند، اعمال خویش را حقیر می‌شمردند و بر خود عیب می‌گرفتند (و آن را شایسته مقام تو نمی‌دانستند) و به‌خوبی می‌فهمیدند که حقّ عبادت را هرگز ادا نکرده‌اند و آن‌گونه که سزاوار مقام توست، اطاعتت ننموده‌اند!»؛ **(وَإِنَّهُمْ عَلَىٰ مَكَانِهِمْ مِنْكَ، وَمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ،**

→ به معنای حوادث روزگاری یا مرگ است. بنابراین، «رَيْبُ الْمُنُونِ» به معنای حوادث و مرگ و میرهایی است که گذشت زمان آن را آشکار خواهد ساخت.

وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ، وَكَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ، وَقِلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ، لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لِحَقِّرُوا أَعْمَالَهُمْ، وَلَزَرُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، وَلَعَرَفُوا أَنََّّهُمْ لَمْ يَعْْبُدُواكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، وَلَمْ يُطِيعُواكَ حَقَّ طَاعَتِكَ).

آری، فرشتگان الهی با آن همه مقام و معرفتی که دارند، باز در شناخت عظمت پروردگار و گستره صفات جمال و جلال او بسیار قاصرند و به همین دلیل، اگر به فرض محال امکان داشت خدا را آن چنان که هست، بشناسند، می فهمیدند که نه عبادتی درخور شأن داشته اند و نه اطاعتی. و آنچه انجام داده اند ذره ای ناچیز و عملی بی مقدار بوده است.

این تعبیر، از یک سو می رساند که هر قدر معرفت و شناخت انسان نسبت به خدا بالاتر برود، به همان نسبت اطاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود. و از سوی دیگر، نشان می دهد که هیچ کس حق عبادت خدا را ادا نکرده، همان گونه که هیچ کس حق معرفت او را به جا نیاورده است. چرا که انسان و فرشته - حتی بزرگترین انسان ها و فرشتگان - وجودی محدودند و ذات پاک خدا از هر نظر نامحدود است و این وجود محدود، نه توان معرفت آن وجود لایتناهی را دارد و نه توان ادای حق عبادت و اطاعت او را.

تعبیر به «أَهْوَاء» (جمع هوی) در جمله «وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ» به معنای هوی و هوس ها نیست؛ بلکه به معنای عشق و علاقه است. زیرا این واژه در هر دو معنا به کار می رود.

و به تعبیر دیگر: گاه در علاقه مثبت به کار می رود و گاه در علاقه های منفی. و به هر حال، منظور از این جمله این است: فرشتگان تمام عشق و علاقه خود را متوجه ذات پاک خداوند کرده اند.

۱. «زَرَوْا» از ریشه «زری» بر وزن «سعی» به معنای عیب گرفتن، یا توبیخ و سرزنش کردن است و «ازراء» نیز به همین معناست.

تعبیر به «قَلِيلٌ غَفَلْتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ» نشان می‌دهد که غفلت برای فرشتگان نیز امکان‌پذیر است، ولی بسیار کم و ناچیز می‌باشد. و روایاتی که درباره ترک اولای بعضی از فرشتگان وارد شده، شاهد این مدعاست. بنابراین، نیازی به توجیه تکلف‌آمیز بعضی از شارحان نهج البلاغه که «قَلْتُ» را به معنای «عدم» گرفته‌اند، نیست.

به هر حال، جایی که فرشتگان که هزاران هزار سال در خطّ عبادت و اطاعت خدا هستند چنین باشند، ما با این عبادت و اطاعت ناچیز چگونه خواهیم بود؟! این نکته نیز حائز اهمیت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با توجه به حدیث معروف «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ؛ ما هرگز حقّ عبادت تو را بجا نیاوردیم و آنچه را شایسته معرفت توست، پیدا نکردیم»^۱ التفات به این حقیقت - یعنی عدم معرفت و عبادت شایسته در برابر عظمت پروردگار - داشته است؛ در حالی که جمله‌های مورد بحث، در کلام علی علیه السلام، نشان می‌دهد که فرشتگان توجه به این نکته ندارند و شاید آیه «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^۲ نیز دلیل دیگری بر این معنا باشد و این برتری انسان را بر فرشتگان روشن می‌سازد.



۱. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳، در ذیل ح ۱، حدیث فوق را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن توضیحات خود، بیان فرموده است.

۲. بقره، آیه ۳۰.

بخش سوم

سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا! بِحُسْنِ بِلَايِكَ عِنْدَ خَالِقِكَ خَالِقَتْ دَارًا،
وَجَعَلْتَ فِيهَا مَادُبَةً: مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا، وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا، وَقُصُورًا،
وَأَنْهَارًا، وَزُرُوعًا، وَثِمَارًا؛ ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِيَ
أَجَابُوا، وَلَا فِيمَا رَغَبْتَ رَغِبُوا، وَلَا إِلَىٰ مَا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اسْتَأْفُوا. أَقْبَلُوا
عَلَىٰ حَيْفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا، وَاضْطَلَحُوا عَلَىٰ حُبِّهَا، وَمَنْ عَشِقَ
شَيْئًا أَعَشَىٰ بَصْرَهُ، وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ،
وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ حَرَفَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَلَمَاتِ الدُّنْيَا
قَلْبَهُ، وَوَلِهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا، وَلَمْ يَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا،
حِينَمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَحِينَمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهَا؛ لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ
بِرَاجِرٍ، وَلَا يَنْعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَهُوَ يَرَىٰ الْمَأْخُودِينَ عَلَىٰ الْغُرَّةِ، حَيْثُ
لَا إِقَالَةَ وَلَا رَجْعَةَ، كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ
الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُدُونَ، وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَىٰ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ.
فَعَبَّرَ مَوْضُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ

ترجمه

(خداوند!) خالق و معبودی هستی پاک و منزّه! تو را (برای نعمت‌هایی که به
آفریدگان عطا کرده‌ای) تنزیه و ستایش می‌کنم! سرایی بزرگ آفریده‌ای (به نام
سرای آخرت) که در آن انواع نعمت‌ها را قرار داده‌ای: آشامیدنی‌ها، خوردنی‌ها،
همسران، خدمتکاران، کاخ‌ها، نهرها، درختان بارور و میوه‌ها. سپس دعوت‌کننده‌ای
فرستاده‌ای که مردم را به سوی آن همه نعمت فراخواند؛ ولی نه دعوت او را

اجابت کردند و نه به آنچه ترغیب فرموده‌ای، اظهار علاقه نمودند و نه به آنچه تشویق کرده‌ای مشتاق شدند؛ (بلکه) به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشته‌اند، و (عجیب این‌که) در محبت و دوستی آن با هم توافق کرده‌اند.

آری! هرکس به چیزی عشق ورزد، آن چیز چشم او را ناتوان و قلب و فکر او را بیمار می‌سازد؛ در نتیجه با چشمی معیوب (به همه چیز) می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود. شهوات و خواسته‌های دل‌جامه عقلش را دریده، و دنیاپرستی، قلبش را میرانده، و تمام وجودش شیفته آن شده است؛ از این رو او بنده دنیاست و بنده هرکسی که چیزی از دنیا را در دست دارد! به هر طرف که دنیا بلغزد، او هم می‌لغزد و به هر سو رو کند، به همان سو رو می‌کند. نه نهی‌کننده الهی را پذیرا می‌شود و نه موعظه هیچ واعظ ربّانی‌ای را؛ در حالی که با چشم خود غافلانی را می‌بیند که ناگهان در چنگال مرگ گرفتار می‌شوند؛ در آن جا که نه تقاضای عفو پذیرفته می‌شود و نه بازگشتی وجود دارد. (آری! او می‌بیند) چگونه حوادث دردناکی که از آن خبر نداشته‌اند، بر سر آن‌ها فرود آمده، و دنیایی که جایگاه امنی می‌پنداشتند، از آن‌ها جدا شده، و به آنچه از آخرت به آن‌ها وعده داده شده بود، رسیده‌اند. (آری!) حوادثی بر سر آن‌ها فرود آمده که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست (اما این‌ها پند نمی‌گیرند!)

شرح و تفسیر

ترسیم گویایی از سرای دیگر

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، نخست از سرای آخرت و آفرینش بهشت و نعمت‌های گوناگون و گران‌بهای آن سخن به میان می‌آورد، تا مقدمه‌ای باشد برای بحث‌های آینده این خطبه. می‌فرماید: «(خداوند!) خالق و معبودی هستی پاک و منزّه! تو را، (برای نعمت‌هایی که به آفریدگان عطا کرده‌ای) تنزیه و ستایش می‌کنم!»؛ (سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا! بِحُسْنِ بِلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ).

«سرایی بزر آفریده‌ای (به نام سرای آخرت) که در آن انواع نعمت‌ها را قرار داده‌ای: آشامیدنی‌ها، خوردنی‌ها، همسران، خدمتکاران، کاخ‌ها، نهرها، درختان بارور و میوه‌ها»؛ (وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً^۱: مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا، وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا، وَقُصُورًا، وَأَنْهَارًا، وَزُرُوعًا، وَثَمَارًا).

به یقین، هدف از بیان همه این‌ها پاک‌سازی انسان از رذایل اخلاقی و انواع گناهان و سوق او به سوی «قرب الی الله» است؛ ولی از آن‌جا که این نعمت‌ها باعث تشویق انسان برای پیمودن این مسیر می‌شود، خداوند حکیم همه آن‌ها را برای بندگانش مقرر فرموده و از آن‌ها برای حضور بر سر این سفره پربار و پربرکت دعوت کرده است.

در ادامه سخن می‌افزاید: «سپس دعوت‌کننده‌ای فرستاده‌ای که مردم را به سوی آن همه نعمت فراخواند؛ ولی نه دعوت او را اجابت کردند و نه به آنچه ترغیب فرموده‌ای، اظهار علاقه کردند، و نه به آنچه تشویق کرده‌ای مشتاق شدند!»؛ (ثُمَّ أَرْسَلْتُ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا، وَلَا فِيهَا رَغَبْتَ رَغْبُوا، وَلَا إِلَيَّ مَا شِئْتُمْ إِلَيْهِ اشْتَأَفُوا).

نه تنها به نعمت‌های پاک و جاویدان سرای آخرت، علاقه‌ای نشان ندادند، «(بلکه) به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشته‌اند و (عجیب این‌که) در محبت و دوستی آن، با هم توافق کرده‌اند»؛ (أَقْبَلُوا عَلَيَّ جِيفَةً^۲ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا، وَاضْطَلَحُوا عَلَيَّ حُبِّهَا).

بدیهی است که منظور امام علیه السلام از «ارسال دعوت‌کننده» فرستادن پیامبران الهی

۱. «مأدبة» (به ضم دال و به فتح آن) به معنای طعام و غذایی است که برای مجلسی فراهم می‌شود و میهمان‌ها را به سوی آن دعوت می‌کنند و در اصل از ریشه «ادب» به معنای دعوت کردن گرفته شده و به کارهای خوب و رعایت آن «ادب» می‌گویند، چون مردم به سوی آن دعوت شده‌اند.

۲. «جیفه» به معنای مردار، در اصل از ریشه «جیف» (اجوف یایی) به معنای گندیدن می‌باشد. لذا هرچیز تنفرآمیز را به «جیفه» تشبیه می‌کنند و تشبیه دنیای مادی و آلوده، به «جیفه» در خطبه بالا از همین روست.

- به خصوص - پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله است و منظور از عدم اجابت دعوت، همه انسان‌ها نیست؛ بلکه اکثریت طالبان دنیا و پیروان هوی و هوس و تارکان آخرت است. به همین دلیل، آن‌ها را به حیوانات درنده‌ای تشبیه می‌کند که بر سر جیفه‌ای ریخته‌اند و خود را به خاطر آن رسوا می‌سازند؛ چراکه بوی جیفه از دهان و دست آن‌ها استشمام می‌شود و آثار جیفه و مردار گندیده دنیا، در تمام وجودشان ظاهر می‌گردد.

این‌که امام علیه السلام می‌فرماید: در دوستی جیفه دنیا با هم توافق کرده‌اند، به این معنا نیست که دنیاپرستان با هم جنگ ندارند؛ بلکه دائماً مانند حیواناتی که اطراف یک مردار را می‌گیرند، به یکدیگر حمله می‌کنند و هرکدام پاره‌های جیفه را از دهان دیگران بیرون می‌کشند؛ بلکه منظور این است که همگی در محبت و علاقه به آن متفق هستند! تشبیه دنیا به جیفه و مردار، تشبیهی است که در روایات دیگر نیز وارد شده و این تشبیه به دلیل تعفنی است که در باطن دنیای آلوده به انواع ظلم‌ها و گناهان، وجود دارد و یا به دلیل این‌که دنیاپرستان برای ربودن آن از یکدیگر، به جنگ و ستیز برمی‌خیزند.

سپس امام علیه السلام نتیجه این محبت و علاقه شدید به دنیا را به صورت یک قاعده کلی و عام بیان می‌فرماید و می‌گوید: «هرکس به چیزی عشق ورزد، آن چیز چشم او را ناتوان، و قلب و فکر او را بیمار می‌سازد؛ در نتیجه با چشمی معیوب (به همه چیز) می‌نگرد و باگوشی ناشنوا می‌شنود»؛ (وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَى^۲ بَصْرَهُ، وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ).

۱. «عشق» از ریشه «عشق» بر وزن «فکر» به معنای علاقه شدید به چیزی است و «عشقه» بر وزن «ثمره» به معنای درختی است که سبز و باطراوت می‌شود، سپس چیزی نمی‌گذرد که باریک و زرد می‌گردد. بعضی گفته‌اند: عشق در اصل از همین ریشه گرفته شده است؛ زیرا عاشق را لاغر و پژمرده می‌کند.

۲. «أعشى» از ریشه «عشو» بر وزن «خشم» به معنای ضعف چشم و ناتوانی آن است و گاه به معنای شب‌کوری تفسیر شده است.

امام علیه السلام به عنوان یک طیب حاذق، در این بیان خود، انگشت روی نقطه اصلی درد گذاشته است و آن این که دنیاپرستی و عشق سوزان به زرق و برق و زینت‌های دنیای مادی، نیروی داوری و قضاوت صحیح را به کلی از انسان سلب می‌کند؛ به گونه‌ای که تمام سعادت و خوشبختی خود را در وصول به این دنیای مادی می‌پندارد، از هر طریق و به هر قیمت که باشد و جدایی از آن، او را بی‌تاب و بیمار می‌سازد.

بدیهی است که چنین کسی نه حق و باطل را تشخیص می‌دهد و نه مصالح و مفاسد خویش را درک می‌کند. دیوانه‌وار به سوی لذات دنیا پیش می‌رود و هنگامی بیدار می‌شود که همه چیز را از دست داده است.

درباره حقیقت عشق و آثار آن، در بحث نکات - به خواست خدا - سخن خواهیم گفت. اکنون این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، آن جا که فرمود: «مَنْ جَعَلَ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّهِ، فَرَقَّ اللَّهُ عَلَيْهِ هَمَّهُ، وَ جَعَلَ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ؛ کسی که مهم‌ترین فکر او دنیا باشد، خداوند فکر او را پریشان می‌سازد و فقر او را در برابر چشمانش قرار می‌دهد».^۱

سپس در ادامه این سخن می‌افزاید: «شهوات و خواسته‌های دل، جامه عقلش را دریده، و دنیاپرستی قلبش را میرانده، و تمام وجودش شیفته آن شده است!»؛ (قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَ وَلِهَتْ عَلَيْهِهَا نَفْسُهُ).

در جمله اول، امام علیه السلام عقل را به لباسی تشبیه کرده که می‌تواند هم حافظ انسان باشد و هم زینت او؛ ولی شهوات جامه زیبای عقل را پاره می‌کند. در جمله دوم، مغلوب شدن عقل و خرد را در برابر شهوات، به عنوان مر عقل معرفی می‌کند و در جمله سوم از عشق و دلدادگی دنیا که تمام وجود دنیاپرستان را احاطه می‌کند، خبر می‌دهد.

۱. تحف العقول، ص ۴۸؛ شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۳، ص ۶۳.

«از این رو، او بنده دنیاست و بنده هر کسی که چیزی از دنیا را در دست دارد. به هر طرف که دنیا بلغزد، او هم می لغزد و به هر سو رو کند، به همان سو رو می کند!»؛ (فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا، وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا، حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا).

«نه نهی کننده الهی را پذیرا می شود و نه موعظه هیچ واعظ ربّانی ای را؛ در حالی که با چشم خود غافلانی را می بیند که ناگهان در چنگال مر گرفتار می شوند؛ در آن جا که نه تقاضای عفو پذیرفته می شود و نه بازگشتی وجود دارد»؛ (لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَ هُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغُرَّةِ^۱، حَيْثُ لَا إِقَالَه^۲ وَ لَا رَجْعَة).

«آری! او می بیند که چگونه حوادث دردناکی که از آن خبر نداشتند، بر سر آن ها فرود آمده و دنیایی که جایگاه امنی می پنداشتند از آن ها جدا شده و به آنچه از آخرت به آن ها وعده داده شده بود رسیده اند. (آری!) حوادثی بر سر آن ها فرود آمده که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست (اما این ها پند نمی گیرند!)»؛ (كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ، وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ، فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ).

آری، کسی که همه روز نشانه های بی وفایی دنیا و حوادث سختی را که برای فریب خوردگان روی می دهد با چشم خود می بیند، باید قاعدتاً بیدار شود؛ پند واعظان را بشنود و نهی زاجران را پذیرا شود؛ ولی عشق و دل باختگی به دنیا

۱. «غُرّه» به معنای غفلت است که از ریشه «غرور» به معنای فریب و نیرنگ گرفته شده است. زیرا فریب، انسان را غافل گیر می کند.

۲. «إِقَالَه» از ریشه «قیل» بر وزن «سبیل» به معنای فسخ کردن معامله و مانند آن است و گاه گفته اند که معنای اصلی آن نجات دادن کسی از سقوط است و در خطبه مورد بحث به معنای عفو خداوند از گناهان بنده آمده است و خواب نیم روز را به این علت «قیلوله» می گویند که موجب آرامش است، همان گونه که فسخ کردن معامله کسی که از معامله پشیمان شده است، مایه آرامش و راحتی اوست.

وزرق و برق آن، چنان چشم و گوش آن‌ها را کور و کر کرده و عقل و فکر آن‌ها را مسخّر ساخته که اجازه بیدار شدن را به آن‌ها نمی‌دهد.

نکته

عشق‌های مقدّس و نامقدّس

در این خطبه امام علیه السلام با تعبیری کوتاه و گویا اشاره به یک حقیقت مهم فرموده است که دانشمندان و عرفا و شعرا هر یک درباره آن سخنان فراوانی دارند. امام علیه السلام فرمود: «مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أُعْشِيَ بَصَرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ؛ هرکس به چیزی عشق بورزد، آن چیز، او را نابینا می‌کند و قلبش را بیمار می‌سازد سپس با چشمی معیوب می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود».

این چند جمله پر معنا ما را بر آن داشت که درباره عشق - اعم از عشق‌های مقدّس و نامقدّس - مطالبی را بیان کنیم. درباره عشق، عظمت و شکوه عشق و یا جنون و بیماری عشق، سخن بسیار گفته شده و شاید کمتر کلمه‌ای باشد که این همه تعبیرها و تعریف‌های مختلف و متناقض درباره آن گفته شده است. بعضی از نویسندگان بزرگ آن را به قدری بالا برده‌اند که گفته‌اند: عشق، افسر زندگی و سعادت جاودانی است! یا این‌که: عشق، معمار عالم هستی است!

در مورد انسان‌ها نیز از آثار معجزه‌آسای عشق سخن گفته‌اند، که روح انسان را توانا و دل او را زنده نگه می‌دارد. یا این‌که: اصولاً زندگی بدون عشق مفهومی ندارد. در برابر این تفسیرها و تعریف‌های زیبا، جمعی دیگر از نویسندگان و فلاسفه، شدیدترین حملات و اتهامات خود را نثار عشق کرده و آن را همچون یک بیماری نفرت‌انگیز، تحقیر کرده‌اند. یکی از نویسندگان معروف می‌گوید: عشق مانند بیماری سرطان و نقرس است که انسان عاقل باید از آن فرار کند!

یکی دیگر از دانشمندان می‌گوید: عشق را اگر یک نوع جنون ندانیم، لااقل عصاره‌ای از مغزهای ناتوان است!

این تفسیرهای ضدونقیض در مورد عشق به خوبی نشان می‌دهد که همه این اندیشمندان از یک چیز سخن نمی‌گویند. گروهی نظرشان به عشق‌های مقدّسی است که تمام وجود انسان را به رنگ خود درمی‌آورد و با جاذبه بسیار نیرومندش به سوی معشوق حقیقی و خالق یکتا پیش می‌برد.

و آن‌ها که در نکوهش آن کوشیده‌اند، نظرشان به عشق‌های آتشین مادّی و مجازی و آلوده به انواع گناه و جنایت است که غالباً سر از رسوایی و بدبختی و بیماری درمی‌آورد.

در عشق‌های مجازی و مادّی نامقدّس، انسان، دیوانه‌وار به چیزی علاقه پیدا می‌کند و هرچه دارد به پای آن می‌ریزد. در واقع، منظور از عشق در این جا، جاذبه نیرومندی است که دو انسان را به گناه و آلودگی و سقوط در لجنزار عصیان می‌کشاند و هرچه در نکوهش آن گفته شود، کم است.

این جاذبه سرکش، عقل را ویران می‌کند و از کار می‌اندازد و انسان بر اثر آن دست به کارهای جنون‌آمیزی می‌زند.

نخستین خطر آن، پرده‌افکنی بر عیب‌ها، نقص‌ها و زشتی‌هاست. این‌گونه عاشقان بی‌قرار، حتّی بدترین عیوب را با تفسیرهای شگفت‌آور، حُسن معرفی می‌کنند! نه اندرزی می‌پذیرند و نه گوش به نصیحت ناصحان می‌دهند و حتّی گاه به ستیز در برابر اندرزگویان بر می‌خیزند.

اشخاصی که گرفتار چنین عشق‌های داغ و مادّی می‌شوند، پیش خود فکر می‌کنند در پرتو این عشق درکی پیدا کرده‌اند که سایر مردم از آن محروم‌اند و معتقدند:

اگر بر دیدهٔ مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی^۱

۱. دیوان وحشی بافقی، ص ۴۵۴، حکایت لیلی و مجنون.

این عاشقان خسته دل، در عالمی از خیال و اوهام غوطه وورند و همه ارزش‌ها در نظر آن‌ها جابه‌جا می‌شود. آن‌ها تنها با زبان عشق سروکار دارند و از کسانی که با زبان علم و منطق با آن‌ها سخن می‌گویند، بیگانه‌اند.

این عشق‌های آتشین مجازی، غالباً با یک آمیزش جنسی خاموش می‌شود! یک‌باره پرده‌ها کنار می‌رود و چشم واقع‌بین باز می‌شود، گویی عاشق بی‌قرار از یک خواب عمیق بیدار شده و گاه آن عشق پرشور جای خود را به نفرت و بیزاری می‌دهد؛ چراکه می‌بیند همه چیز خود را در پای معشوق نثار کرده و از دست داده است. این‌گونه عشق‌های سرکش، غالباً به رسوایی می‌کشد.

همان رسوایی‌ای که بعد از بیداری و هوشیاری قابل جبران نیست. بسیاری از جدایی‌ها، فرارها، و انتحارها، ناشی از عدم انطباق تخیلات عاشقانه، با زندگی واقعی انسان‌هاست.

نه تنها عشق‌های آتشین جنسی، بلکه عشق به مال و مقام و جاه و جلال و زرق و برق جهان مادی نیز همین پیامدها را دارد.

حدیثی که از امام صادق علیه السلام درباره عشق نقل شده است، ناظر به همین معناست. یکی از یاران آن حضرت می‌گوید: درباره عشق (و عاشقان) از او سؤال کردم، فرمود: «قُلُوبُ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ؛ دل‌هایی است که از یاد خدا خالی شده و خداوند محبت غیر خود را به آن‌ها چشانیده است».^۱

در حدیث دیگری که از علی علیه السلام درباره ناتوانی عاشق از دیدن حقایق نقل شده، می‌خوانیم: «عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ، وَ أُذُنُهُ صَمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسْأُؤِيهِ؛ چشم مُحب و عاشق، از دیدن عیوب محبوب، نابینا و گوشش از شنیدن کاستی‌های او ناشنواست».^۲

۱. امالی صدوق، ص ۶۶۸، ح ۳.

۲. غررالحکم، ح ۱۱۰۶۱.

و این که در بعضی از احادیث به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ عَشِقَ فَعَفَّ ثُمَّ مَاتَ، مَاتَ شَهِيداً؛ کسی که عاشق شود و عفت پیشه کند، سپس (با همین حال پارسایی) از دنیا برود، شهید از دنیا رفته است».^۱ اشاره به همین گونه عشق‌های آلوده مجازی است.

همچنین حدیث دیگری که از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مَنْ عَشِقَ وَ كَتَمَ وَعَفَّ وَ صَبَرَ، غَفَرَ اللهُ لَهُ، وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ؛ کسی که عاشق شود و کتمان کند و پارسایی و شکیبایی پیشه کند، خداوند گناهان او را می‌بخشد و او را وارد بهشت می‌کند».^۲

ولی به عکس، در عشق‌های حقیقی و مقدس، روح انسان صفا و نورانیّت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند و جز معشوق حقیقی همه چیز را - که مظهر کمال مطلق است - به فراموشی می‌سپارد و تحمل تمام شداید را برای رسیدن به وصال او و برخوردار شدن از جذبه‌های عنایت و لطفش آسان می‌شمرد و هنگامی که «در بیابان به شوق کعبه قدم می‌گذارد، از سرزنش‌های خار مغیلان غمی به دل راه نمی‌دهد». همان گونه که در حدیث قدسی آمده است: «إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْإِشْتِيَالُ بِي جَعَلْتُ بُعْيَتَهُ وَ لَذَّتُهُ فِي ذِكْرِي، فَإِذَا جَعَلْتُ بُعْيَتَهُ وَ لَذَّتُهُ فِي ذِكْرِي، عَشِقْنِي وَ عَشِقْتُهُ، فَإِذَا عَشِقْنِي رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ؛ هنگامی که بنده من توجه به من پیدا کند، آرزو و لذتش را در ذکر خودم قرار می‌دهم و هنگامی که آرزو و لذتش در ذکر من باشد، به من عشق می‌ورزد و من هم به او عشق می‌ورزم و هنگامی که به من عشق ورزد حجاب میان خودم و او را برمی‌دارم، (تا به مقام شهود نائل گردد)».^۳

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۲، ح ۶۹۹۹.

۲. همان، ح ۷۰۰۲.

۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۸۷۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۱۶۵.

عشق به خدا و اولیای خدا و همچنین عشق به ارزش‌های والا، یا به تعبیر دیگر: محبت و علاقه شدید و سوزان به این امور، همواره چراغ راه اولیای خدا و شهیدان پاک‌باخته و عارفان دل‌سوخته و عالمانی که آثار علمی بزرگی از خود به جا گذاشته‌اند، بوده است، و در یک کلمه، راه‌های پرپیچ و خم تکامل را بدون مرکب عشق نمی‌توان پیمود.

زمزمه‌های امیرمؤمنان علیه السلام در دل شب و دعای پرمعنای «صبح» در صبحگاهان و بندند دعای «کمیل» و رازونیا از امام حسین علیه السلام در روز عرفه در بیابان عرفات و مناجات‌های پانزده‌گانه امام سجّاد علیه السلام و تمام «صحیفه سجّادیه» و زمزمه عاشقانه منتظران حضرت مهدی علیه السلام به‌هنگام خواندن دعای «ندبه» همه و همه آثار گران‌بهایی است از این عشق مقدّس.

از آنچه گفتیم روشن شد که اگر بعضی از دانشمندان روی کلمه «عشق» حسّاسیت منفی شدیدی دارند، به دلیل مشاهده عشق‌های نامقدّس و هوس‌آلود و گناه‌خیز است و گرنه عشق مقدّس، نیرومندترین عامل حرکت به سوی خداوند و ارزش‌های والای انسانی است.

و این‌که بعضی تصوّر می‌کنند واژه «عشق» در کلمات معصومین علیهم السلام نیامده، اشتباه بزرگی است؛ زیرا هم در روایات نبوی صلی الله علیه و آله و هم در روایات معصومین علیهم السلام دیده می‌شود.

از جمله مرحوم کلینی در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا، وَأَحَبُّهَا بِقَلْبِهِ، وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا؛ برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد؛ آن را در آغوش بگیرد و با قلبش آن را دوست داشته باشد و با جسدش آن را لمس کند و خود را فارغ‌البال برای آن قرار بدهد».^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۳، باب العبادة؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵۳، ح ۱۰.

در حدیث نبوی دیگری دربارهٔ سلمان می‌خوانیم: «إِنَّ الْجَنَّةَ لَأَعْشَقُ لِسَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ لِلْجَنَّةِ؛ بیش از آنچه سلمان به بهشت عشق می‌ورزد، بهشت عاشق سلمان است».^۱

مرحوم علامهٔ مجلسی در ذیل حدیث اول بیانی دارد، می‌فرماید: «عشق به معنای افراط در محبت است و گاه تصوّر کرده‌اند که مخصوص به امور باطله است و در محبت به خدا و آنچه مربوط به اوست به کار نمی‌رود؛ ولی این روایت نشان می‌دهد که چنین نیست، هر چند احتیاط آن است و از ههای مشتق آن (عاشق و معشوق) را در مورد خداوند به کار نبریم، بنابر این که اسماء الله توفیقی باشد».^۲



۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱، ضمن ج ۵۲.

۲. همان، ج ۶۷، ص ۲۵۳.

بخش چهارم

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ، فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافَهُمْ،
وَتَعَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانَهُمْ، ثُمَّ أزدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَأُوجًا، فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ
وَبَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَإِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنِهِ، عَلَى صِحَّةٍ
مِنْ عَقْلِهِ، وَبَقَائِهِ مِنْ لَبِّهِ، يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمُرِهِ، وَفِيمَ أَذْهَبَ دَهْرَهُ!
وَيَنْدَكُرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا، أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا، وَأَخَذَهَا مِنْ مُصَرِّ حَاتِهَا
وَمُسْتَبْهَاتِهَا، قَدْ لَزِمَتْهُ نَبَعَاتُ جَمْعِهَا، وَأَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا، تَبَقَّى لِمَنْ
وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا، وَيَتَمَنَّعُونَ بِهَا، فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ، وَالْعَبَاءُ عَلَى
ظَهْرِهِ وَالْمَرْءُ قَدْ عَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا، فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَضْحَرَ
لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ، وَيَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ، وَيَتَمَنَّى
أَنَّ اللَّيْلَ كَانَ يَعْطِطُهُ بِهَا وَيَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ! فَلَمَّ يَزَلِ
الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعَهُ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ
لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ، وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ: يُرَدُّ طَرْفَهُ بِالنَّظْرِ فِي وَجْهِهِمْ،
يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ، وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ. ثُمَّ أزدَادَ الْمَوْتُ التِّيَاطَأَ
بِهِ، فَقُبِضَ بِبَصَرِهِ كَمَا قُبِضَ سَمْعُهُ، وَخَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ، فَصَارَ
حَيِّفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ، قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ، وَتَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ
بَاكِيًا، وَ لَا يُجِيبُ دَاعِيًا. ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطِّ فِي الْأَرْضِ، فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ
إِلَى عَمَلِهِ، وَانْقَطَعُوا عَنْ زُورَتِهِ.

ترجمه

(آری) سختی‌ها و سكرات مر ، و حسرت از دست دادن (همه چیز) بر

آن‌ها هجوم آورده، به همین دلیل اعضای پیکرشان سُست می‌شود و در برابر آن، رنگ خود را می‌بازند؛ سپس مر به تدریج در آن‌ها نفوذ می‌کند و بین آن‌ها و زبانشان جدایی می‌افکند. محتضر در حالی که میان خانواده خود قرار دارد، با چشم خود به آن‌ها نگاه می‌کند و با گوش خود سخنانشان را می‌شنود، عقلش سالم و فکرش برجاست.

(در این هنگام، از خواب غفلت بیدار می‌شود) فکر می‌کند که عمرش را برای چه چیزهایی بر باد داده و روزگارش را در چه راهی سپری کرده است. به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که گردآوری کرده؛ در جمع‌آوری آن چشم بر هم گذاشته و از حلال و حرام و مشکوک (هرچه به دستش آمده) در اختیار گرفته است، گناه جمع‌آوری آن، بر دامانش نشسته، و هنگام جدایی از آن رسیده است! (آری!) این اموال برای بازماندگان او به جای می‌ماند و از آن بهره می‌گیرند و متنعم می‌شوند! لذت و آسایش آن برای دیگران است و سنگینی گناهانش بر دوش او! و او گروگان این اموال است. این در حالی است که به دلیل اموری که به هنگام مر برای او روشن شده، دست خود را از پشیمانی می‌گزد (و انگشت ندامت به دندان می‌گیرد!) درباره آنچه در تمام عمر به آن علاقه داشت، بی‌اعتنا می‌شود و آرزو می‌کند که ای کاش این اموال به دست آن‌کسی می‌رسید که در گذشته به ثروت او غبطه می‌خورد و بر آن حسد می‌ورزید (تا وبال جانش نگردد).

سپس مر همچنان در وجود او پیشروی می‌کند، تا آن‌جا که گوشش همچون زبانش از کار می‌افتد؛ به طوری که در میان خانواده‌اش نه زبان برای سخن‌گفتن دارد و نه گوش برای شنیدن. پیوسته به صورت آن‌ها نگاه می‌کند، حرکات زبانشان را می‌بیند، ولی صدای آنان را نمی‌شنود.

سپس مر ، بیشتر به او درمی‌آویزد (و چنگالش را در او بیشتر فرو می‌برد) چشمش نیز همانند گوشش از کار می‌افتد و روح او از بدنش برای همیشه خارج

می‌شود. در این هنگام، به صورت مرداری در میان خانواده‌اش قرار می‌گیرد، که از نشستن نزد او وحشت می‌کنند و از او فاصله می‌گیرند.

(فریاد سوگواران برمی‌خیزد، ولی نه می‌تواند سوگوارانش را یاری دهد و نه به کسی که او را صدا می‌زند، پاسخ گوید. سرانجام او را به سوی گودالی در درون زمین حمل می‌کنند؛ او را به دست عملش می‌سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می‌پوشند!

شرح و تفسیر

مراحل تکان‌دهنده مرگ

آنچه در این فراز از خطبه می‌بینید شرح بسیار گویا و تکان‌دهنده‌ای است برای آنچه امام علیه السلام در آخرین جمله فراز گذشته - که مربوط به سكرات موت بود - بیان فرمود.

نخست می‌فرماید: «(آری) سكرات و سختی‌های مرگ و حسرت از دست دادن (همه چیز)، بر آن‌ها هجوم آورده است»؛ (أَجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَحَسْرَةُ الْقَوْتِ).

درواقع در آستانه مرگ به انسان دو هجوم سنگین می‌شود: نخست، هجوم سكرات موت است، و آن، حالتی است شبیه به گیجی مستی که بر اثر فرارسیدن مرگ، به انسان دست می‌دهد و گاه بر عقل او چیره می‌شود و او را در اضطراب و ناآرامی فوق‌العاده‌ای فرو می‌برد.

و دوم، حسرت از دست دادن تمام چیزهایی که در یک عمر طولانی برای گردآوری آن‌ها زحمت کشیده و رنج‌ها تحمل کرده است. اموری که سخت به آن دلبستگی دارد و گویی جزء وجود او شده است، و در یک لحظه می‌بیند که باید با همه آن‌ها وداع کند و بگذارد و بگذرد، و این بر هیجان و ناآرامی شدید او می‌افزاید.

سپس به شرح آن سكرات پرداخته می‌فرماید: «به همین دلیل، اعضای پیکرشان سست می‌شود و دربرابر آن رنگ خود را می‌بازند؛ سپس مر به تدریج در آن‌ها نفوذ می‌کند و بین آن‌ها و زبانشان جدایی می‌افکند؛ محتضر در حالی که میان خانواده خود قرار دارد؛ با چشم خود به آن‌ها نگاه می‌کند و با گوش خود سخنانشان را می‌شنود و عقلش سالم و فکرش برجاست»؛ (فَقْتَرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ، وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ، ثُمَّ أَرَادَ الْمَوْتَ فِيهِمْ وَ لُوجاً، فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ، عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ، وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ).

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که معمولاً اولین چیزی که از کار می‌افتد زبان است. همان زبانی که بزرگترین سرمایه انسان برای حل مشکلات اوست و چه دردناک است که انسان با چشم ببیند و با گوش بشنود و عقل او سالم باشد، ولی نتواند کمترین سخنی بر زبان جاری کند و خواسته‌های خود را شرح دهد. یکی از شارحان نهج البلاغه در این جا مثالی از تورات درباره مر نقل کرده است که بسیار گویاست؛ می‌گوید: مر همچون درخت پرخاری است که در تمام بدن انسان فرو رود و هر خاری (همچون قلاب) به یکی از رها و عصب‌ها بند شود و یک مرتبه انسان قوی و نیرومندی آن درخت را از بدن جدا کند و تمام عروق و اعصاب را پاره پاره سازد.^۱

امام علیه السلام سپس در ادامه می‌فرماید: «(در این هنگام از خواب غفلت بیدار می‌شود) فکر می‌کند که عمرش را برای چه چیزهایی بر باد داده، و روزگارش را در چه راهی سپری کرده است!»؛ (يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنِي عُمُرَهُ، وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرَهُ!).

«به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که گردآوری کرده؛ در جمع‌آوری آن چشم بر هم گذاشته و از حلال و حرام و مشکوک (هرچه به دستش آمده) در اختیار گرفته است، گناه جمع‌آوری آن بر دامانش نشسته و هنگام جدایی از آن فرارسیده

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۶۴.

است»؛ (وَيَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا، أَعْمَصَ^۱ فِي مَطَالِبِهَا، وَأَخَذَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَمُشْتَبِهَاتِهَا، قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا، وَأَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا).

آری، او بیدار می‌شود و نخستین کابوسی که بر وجود او سایه می‌افکند کابوس اموال اوست! اموالی که به دلیل دلباختگی و دل بستگی به دنیا در فکر حلال و حرام آن نبود؛ یا با توجیحات نادرست، اجازه تملک آن را به خود داده است. حال که پرده‌ها کنار می‌رود، می‌بیند چه بار سنگینی بر دوش او از حقوق الله و حقوق الناس قرار گرفته و از همه بدتر این که راهی برای نجات از آن نیست. زبان گویایی برای بیان این مشکل ندارد و به فرض که بیان کند، گوش شنوایی وجود ندارد! چرا که غالباً اطرافیان و وارثان نیز به همین درد گرفتارند و اگر چیزی بگویند، می‌گویند: «هذیان می‌گوید و عقل و هوش خود را از دست داده است!» تا به راحتی بتوانند اموال او را تصاحب کنند.

بدبختی واقعی این جاست که زحمت گردآوری آن اموال و تبعات و مسئولیت‌های الهی، همه بر دوش او سنگینی می‌کند، ولی او ناچار است از همه آن‌ها چشم‌پوشد و دیگران از آن بهره‌گیرند.

لذا در ادامه این سخن می‌فرماید: «(آری) این اموال برای بازماندگان او به جای می‌ماند و از آن بهره‌می‌گیرند و متنعم می‌شوند. لذت و آسایش آن برای دیگران است و سنگینی گناهانش بر دوش او! و او گروگان این اموال است!»؛ (تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعُمُونَ فِيهَا، وَيَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لغيرِهِ، وَالْعِبَاءُ^۲ عَلَى ظَهْرِهِ، وَالْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رُحُونُهُ^۳ بِهَا).

۱. «أَعْمَصَ» از ریشه «عَمَصَ» بر وزن «نَبِضَ» در اصل به معنای قرار گرفتن پلک‌های چشم بر روی یکدیگر است. سپس به هرگونه تساهل و تغافل و چشم‌پوشی اطلاق شده است.

۲. «عِبَاءَ» به معنای ثقل و سنگینی است و ریشه اصلی آن «عَبَّ» بر وزن «فَرَدَّ» به معنای مهتبا ساختن است.

۳. «رُحُونٌ» جمع «رُحْنٌ» به معنای گروگان و محبوس شدن هر چیزی است و آن وثیقه‌ای است که معمولاً

تعبیر به «رُهون» در جمله اخیر اشاره به این است که او در گروهی اموال حرامی است که از دیگران گرفته، که تا گروگان را نپردازد خلاصی و رهایی نمی‌یابد.

چه دردناک است! که انسان در یک لحظه، به کاخ‌های زیبا، وسایل پذیرایی گوناگون، لباس‌های گران‌قیمت و رنگارنگ، مرکب‌های سواری پرقیمت و سرمایه‌ها و اموال متراکم شده نظر بیفکند که عمری برای تهیّه آن‌ها زحمت کشید و خون جگر خورد و بدون هیچ عوض و پاداشی همه را به دیگران می‌سپارد و از آن دردناک‌تر این‌که حساب و مسئولیت‌هایش بر دوش اوست و لذّاتش نصیب دیگران. ولی افسوس که دیر هنگام بیدار شد و راهی برای جبران مافات نیست و جز حسرت و اندوه نصیبی ندارد.

به همین دلیل در جمله بعد می‌فرماید: «این در حالی است که به دلیل اموری که به‌هنگام مر برای او روشن شده، دست خود را از پشیمانی می‌گردد (وانگشت ندامت به دندان می‌گیرد!) و درباره آنچه در تمام عمر به آن علاقه داشت، بی‌اعتنا می‌شود!»؛ (فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَيَّ مَا أَضْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ، وَيَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ).

در این حال به یاد این مطلب می‌افتد که در دوران زندگی، غالباً در برابر حسودان قرار داشت؛ حسودانی می‌خواستند اموال و ثروت‌ها را به چنگ آورند و به او اجازه تملک آن‌ها را ندهند، ولی او با زیرکی و تلاش و فعالیت، جلوی آن‌ها را گرفت و به آن‌ها اجازه نداد ثروت‌هایی که می‌بایست نصیب او شود، به

→ در برابر وام داده می‌شود که تا وام پرداخت نشود وثیقه آزاد نخواهد شد و جمله «وَالْمَرْءُ قَدْ عَلَقَتْ رُهُونَهُ بِهَا» اشاره به این است که تمام وثیقه‌های معنوی وجود انسان گویی گروگان اموال او می‌شود؛ اموالی که حلال و حرام در آن به هم آمیخته است. سعادت انسان، نجات او و سرنوشت آینده او همه در گروی آن است. ۱. «أصحر» به معنای خارج شدن به سوی صحراست و چون در بیابان همه چیز ظاهر و آشکار می‌شود به خلاف کوچه‌ها و پس کوچه‌های شهر، این واژه به معنای اظهار و آشکار ساختن آمده است.

چنگ حسودانش بیفتد؛ ولی اکنون که سرنوشت خود و اموال خود را در آستانه مر می بیند: «آرزو می کند که ای کاش این اموال به دست آن کسی می رسید که در گذشته به ثروت او غبطه می خورد و بر آن حسد می ورزید (تا وبال جاننش نگردد)»؛ (وَيَتَمَنَّى أَنْ الَّذِي كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَيَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ!).

سپس امام علیه السلام به بیان مرحله پایانی عمر و نقطه نهایی زندگی می پردازد و با تعبیراتی تکان دهنده چنان ترسیمی از این مرحله می کند که هر شنونده ای را تحت تأثیر قرار می دهد؛ گویی خود را در آن حال می بیند که می خواهد با زندگی وداع گوید؛ می فرماید: «سپس مر همچنان در وجود او پیشروی می کند تا آن جا که گوشش همچون زبانش از کار می افتد؛ به طوری که در میان خانواده اش نه زبان برای سخن گفتن دارد، و نه گوش برای شنیدن»؛ (فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ، وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ). آری! اعضای اصلی او یکی بعد از دیگری از کار می افتد؛ نه زبان گویایی باقی مانده و نه گوش شنوایی. در این حال: «پیوسته به صورت آن ها نگاه می کند؛ حرکات زبانشان را می بیند، ولی صدای آنان را نمی شنود!»؛ (يُرَدُّ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وَجُوهِهِمْ، يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ، وَلَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ).

چه دردناک است که با چشم، سخن گفتن آن ها را می بیند، ولی با گوش پیام آن ها را نمی شنود. آن ها می کوشند با او ارتباطی برقرار کنند، ولی او قدرت ارتباط با آنان را ندارد!

در ادامه می افزاید: «سپس مر بیشتر به او درمی آویزد (و چنگالش را در او بیشتر فرو می برد)؛ چشمش نیز همانند گوشش از کار می افتد و روح او از بدنش برای همیشه خارج می شود»؛ (ثُمَّ أَزْدَادَ الْمَوْتُ التَّبَاطُأَ بِهِ، فَقَبِضَ بَصَرُهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ، وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ).

۱. «التبائط» از ریشه «لِط» بر وزن «لِیل» به معنای چسبیدن و آویزان شدن به چیزی است.

«در این هنگام به صورت مرداری در میان خانواده‌اش قرار می‌گیرد که از نشستن نزد او وحشت می‌کنند و از او فاصله می‌گیرند. (فریاد سوگواران برمی‌خیزد) ولی نه می‌تواند سوگوارانش را یاری دهد، و نه به کسی که او را صدا می‌زند پاسخ گوید»؛ (فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ، قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ، وَ تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ، لَا يُسْعِدُ بَاكِيًا، وَلَا يُجِيبُ دَاعِيًا).

«سرانجام او را به سوی گودالی در درون زمین حمل می‌کنند؛ او را به دست عملش می‌سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می‌پوشند!»؛ (ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطٍّ^۱ فِي الْأَرْضِ، فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ، وَ انْقَطَعُوا عَنْ زَوْرَتِهِ^۲).

سالیان دراز در میان خانواده‌اش می‌گفتند و می‌خندیدند و می‌جوکیدند و می‌خروشیدند و دوری از یکدیگر را تحمل نمی‌کردند؛ ولی بعد از فرارسیدن مر یک ساعت ماندن در کنار او را تحمل نخواهند کرد! گویی همیشه از آن‌ها بیگانه بوده و آن‌ها نیز از او بیگانه بوده‌اند.

نکته

لحظه هولناک جان دادن

در طول زندگی انسان، لحظه‌ای دردناک‌تر و غم‌انگیزتر از لحظه جان دادن نیست.

لحظه پایان گرفتن آرزوها!

لحظه چشم‌پوشی از تمام فرآورده‌های زندگی!

لحظه جدا شدن از دوستان و بستگان و فرزندان!

لحظه وداع با دنیا و با هرچه در دنیا است!

۱. «مَخَطٌّ» به معنای شکاف و گودال است و به قبر نیز اطلاق می‌کند؛ زیرا قبلاً خطی می‌کشند، سپس آن را می‌شکافند.

۲. «زوره» از ریشه «زیارت» و به همان معناست.

و بالاخره لحظه انتقال به جهانی تازه که ممکن است آمیخته با مشکلات عظیم و پیامدهای بسیار دردناکی باشد.

امام علیه السلام در این خطبه چنان ترسیمی از پایان زندگی و مرگ به صورت لحظه به لحظه کرده است که هر خواننده‌ای آن را در مقابل خود مجسم می‌بیند و در جریان شرایط هولناک آن قرار می‌گیرد.

امام علیه السلام با تعبیراتی تکان‌دهنده انسان‌هایی را که از این لحظه فوق‌العاده غم‌انگیز غافل‌اند بیدار می‌کند تا قبل از فرارسیدن زمانی که راه برگشت و جبران و تدارک نیست، به فکر خود باشند و زاد و توشه لازم را برای این سفر خوفناک و طولانی فراهم سازند.

اما نباید فراموش کرد که گروهی از اولیای خدا و پاکان و نیکان هستند که بر چهره مرگ لبخند می‌زنند و تنگاتنگ آن را در آغوش می‌گیرند؛ چراکه معتقدند: مرگ تنها جامه رنگارنگی را از آن‌ها می‌گیرد و آن‌ها جانی جاودان به دست می‌آورند و به تعبیر دیگر: سكرات موت و حوادث هولناک لحظه جان دادن، بستگی به نیت و عمل انسان دارد که می‌تواند آن لحظه را به صورت دردناک‌ترین لحظات عمر، یا زیباترین لحظات زندگی درآورد.

بخش پنجم

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ، وَالْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ، وَالْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ
بِأَوَّلِهِ، وَجَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ، أَمَادَ السَّمَاءِ
وَفَطْرَهَا، وَأَرْجَ الْأَرْضِ وَأَزْجَفَهَا، وَقَلَعَ جِبَالَهَا وَنَسَفَهَا، وَدَكَ بَعْضَهَا
بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَمُخَوْفِ سَطْوَتِهِ، وَأَخْرَجَ مِنْ فِيهَا، فَجَدَّدَهُمْ
بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ، وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفْرِقِهِمْ، ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ
عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَخَبَايَا الْأَفْعَالِ، وَجَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ: أُنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ
وَأَنْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ

ترجمه

این وضع (مر و میرهای آدمی) همچنان ادامه می‌یابد تا عمر جهان پایان
گیرد و مقدرات به انتها رسد، و آخرین مخلوقات به نخستین آنها ملحق گردد
(و همه بمیرند) و فرمان خدا برای بازگشت مخلوقات که اراده کرده است، صادر
گردد. در این هنگام (کرات) آسمان را به حرکت درمی‌آورد و از هم می‌شکافد؛
زمین را به لرزه درآورده و به سختی تکان می‌دهد؛ کوه‌ها را از جا کنده، به هر سو
پرتاب می‌کند و آنها از هیبت جلال و خوف سَطْوَتش به یکدیگر کوبیده شده،
متلاشی می‌گردند. (بعد از این انقلاب‌های عظیم) خداوند تمام کسانی را که در
دل خاک آرمیده‌اند، بیرون می‌آورد و پس از فرسودگی، نوسازی می‌کند، و بعد از
پراکندگی آنها را جمع می‌نماید؛ سپس آنها را برای سؤال از اعمال مخفی
و افعال پنهانی، از هم جدا ساخته، به دو گروه تقسیم می‌کند: به این گروه (نیکان
و پاکان) نعمت می‌بخشد و آن گروه (بدان) را مجازات می‌کند.

شرح و تفسیر

رستاخیز انسان‌ها

با توجه به بحث‌هایی که امام علیه السلام در قسمت‌های پیشین خطبه، در مورد زندگی پرغوغای دنیاپرستان و سپس لحظات پایانی عمر انسان با تمام مشکلات طاقت‌فرسا و حوادث دردناکش کرد، در این بخش از خطبه به بحث از مرحله دیگری می‌پردازد و آن قیامت، رستاخیز و حساب و کتاب است و با این بخش، بحث را درباره سرنوشت انسان، کامل می‌سازد و دورنمای گویا و آموزنده‌ای پیش روی انسان‌ها می‌گذارد؛ به این منظور که تا فرصتی باقی است، بیدار شوند و صراط مستقیم را از جاده‌های انحرافی بشناسند.

می‌فرماید: «این وضع (مر و میر آدمی) همچنان ادامه می‌یابد، تا عمر جهان پایان گیرد و مقدرات به انتها برسد و آخرین مخلوقات، به نخستین آن‌ها ملحق گردد (و همه بمیرند) و فرمان خدا برای بازگشت مخلوقات که اراده کرده است، صادر گردد»؛ (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، وَالْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ، وَالْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ، وَجَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ).

آری! زندگی انسان در این دنیا هدف نهایی نیست، بلکه مقدمه‌ای است برای زندگی در جهان دیگر، که جاودانی و مقصد نهایی خلقت است.

«در این هنگام (کرات) آسمان را به حرکت درمی‌آورد و از هم می‌شکافد؛ زمین را به لرزه درآورده، به سختی تکان می‌دهد؛ کوهها را از جا کنده و به هر سو پرتاب می‌کند، و آن‌ها از هیبت جلال و خوف سطوتش به یکدیگر کوبیده شده، و متلاشی می‌گردند!»؛ (أَمَادًا السَّمَاءُ وَفَطَرَهَا، وَارْحًا الْأَرْضُ

۱. «أَمَادًا» از ریشه «مید» بر وزن «صید» به معنای تحرک و اضطراب است؛ بنابراین «أَمَادًا» به معنای به حرکت درآوردن، توأم با تکان دادن است.

۲. «ارْحًا» از ریشه «رَحَّ» بر وزن «حَجَّ» گرفته شده که به معنای حرکت دادن شدید است.

وَأَرْجَفَهَا ۱، وَقَلَعَ جِبَالَهَا وَنَسَفَهَا ۲، وَدَكَّ ۳ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَمَخُوفِ سَطْوَتِهِ).

به این ترتیب، انفجار عظیمی در آسمان‌ها و زمین به وقوع می‌پیوندد و جهان ماده به‌طور کامل ویران می‌شود و همان‌گونه که قرآن می‌گوید، بر ویرانه‌های آن، جهان نوینی ایجاد می‌شود که رستاخیز در آن واقع خواهد شد: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»؛ «در آن روز که این زمین به زمینی دیگر و آسمان‌ها (به آسمان‌های دیگری) مبدل می‌شود همه در پیشگاه خداوند یگانه حاکم بر همه چیز ظاهر می‌گردند».^۴

در واقع سخنان امام علیه السلام در این جمله‌های کوتاه و پرمعنا برگرفته از قرآن مجید است و عصاره چیزی است که در قرآن به‌صورت گسترده آمده است.

و درباره آسمان می‌فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ *»؛ «آن زمان که (کرات) آسمان از هم شکافته شود و آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند».^۵

و نیز در مورد زمین می‌فرماید: «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا * وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا *»؛ «در آن هنگامی که زمین به‌شدت به لرزه درمی‌آید و کوهها درهم کوبیده می‌شود و به‌صورت غبار پراکنده درمی‌آید».^۶

۱. «أرجف» از ریشه «رجف» بر وزن «كشف» به‌معنای اضطراب و لرزه شدید است و اخبار فتنه‌انگیز را از به این دلیل «أرجیف» گویند که مایه اضطراب جامعه می‌شود.

۲. «نسف» از ریشه «نسف» بر وزن «حذف» در اصل به‌معنای ریختن دانه‌های غذایی در غربال و تکان دادن و باد دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود. در این جا به‌معنای متلاشی و خرد کردن کوههاست.

۳. «دک» در اصل به‌معنای زمین صاف و هموار است و از آن جا که برای صاف کردن زمین ناهموار باید آن را کوبید، این واژه در بسیاری از موارد به‌معنای کوبیدن شدید به کار می‌رود.

۴. ابراهیم، آیه ۴۸.

۵. انفطار، آیات ۱ و ۲.

۶. واقعه، آیات ۴-۶.

و نیز می فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ»؛ «آن روز که زلزله و حشتناک (همه چیز را) به لرزه درمی آورد و به دنبال آن، حادثه دوم [= صیحه عظیم محشر] رخ می دهد».^۱

در ادامه این سخن می فرماید: «(بعد از این انقلاب های عظیم)، خداوند تمام کسانی را که در دل خاک آرمیده اند، بیرون می آورد و پس از فرسودگی، نوسازی می کند و بعد از پراکندگی آن ها را جمع می نماید»؛ (وَأَخْرَجَ مَنْ فِيهَا، فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ^۲، وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ).

و این آغاز رستاخیز انسان هاست که همگی به حیات نوینی می رسند و وارد صحنه محشر می شوند.

تعبیر به «جَدَّدَهُمْ» اشاره روشنی به معاد جسمانی و نوسازی انسان ها و تکامل جسمی آنان در عرصه محشر است.

جمله «وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ» ممکن است اشاره به اجتماع انسان ها در صحنه محشر باشد و یا اشاره به جمع شدن ذرات پراکنده هر انسانی برای تجدید حیات و مانعی ندارد که عبارت مذکور اشاره به هر دو معنا باشد.

در ادامه می فرماید: «سپس آن ها را برای سؤال از اعمال مخفی و افعال پنهانی از هم جدا ساخته، به دو گروه تقسیم می کند: به این گروه (نیکان و پاکان) نعمت می بخشد و آن گروه (بدان) را مجازات می کند»؛ (ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنِ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ، وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ: أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَ أَنْتَقَمَ^۳ مِنْ هَؤُلَاءِ).

۱. نازعات، آیات ۶۷.

۲. «إِخْلَاقٍ» از ریشه «خَلَقَ» بر وزن «شَفِقَ» به معنای کهنه شدن است.

۳. «أَنْتَقَمَ» از ریشه «نَقَمْتُ» بر وزن «نَعِمْتُ» در اصل به معنای کیفر دادن و مجازات کردن است و گاه به معنای تلافی کردن توأم با کینه جویی آمده است؛ ولی در خطبه بالا و مواردی که در قرآن به کار رفته است، همان معنای مجازات کردن را دارد.

تعبیر به «خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ» ممکن است اشاره به یک مطلب، یعنی اعمال پنهانی باشد و این احتمال نیز وجود دارد که «خَفَايَا الْأَعْمَالِ» اشاره به اعمالی باشد که به صورت پنهان، هر چند در دل اجتماع، انجام داده می شود و «خَبَايَا الْأَفْعَالِ» اشاره به کارهایی باشد که در خلوتگاه های پوشیده از نظر انجام می شود؛ زیرا «خبایا» جمع «خبیئه» به معنای شیء پنهان است. به هر حال چیزی از کارهای ما بر خدا پنهان و پوشیده نیست، چراکه او در همه جا حضور دارد و تمام عالم محضر خداست.

بخش ششم

فَأَمَّا أَهْلَ الطَّاعَةِ فَأَنَابَهُمْ بِجِوَارِهِ، وَ خَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ، حَيْثُ لَا يَظَعْنَ
النُّزَالَ، وَ لَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ، وَ لَا تُنُوبُهُمُ الْأَفْرَاعُ، وَ لَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ،
وَ لَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ، وَ لَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ. وَ أَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ
فَأَنزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ، وَ غَلَّ الْأَيْدِيَّ إِلَى الْأَعْنَاقِ، وَ قَرَنَ الدَّوَاصِيَ بِالْأَقْدَامِ،
وَ أَلْبَسَهُمْ سَرَابِيلَ الْقَطْرَانِ، وَ مَقْطَعَاتِ النَّيْرَانِ، فِي عَذَابٍ قَدِ اسْتَدَّ
حَرَّهُ، وَ بَابٍ قَدِ أُطْبِقَ عَلَى أَهْلِهِ، فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَ لَجَبٌ، وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ،
وَ قَصِيفٌ هَائِلٌ، لَا يَظَعْنَ مُقِيمَهَا، وَ لَا يُفَادِي أَسِيرَهَا، وَ لَا تُفْصِمُ
كُبُولُهَا. لَا مُدَّةَ لِلدَّارِ فَتَفْنِي، وَ لَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُنْفِي.

ترجمه

اما اطاعت کنندگان را در جوار رحمت خویش پاداش عطا می‌کند، و در
سرای جاودانی خود برای همیشه جای می‌دهد. در سرایی که اقامت کنندگانش
هرگز از آن کوچ نمی‌کنند. و حالاتشان دگرگون نمی‌شود. ترس و وحشتی به آنان
روی نمی‌آورد، و بیماری بر وجودشان عارض نمی‌شود، خطری متوجه آنها
نمی‌گردد، و سفرها آنها را از دیار خود بیرون نمی‌راند.

و اما گناهکاران را در بدترین منزلگاه جای می‌دهد و دست آنها را با
غل و زنجیر به گردنشان می‌بندد، آن‌گونه که سرهایشان را به پاها نزدیک می‌کند.
لباسی از مواد آتش‌زا و جامه‌هایی از قطعه‌های آتش بر آنها می‌پوشاند. در
عذابی که حرارتش بسیار شدید و درش به روی آنها بسته است! آتشی پرهیجان
که می‌خروشد و زبانه می‌کشد! شعله‌هایش فروزان، و صدایش هراس‌انگیز

است. همیشه در آن اقامت دارند و برای آزادی اسیرانش غرامتی پذیرفته نمی‌شود، و زنجیرهایش گسسته نمی‌گردد! مدتی برای آن سرا تعیین نشده تا پایان گیرد و سرآمدی برای آن قوم وجود ندارد، تا به آخر رسد!

شرح و تفسیر

آخرین منزلگاه هستی

امام علیه السلام در این بخش از خطبه - که در واقع آخرین مرحله سیر انسان را بیان می‌کند - اشاره به بخشی از پاداش‌های نیکوکاران و مجازات‌های بدکاران فرموده، چنین می‌گوید: «اما اطاعت کنندگان را در جوار رحمت خویش پاداش عطا می‌کند و در سرای جاودانی خود برای همیشه جای می‌دهد»؛ (فَأَمَّا أَهْلُ الطَّاعَةِ فَأَثَابَهُمْ بِجَوَارِهِ، وَ خَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ).

سپس ویژگی‌های این سرای آخرت را در چند جمله کوتاه و پرمعنا برمی‌شمرد و می‌فرماید: «در سرایی که اقامت کنندگانش هرگز از آن کوچ نمی‌کنند و حالاتشان دگرگون نمی‌شود»؛ (حَيْثُ لَا يَطْعَنُ^۱ النَّزَالُ، وَلَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ).

«ترس و وحشت به آنان روی نمی‌آورد و بیماری بر وجودشان عارض نمی‌شود؛ خطری متوجه آنها نمی‌گردد و سفرها، آنها را از دیار خود بیرون نمی‌راند»؛ (وَلَا تَنْوِبُهُمُ الْأَفْزَاعُ^۲، وَلَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ، وَلَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ، وَلَا تُشْخِصُهُمُ^۳ الْأَسْفَارُ).

به این ترتیب، حوادث ناراحت کننده و عوارض نگرانی‌زا که در عالم دنیا

۱. «يَطْعَنُ» از ریشه «طَعَنَ» به معنای کوچ کردن است.

۲. «أَفْزَاعُ» جمع «فَزَع» به معنای ترس و وحشت است.

۳. «تُشْخِصُهُمُ» از ریشه «إِشْخَصَ» به معنای بیرون کردن از منزلی به منزل دیگر است.

پیوسته آرامش فکر انسان را بر هم می‌زند و زندگانی‌های راحت را تحت تأثیر قرار می‌دهد در آن‌جا وجود ندارد و همیشه خیال انسان راحت و آرامش او برقرار و زندگی او مملوّ از سرور و شادی است؛ نه خطری آن‌ها را تهدید می‌کند و نه بیماری و نه عوامل وحشتناک طبیعی همچون سیل‌ها و زلزله‌ها و خشکسالی‌ها و نه حوادث ناراحت‌کننده اجتماعی مانند ناامنی‌ها، جنگ‌ها و کشمکش‌ها.

تفاوت میان جمله «لَا يَطْعَنُ النَّزَالُ» و جمله: «وَلَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ» ممکن است از این نظر باشد که اولی اشاره به کوچ‌های اجباری است که انسان در دنیا گاهی مجبور به آن می‌شود و به کلی ترک وطن می‌گوید و دومی اشاره به سفرهایی است که انسان در دنیا به حکم اجبار برای تأمین حاجات زندگی، مشکلات و رنج آن را پذیرا می‌شود. در سرای آخرت هیچ‌یک از آن‌ها وجود ندارد.

آری! زندگی دنیا هر قدر راحت و پر نعمت باشد، به دلیل این‌که همواره در معرض این آفات است لذت‌بخش و شیرین نیست؛ ولی زندگی سرای جاویدان به علت نبودن هرگونه عوامل نگرانی، شیرین‌ترین است.

در این‌جا ممکن است کسانی سؤال کنند که ما ارزش نعمت‌های این جهان را زمانی درک می‌کنیم که آن‌ها را از دست می‌دهیم؛ تا ظلمت شب را نبینیم، ارزش روشنایی روز و آفتاب عالمتاب را نمی‌فهمیم و تا بیماری دست ندهد ارزش نعمت سلامتی آشکار نمی‌شود؛ آیا نبودن عوارض و حوادثی که به آن اشاره شد، سبب نمی‌شود که انسان در آن‌جا از درک لذت نعمت‌ها بازماند؟

در پاسخ این سؤال باید به دو نکته توجه داشت: نخست این‌که نعمت‌های سرای آخرت در تحوّل و تغییرند؛ یعنی پیوسته نعمتی جای خود را به نعمت دیگر می‌دهد و هر روز مواهب جدیدی به آن‌ها می‌رسد و این دگرگونی‌های نشاط‌آفرین و لذت‌بخش، یک‌نواختی را از بین می‌برد و ارزش آن‌ها را آشکار می‌سازد.

دیگر این که آنچه لذات دنیا را در کام انسان تلخ می کند این است که پیوسته خطرات، نعمت‌ها را احاطه کرده و فکر سلب نعمت، همواره انسان را آزار می دهد. امام علیه السلام در عبارات این خطبه می فرماید: این مشکل بزرگ درباره نعمت‌های آخرت وجود ندارد.

همان گونه که در قرآن مجید آمده است که از زبان بهشتیان به هنگام حمد و ستایش پروردگار می گوید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»؛ «آن‌ها می گویند: ستایش مخصوص خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت؛ پروردگار ما آمرزنده و شکرگزار (و قدردان) است همان کسی که با فضل خود، ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آن رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماندگی».^۱

سپس امام علیه السلام به شرح درد و رنج‌های اهل معصیت در سرایی دیگر پرداخته، می فرماید: «و اما گناهکاران را در بدترین منزلگاه جای می دهد و دست آن‌ها را با غل و زنجیر به گردنشان می بندد، آن گونه که سرهایشان را به پاها نزدیک می کند!»؛ «وَأَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَأَنْزَلْنَاهُمْ شَرَّ دَارٍ، وَغَلَّ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ، وَقَرْنَ التَّوَاصِي بِالْأَقْدَامِ».

این تعبیرات اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده است: «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ * فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ»؛ «در آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردن آنان قرار گرفته و آن‌ها را می کشند و در آب سوزان وارد می کنند، سپس در آتش دوزخ می سوزند».^۲

در ادامه این سخن می افزاید: «لباسی از مواد آتش‌زا و لباس‌هایی از قطعه‌های

۱. فاطر، آیات ۳۴ و ۳۵.

۲. غافر، آیات ۷۱ و ۷۲.

آتش بر آن‌ها می‌پوشاند؛ در عذابی که حرارتش بسیار شدید و درش به‌روی آن‌ها بسته است! آتشی پرهیجان که می‌خروشد و زبانه می‌کشد! شعله‌هایش فروزان و صدایش هراس‌انگیز است!؛ (وَ الْبَسْمُ سَرَابِيلَ الْقَطْرَانِ، وَ مُقَطَّعَاتِ النَّيْرَانِ، فِي عَذَابٍ قَدْ أَشْتَدَّ حَرُّهُ، وَ بَابٍ قَدْ أُطْبِقَ عَلَى أَهْلِهِ، فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ^۱ وَ لَجِبٌ^۲، وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ، وَ قَصِيفٌ^۳ هَائِلٌ).

«قَطْرَان» در اصل به‌معنای ماده‌ی قابل اشتعالی است شبیه نفت سیاه که لزج و سیاه و بدبوست و در قدیم به حیواناتی که مبتلا به «جَرَب» (نوعی بیماری که در آن، مو و پشم می‌ریزد) بودند می‌مالیدند و معتقد بودند که این ماده بیماری را درمان می‌کند. این ماده چنان است که اگر شعله آتش به آن برسد شعله‌ور می‌شود.

امام علیه السلام می‌فرماید: در آن روز پیراهنی از این ماده بر دوزخیان می‌پوشانند. اوصافی که برای آتش دوزخ در این عبارات کوتاه و تکان دهنده ذکر شده، نشان می‌دهد که آتشی فوق‌العاده سوزان است. شعله‌هایش به آسمان زبانه می‌کشد و صدای هولناکش گوش را کر می‌کند.

امام علیه السلام در ادامه سخن می‌فرماید: اضافه بر همه این‌ها، مشکل عظیم این است که «همیشه در آن اقامت دارند و برای آزادی اسیرانش گرامتی پذیرفته نمی‌شود و زنجیرهایش گسسته نمی‌گردد؛ مدتی برای آن سرا تعیین نشده تا پایان گیرد و سرآمدی برای آن قوم وجود ندارد تا به آخر رسد!»؛ (لَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا، وَلَا يُفَادَى أَسِيرُهَا، وَلَا تُفْصَمُ^۴ كُبُولُهَا^۵، لَا مُدَّةَ لِلدَّارِ فَتَفْنِي، وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُفْضَى).

۱. «کلب» از ریشه «کَلَب» بر وزن «جلب» در اصل به‌معنای فشار آوردن بر اسب به‌وسیله مهمیز است تا به‌سرعت حرکت کند؛ سپس این واژه برای هر نوع شدتی استعمال شده است.

۲. «لجب» (معنای مصدری و اسم مصدری دارد) به‌معنای سروصداست.

۳. «قصیف» به‌معنای صدای شدید است.

۴. «تفصم» از ریشه «فصم» بر وزن «نظم» به‌معنای شکستن چیزی بدون جدا شدن است؛ هر چند گاهی در موارد جدا شدن اجزا به کار می‌رود.

۵. «کُبُول» جمع «کبل» بر وزن «طبل» به‌معنای قید و بند است.

اگر انسان یک لحظه این عذاب‌های هولناک و شدید را در ذهن خود تصوّر کند، کافی است که او را از گناه بازدارد و هدف اصلی از شرح این عذاب‌های الهی نیز همین است! به خصوص در روایات اسلامی تأکید شده که وقتی به آیات پاداش‌های شوق‌انگیز بهشت می‌رسید، به آن فکر کنید و هر زمان به آیات هولناک عذاب می‌رسید، توقّف کنید و در آن بیندیشید. امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه «همام» (خطبه ۱۹۳) در توصیف پرهیزکاران می‌فرماید: «فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَسْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيُنِهِمْ، وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ؛ پرهیزکاران هنگام تلاوت قرآن هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق باشد، با علاقه فراوان به آن روی می‌آورند و روح و جانشان با شوق فراوان به درخشش آن خیره می‌شود و آن را همواره نصب‌العین خود می‌سازند و هر زمان به آیه‌ای برسند که در آن تخویف باشد، گوش دل خویش را برای شنیدن آن باز می‌کنند و گویی صدای زوزه آتش جهنّم را در اعماق گوش خود احساس می‌کنند».

نکته

برنامه عالی هدایت

بحث بسیار منظم و منطقی و بیدارگر و هشدار دهنده‌ای که امام علیه السلام در این خطبه از آغاز تا به این جا بیان فرموده، به‌راستی نسخه هدایت و نجات انسان‌هاست.

نخست از اوصاف جمال و جلال خدا و قدرت عظیم و علم و احاطه او به هرچیز از جمله اعمال بندگان و همچنین عظمت جهان هستی شروع می‌کند، تا سطح معرفت و ایمان را بالا ببرد و آماده پذیرش حق کند.

سپس از آفرینش اصناف ملائکه و عبادت آنها سخن می‌گوید، تا نشان دهد عبادت انسان‌ها در برابر آن ناچیز است.

آنگاه به آفرینش انسان و نعمت‌های عظیم خدا پرداخته و دنیا پرستان را سخت مورد نکوهش قرار می‌دهد و از دل‌بستگی به نعمت‌های زوال‌پذیر دنیا بر حذر می‌دارد.

سپس از مرگ و پایان زندگی و سكرات موت و ندامت عمیق انسان‌های خطاکار در آستانهٔ مرگ خبر می‌دهد و چنان صحنه‌ای از آن در اذهان مجسم می‌کند که ارواح خفته را به شدت تکان می‌دهد و بیدار می‌سازد.

و در پایان از پاداش‌های عظیم و دل‌انگیز نیکوکاران و مجازات‌های سخت و وحشتناک بدکاران در قیامت پرده برمی‌دارد، تا هرکس حساب کار خویش را بکند.

آری! این طیب بزرگ روحانی نسخه‌ای شفابخش برای بیمار دلان پیچیده که اگر بدان عمل کنند، بهبودی آنها قطعی است.

بخش هفتم

و منها فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله

,B A&A1/E aA ,B» BM4 E ,BoÆ Bk°AÜè kç
RB/E , LÜMBk°A ÅÇ oÅFu,GBUEI o ÆBà v M ,GBTI «Å
B« 1/2mh T ° , « Åj ÅBÏpK ÆU/EK e E , v ûj ÅBofl
,Gmκ 1/2 T1/2 c » ,GmÄ 1/2 Mj ÅæMHÜB ù | o E,H{B
/Gmd 1/2nB°A 1/2ö i ,Gz I/2 « \ °A 9BAj

ترجمه

بخش دیگری از این خطبه، که درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن می گوید:
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دنیا را بسیار حقیر و کوچک می شمرد و آن را خوار
و بی مقدار می دانست، و در دیدگاه دیگران نیز تحقیرش می کرد، او می دانست که
خداوند برای احترام و گرامی داشت وی، دنیا را از او گرفته و به دلیل حقارت
دنیا، آن را برای دیگران گسترده ساخته است! (و به این ترتیب، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله)
با قلب و روح خود از دنیا روی گردان شد و یاد آن را برای همیشه در دل خود
میراند، و دوست می داشت که زینت های آن از پیش چشمش پنهان و دور شود،
تا از آن لباس فاخری تهیه نکند، و یا اقامت در آن را آرزو ننماید. او در تبلیغ
احکام الهی به بندگان برای قطع عذر و اتمام حجت اصرار ورزید، و امت
خویش را از عذاب خدا بیم داد و نصیحت کرد، آن ها را به سوی بهشت دعوت
فرمود و بشارت داد و از آتش دوزخ برحذر داشت.

شرح و تفسیر

زهد پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در این بخش از خطبه، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به ذکر اوصاف والای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بی‌اعتنایی او به زرق و برق دنیا می‌پردازد تا نمونه‌ای جامع و الگویی کامل برای بحث‌های پیشین این خطبه باشد و نشان دهد که چگونه یک انسان می‌تواند در پرتو ایمان و آگاهی و عمل صالح از خطرات دنیاپرستی در امان بماند. می‌فرماید: «پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دنیا را بسیار حقیر و کوچک می‌شمرد و آن را خوار و بی‌مقدار می‌دانست و در دیدگاه دیگران نیز تحقیرش می‌کرد!»؛ (قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَغَّرَهَا، وَأَهْوَنَ بِهَا وَهَوْنَهَا).

این تعبیرات اشاره روشنی به مقام زهد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ زیرا کسی که دنیا را حقیر بداند و حقارت آن را به دیگران نیز توصیه کند، به یقین وابستگی و دلبستگی به دنیا نخواهد داشت! چراکه شیء حقیر و بی‌مقدار، ارزشی ندارد که عقل او را برآید و قلب او را به خود جذب کند.

سپس در تأکید این معنا می‌افزاید: «او می‌دانست که خداوند برای احترام و گرامی‌داشت وی، دنیا را از او گرفته و به دلیل حقارت دنیا، آن را برای دیگران گسترده ساخته است!»؛ (وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِياراً، وَبَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِياراً).

این سخن شبیه چیزی است که خداوند در سوره زُحْرَف بیان فرموده است:

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَ لِلْيُتُوتِهِمْ أَبْوَاباً وَسُرُراً عَلَيْهَا يَتَكَوَّنُونَ * وَ زُحْرُفًا وَإِنْ كُلُّ

۱. «زوی» از ماده «زی» بر وزن «طی» به معنای جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و در عبارت فوق به همان معنای دور کردن می‌باشد.

۲. «اختیار» در این جا به معنای برگزیدن و گرامی‌داشتن است، در مقابل «احتقار» که به معنای حقیر و خوار شمردن است.

ذَلِكَ لِمَا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»؛ «اگر (بهره فراوان کفار از مواهب مادی) سبب نمی شد که همه مردم، امت واحد (گمراه) شوند، ما برای خانه های کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می شدند سقف هایی از نقره و نردبان هایی (نقره ای) که از آن بالا روند قرار می دادیم و برای خانه هایشان درها و تخت هایی (زیبا و نقره ای) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند؛ و انواع زیورها؛ ولی تمام این ها بهره زندگی دنیاست، و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزکاران است»^۱.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می افزاید: «(به این ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) با قلب و روح خود از دنیا روی گردان شد و یاد آن را برای همیشه در دل خود میراند، و دوست می داشت که زینت های آن از پیش چشمش پنهان و دور شود؛ تا از آن لباس فاخری تهیه نکند و یا اقامت در آن را آرزو ننماید»؛ (فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، أَوْ يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا).

تعبیر به «ریاش» که هم به معنای مفرد و هم به معنای جمع آمده است، اشاره به لباس های فاخر است و در اصل از ریشه «ریش» به معنای «پره های پرندگان» گرفته شده و این تعبیر می تواند اشاره به همه زرق و برق های دنیا باشد که یکی از آن ها لباس های فاخر است.

این نخستین ویژگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که هرگز فریفته دنیا و زرق و برق آن نشد و خود را اسیر دنیای مادی و مواهب زودگذر آن نکرد.

ویژگی دوم، وظیفه تبلیغ رسالت و رساندن فرمان خدا به همه بندگان بود که برای آن نهایت مجاهدت را فرمود. همان گونه که امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «در تبلیغ احکام الهی به بندگان برای قطع عذر و اتمام حجت اصرار

ورزید، و امت خویش را از عذاب خدا بیم داد و نصیحت کرد، و آن‌ها را به سوی بهشت دعوت فرمود و بشارت داد و از آتش دوزخ بر حذر داشت!؛ (بَلِّغْ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِرًا، وَ نَصَحْ لِأُمَّتِهِ مُنْذِرًا، وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا، وَ خَوْفَ مِنَ النَّارِ مُحَذِّرًا).
 به یقین اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرحله اول شکست می خورد و فریفته زرق و برق دنیا و ناز و نعمت آن می گشت، هرگز نمی توانست حق مرحله دوم یعنی ابلاغ رسالت‌های الهی را ادا کند. اسیر دنیا و نفس کجا و رساندن پیام‌های الهی کجا!

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که خداوند به موسی بن عمران علیه السلام فرمود: «يَا مُوسَى! إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ عُقُوبِيَّةٌ عَاقَبْتُ فِيهَا آدَمَ عِنْدَ خَطِيئَتِهِ، وَ جَعَلْتُهَا مَلْعُونَةً، مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا كَانَ فِيهَا لِي. يَا مُوسَى! إِنَّ عِبَادِي الصَّالِحِينَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا بِقَدْرِ عِلْمِهِمْ، وَ سَائِرَ الْخَلْقِ رَغِبُوا فِيهَا بِقَدْرِ جَهْلِهِمْ؛ ای موسی! دنیا دار کیفر و مجازات است. من آدم را به دلیل خطایش در آن مجازات کردم و دنیا را ملعون و نفرین شده قرار دادم. هرچه در دنیاست ملعون است مگر آنچه برای من (و در طریق طاعت و رضای من) باشد. ای موسی! بندگان صالح من به مقدار علم و آگاهی‌شان در مورد دنیا زهد پیشه کردند و سایر مردم به اندازه جهلشان به آن علاقه مند شدند».^۱

نکته

شرط اصلی رهبری پیشوایان

مهم‌ترین مشکلی که رهبران و پیشوایان و رؤسای جمعیت‌ها دارند، گرفتار شدن در چنگال مواهب مادی و زرق و برق دنیاست و همین امر سبب می شود که

۱. کافی، ج ۲، باب حب دنیا، ص ۳۱۷، ح ۹.

به خاطر منافع مادی خود، افراد ناصالح را بر صالحان مقدم بشمرند و ظلم و ستمکاری ای را که حافظ منفعت آنها باشد بر عدل و داد ترجیح دهند. همه چیز را با معیار منافع مادی بسنجند و ضابطه‌های الهی و عقلانی و انسانی را در پای منافع زودگذر دنیوی قربانی کنند.

به همین دلیل، امام علیه السلام مهم‌ترین چیزی که در این فراز از خطبه درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر می‌کند، حقارت و کوچکی دنیا در نظر اوست حقارتی که سبب شد تمام زرق و برق‌های دنیا را نادیده بگیرد و یاد آن را از صفحه ذهن خویش محو کند.

قرآن مجید بارها درباره پیامبران بزرگ الهی و شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌گوید: آنها با صراحت به مردم می‌گفتند که ما هرگز از شما اجر و مزدی مطالبه نمی‌کنیم، و زندگی آنها همچون زندگی افراد مستضعف بود و همین امر سبب می‌شد که حق و عدالت را درباره همه اجرا کنند و از ثروتمندان خودخواهی که همه کس و همه چیز را می‌خواهند با پول و ثروت در اختیار بگیرند، نهراسند و در برابر آنان تسلیم نشوند.

زندگی گسترده و مرفه و پرزرق و برق، هزینه سنگینی دارد و این هزینه جز از طریق مماشات و سازش‌کاری با ثروتمندان و ارباب زر و زور حاصل نمی‌شود و می‌دانیم که این امر، دشمن واقعی حق و عدالت یا به تعبیر دیگر: مدیریت پاک و صالح است.

این سخن را با حدیثی درباره زهد و بی‌اعتنایی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مردی خدمت پیامبر آمد در حالی که آن حضرت روی حصیری استراحت کرده بود و ناهمواری‌های حصیر در جسم پیامبر اثر گذاشته بود و متکایبی از لیف خرما داشت که اثر آن هم در صورت مبارکش آشکار بود. آن مرد عرب از روی محبت دست بر بدن پیامبر می‌کشید و می‌گفت: «کسری»

و قیصر هرگز به چنین اموری راضی نمی شوند! آن‌ها بر صریر و دیباج می خوابند و تو بر این حصیر». پیامبر فرمود: به خدا سوگند! من بهتر از آن‌ها هستم و نزد خدا (با این زندگی ساده) گرامی‌ترم؛ مرا با دنیا چه کار؟! سپس افزود: «أَنْمَا مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ مَرَّ عَلَى شَجَرَةٍ وَلَهَا فِيءٌ فَأَسْتَضَلَّ تَحْتَهَا، فَلَمَّا أَنْ مَالَ الظُّلُّ عَنْهَا أَرْتَحَلَ فَذَهَبَ وَتَرَ كَهَا؛ مردم دنیا همانند سواری هستند که در بیابان به درختی که سایه دارد می‌رسد و در سایه آن می‌آرامد، هنگامی که سایه برگشت کوچ می‌کند و می‌رود و آن درخت را ترک می‌کند».^۱

۱. الزهد، ص ۵۰، ح ۱۳۴، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۳، در ذیل ح ۱۴.

بخش هشتم

نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوءَةِ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ، نَاصِرُنَا وَ مُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ عَدُونَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.

ترجمه

ما درخت پر بار نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معادن علم و چشمه سارهای حکمتیم، یاوران و دوستداران ما در انتظار رحمت حقّانند، و دشمنان کینه توز ما باید در انتظار مجازات باشند.

شرح و تفسیر

شاخه های درخت پر بار نبوت

امام علیؑ این خطبه را بعد از ذکر اوصاف پیامبر ﷺ با ذکر اوصافی از اهل بیت علیهم السلام پایان می دهد و رعایت فصاحت و بلاغت را با این حسن ختام به سرحد کمال می رساند. می فرماید: «ما درخت پر بار نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معادن علم و چشمه سارهای حکمتیم»؛ (نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوءَةِ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ).

تعبیر به «شجره»، اشاره به این است که نبوت همچون درخت پرباری است

۱. «مختلف» از ریشه «اختلاف» که در این جا به معنای رفت و آمد است. بنابراین «مختلف» یعنی محل رفت و آمد.

که دارای شاخه‌ها و فروع مختلفی است. ریشه و ساقه آن، پیغمبر اکرم، شاخ و بر های آن، فرزندان او، و میوه این درخت، هدایت مردم به سوی خداست. در تعبیر دوم، خاندان نبوت را به بارانداز و فرودگاهی تشبیه می‌کند که رسالت، در آن از سوی خدا نزول پیدا کرده است و در تعبیر سوم، خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را مرکز رفت و آمد فرشتگان الهی می‌شمرد و علی و فرزندانش علیهم السلام کسانی هستند که در این خانه و خانواده پرورش یافته‌اند و طبعاً آثار و برکات وحی در آن‌ها پرتوافکن است.

واژه «ملائکه» در این جا ممکن است اشاره به فرشتگان وحی (جبرئیل و همراهانش) باشد که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌شدند؛ یا اشاره به معنای اعمی باشد که سایر فرشتگانی را که به عنوان خدمت یا بشارت در این خانواده رفت و آمد داشته‌اند، شامل شود و در هر حال، منظور این نیست که فرشته وحی بر غیر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌شده است.

تفاوت «شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ» و «مَحَطُّ الرِّسَالَةِ» از این نظر است که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای دو مقام بود: مقام نبوت، که همان خبر دادن از سوی خداست و مقام رسالت، که تبلیغ آن است.

یا به تعبیر دیگر: نبی، مأمور ابلاغ است و رسالت معمولاً توأم با امامت و رهبری و اجراست.

و منظور از «معادن علم» آن است که امامان اهل بیت علیهم السلام وارث علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و حافظ کتاب و سنت بودند. در شأن نزول آیه شریفه «وَتَعِيهَا أذُنٌ وَاعِيَةٌ»؛ «گوش‌های شنوا آن را دریابد (و درک کند)»^۱ در روایات متعددی که در منابع فراوانی از اهل سنت نقل شده، آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سَأَلْتُ رَبِّي

۱. حاقه، آیه ۱۲.

أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَ عَلِيٍّ؛ از پروردگارم تقاضا کردم که این گوش شنوا را گوش علی عليه السلام قرار دهد» و به دنبال این دعا علی عليه السلام می فرمود: «مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً فَتَنَسَيْتُهُ؛ بعد از آن من هیچ سخنی را از رسول خدا نشنیدم که آن را فراموش کنم؛ بلکه همیشه آن‌ها را به خاطر داشتم».^۱

حدیث «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؛ علی همواره با قرآن است و قرآن با علی است».^۲

و همچنین حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ من شهر علمم و علی درب آن است»^۳ از احادیث معروفی است که در کتب شیعه و اهل سنت وارد شده و همه گواه بر این است که این خانواده، معادن علم و سرچشمه‌های حکمت بوده‌اند. تفاوت «معادن» و «ینابیع» از این نظر است که «معادن» چیزی است که معمولاً مردم به سراغ آن می‌روند و از آن بهره می‌گیرند؛ ولی «ینابیع» (به معنای چشمه‌ها) چیزی است که می‌جوشد و به سوی مردم سرازیر می‌شود.

امام عليه السلام در پایان این سخن می‌فرماید: «یاوران و دوستداران ما در انتظار رحمت حقّ‌اند و دشمنان کینه‌توز ما باید در انتظار مجازات باشند»؛ (نَاصِرُنَا وَمُحِبَّتُنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَعَدُوُّنَا وَمُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ)^۴.

این سخن بدان معنا نیست که آن‌ها چنین انتظاری را واقعاً دارند؛ بلکه به این معناست که باید منتظر چنین عاقبت شومی باشند و در واقع نوعی تهدید به عذاب الهی است، در دنیا و آخرت.

۱. برای آگاهی از منابع حدیث می‌توانید به پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۳۶ و ۳۳۷ و بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۲۶-۳۳۱ مراجعه کنید.

۲. الغدير، ج ۳، ص ۱۷۸-۱۸۰.

۳. به کتاب الغدير، ج ۶، ص ۶۱-۸۰ مراجعه شود.

۴. «سطوه» در اصل به معنای پریدن بر روی کسی و مقهور ساختن اوست و از آن جاکه یکی از لوازم آن، مجازات کردن است، در خطبه بالا و مانند آن به این معنا به کار رفته است.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي أَرْكَانِ الدِّينِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن از ارکان اسلام سخن می‌گوید^۱

صفحه ۴۶۵

بخش اول

۱/۴ B β I ° Æ U » B L w & I ۹ ¼ w T ° A M Ñ w U B ¼ Ñ é ù E ¼ A

۱. سند خطبه:

به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه آغاز این خطبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْخَلْقِ، وَ خَالِقِ الْأَشْبَاحِ» بوده و این خطبه‌ای است که قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او معروف و مشهور بوده و به نام خطبه «دیباج» شناخته می‌شده است. از کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل کرده مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه، ج ۱، باب فرض الصلاة، ص ۲۰۵، ح ۶۱۳ است که آن را به صورت مسند با تفاوت‌هایی آورده است و همچنین در کتاب علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۱ و نیز در کتاب تحف العقول، ص ۴۹ که نویسنده آن نیز قبل از سید رضی می‌زیسته آمده و در کتاب محاسن، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۴۳۶ هم ذکر شده است و قسمتی از آن را شیخ طوسی در امالی، ص ۲۱۶، ح ۳۸۰ آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۴).

ولی آنچه در تحف العقول آمده از «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْخَلْقِ، وَ خَالِقِ الْأَشْبَاحِ» شروع می‌شود؛ سپس خطبه را بسیار مشروح‌تر از آنچه سید رضی آورده است، می‌آورد و معروف بودن آن را به عنوان خطبه «دیباج»، ذکر می‌کند.

بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ؛ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا
 الْفِطْرَةُ؛ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْأَمَلَةُ؛ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ
 وَاجِبَةٌ؛ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ؛ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَأَعْتِمَارُهُ
 فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزْحَضَانِ الدَّنْبَ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَشْرَافَةٌ فِي الْأَسْمَالِ،
 وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ؛ وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ؛ وَصَدَقَةُ الْعِلَاقَةِ
 فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مَيْتَةَ السُّوءِ؛ وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ.

بخش دوم

صفحة ٤٧٩

۱/بù j ÜF- ١ĤÁ B-ù AlônI /ofm°Ave E »Bı &Aofl ù Aé ùE
 T v MA«TwI / k °İÑé ùE »Bı İ» k MAkTİ /kÁ °ÿk EkÁ
 »Bù ùA ÜüU, Wkd °İj ve E »Bı ¼ÜPİA-âÜ /ı «v°A k AB»Bı
 »Bù U UA«ve E ,n k °A üŞ »Bı n «MAüz TwI ,J üPi M
 Ö üTV m°b dBIÑ \B°B -âAo AEN½B°A°E°P/4A ,} ÜPi ùE
 /z E&Ak«Á ,çqE °ov d°I , è ÅE â\ d °İÑM a] j ½

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع از دو بخش تشکیل شده است: در بخش اول، امام علیه السلام بهترین اسباب تقرّب به خدا را که عبارت از ایمان، جهاد، اخلاص، نماز و زکات و مانند آن است، در ده عنوان بیان فرموده و فلسفه هر کدام را در عبارتی کوتاه و بسیار پرمعنا ذکر می‌کند.

در بخش دوم، به جنبه‌های عملی ایمان و راه‌های رسیدن به آن پرداخته و توصیه به ذکر خدا و اقتدا به هدایت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروی از سنت او و اهتمام به تعلّم قرآن و فهم آیات الهی می‌کند.

در پایان خطبه نیز نکوهش شدیدی از عالم بی‌عمل - با ذکر مجازات سخت او - شده است.



بخش اول

إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ؛ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ؛ وَاقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ؛ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ؛ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ؛ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَأَعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَمَانِ الذَّنْبَ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي أَمْوَالِ، وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجْلِ؛ وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ؛ وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تُدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ؛ وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ.

ترجمه

برترین وسیله‌ای که متوسلان به خدا، به آن توسل می‌جویند عبارت است از: ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا که قله رفیع اسلام است و کلمه اخلاص (و شهادت به یگانگی خدا) که هماهنگ با فطرت انسانی است، و برپا داشتن نماز که حقیقت دین و آیین است، و ادای زکات که فریضه‌ای واجب است، و روزه ماه رمضان که سپری در برابر عذاب الهی است، و حج و عمره خانه خدا که نابود کننده فقر و شست و شو دهنده گناه است و صله رحم که سبب فزونی مال و طول عمر، و صدقه پنهانی که کفاره گناهان است و صدقه آشکار که از مرهای بد پیشگیری می‌کند و خدمت به خلق که از لغزش‌ها و شکست‌های خفت‌بار جلوگیری می‌کند.

شرح و تفسیر

کارآمدترین وسیله‌ها

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، از بهترین چیزی که رهروان راه حق و سالکان طریق بندگی خدا می‌توانند به آن متوسل شوند و به قرب پروردگار راه یابند سخن می‌گوید و به ده موضوع مهم اشاره می‌فرماید. نخست می‌گوید: «برترین وسیله‌ای که متوسلان به خدا، به آن توسل می‌جویند عبارت است از: ایمان به خدا و پیامبر او»؛ (إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، إِلَّا إِيْمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ).

این تعبیر، گویی اشاره به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۱ و شرح و تفسیر آن است؛ زیرا خداوند در این آیه، نخست دستور به تقوا می‌دهد و سپس دستور به انتخاب وسیله برای تقرب به او. و به این ترتیب، منظور از وسیله، ایمان و جهاد و سایر اموری است که در این خطبه آمده است. این سخن منافات با تفسیر دیگر آیه که وسیله را شفاعت اولیای خدا می‌شمرد، ندارد؛ زیرا همه این وسایل می‌تواند در مفهوم آیه شریفه جمع باشد. به هر حال نخستین وسیله ایمان ذکر شده، ایمان به خدا و پیامبر؛ زیرا ریشه اصلی تمام حرکت‌های سازنده و مثبت، ایمان است.

جالب این‌که در کلام امام علیه السلام برای هر یک از این واجبات «ده‌گانه» نکته‌ای به‌عنوان تعلیل و فلسفه ذکر شده، جز مسئله ایمان به خدا و پیامبر. به علت این‌که این مسئله بی‌نیاز از ذکر دلیل است و به تعبیر دیگر: اساس و پایه تمام خوبی‌ها و نیکی‌ها ایمان است و بدون آن، هیچ‌گونه حرکتی به‌سوی فرائض الهی و واجبات دینی وجود نخواهد داشت و به‌قدری این امر واضح و روشن است که نیازی به ذکر دلیل ندارد.

۱. «متوسلون» از ریشه «وسيله» است که به‌گفته‌ی راغب به‌معنای رسیدن به چیزی توأم با میل و رغبت است.

۲. مائده، آیه ۳۵.

سپس به دومین واجب پرداخته می‌فرماید: «و جهاد در راه خدا، که قلّه رفیع اسلام است»؛ (وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ).

«جهاد» در این جا معنای وسیعی دارد که علاوه بر جهاد نظامی و مقابله مسلحانه با دشمن، شامل جهاد علمی و تبلیغی و امر به معروف و نهی از منکر و هرگونه تلاش و کوشش مفید و سازنده برای پیشبرد اهداف اسلامی و حتی جهاد با نفس می‌شود و تعبیر به «ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ»، «قلّه رفیع اسلام» اشاره به این است که تا جهاد همه‌جانبه نباشد، کاری از پیش نخواهد رفت. امام علیه السلام در تعبیر دیگری که در اواخر نهج البلاغه آمده است و ناظر به بیان فلسفه احکام است درباره جهاد می‌فرماید: «وَ الْجِهَادُ عَزٌّ لِلْإِسْلَامِ؛ خداوند جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام و مسلمین قرار داده است».^۲

گرچه دشمنان اسلام سعی دارند با سوء استفاده و سوء تفسیر از واژه جهاد، اسلام را به خشونت متهم سازند؛ ولی از این نکته غافل اند که جهاد که به معنای «تلاش برای زنده ماندن در مقابل عوامل مزاحم» است، در نهاد و طبیعت هر موجود زنده‌ای تعبیه شده است. در بدن ما اگر نیروهای جهادگر نبودند تا از سلامت ما در مقابل هزاران هزار میکروب مزاحم، که شب‌وروز از راه‌های مختلف وارد بدنمان می‌شوند، دفاع کنند؛ زندگی کردن حتی یک روز هم برای ما مشکل بود، و کار بیماری «ایذر» که امروز خطرناک‌ترین بیماری شمرده می‌شود، چیزی جز از کار انداختن نیروی دفاعی بدن نیست. جامعه‌ای که جهاد را از دست بدهد شبیه کسی است که به این بیماری مبتلا شده است، و مورد تهاجم انواع مشکلات قرار می‌گیرد.

۱. «ذروه» بر وزن «قبله»، و بر وزن «اسوه» به معنای قسمت بالای هر چیزی است و به کوهان شتر و قلّه کوهها اطلاق می‌شود.

۲. نهج البلاغه، ضمن حکمت ۲۵۲.

حقیقت این است که کسانی که جهاد اسلامی را نشانه گرفته‌اند، به خوبی می‌دانند تا این اصل در میان مسلمانان زنده است، سلطه بر آنان ممکن نیست و اگر جهاد تحت عنوان «خسونت» حذف شود، دیگر مشکلی در برابر سلطه‌گران وجود نخواهد داشت. به همین دلیل، یکی از ویژگی‌های بعضی از مذاهب ساختگی، حذف جهاد از برنامه آن‌هاست.

به هر حال، اگر در بیان امام علیه السلام، نخستین واجب از واجبات بعد از ایمان به خدا و پیامبر، جهاد شمرده شده، دلیلش همین است که بدون جهاد، حیات مکتب تضمین نمی‌شود.

در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «وَاللَّهِ مَا صَلَّحَتْ دُنْيَا وَلَا دِينٌ إِلَّا بِهِ؛ به خدا سوگند! دنیا و دین بدون جهاد سامان نمی‌گیرد».^۱

در بیان سومین واجب می‌فرماید: «كَلِمَةُ اخْلَاصِ (و شهادت به یگانگی خدا) که هماهنگ با فطرت انسانی است»؛ (وَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ).

منظور از «كَلِمَةُ اخْلَاصِ» همان شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است که عبودیت و الوهیت را مخصوص ذات پاک پروردگار می‌کند و هرگونه شرک و بت‌پرستی را نفی می‌سازد. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که اخلاص جنبه عملی هم دارد و آن این‌که تنها به آستان حق روی آورد و از غیر او در عمل چشم‌پوشد و از ارتکاب گناهان خودداری کند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ إِخْلَاصُهُ أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ؛ کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را با اخلاص بگوید وارد بهشت می‌شود و اخلاصش آن است که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، او را از آنچه خدا بر او حرام کرده است، بازدارد».^۲

روشن است، کسی که به سراغ گناهان می‌رود، یا تسلیم شیطان شده یا هوای نفس، که این نوعی شرک در عمل محسوب می‌شود و با حقیقت اخلاص سازگار نیست.

۱. کافی، ج ۵، باب فضل الجهاد، ص ۸، ح ۱۱.

۲. صفات الشیعة، ص ۵، ح ۶ و ۷.

در بیان چهارمین واجب می‌فرماید: «و بر پا داشتن نماز که حقیقت دین و آیین است»؛ (وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا أَلَمَّةٌ).

«ملت» در این جا به معنای دین و آیین است و این که نماز را به عنوان جزء دین نشمرده، بلکه کلّ دین معرفی کرده، به این دلیل است که نماز پایه اصلی دین است؛ همان‌گونه که در حدیث معروف پیامبر اسلام ﷺ آمده است: «الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ، فَمَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ هَدَمَ دِينَهُ؛ نماز ستون دین است، کسی که عمداً آن را ترک کند، دین خود را ویران کرده است». ^۱ و در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ آمده است: «مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَتِ الْأُتُنَابُ وَالْأُتَادُ وَالْغِشَاءُ، وَإِذَا انْكَسَرَ الْعَمُودُ لَمْ يَنْفَعِ وَتِدٌ، وَلَا طُنْبٌ وَلَا غِشَاءٌ؛ نماز همچون ستون خیمه است هنگامی که ستون خیمه برقرار باشد، طناب‌ها و میخ‌ها و پوشش خیمه برقرار و مفید است و هنگامی که ستون بشکند نه طناب‌ها به درد می‌خورد و نه میخ‌ها و پوشش». ^۲

در بیان پنجمین واجب می‌فرماید: «و ادای زکات که فریضه‌ای واجب است»؛ (وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ).

«فریضه» معمولاً به معنای واجب است؛ بنابراین، ذکر «واجب» بعد از آن، نوعی تأکید محسوب می‌شود. ولی فریضه معنای دیگری دارد که با محل بحث ما متناسب‌تر است و آن، عبارت از قطع کردن و جدا کردن چیزی است و در این جا، بخشی از مال است که برای هدفی جدا می‌کنند. یا به تعبیر دیگر: مالیاتی است که برای کمک به ضعیفان جامعه و تأمین هزینه‌های حکومت اسلامی تعیین شده است. در قرآن مجید دربارهٔ سهام ارث می‌فرماید: «نَصِيبًا مَّفْرُوضًا». ^۳ و به همین علت، بسیاری از بزرگان در بحث ارث به جای «کتاب الارث» «کتاب الفرائض» گفته‌اند.

۱. جامع الاخبار (شعیری)، ص ۷۳.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، باب فضل الصلاة، ص ۲۱۱، ح ۶۳۹.

۳. نساء، آیه ۷.

به هر حال، مسئله زکات، بعد از نماز، از مهم‌ترین ارکان اسلام است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «روزی هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد بود، پنج نفر را صدا زد و فرمود: برخیزید و از مسجد ما بیرون روید! «لَا تَصَلُّوا فِيهِ وَأَنْتُمْ لَا تُزَكُّونَ؟» شما که زکات نمی‌دهید، در مسجد ما نماز نخوانید».^۱

در بیان ششمین رکن از ارکان اسلام به سراغ روزه می‌رود و می‌فرماید: «و روزه ماه رمضان که سپری در برابر عذاب الهی است»؛ (و صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ).

تعبیر به «جَنَّةٌ» (به معنای سپر، که یک وسیله مهم دفاعی در میدان مبارزه است) درباره روزه ماه رمضان، به این دلیل است که سرچشمه اصلی گناهان و سوسه‌های شیطان و ابزار شیطان، هوای نفس است. هنگامی که به وسیله روزه، شهوات در کنترل عقل درآیند انسان با این وسیله دفاعی، از حملات شیطان محفوظ می‌ماند. در این جا تعبیر «جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ» آمده، در حالی که در حدیث معروف دیگری «جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ»^۲ ذکر شده که هر دو به یک معنا بازمی‌گردد.

و به هر حال، در فضیلت روزه همین بس که انسان را از جهان حیوانیت به سوی جهان فرشتگان می‌برد و بر بساط قرب خداوند جای می‌دهد.

در بیان هفتمین رکن از ارکان اسلام می‌فرماید: «و حج و عمره خانه خدا که نابود کننده فقر و شست و شو دهنده گناه است»؛ (و حَجُّ الْبَيْتِ وَ اعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَضَانِ^۳ الذَّنْبَ).

بی‌شک، زیارت خانه خدا، هم برکات مادی دارد و هم برکات معنوی

۱. کافی، ج ۳، باب منع الزکاة، ص ۵۰۳، ح ۲.

۲. همان، ج ۴، باب ما جاء فی فضل الصوم، ص ۶۲، ح ۱.

۳. «یرحضان» از ریشه «رحض» بر وزن «محض» به معنای شستن است. اشاره به این‌که حج و عمره آثار گناه را از صحنه عمل، یا از صحنه دل می‌شوید.

و روحانی که در این جا به هر دو اشاره شده که خلاصه آن در آیه شریفه ۲۸ سوره حج دیده می شود؛ آن جا که می فرماید: ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾.

اما تأثیر آن در شست و شوی گناه از این نظر است که حج و عمره تحوّل در روح و جان انسان ایجاد می کند و حتّی قلوب سنگدلان را نرم می سازد و به بازنگری اعمال پیشین و توبه از گناهان وامی دارد. همان گونه که در حدیثی وارد شده است: مانند روزی که از مادر متولّد شده از گناهان خود پاک می شود؛ (يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ).^۱

و اما تأثیر آن در زدودن آثار فقر و تنگدستی - علاوه بر برکات الهی حج در نفی فقر - از این نظر است که مسلمانان می توانند در کنار مراسم حج، بازارهای خوبی جهت مبادلات اقتصادی به وجود آورند و نوعی تجارت جهانی در میان خود دائر سازند؛ آن گونه که در اعصار نخستین به صورت محدودتری در میان قبایل عرب وجود داشت و اگر مسلمین امروز از این فرصت برای تقویت بنیه های اقتصادی کشورهای اسلامی استفاده کنند، به یقین موفقیت های خوبی از جهت فقرزدایی نصیب آنان خواهد شد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَسْرَعَ غِنَى وَلَا أَنْفَى لِلْفَقْرِ مِنْ إِدْمَانِ حَجِّ الْبَيْتِ؛ در جلب بی نیازی و نفی فقر، چیزی را سریع تر از تداوم حج ندیدم».^۲

در بیان هشتمین رکن می فرماید: «و صلّة رحم که سبب فزونی مال و طول عمر است»؛ (وَصِلَّةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ، وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجْلِ).

۱. کافی، ج ۴، باب فضل الحج و العمرة، ص ۲۵۳، ح ۴.

۲. امالی طوسی، ص ۶۹۴، ضمن ح ۱۴۷۸.

۳. «مثرأة» از ریشه «ثری» و «ثروت» به معنای فزونی یافتن است. لذا مال فراوان را «ثروت» می گویند و «مثرات» مصدر میمی به معنای اسم فاعل است، یعنی: «سبب فزونی».

۴. «منسأة» از ریشه «نساء» بر وزن «نسخ» به معنای تأخیر انداختن است و «منسأة» مصدر میمی به معنای اسم فاعل، یعنی «سبب تأخیر» می باشد و به عصا «منسأة» می گویند، زیرا با نوک آن، اشیای مزاحم به کنار رانده می شود.

تأثیر صلۀ رحم در فرونی مال - علاوه بر الطاف الهی که در جنبه‌های مادی شامل حال این دسته از نیکوکاران می‌شود - این است که پیوندهای خانوادگی غالباً سبب همکاری‌های دسته‌جمعی اقتصادی می‌شود و معمولاً کارهای گروهی در مسائل اقتصادی سودآورتر است.

و تأثیر آن در طول عمر ممکن است از این جهت باشد که ارحام برای یکدیگر دعا می‌کنند و همین دعا سبب طول عمر آن‌ها می‌شود؛ به علاوه، هنگامی که روابط خوبی با هم داشته باشند، در مشکلات و از جمله بیماری‌ها به یاری هم می‌شتابند و همین امر باعث طول عمر آن‌ها می‌شود. اضافه بر این، صلۀ رحم، غم و اندوه را کم می‌کند و نشاط و شادابی - که از عوامل طول عمر است - می‌آفریند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «صِلَّةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ، وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ، وَتَدْفَعُ الْبُلُوِي، وَتُسَيِّرُ الْحِسَابَ، وَتُنَسِي فِي الْأَجَلِ؛ صلۀ رحم اعمال را پاک می‌کند و اموال را رشد و نمو می‌دهد و بلا را دفع، و حساب را آسان می‌کند و اجل را به تأخیر می‌اندازد».^۱

پرواضح است که تحلیل‌های منطقی که ما برای رابطه عبادات و کارهای نیک با آثار مادی داریم، به این مفهوم نیست که ارتباطات معنوی و الهی آن‌ها را که از چشم ما پوشیده است، نادیده بگیریم.

در بیان نهمین رکن از ارکان اسلام می‌فرماید: «و صدقة پنهانی که كفارة گناهان است و صدقة آشکار که از مر های بد پیشگیری می‌کند»؛ (وَ صَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكْفِرُ الْخَطِيئَةَ، وَ صَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ).

منظور از «صدقة سر» کمک‌هایی است که انسان به افراد نیازمند و آبرومند

۱. کافی، ج ۲، باب صلۀ الرحم، ص ۱۵۰، ح ۴.

می‌کند که هم خلوص نیت بیشتر و هم حفظ آبروی افراد نیازمند در آن است و به همین دلیل، برکات فراوانی دارد و این تعبیر، هم شامل صدقات واجبه مانند کفارات و نذورات می‌شود و هم صدقات مستحبّه و انفاقات.

و منظور از «صَدَقَةٌ عَلَانِيَةً» کمک‌هایی است که آشکارا انجام می‌شود و از آثار و برکات آن تشویق دیگران به کار خیر، و دعای مردم در حق صدقه دهنده است. این سخن در واقع برگرفته از این آیه شریفه است «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ «کسانی که اموال خود را شب یا روز، پنهان یا آشکار انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند».^۱

در روایات متعددی که در منابع معروف اهل سنت و شیعه وارد شده، آمده است^۲: این آیه هنگامی نازل شد که علی علیه السلام چهار درهم داشت یکی را در شب و یکی را در روز، یکی را آشکار و یکی را پنهان، در راه خدا انفاق کرد.

البته «صدقه» در فقه اسلامی معمولاً در مورد کمک به نیازمندان، با قصد قربت، اطلاق می‌گردد؛ ولی صدقه مفهوم وسیع‌تری دارد که شامل هرکار خیر اجتماعی مانند بنای مساجد و مدارس و جاده‌ها و بیمارستان‌ها و کارهای فرهنگی می‌گردد و لذا در روایتی از امام کاظم علیه السلام وارد شده است: «عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ؛ کمک کردن تو به ضعیفان از بالاترین صدقات است».^۳ و بی‌شک بنای بیمارستان‌ها و مدارس و مانند آن مصداق «عَوْنُ الضَّعِيفِ» است.

۱. بقره، آیه ۲۷۴.

۲. به احقاق الحق، ج ۳، ص ۲۴۶-۲۵۱ مراجعه شود.

۳. تحف العقول، ص ۴۱۴.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ؛ هر کار نیکی صدقه محسوب می‌شود».^۱

و نیز در حدیث دیگری از همان بزرگوار می‌خوانیم: «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ؛ هر سخن پاکیزه‌ای صدقه است».^۲

و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِسْمَاعُ الْأَصَمِّ مِنْ غَيْرِ تَضَجُّرٍ صَدَقَةٌ هَنِئِيَّةٌ؛ رساندن مطلب بدون اظهار ناراحتی به گوش افرادی که شنوایی آنها ضعیف است، صدقه گوارایی است».^۳

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم. روزی آن حضرت فرمود: «بر هر مسلمانی لازم است که در هر روز صدقه‌ای بدهد». کسی عرض کرد: «همه توانایی این کار را ندارند». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِمَاطَتُكَ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ، وَإِشَادُكَ الرَّجُلَ إِلَى الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ وَ عِيَادَتُكَ الْمَرِيضَ صَدَقَةٌ، وَ أَمْرُكَ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَ نَهْيُكَ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ، وَ رَدُّكَ السَّلَامَ صَدَقَةٌ؛ کنار زدن موانع از سر راه و جاده‌ها صدقه است؛ راهنمایی افراد به مقصد مورد نظر آنها صدقه است؛ عیادت مریض صدقه است؛ امر به معروف صدقه است؛ نهی از منکر صدقه است و جواب سلام نیز صدقه است».^۴

منظور از «مَيْتَةُ السُّوءِ» مر و میرهایی است که با شکنجه و ناراحتی شدید واقع می‌شود؛ مانند سوختن در آتش، و بیماری‌های جانکاه و مشقت‌بار، و تصادف‌های شدید به‌هنگام رانندگی.

در بیان دهمین و آخرین رکن از ارکان اسلام می‌افزاید: «و خدمت به خلق که

۱. خصال، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۱۴۵.

۲. شرح شهاب الاخبار (قضاعی)، ص ۲۶۵.

۳. ثواب الاعمال، ص ۱۴۰.

۴. دعوت راوندی، ص ۹۸، ح ۲۳۰.

از لغزش‌ها و شکست‌های خفت‌بار جلوگیری می‌کند؛ (وَ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهُوَانِ)^۲.

تعبیر به «صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ» که هر کار نیکی را شامل می‌شود، از قبیل ذکر عام بعد از خاص است. در واقع در هر یک از جمله‌های قبل، انگشت روی یکی از کارهای مهم خیر گذاشته شده، ولی در این جا کارهای خیر به طور عام آمده است. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ» کمک به بندگان خداست. کمک‌هایی که در امور سابق نمی‌گنجد.

منظور از «مَصَارِعَ الْهُوَانِ» شکست‌هایی است که توأم با خواری و ذلت است؛ که در واقع، دو نوع است: شکست از ناحیه از دست دادن امکانات و شکست از ناحیه آبرو و حیثیت. زیرا همه شکست‌ها توأم با خفت و ذلت نیست، به همین دلیل، بعضی از آن‌ها قابل تحمل است؛ ولی شکست آمیخته با خفت و ذلت بسیار دردناک است و کارهای خیر - به خصوص خدمت به نیازمندان، خواه خدمات فردی باشد یا اجتماعی - سبب پیشگیری از این‌گونه شکست‌ها می‌شود.

در روایات متعددی که از معصومین علیهم‌السلام نقل شده، روی مسئله «صَنَائِعُ مَعْرُوفِ» (کارهای خیر) تأکید فراوانی دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ؛ نخستین کسانی که وارد بهشت می‌شوند کسانی هستند که اهل کارهای خیر و خدمت به خلق هستند»^۳.

۱. «صَنَائِعُ» از ریشه «صَنَعَ» بر وزن «فَعَلَ» به معنای ساختن و ابداع چیزی است و در لغت عرب به کارهای خوب و نیکوکاری «صَنَائِعُ» جمع «صَنِيْعَه» گفته می‌شود. (نقل از المعجم الوسيط).

۲. «مَصَارِعُ» جمع «مَصْرَع» به معنای محل افکندن و زمین افتادن است و به قتلگاه، «مَصْرَع» گفته می‌شود و به کشتی گرفتن «مَصَارِعُه» می‌گویند، چون هر یک از دو طرف می‌خواهد دیگری را به زمین بیفکند.

۳. دعوات راوندی، ص ۱۰۸، ح ۲۴۰.

و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِصَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا نِعْمَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ؛ بر شما باد! به کارهای نیک و خدمت به خلق که بهترین زاد و توشه برای معاد است».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که اصحاب و یاران خود را تشویق به معروف و کارهای خیر کرد؛ سپس فرمود: «بهشت دری دارد به نام «معروف»، تنها کسانی از آن در وارد می‌شوند که در دنیا «صنایع معروف» (کارهای خیر) داشته‌اند» و در پایان می‌افزاید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَمْشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ، فَيُوكِّلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَلَكَيْنِ: وَاحِدًا عَنِ يَمِينِهِ، وَ آخَرَ عَنِ شِمَالِهِ، يَسْتَعْفِرُونَ لَهُ رَبَّهُ وَ يَدْعُونَ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ؛ بنده‌ای که در طریق برآوردن حاجت برادر مؤمنش گام برمی‌دارد خداوند دو فرشته را مأمور می‌کند: یکی از طرف چپ و یکی از طرف راست با او می‌روند و پیوسته برای او استغفار می‌کنند و برآوردن حاجات او را از خدا می‌خواهند».^۲

نکته

فلسفه احکام

بسیار می‌شود که طبیبان آگاه، بیماران خود را از آثار مهم داروهای شفا بخش و غذاهای تقویتی که درمان بیماری‌ها را تسریع می‌کند باخبر می‌سازند؛ تا با شوق و علاقه بیشتر داروهای تلخ را تحمل کنند و دستورات طبیب را دقیقاً به کار بگیرند.

طبیبان روحانی نیز دقیقاً همین مسیر را می‌پیمایند و فلسفه تشریح احکام

۱. غررالحکم، ج ۸۷۶۶.

۲. کافی، ج ۲، باب قضاء حاجة المؤمن، ص ۱۹۵، ج ۱۰.

و آثار حیات بخش برنامه‌های دینی را برای مردم شرح می‌دهند تا آتش اشتیاق را در دل آن‌ها شعله‌ور سازند و با عزمی راسخ به دنبال انجام برنامه‌ها بفرستند. بیان فلسفه احکام که نمونه روشنی از آن در خطبه مورد بحث دیده می‌شود، علاوه بر این که شوق و علاقه مردم را برای انجام وظایف دینی افزون می‌کند و تحمّل ناراحتی را برای انجام پاره‌ای از وظایف سخت و سنگین آسان می‌سازد، چند فایده دیگر نیز دارد:

۱. به همه مردم هشدار می‌دهد که باید در چه مسیری حرکت کنند تا فلسفه حکم پیاده شود؛ مثلاً هنگامی که می‌گوید: «فَرَضَ اللَّهُ... الْحَجَّ تَشْيِيداً لِالدِّينِ؛ خداوند حج را سبب قدرت و قوت اسلام قرار داده است»^۱ مفهومش این است که مراسم حج را آن‌چنان باشکوه برگزار کنند که به این هدف والا برسند، نه این که تنها به آداب صوری حج و تشریفات ظاهری آن قناعت کنند.

۲. بدانیم که آثار و برکات این اعمال به خود ما بازمی‌گردد. در واقع ما با انجام این اعمال، خدمتی به خویش می‌کنیم؛ متّی بر خدا نداریم و باید بسیار ممنون باشیم. همان‌گونه که قرآن در مورد اصل ایمان و اسلام می‌گوید: «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ آن‌ها بر تو متّی می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: «اسلام آوردن خود را بر من متّی نگذارید، بلکه خداوند بر شما متّی می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید»^۲.

۳. سرانجام این که: می‌توانیم با توجه به فلسفه احکام، اعمال خود را ارزیابی کنیم، که تا چه اندازه مقبول درگاه خداوند است و چه اندازه از آن دور می‌باشد.

۱. دلالت الامامة، ص ۱۱۳، ضمن خطبه حضرت زهراء عليها السلام، احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۵۸. قریب به همین معنا، از علی عليه السلام در نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲ نقل شده است.

۲. حجرات، آیه ۱۷.

مثلاً وقتی می فرماید: «فلسفه روزه تقوا، و فلسفه نماز نهی از فحشا و منکر است» باید ملاحظه کنیم که آیا بعد از انجام روزه و نماز، روح تقوا و پرهیز از گناه در ما حاصل شده است، یا نه؟ و به این ترتیب، ارزش عبادات و اعمال خود را به دست آوریم.

آری! ما خدا را حکیم می دانیم و حکمت او ایجاب می کند که هیچ دستوری را بدون هدف و نتیجه بیان نفرماید و چه بی خبرند آن جاهلان ناآگاه که می گویند: افعال خداوند معلّل به اغراض نیست؛ یعنی هیچ هدفی در کارها و برنامه‌ها و تشریحات او وجود ندارد! آن‌ها با این سخن زشت و ناپسند خود، حکیم بودن خداوند را زیر سؤال می برند و چنین می پندارند که به حقیقت توحید نزدیک شده‌اند در حالی که مصداق این آیه شریفه‌اند: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیان‌کارترین (مردم) در کارها چه کسانی هستند؟ همان کسانی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده، در حالی که می پندارند کار نیک انجام می دهند».^۱

آری! افعال خدا معلّل به اغراض نیست؛ یعنی هدف‌هایی که به خود او بازگشت کند. زیرا او بی نیاز از همه چیز و همه کس می باشد؛ ولی افسوس که این ناآگاهان این سخن را نمی گویند، بلکه می گویند: ضرورتی ندارد که نتیجه افعال و دستورات خداوند به بندگان برگردد. و این نهایت بی خبری است!!!

به هر حال، امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه مورد بحث، بخش‌های جالبی را از فلسفه احکام بیان فرموده، که با مطالعه آن، آتش شوق انجام این برنامه‌های حساب شده الهی، در دل‌ها زبانه می کشد و با طیب خاطر به دنبال آن حرکت می کنند.

بخش دوم

أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ. وَارْعَبُوا فِيمَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ
فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ وَأَقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ.
وَأَسْتَنْتُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ. وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ
الْحَدِيثِ، وَدَفَّقَهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَيْعُ الْقُلُوبِ، وَأَسْتَشَفُّوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ
الصُّدُورِ، وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ
عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ
أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَرْزَمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ.

ترجمه

پیوسته به یاد خدا باشید که بهترین یادهاست! و به آنچه خداوند به
پرهیزکاران وعده داده است، علاقه‌مند باشید که وعده او صادق‌ترین
وعده‌هاست! به راه‌ورسم پیامبرتان اقتدا کنید، که بهترین راه‌ورسم‌هاست!
دستورها و سنت او را به کار بندید که هدایت‌کننده‌ترین سنت‌هاست! قرآن را
فراگیرید که بهترین گفته‌هاست! و در آن بیندیشید که بهار قلب‌هاست! از نور آن
شفا و درمان بطلبید که شفا‌ی دل‌ها (ی‌بیمار) است! و آن را به نیکوترین وجه
تلاوت کنید، که نافع‌ترین سخن‌هاست.

به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند، همچون جاهل سرگردانی است
که هرگز از جهل خویش بیرون نمی‌آید؛ بلکه حجّت بر او عظیم‌تر، حسرتش
پایدارتر، و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!

شرح و تفسیر

از این راه به سوی خدا آیید

امام علیه السلام بعد از بیان ارکان اسلام و ذکر اسرار و فلسفه احکام، مخاطبان خود را به انجام دستوراتی در طریق پیاده کردن آن ارکان، تشویق و هدایت می‌کند. نخست می‌فرماید: «پیوسته به یاد خدا باشید، که بهترین یادهاست!»؛ (أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ).

تعبیر به «افاضه» که در اصل به معنای خروج آب با کثرت و فزونی است در این جا به معنای توجّه فراوان به ذکر خدا و همواره به یاد او بودن است. تعبیر به «أَحْسَنُ الذِّكْرِ» به این دلیل است که تمام برکات معنوی و مادی از آن سرچشمه می‌گیرد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «لَيْسَ عَمَلٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى، وَلَا أَنْجَى لِعَبْدٍ مِنْ كُلِّ سَيِّئَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. قِيلَ: وَلَا الْقِتَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَوْلَا ذِكْرُ اللَّهِ لَمْ يُؤْمَرْ بِالْقِتَالِ؛ هیچ عملی در نزد خداوند متعال محبوب‌تر و برای بندگان از هر گناهی در دنیا و آخرت نجات‌بخش‌تر، از ذکر خداوند وجود ندارد! کسی پرسید: حتی جهاد در راه خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر برای ذکر خدا نبود، دستور به جهاد داده نمی‌شد»^۱.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «به آنچه خداوند به پرهیزکاران وعده داده است، علاقه‌مند باشید؛ که وعده او صادق‌ترین وعده‌هاست»؛ (وَأَرْغَبُوا فِيهَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ).

«و به راه‌ورسم پیامبرتان اقتدا کنید! که بهترین راه‌ورسم‌هاست؛ دستورات و سنت او را به کار بندید، که هدایت‌کننده‌ترین سنت‌هاست»؛ (وَأَقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ، وَأَسْتَتُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ).

بی شک وعده‌های الهی به مطیعان و مؤمنان نیکوکار، صادق‌ترین وعده‌هاست. زیرا کسی تخلف از وعده می‌کند که یا عاجز و ناتوان باشد و یا بخیل و یا نادان؛ که بدون آگاهی و وعده‌ای داده و بعداً از آن سر باز می‌زند. اما کسی که قدرت، علم و جودش بی‌پایان است، تخلف از وعده درباره او محال است. «هَدَى» (بر وزن منع) به معنای راه‌ورسم و طریقه و روش است و «سُنَّت» به معنای دستوراتی است که در زمینه‌های مختلف صادر فرموده است و با توجه به این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خاتم انبیاست، طبیعی است که راه‌ورسم و سنت او برترین راه‌ورسم و سنت‌ها باشد.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام در ادامه این سخن، در مورد قرآن تأکیدی می‌کند و چهار دستور درباره آن بیان می‌فرماید. می‌گوید: «قرآن را فراگیرید که بهترین گفته‌هاست! و در آن بیندیشید که بهار قلب‌هاست! از نور آن شفا و درمان بطلبید که شفای دل‌ها (ی‌بیمار) است! و آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید، که نافع‌ترین سخن‌هاست!»؛ «وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَيِّعُ الْقُلُوبِ، وَأَسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْعَمُ الْقَصَصِ».

امام عَلَيْهِ السَّلَام در واقع چهار مرحله مختلف را که به‌طور طبیعی، یکی بر دیگری تقدم دارد، ذکر فرموده است:

در مرحله نخست، دستور به فراگرفتن قرآن می‌دهد و آن را «احسن الحدیث» می‌شمرد؛ چراکه جامع‌ترین دستور سعادت انسان‌هاست.

در مرحله بعد، به تفکر و اندیشه در معنا و محتوای آن دستور می‌دهد، چراکه بهار دل‌هاست؛ همان‌گونه که در فصل بهار، شکوفه‌ها و گل‌ها و سبزه‌ها همه جا می‌رویند، به برکت قرآن مجید نیز گل‌های فضایل اخلاق و شکوفه‌های معارف الهیه بر صفحه دل ظاهر می‌شود و آن‌کس که حیات انسانی از آن‌نگیرد، همچون درخت خشکیده‌ای است که در فصل بهار، تکان نمی‌خورد (هر درختی که به نوروز بجنبند حطب است).

در مرحله سوم، دستور به عمل می‌دهد و می‌فرماید: از نور آیات الهی شفا بگیرید؛ همان‌گونه که بسیاری از بیماران از پرتو نور آفتاب، سلامتی خود را بازمی‌یابند و محیط زندگی آن‌ها با تابش نور آفتاب از عوامل بیماری پاک‌سازی می‌شود، آن‌چنان‌که گفته‌اند: «آن‌جا که آفتاب بتابد طیب نیاید».

و در مرحله چهارم، با جمله «أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ؛ قرآن را به نیکوترین وجه، تلاوت کنید (تا دل‌های مشتاقان به‌سوی آن جذب شود و دور افتادگان، به آن نزدیک گردند)»، وظیفه تبلیغ صحیح قرآن را گوشزد می‌فرماید.

امام علیه السلام با این چهار دستور، وظیفه مردم را در برابر قرآن مجید مشخص کرده و ای کاش تنها به تلاوت و تجوید و زیبایی صوت و قرائت، قناعت نمی‌شد و مراحل دیگر که هدف اصلی را تشکیل می‌دهد، درباره قرآن پیاده می‌گشت.

در جمله اول درباره قرآن مجید تعبیر به «احسن الحدیث» و در جمله آخر به «انفع القصص» شده است و با توجه به این‌که حدیث به معنای هر کلامی است که از سخن‌گویی صادر می‌شود (زیرا «حدیث» از ریشه «حُدُوث» است و به کلام، حدیث گفته می‌شود به دلیل این‌که پی‌درپی حادث می‌گردد) مفهوم آن این است که قرآن برترین کلامی است که در میان انسان‌ها وجود دارد: هم از نظر فصاحت و بلاغت و هم از نظر محتوا. و در واقع، اشاره است به آیه شریفه «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ»؛ «خداوند بهترین سخن را نازل کرده؛ کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد».^۱

ولی «أَنْفَعُ الْقَصَصِ» (با توجه به این‌که «قَصَص» در اصل به معنای جست‌وجو کردن چیزی است و به هر کلامی اطلاق می‌شود، زیرا هر سخنی چیزی را جست‌وجو و بیان می‌کند و به همین دلیل بعضی از مفسران تصریح

کرده‌اند که «أحسن القصص» اشاره به مجموعه قرآن است) ناظر به آثار و نتایج عملی قرآن است که در سایه پیاده کردن دستورات آن حاصل می‌شود.

به همین دلیل، در پایان خطبه به نکته بسیار مهمی درباره با عالم بی‌عمل و آنان که قرآن را می‌خوانند و عمل نمی‌کنند اشاره کرده و می‌فرماید: «به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش بیرون نمی‌آید! بلکه حجّت بر او عظیم‌تر و حسرتش پایدارتر و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!»؛ (وَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ^۱ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَكْبَرُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَكْبَرُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ^۲).

در این عبارت، امام علیه السلام نخست تشبیه جالبی درباره عالم بی‌عمل (یا به تعبیر امام علیه السلام: عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند) فرموده، که نشان می‌دهد چنین عالمی از حدّ یک جاهل معمولی هم پایین‌تر است. به جاهل سرگردانی می‌ماند که هرگز از جهل خود بیرون نمی‌آید و امیدی به هدایت او نیست؛ چراکه آگاهانه در راه خلاف گام نهاده و به همین علت، خداوند توفیق هدایت را از او سلب می‌کند؛ نیروهای خود را در این سرگردانی از دست می‌دهد و هرگز به ساحل نجات نمی‌رسد و در گرداب‌های هلاکت گرفتار می‌شود.

سپس از این مرحله پا را فراتر می‌نهد و بدبختی بیشتر چنین عالمی را نسبت به جاهل سرگردان در سه جمله کوبنده بیان می‌دارد. نخست می‌فرماید: «حجّت بر او عظیم است!» چراکه جاهل می‌تواند جهل خود را عذر قرار دهد (هر چند واقعاً جهل، عذر نیست) ولی عالم بی‌عمل چه عذری خواهد داشت!؟

۱. «یستفیق» از ریشه «استفاه» به معنای بهبودی یافتن از بیماری و یا هوشیار شدن بعد از مستی و یا بیدار شدن بعد از خواب است و در خطبه بالا، مناسب‌تر، معنای سوم است.

۲. «ألوم» از ریشه «لوم» بر وزن «قوم» به معنای سرزنش گرفته شده و با توجه به این‌که «ألوم» صیغه افعال تفضیل است، در این جا به معنای «سزاوارتر به ملامت» است.

دوم این‌که: «حسرت او پایدارتر است!» زیرا با داشتن اسباب و وسایل سعادت از این قافله عقب مانده و در بیابان زندگی گرفتار سرگردانی شده است. سوم این‌که: «او در نزد خدا بیش از جاهل سرگردان، مستحق سرزنش و ملامت است!» چون حجّت الهی و عقلی از هر نظر بر او تمام بوده و چنین کسی از هر نظر، مستحقّ ملامت است. به همین دلیل، در روایات اسلامی می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ؛ هفتاد گناه جاهل بخشوده می‌شود، پیش از آن‌که یک گناه عالم بخشوده شود!»^۱ بلکه قبول توبه چنین عالم بی‌عمل، بسیار مشکل است زیرا قرآن می‌گوید: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ»؛ «پذیرش توبه از سوی خدا تنها برای کسانی است که کار بد را از روی جهالت انجام می‌دهند».^۲ (اشاره به این‌که توبه عالم، سخت پذیرفته می‌شود).

نکته

سرنوشت عالمان بی‌عمل!

مردم چند گروه‌اند: عالم، جاهل قاصر، جاهل مقصّر بسیط، و جاهل مرکّب. «عالم» کسی است که مطلبی را به‌طور اجمال یا به‌طور تفصیل می‌داند. یعنی دربارهٔ چیزی گاه علم اجمالی دارد و گاه علم تفصیلی. مثلاً اجمالاً می‌داند شراب، حرام است و زیان‌هایی برای جسم و روح انسان دارد. یا به‌طور تفصیل دلایل حرمت شراب و مدارک آن را دیده و آثار زیان‌بار آن را در هر یک از اعضا مورد بررسی دقیق قرار داده است.

۱. کافی، ج ۱، باب لزوم الحجّة علی العالم، ص ۴۷، ح ۱.

۲. نساء، آیه ۱۷.

«جاهل قاصر» کسی است که نمی‌داند؛ ولی دسترسی به علم هم ندارد، یا به دلیل دور بودن از مراکز علم و یا فرو رفتن در غفلت و سهو و خطا.

«جاهل مقصّر» کسی است که دسترسی به اسباب علم دارد، اما بر اثر سستی و تنبلی و سهل‌انگاری به سراغ علم نرفته و در جهل و بی‌خبری مانده است؛ ولی با این حال از جهل خود باخبر است! یعنی می‌داند که نمی‌داند.

اما «جاهل مرگب» کسی است که واقعاً در جهل فرو رفته و از حق و واقعیت به دور افتاده است؛ اما از جهل خود خبر ندارد؛ بلکه به عکس خیال می‌کند آگاه و باخبر است و آنچه فهمیده، عین واقعیت می‌باشد و به تعبیر دیگر: نمی‌داند که نمی‌داند.

در میان این گروه‌ها خطر جاهل قاصر از همه کمتر است و بعد از آن، جاهل مقصّر قرار دارد و سپس جاهل مرگب که ممکن است به دلیل جهل مرگبش خطرانی برای خود و دیگران ایجاد کند. اما از همه خطرناک‌تر عالم بی‌عمل است. آن‌کس که آگاهانه راه خلاف می‌رود و همچون دزدی است که با چراغ آمده، به گاه‌دان نمی‌زند، بلکه کالای گزیده‌تر را می‌برد. تمام بدبختی‌هایی که بشر در طول تاریخ داشته، به سبب همین عالمان بی‌عمل بوده است. سرچشمه تمام جنگ‌ها و نابسامانی‌ها در جامعه بشری چه در گذشته و چه امروز، همین گروه است.

آن‌ها هستند که خطرناک‌ترین سلاح‌های کشتار جمعی را برای محو و نابودی انسان‌های بی‌گناه می‌سازند. آن‌ها هستند که نقشه‌های شیطانی برای استثمار و استعمار ملت‌ها می‌کشند. آن‌ها هستند که برای حفظ منافع شوم و نامشروعشان آتش جنگ به پا می‌کنند و بالاخره آن‌ها هستند که برای دست یافتن به منافع بیشتر، مراکز حسّاس تبلیغاتی را به دست می‌گیرند. چهره حقایق را می‌پوشانند و با دروغ و تزویر، انسان‌ها را در بی‌خبری فرو می‌برند.

قرآن مجید آن‌ها را به سگ هاری تشبیه کرده که عطش نامحدود و پایان‌ناپذیری بر او غلبه کرده، در هیچ حال سیراب نمی‌شود. اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ»^۱. تعبیری که امام علیه السلام در خطبه مورد بحث، درباره عالم بی‌عمل و سرنوشت او بیان فرموده، تعبیری است بسیار رسا و گویا. او در عمل همچون جاهل مرگب است که به راه خطا می‌رود و گاه به آن هم افتخار می‌کند و در حساب روز جزا و مجازات آخرت و دنیا، کیفر او از همه شدیدتر و مسئولیتش بیشتر و حسابش سنگین‌تر است.

راستی چه می‌شود که انسان با علم و آگاهی در راه خطا گام می‌گذارد و این تضاد علم و عمل از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

جواب این سؤال روشن است. گاه این عالم واقعاً پایه‌های ایمانش سست و ضعیف است؛ گرچه در ظاهر مسلمان است، ولی در باطن «يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ خَالِقُ جَنَّةٍ وَنَارٍ وَتَعْذِيبٍ وَغُلٍّ يَدِّينِ»^۲ می‌گوید.

و گاه در عین ایمان به خدا، آن‌چنان غلبه هوای نفس بر او شدید است که سد ایمانش را که معمولاً چندان محکم نیست می‌شکند و سیلاب هوی و هوس تمام وجودش را فرامی‌گیرد و به قعر درّه هولناک ضلالت و گمراهی پرتاب می‌کند.

این سخن را با حدیث زیبایی از علی علیه السلام پایان می‌دهیم، می‌فرماید: «تورات با پنج جمله پایان یافته که من دوست دارم در آغاز هر روز آن‌ها را از نظر بگذرانم». سپس آن‌ها را به این صورت بیان می‌فرماید:

۱. اعراف، آیه ۱۷۶.

۲. این شعر از «عمر سعد» نقل شده که به‌هنگام پیشنهاد رویارویی با امام حسین علیه السلام در میدان کربلا وعده حکومت «ری» را به او دادند و او مدتی در فکر فرو رفت و بعد اشعاری خواند که یک بیتش همین بیت بالاست و مضمونش این است: «می‌گویند خدایی هست و بهشت و دوزخ و عذاب و کیفری دارد!».

«الْأَوَّلُ: الْعَالِمُ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِعِلْمِهِ فَهُوَ وَإِبْلِيسُ سَوَاءٌ».

«وَالثَّانِي: سُلْطَانٌ لَا يَعْدِلُ بِرِعَايَتِهِ فَهُوَ وَفِرْعَوْنُ سَوَاءٌ».

«وَالثَّلَاثُ: فَقِيرٌ يَتَدَلَّلُ لِغِنَى طَمَعًا فِي مَالِهِ فَهُوَ وَالْكَلْبُ سَوَاءٌ».

«وَالرَّابِعُ: غَنِيٌّ لَا يَنْتَفِعُ بِمَالِهِ فَهُوَ وَالْأَجِيرُ سَوَاءٌ».

«وَالْخَامِسُ: امْرَأَةٌ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ ضَرُورَةٍ فَهِيَ وَالْأُمَّةُ سَوَاءٌ».

«اول: عالمی که به علمش عمل نکند، با شیطان مساوی است».

«دوم: زمامداری که عدالت را درباره مردم رعایت نکند، با فرعون مساوی

است».

«سوم: فقیری که در برابر غنی به دلیل طمع در اموال او ذلیلانه خضوع می کند،

با سگ مساوی است».

«چهارم: ثروتمندی که از مالش (برای خود و کمک به دیگران) بهره

نمی گیرد، با فقیر اجیر مساوی است».

«پنجم: زنی که برای هوای نفس و بدون نیاز از منزل خارج می شود، با کنیز

برده یکسان است. (چراکه او هم برده هوس هاست)».^۱



وَمِنْ خُطَبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

في ذم الدنيا

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که درباره نکوهش دنیا ایراد فرموده است^۱

بخش اول

صفحه ۴۹۳

,RA z°BMS û e , oé i a e B»Bù, B *°A fme E »B, kÄMBE
ج kU /n oÆBS «qU, ñB½ BS qd U, Ñ ªÛ°BS çA , qBÄ°BS Ild U
°BfE, k BkùB», a pAa eB, nAâ nAô /BIA ù j ½U , Bble

۱. سند خطبه:

این خطبه را گروهی از دانشمندان بزرگ که قبل از مرحوم سید رضی وبعد از او می‌زیسته‌اند در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند از جمله:

ابن شعبه حرّانی در تحف العقول، ص ۱۸۰ و ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل، ص ۲۵۲ و محمد بن عمران مرزبانی در موفق. این اثر در نهایی لغات پیچیده آن را تفسیر کرده است ولی نقل او در بسیاری از موارد تفاوت‌هایی با تعبیرات این خطبه دارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۰)

و ابن ابی الحدید در پایان شرح این خطبه می‌گوید: «از کسانی که این خطبه را نقل کرده‌اند، ابوعثمان جاحظ در کتاب البیان والتبیین، ج ۲، ص ۸۶ است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۳۶)

غَوَالَةٌ. لَا تَعْدُوا - إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمْنِيَّةِ أَهْلِ الرَّغْبَةِ فِيهَا وَالرُّضَاءِ بِهَا - أَنْ تَكُونَ
كَمَا أَتَزَلُّنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ

» B lw ° B & A ñ B : B f
/ « Ak Tü / 2 { Ñ f a & A ¼ B , bBo ° A m l B - z c L f u Ç n A

صفحة ۴۹۹

بخش دوم

B o Av ù Ö a ° ; o l Ä B k Ä M T L Ä E A o l e ù B « 1/2 o 1/2 A °
a Ä S « T A , i B n - j B ù a U ° ; A i B o Ä j 1/2 T l « 1/2 A , B a M
K » B j 1/4 A , o « T 1/2 ° v - U / E o T 1/2 ° S d L E A A o e ! M « q 1/2
B u B ô j 1/2 o 1/2 A B ! M f u K » B B « 1/2 o 1/2 E , ° e A J l m Ä B « 1/2
c L E A , j 1/2 E B k] ù B « 1/2 v - ! B Ä U B L A j 1/2 T ü n E A , B ù n
ù o i , B a Ä j 1/2 1/4 B , » B , B ù B / n o ô , n Ä ö ! o i z j A ç a Ä
o X T w A j 1/2 ! « 1/2 B + o X T w A B « 1/2 Ñ Ç E j 1/2 Ü T ° A B j A p E j 1/2 {
/ « Ä Ñ e B - Ä ñ A , Ü M B + o X T w A B « 1/2

صفحة ۵۰۳

بخش سوم

k ç M l , T Ä o k ç B A « F ç l , T Ä ù k ç B M Ö Y A j 1/2 f
, Ö » n B z Ä , ñ j B » B a w ! q l j n k ç h » l , A Ü e T Ä j
Ç o Ä M B e ! j B 1/4 B M B E , j B - w B n A , o L B e , Z B j E B M Ä
B n ù 1/2 , J a E B q q Ä , J e 1/2 B a 1/2 Ü w Ç o Ä M B d d , R 1/2
! J o d 1/2 B n B , J « 1/2

صفحة ۵۰۷

بخش چهارم

, B 2 K Ä M , A B Y C Ü M , A B Ä ñ ç E a ç 1/4 B j 1/4 f B v 1/2 ù T v E
Y , n B A E B o Y Ç k I Ä U E B k a ° A k I Ä U A j « j ò X E , A k Ä k Ä E
° S h w B k ° A E A E M Ñ ù / i ç B ç o i æ 1/4 j A p o A B B « Ä A « Ä
T Ü n E Ñ M I d ° S « v e E E » Ä - M T B Ä E E k ü M v ü »

بِالْقَوَادِحِ، وَأَوْهَقْتَهُمْ بِالْقَوَارِعِ، وَضَعَصَعَتْهُمْ بِالنَّوَائِبِ، وَعَافَرْتَهُمْ لِبَلْمَنَاخِرِ،
 وَوَطَّئْتَهُمْ بِالْمَنَاسِمِ، وَأَعَانَتْ عَلَيْهِمْ «رَيْبَ الْمُنُونِ». فَكَيْفَ رَأَيْتُمْ تَنْكُرُهَا لِإِمْنِ
 دَانَ لَهَا، وَأَثَرَهَا وَأَخْلَدَ إِلَيْهَا، حِينَ ظَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْأَبْدِ. وَهَلْ زَوَّدْتَهُمْ إِلَّا
 السَّعْبَ، أَوْ أَحَلَّيْتَهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ، أَوْ نَوَّرْتَ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ، أَوْ أَعْقَبْتَهُمْ إِلَّا
 النَّدَامَةَ! أَفَهَذِهِ تُؤَثِّرُونَ، أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ، أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ؟ فَبَيْسَتْ الدَّارُ
 لِمَنْ لَمْ يَتَّهَمَهَا، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا!

بخش پنجم

صفحة ٥١٥

B ù Aè ÄUAB« Å¼ «ÅB B fnBU »M¼ -ÄU TE A-ÅB
 ,B»Bfn¼ Åk ù n Lç BA a-e :ç B¼k { E¼ :A°B; m°M
 i ½ ,¼B] Ec ù °A; ½ °ÑÄ] ,B»Bå¼ Åk ù VÅ] AA q»E
 ¼ Ä« ,BÅJA¼ L\ o] ù ,¼A] RBio°A ½ ,¼BfEJAoT°A
 /Aà «Ü °Aà d ç ¼A ,Ae oü °Ak] ¼A/ M¼¼¼ °B ,B-â
 ¼ Lo ç ,¼ n qT ¼ »KT½jBÄM o] ,jBeC ì -j
 z h / jBÜè ES U»kç] , »E ES Ll kç -Be /¼ MÛT
 ,BÜâ Ä°BM,Bå Mç n Aè MA kLwA Äij] o , Ä ù
 A«Ä kç , oÅ úB ,B çnB B-f B \Bù , -ä n «°M, Mõ Ñ M
 : °BÜ »B Lw ñBç B-f , çEAA°A -kAA B°A A °BÅMB«Å
 /çj ÅBBf BÅB ÅAAÅ , k Ä Öä ñ EBEMB-f»

خطبه در یک نگاه

این خطبه به طور کلی - همان گونه که اشاره شد - درباره نکوهش دنیا سخن می گوید، دنیایی که انسان در زرق و برق و لذات نامشروع و کامجویی های بی حساب آن غرق می شود و خدا و خلق و سرنوشت خویش را به دست فراموشی می سپارد، دنیایی که ارزش ها در آن نادیده گرفته می شود و حلال و حرام و ظلم و عدالت در آن مفهومی ندارد.

در بخشی از این خطبه سخن از فریبندگی و زرق و برق دنیاست و همچنین ظاهری که باطن ندارد.

و در بخش دیگر، سخن از تحوّل و تغییر و دگرگونی های دنیاست؛ سخن از نعمتهایی است که جای خود را به نعمت می دهد و کامیابی هایی که مبدّل به ناکامی می شود.

در سومین بخش، از ناپایداری و فناء دنیا سخن می گوید و با تعبیرات تکان دهنده ای حقیقت این امر را روشن می سازد.

در بخش چهارم، دست مردم را می گیرد و به اعماق تاریخ گذشتگان می برد، اقوامی که از قدرتمندترین مردم جهان بودند ولی سرانجام دست اجل گریبان آنها را گرفت و از بالای تخت قدرت به زیر آورد و بر خاک مذلت نشانند.

و بالاخره در بخش پایانی، از مردگان و آنها که روزی در میان ما با شور و نشاط زندگی می کردند و آوازه آنها همه جا پیچیده بود و اکنون خاک سیاه بالینشان شده و شور و نشاط آنان فرو نشسته و آوازه هایشان خاموش شده است سخن می گوید. امام علیه السلام این بخش ها را چنان دقیق و حساب شده و مؤثر بیان می کند که غافل ترین افراد را از خواب غفلت بیدار می سازد.

بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا حُلُوءٌ خَصِرَةٌ، حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ،
وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ، وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ، وَتَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ، وَتَزَيَّنَتْ بِالْعُرُورِ.
لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا، وَلَا تُؤْمَنُ فِجَعَتُهَا. غَرَارَةٌ ضَرَارَةٌ، حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ، نَافِدَةٌ
بَائِدَةٌ، أَكَالَةٌ غَوَالَةٌ لَا تَعْدُو - إِذَا تَنَاهَتْ إِلَيَّ أُمْنِيَّةُ أَهْلِ الرَّغْبَةِ فِيهَا
» : ﴿ كَمَا أَنزَلْنَاهُ مِنْ
» M « ARB » n Ç n B «
/Ak Tü/2 { Nf aA & A

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) شما را از دنیا بر حذر می دارم چراکه ظاهرش شیرین و باطراوت است، و در لابه لای شهوات پیچیده شده است، به دلیل نقدبودنش جلب توجه می کند و با این که مواهب آن ناچیز است دل ها را به سوی خود می کشاند، آمال و آرزوهای دنیاپرستان را در خود جمع کرده و خود را به آن آراسته، و زیور فریب به خود پوشانده است، شادمانی و نعمت آن پایدار نیست و از دردها و مشکلاتش کسی در امان نمی باشد، سخت، مغرورکننده و زیان بار، و متغییر و زوال پذیر، و پایان گیرنده و نابودشدنی است و (سرانجام) ساکنان خود را می خورد و هلاک می کند و هرگاه زندگی دنیا به حدّ اعلا رسد و به آرزوی دنیاپرستان جامه عمل بپوشاند و از آن راضی شوند بیش از آنچه خداوند متعال (در قرآن) فرموده، نخواهد بود که: «زندگی دنیا همچون آبی است که از آسمان فرو می فرستیم و به وسیله آن، گیاهان، سر به هم می آورند اما چیزی نمی گذرد که خشک می شوند و بادها آن ها را به هر سو پراکنده می سازد، و خداوند بر همه چیز قادر است».

شرح و تفسیر

دنیای فریبکار!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، نخست همگان را از دنیای فانی و فریبنده بر حذر می‌دارد و سپس با ذکر هیجده وصف درباره دنیا و فریبندگی آن، ماهیت واقعی آن را کاملاً بر ملا می‌سازد، می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ (از حمد و ثنای الهی) شما را از دنیا بر حذر می‌دارم، چراکه ظاهرش شیرین و باطراوت است، و در لابه‌لای شهوات پیچیده شده است، به دلیل نقدبودنش جلب توجه می‌کند و با این‌که مواهب آن ناچیز است دل‌ها را به سوی خود می‌کشاند، آمال و آرزوهای دنیاپرستان را در خود جمع کرده و خود را به آن آراسته، و زیور فریب به خود پوشانده است»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُحَذِّرُكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ، وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ، وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ، وَتَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ، وَتَزَيَّنَتْ بِالْعُرُورِ).

امام علیه السلام فریبندگی دنیا را از این نظر می‌داند که ظاهرش شیرین و باطراوت است و انواع شهوات گرداگرد آن را فراگرفته و چون نقد و آماده است، محبوب دل‌هاست (و این است معنای تَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ).

تعبیر «رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ» اشاره به این است که دنیا متاع اندک خود را چنان تزئین می‌کند که دل‌های دنیاپرستان را مجذوب خود می‌سازد.

جمله «تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ» اشاره به این است که زینت دنیا جنبه واقعی ندارد، بلکه با پندارها و خیال‌ها و آرزوها تزئین شده است؛ همان‌گونه که جمله «تَزَيَّنَتْ بِالْعُرُورِ» بر همین معنا تأکید می‌کند، که فریب و نیرنگ، سرمایه اصلی دنیا و عامل تزئین آن است.

این مطلب هنگامی روشن می‌شود که دورنمای کاخ شاهان و قدرت ظاهری آن‌ها و زرق و برق قصرهای ثروتمندان و لباس‌ها و مرکب‌ها و وسایل زندگی زیبا

و جذاب آن‌ها را از دور ببینی؛ که دل‌ها را سخت تکان می‌دهد و به خود مشغول می‌کند؛ اما هنگامی که نزدیک می‌شویم و در اعماق زندگی آن‌ها فرو می‌رویم، چیزی جز بدبختی و گرفتاری، مشکلات و ناراحتی‌ها و ترس از خطرات دشمن و توطئه‌های حسودان و اختلافات دوستان نمی‌بینیم.

این تعبیرات در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است:

در دو آیه می‌خوانیم: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛ زندگی دنیا چیزی جز مایه فریب نیست.^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»؛ آن‌ها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند.^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ...»؛ محبت امور مادی از (قبیل) زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت ... در نظر مردم جلوه داده شده است.^۳

و در جای دیگر می‌فرماید: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ»؛ آن‌ها را به حال خود واگذار تا بخورند، و (از دنیا) بهره‌گیرند، و آرزوها آنان را غافل سازد.^۴

و در ادامه این سخن می‌فرماید: «شادمانی و نعمت آن پایدار نیست و از دردها و مشکلاتش کسی در امان نمی‌باشد، سخت مغرورکننده و زیان‌بار، و متغیّر و زوال‌پذیر، و پایان‌گیرنده و نابودشدنی است و (سرانجام) ساکنان خود

۱. آل عمران، آیه ۱۸۵ و حدید، آیه ۲۰.

۲. انسان، آیه ۲۷.

۳. آل عمران، آیه ۱۴.

۴. حجر، آیه ۳.

رامی خورد و هلاک می‌کند»؛ (لا تَدُوْمُ حَبْرَتُهَا، وَلَا تُؤْمَنُ فِجْعَتُهَا. غَرَارَةُ ضَرَّارَةٌ، حَائِلَةٌ^۲ زَائِلَةٌ، نَافِدَةٌ^۳ بَائِدَةٌ^۴، أَكَاالَةٌ غَوَالَةٌ^۵).

امام علیه السلام در این قسمت از سخن خود با تعبیرات بسیار حساب شده، از ناپایداری دنیا خبر می‌دهد، نه زیبایی‌های آن ادامه دارد نه قدرت، نه ثروت، نه جوانی و نه امنیت، همه چیز آن در معرض زوال است و با نسیمی دفتر ایام بر هم می‌خورد، و غافل و بی‌خبر کسانی هستند که با این حال بر آن تکیه می‌کنند.

و ادامه داده، می‌فرماید: «آنگاه که زندگی دنیا به حدّ اعلا می‌رسد و به آرزوی دنیاپرستان جامه عمل می‌پوشاند و از آن راضی می‌شوند، بیش از آنچه خداوند متعال (در قرآن) فرموده، نخواهد بود که: «زندگی دنیا همچون آبی است که از آسمان فرو می‌فرستیم و به وسیله آن گیاهان سر به هم می‌آورند، اما چیزی نمی‌گذرد که خشک می‌شوند و بادهای آن‌ها را به هرسو پراکنده می‌سازد و خداوند بر همه چیز قادر است»؛ (لَا تَعْدُوْ - إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمَّيَّةِ أَهْلِ الرَّغْبَةِ فِيهَا وَالرِّضَاءِ بِهَا - أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ: ﴿كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ، وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾^۷).

امام علیه السلام در این جا برای اثبات مقصود خود به مثال زیبا و گویایی که قرآن مجید در سوره کهف آورده است متوسّل می‌شود، دست انسان‌ها را گرفته و به

۱. «حبره» از ریشه «حبر» بر وزن «أبر» به معنای اثر مطلوب و جالب است.

۲. «حائلة» از ریشه «حول» بر وزن «قول» گرفته شده و به معنای متغیّر است.

۳. «نافدة» از ریشه «نفاد» به معنای فنا و نابودی و پایان یافتن گرفته شده است.

۴. «بائدة» از ریشه «بید» بر وزن «صيد» گرفته شده که به معنای هلاکت و نابودی است.

۵. «غوالة» از ریشه «غول» بر وزن «قول» گرفته شده که به معنای ترور و هلاک کردن غافلگیرانه است.

۶. «هشیمًا» از ریشه «هشم» بر وزن «خشم» در اصل به معنای شکستن اشیای سست است؛ لذا به گیاهان

خشک شده خرد شده «هشیم» گفته می‌شود.

۷. کهف، آیه ۴۵.

دشت و صحرا می برد، منظره بهار و پاییز را در نظر آن‌ها مجسم می سازد که چگونه با نزول باران، زمین می جنبد و گیاهان سر برمی آورند درختان شکوفه می کنند و گل‌ها می خندند و شاخه‌ها پربر و سپس پرمیوه می شوند. اما با گذشتن چند ماه بر شاخه‌ها پژمرده، درختان افسرده، نغمه‌های مرغان خاموش، و شاخه‌ها برهنه می شوند و همه چیز پایان می گیرد، آری! چنین است وضع زندگی انسان‌ها در این دنیای فانی و ناپایدار و چه تشبیه جالب و گویایی!

بخش دوم

لَمْ يَكُنْ امْرُؤٌ مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا أَعْقَبْتَهُ بَعْدَهَا عِبْرَةً؛ وَلَمْ يَلْقَ فِي سَرَائِهَا بَطْنًا، إِلَّا مَنَحْتَهُ مِنْ ضَرَائِهَا ظَهْرًا؛ وَلَمْ تَطَّلُهُ فِيهَا دِيمَةٌ رَحَاءٍ، إِلَّا هَتَّتْ عَلَيْهِ مُرْتَةً بَلَاءٍ! وَحَرِيٌّ إِذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مِنْهُ صِرَةٌ أَنْ تُمَسِيَ لَهُ مُتَنَكِّرَةً، وَإِنْ جَانِبٌ مِنْهَا اِعْدُوذِبٌ وَأَحْلَوْلَى، أَمَرَ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى! لَا يِنَالُ امْرُؤٌ مِنْ غَضَارَتِهَا رَغْبًا، إِلَّا أَرْهَقْتَهُ مِنْ نَوَائِبِهَا نَعْبًا؛ وَلَا يُمَسِّي مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ، إِلَّا أَصْبَحَ عَلَى قَوَادِمِ حَوْفٍ! غَرَارَةٌ، غُرُورٌ مَا فِيهَا، فَانِيَةٌ، فَإِنْ مَنْ عَلَيْهَا، لَا خَيْرَ فِي سَيِّءٍ مِنْ أَرْوَادِهَا إِلَّا التَّقْوَى. مَنْ أَقَلَّ مِنْهَا اسْتَكْتَرَ مِمَّا يُؤْمِنُهُ! وَمَنْ اسْتَكْتَرَ مِنْهَا اسْتَكْتَرَ مِمَّا يُؤْبِقُهُ، وَزَالَ عَمَّا قَلِيلٍ عَنْهُ.

ترجمه

هیچ کس از دنیا شادمانی ندیده، جز این که به دنبال آن او را با اشک و آه روبرو می‌سازد، و هنوز با خوشی‌هایش روبرو نشده که او را به ناراحتی‌های پشت‌کردن (نعمت‌ها)، مبتلا می‌کند و هنوز باران لطیف و ملایم راحتی و آسایش بر او نیاریده که بلاها را سیل آسا بر سرش فرو می‌بارد (به همین دلیل) جای تعجب نیست که هرگاه صبحگاهان به یاری کسی برخیزد شامگاهان خود را ناشناس و بیگانه نشان دهد و اگر در یک طرف، شیرینی و گوارایی داشته باشد در سوی دیگر تلخی به بار آورد و مر بیافریند. هیچ کس از طریق نعمت‌ها و لذات دنیا به آنچه خواسته است نمی‌رسد مگر این که (به زودی) مشکلات و سختی‌هایش او را به رنج می‌افکند، و شبی را در زیر بال‌وپر امنیت به سر نمی‌برد، جز این که صبحگاهان روی شهرهای لغزنده خوف قرار می‌گیرد.

(آری!) دنیا بسیار فریبنده است و آنچه در آن است فریب و نیرنگ است، فناپذیر است و هرکس نیز در آن است فانی می‌شود، و همه زاد و توشه‌های آن، جز زاد و توشه تقوا بیهوده است. هرکس به مقدار کفایت از مواهب دنیا قانع شود، آرامش بیشتری به دست می‌آورد و آن کس که از آن بسیار بطلبد، وسیله نابودی خود را بیشتر فراهم ساخته است و آنچه به دست آورده، به زودی از دستش می‌رود.

شرح و تفسیر

هر روز چهره عوض می‌کند!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، در ادامه نکوهش از زندگی دنیای مادی نخست به یکی دیگر از ویژگی‌های بارز آن، که دگرگونی سریع و جابه‌جایی نعمت‌ها و نعمت‌هاست، اشاره کرده، می‌فرماید: «هیچ کس از دنیا شادمانی ندیده جز این که به دنبال آن او را با اشک و آه روبرو می‌سازد، و هنوز با خوشی‌هایش مواجه نشده که او را به ناراحتی‌های پشت کردن (نعمتها) مبتلا می‌کند»؛ (لَمْ يَكُنْ أَمْرًا مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا أَعْقَبَتْهُ بَعْدَهَا عِبْرَةٌ. وَلَمْ يَلْتَقِ فِي سَرَائِهَا بَطْنًا إِلَّا مَنَحَتْهُ^۱ مِنْ ضَرَائِبِهَا ظَهْرًا).

سپس در تأکید بر این معنا، می‌افزاید: «هنوز باران لطیف و ملایم راحتی و آسایش، بر او نباریده که بلاها را سیل آسا بر سرش فرومی‌بارد!»؛ (وَلَمْ تَطَّلُهُ^۲ فِيهَا دِيمَةً^۳ رَخَاءٍ إِلَّا هَتَّتْ^۴ عَلَيْهِ مِرْنَةً^۵ بِلَاءٍ).

۱. «منحت» از ریشه «منح» بر وزن «مدح» در اصل به معنای عطا و بخشش است و در این جا که در مقام مذمت آمده، به معنای ابتلا و دچار شدن است.

۲. «تَطَّلُهُ» از ریشه «طَلَّ» بر وزن «تلَّ» به معنای باران نرم و ملایم است در مقابل «وَابِل» که به باران شدید گفته می‌شود.

۳. «دِيمَةً» از ریشه «دوام» به معنای بارانی است که به‌طور مستمر و آرام و خالی از رعد و برق فرومی‌بارد.

۴. «هَتَّتْ» از ریشه «هتن» بر وزن «حتم» به معنای فروباریدن پی‌درپی است.

۵. «مِرْنَةً» به معنای قطعه ابر روشن و باران زاست.

و به همین دلیل «جای تعجب نیست که هرگاه صبحگاهان به یاری کسی برخیزد، شامگاهان خود را ناشناس و بیگانه نشان دهد و اگر در یک طرف شیرینی و گوارایی داشته باشد در سوی دیگر تلخی به بار آورد و مر بیافریند؛ (وَحَرِيٌّ إِذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مُنْتَصِرَةً أَنْ تُمَسِيَ لَهُ مُتَّكِرَةً، وَإِنْ جَانِبٌ مِنْهَا إِعْدُوذَبٌ^۱ وَأَخْلَوْلَى^۲، أَمْرٌ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى^۳).

آری! چنین است طبیعت زندگی این دنیای مادی، و همیشه چنین بوده و خواهد بود که تلخ و شیرین، پیروزی و شکست، زندگی و مر، همواره جای خود را با یکدیگر عوض می‌کنند و هیچ قدرتی نمی‌تواند مانع این دگرگونی‌ها گردد.

آنگاه در تأکید بر همین معنا، می‌فرماید: «هیچ‌کس از طریق نعمت‌ها و لذات دنیا به آنچه خواسته است نمی‌رسد مگر این‌که (به‌زودی) مشکلات و سختی‌های او را به رنج می‌افکند و شبی را در زیر بال‌وپر امنیت به سر نمی‌برد جز این‌که صبحگاهان، روی شهرهای لغزنده خوف قرار می‌گیرد؛ (لَا يَنَالُ أَمْرٌ مِنْ غَضَارَتِهَا^۴ رَعْبًا، إِلَّا أَرْهَقَتْهُ^۵ مِنْ نَوَائِبِهَا تَعْبًا! وَلَا يُمَسِي مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ، إِلَّا أَصْبَحَ عَلَى قَوَادِمِ^۶ خَوْفٍ).

آری! فاصله زمانی و مکانی خوشبختی و بدبختی در دنیا بسیار کم است، گاه

۱. «اعذوذب» از ریشه «عذب» به معنای گوارایی است.

۲. «أخلولى» از ریشه «حلو» به معنای شیرینی است.

۳. «أوبى» از ریشه «وبى» به معنای بیماری و هلاکت است.

۴. «غضارة» از ریشه «غضر» بر وزن «نذر» (به معنای فراوان ساختن نعمت) به معنای فراوانی نعمت و راحت بودن زندگی است.

۵. «أرهقت» از ریشه «رهق» بر وزن «شفق» به معنای پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است.

۶. «قوادم» جمع «قادمه» به معنای شهرهایی است که در قسمت جلوی بال پرنده‌گان قرار دارد و معمولاً بسیار لغزنده است.

انسانی در آغاز شب بساط عیش و نوش را گسترده، غرق لذت و شادی است ولی با گذشتن یک شب، صبحگاهان، فریاد شیون بر مر عزیزانش از همان خانه پرزرق و برق برمی خیزد و گاه به دست نزدیک ترین دوستان و محافظانش جام تلخ و زهرآلود مر را سر می کشد.

باز در ادامه این سخن، از فریب و فنای دنیا توصیف گویاتری فرموده، می گوید:

«دنیا بسیار فریبنده است و آنچه در آن است فریب و نیرنگ است، فناپذیر است و هرکس نیز در آن است فانی می شود، و همه زاد و توشه های آن، جز زاد و توشه تقوا، بیهوده است، هرکس به مقدار کفایت از مواهب دنیا قانع شود آرامش بیشتری به دست می آورد، و آن کس که از آن بسیار بطلبد وسیله نابودی خود را بیشتر فراهم ساخته است (اضافه بر این) آنچه به دست آورده به زودی از دست او می رود!»؛ (غَرَّارَةٌ، غُرُورٌ مَا فِيهَا، فَانِيَةٌ، فَا نِ مَنْ عَلَيْهَا، لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَرْوَادِهَا إِلَّا التَّقْوَى. مَنْ أَقَلَّ مِنْهَا اسْتَكْتَرَّ مِمَّا يُؤْمِنُهُ! وَمَنْ اسْتَكْتَرَّ مِنْهَا اسْتَكْتَرَّ مِمَّا يُؤْبَقُهُ^۱، وَزَالَ عَمَّا قَلِيلٍ عَنْهُ).

و به این ترتیب امام علیه السلام به دنبال آن توصیف هایی که درباره تغییر و تحوّل نعمتها و جابه جایی قدرت ها و نابودی موفقیت ها بیان می کند نتیجه می گیرد که عاقل کسی است که از آن به مقدار کم (به اندازه کفاف) قناعت کند تا اسباب امنیت خاطر خود را فراهم سازد، چراکه آن ها که فزون طلب اند برای حفظ این فزونی، خود را در معرض آفات فراوان قرار داده و عوامل بدبختی و نابودی خویش را به دست خویش فراهم می سازند.

۱. «یوبق» در اصل از ریشه «یوبق» بر وزن «یوبق» به معنای هلاکت است؛ بنابراین یوبق یعنی هلاک می کند.

بخش سوم

كَمْ مِنْ وَائِقٍ بِهَا قَدْ فَجَعْتَهُ، وَذِي طُمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا قَدْ صَرَعْتَهُ، وَذِي
أَبْتَهٍ قَدْ جَعَلْتَهُ حَقِيرًا، وَذِي نَخْوَةٍ قَدْ رَدَّتهُ ذَلِيلًا! سُلْطَانَهَا دَوْلٌ،
وَعَيْشُهَا رِنَقٌ، وَعَذْبُهَا أُجَاجٌ، وَحُلُوهَا صَبْرٌ، وَغِدَاؤُهَا سِمَامٌ، وَأَسْبَابُهَا
رِمَامٌ! حَيْثَا بَعَرَضِ مَوْتٍ، وَصَحِيحُهَا بَعَرَضِ سُقْمٍ! مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ،
وَعَزِيْزُهَا مَغْلُوبٌ، وَمَوْفُورُهَا مَنكُوبٌ، وَجَارُهَا مَحْرُوبٌ!

ترجمه

چه بسیار کسانی که بر آن (=دنیا) تکیه کردند ناگهان آن‌ها را به درد و رنج افکند، و چه بسیار افرادی که به آن اطمینان کردند ولی آن‌ها را بر زمین کوبید. چه افراد صاحب جاه و جلال که دنیا آن‌ها را حقیر و کوچک ساخت، و متکبران فخرفروشی که بر خاک مذلّشان افکند، حکومتش ناپایدار است و همواره دست‌به‌دست می‌گردد، زندگی آن تیره، گوارایش ناگوار، شیرینی آن تلخ، غذای آن مسموم، و طناب‌هایش کهنه و پوسیده است. زندگانش همواره در معرض مر اند، و تندرستانش در معرض بیماری، حکومتش بر باد است، نیرومندانش مغلوب، صاحبان نعمتش گرفتار، و همسایگانش غارت‌زده‌اند.

شرح و تفسیر

دنیا تکیه‌گاهی بسیار سست!

امام علیؑ در این بخش از این خطبه به دو نکته مهم دیگر درباره وضع زندگی دنیا و کم‌ارزش بودن مواهب مادی اشاره می‌فرماید:

نخست این‌که: هیچ چیز در آن قابل اعتماد نیست، می‌فرماید: «چه بسیار کسانی که بر آن (=دنیا) تکیه کردند ناگهان آن‌ها را به درد و رنج افکند، و چه بسیار افرادی که به آن اطمینان کردند ولی آن‌ها را بر زمین کوبید، چه افراد صاحب جاه و جلال که دنیا آن‌ها را حقیر و کوچک ساخت و متکبران فخرفروشی که به خاک مذلتشان انداخت»؛ (کَمْ مِنْ وَائِقٍ بِهَا قَدْ فَجَعْتُهُ، وَذِي طُمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا قَدْ صَرََعْتُهُ، وَذِي أُبْهَةِ^۱ قَدْ جَعَلْتُهُ حَقِيرًا، وَذِي نُخْوَةٍ قَدْ رَدَّتُهُ ذَلِيلًا).

آری، هیچ‌کس در هیچ پست و مقام و موقعیتی از حوادث دردناکی که به‌طور ناگهانی گریبان افراد را می‌گیرد در امان نیست، شاهان بزرگ، قهرمانان قوی‌پیکر، ثروتمندان پر تجربه، و جوانان شاداب و زیبا، همه و همه در معرض هجوم این حوادث ناگهانی هستند، حوادثی که یک‌شبه نعمتها را می‌گیرد و عزیزترین عزیزان را بر خاک مذلت می‌نشانند؛ و تاریخ پر است از این‌گونه حوادث.

طبری در تاریخ خود می‌نویسد: سلیمان بن عبدالملک روزی لباس گران‌بها و عمامه سبزرنگی پوشید و نگاه در آینه کرد (و از چهره خود لذت برد، و از روی مباحثات) گفت: «من پادشاه جوان جوان‌بختم»، ولی بعد از این ماجرا تنها یک هفته زنده بود.^۲

و به گفته شاعر:

بهار عمر بسی دل‌فریب و رنگین است

ولی چه سود که دارد خزان مر از پی

دیگر این‌که: تمام شیرینی‌های آن با تلخی آمیخته و پیروزی‌هایش با شکست توأم است، می‌فرماید: «حکومت دنیا ناپایدار است و همواره دست‌به‌دست

۱. «أُبْهَةٌ» به معنای عظمت و بزرگی است و در اصل از ریشه «أبه» بر وزن «أبر» به معنای زیرکی گرفته شده و از

آن جایی که افراد زیرک به بزرگی می‌رسند این واژه در این جا به کار رفته است.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۰۵.

می‌گردد، زندگی آن تیره، گوارایش ناگوار، شیرینی آن تلخ، غذای آن مسموم، و طناب‌هایش کهنه و پوسیده است!؛ (سُلْطَانُهَا دُوْلٌ^۱، وَعَيْشُهَا رِنَقٌ^۲، وَعَدْبُهَا أُجَاجٌ^۳، وَحُلُوْهَا صَبِرٌ^۴، وَعِذَاؤُهَا سِمَامٌ^۵، وَأَسْبَابُهَا رِمَامٌ^۶).

و در ادامه آن می‌افزاید: «زندگانش همواره در معرض مراند و تندرستانش در معرض بیماری، حکومتش بر باد است، نیرومندانش مغلوب، صاحبان نعمتش گرفتار، و همسایگان‌ش غارت‌زده‌اند!؛ (حَيْثُهَا بَعْرَضٍ مَوْتٍ، وَصَحِيحُهَا بَعْرَضٍ سُقْمٍ، مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ، وَعَزِيْزُهَا مَغْلُوبٌ، وَمَوْفُورُهَا^۷ مَسْكُوبٌ^۸، وَجَارُهَا مَخْرُوبٌ^۹).

آری، لذات و مواهب دنیا حتی در زمانی که انسان از آن بهره‌مند است آمیخته با انواع درد ورنج‌هاست، حاکمان مقتدر را از دور می‌بینیم و گاه بر قدرت و سطوت آن‌ها غبطه می‌خوریم؛ اما هنگامی که نزدیک می‌شویم می‌بینیم او حتی از نزدیک‌ترین دوستانش در وحشت است و از این‌که نمی‌داند فردا چه می‌شود سخت نگران است، به همان داستانی می‌ماند که شخصی آرزوی یک روز

۱. «دول» به معنای چیزی است که دست به دست می‌گردد و از آن‌جا که حکومت‌ها پیوسته دست به دست می‌گردند به آن‌ها دولت می‌گویند.

۲. «رنق» صفت مشبیه از ریشه «رَنَقٌ» به معنای کدر است.

۳. «اجاج» به معنای شور یا تلخ است که حرارت آن دهان را می‌سوزاند.

۴. «صبر» جمع «صبرة» بر وزن «کلمه» یا جمع «صبر» بر وزن «فقر» به معنای شیره درخت تلخی است. و گاه به خود آن درخت اطلاق شده است.

۵. «سیمام» جمع «سم» به چیزهایی گفته می‌شود که وقتی داخل بدن انسان می‌شود دستگاه حیاتی را مختل می‌کند.

۶. «رمام» جمع «رُمه» به معنای استخوان یا طناب پوسیده است. تعبیر بالا شبیه چیزی است که در ضرب‌المثل‌های فارسی می‌گوییم: با طناب پوسیده فلانی نمی‌توان به چاه رفت؛ یعنی قابل اعتماد نیست.

۷. «موفور» از ریشه «و فور» به معنای و چیزی است که کامل و فراوان شده است.

۸. «منکوب» به معنای گرفتار و مصیبت‌زده است و در اصل از ریشه «نکبت» گرفته شده.

۹. «مخروب» به معنای غارت‌زده از ریشه «حرب» به معنای جنگ و غارت است.

سلطنت و نشستن بر تخت پادشاهی کرده بود، به خواسته‌اش ترتیب اثر دادند، اما بالای سرش خنجر برنده سنگینی آویزان کرده بودند که به یک مو بسته بود، و او هر لحظه احتمال می‌داد که آن مو پاره شود و خنجر بر فرقش فرود آید، پیوسته پابه پا کرده و آرزو می‌کرد که هرچه زودتر آن روز تمام شود و از شر تخت و تاجی که با خطرات آن خنجر آمیخته است، رهایی یابد، و به تعبیر امام علیه السلام همه طناب‌های به ظاهر محکم دنیا پوسیده است و به هیچ‌یک نمی‌توان اعتماد کرد.

بخش چهارم

أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِينٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَارًا، وَأَبْقَى آثَارًا، وَأَبْعَدَ
أَمَالًا، وَأَعَدَّ عَدِيدًا، وَأَكْثَفَ جُنُودًا! تَعَبُدُوا لِلدُّنْيَا لَيْ تَعْبُدِي، وَآثَرُوهَا لَيْ
إِيثَارِي، ثُمَّ ظَعَنُوا عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مُبْلَغٍ وَلَا ظَهْرٍ قَاطِعٍ. فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا
سَخَتْ لَهُمْ نَفْسًا بَغْدِيَّةً، أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ، أَوْ أَحَسَّتْ لَهُمْ صُحْبَةً! بَلْ
أَزْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَادِحِ، وَأَوْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَارِعِ، وَضَعَّضَتْهُمْ بِالنِّوَابِ،
وَعَفَّرَتْهُمْ لِلْمَنَاخِرِ، وَوَطَّئَتْهُمْ بِالْمَنَاسِمِ، وَأَعَانَتْ عَلَيْهِمْ «رَيْبَ الْمُنُونِ».
فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَنْكُرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا، وَآثَرَهَا وَأَخْلَدَ إِلَيْهَا، حِينَ ظَعَنُوا عَنْهَا
لِفِرَاقِ الْأَبَدِ وَهَلْ زَوَدْتُمْ إِلَّا السَّعْبَ، أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ، أَوْ دَوَّرَتْ
لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ، أَوْ أَعَقَبَتْهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ! أَفَهَذِهِ نُؤْتِرُونَ، أَمْ إِلَيْهَا
تُطْمِئِنُّونَ، أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِيصُونَ؟ فَمِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ لَمْ يَتَّهَمَهَا، وَلَمْ يَكُنْ
فِيهَا عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا!

ترجمه

مگر شما در جایگاه پیشینیان خود زندگی نمی‌کنید، همان‌ها که عمرشان از شما طولانی‌تر، آثارشان پابرجاتر، آرزوهایشان درازتر، نفراتشان فزون‌تر و لشکرهایشان انبوه‌تر بود؟

آن‌ها دنیا را پرستیدند، چه پرستیدنی! و آن را بر همه چیز مقدم داشتند، چه مقدم‌داشتنی!، اما سرانجام بدون زاد و توشه‌ای که آن‌ها را به منزلگاه (ابدی‌شان) برساند، و بدون مرکبی که با آن این راه (پرخوف و خطر) را ببیمایند از آن کوچ کردند.

آیا هرگز به شما خبر رسیده که دنیا فدیهای برای یکی از آن‌ها داده باشد تا او را (از مرگ یا سکرات آن) رهایی ببخشد؟ یا در این مسیر کمکی به آن‌ها کند؟ یا حداقل همنشین خوبی برای آنان باشد؟ (نه، هرگز کمکی به فداییان خود نکرده است) بلکه به عکس، آن‌ها را زیر آفت‌های گوناگون پوشانید و طوق حوادث دردناک و کوبنده را بر گردنشان افکند و با انواع سختی‌ها و مشکلات ذلیلشان کرد، و بر صورت به خاک افکند و پایمالشان کرد، و به یاری گردش روزگار بر ضد آن‌ها برخاست.

شما با چشم خود دیدید (و در تاریخ خواندید) که دنیا در برابر دنیاپرستان و کسانی که آن را بر همه چیز مقدم می‌داشتند و بر آن تکیه می‌کردند هنگام کوچ همیشگی از آن، چهره در هم کشید و خود را کاملاً ناآشنا جلوه داد.

آیا دنیا برای دنیاپرستان زاد و توشه‌ای جز گرسنگی فراهم کرد؟ و جز فشار و تنگی، محلی برای آن‌ها آماده ساخت؟ و جز ظلمت و تاریکی برای آن‌ها نوری مهیا کرد؟ (نه، هرگز، بلکه آن‌ها را در گورهای تاریک و تنگ و وحشتناک جای داد) و آیا سرانجام جز ندامت چیزی برای آن‌ها به بار آورد؟ آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می‌شمیرید؟ و بر آن تکیه می‌کنید؟ و به آن حرص می‌ورزید؟! چه بد خانه‌ای است این دنیا برای کسی که به آن بدگمان نباشد و در آن (آسوده خاطر زندگی کند و) خوفی نداشته باشد!!

شرح و تفسیر

کمی به گذشته بنگرید!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه در ادامه نکوهش دنیای فریبنده و زودگذر، دست مخاطبین خود را گرفته و به اعماق تاریخ گذشته می‌برد و زندگی قدرتمندان و زورمندان پرسروصدا و صاحب اموال و آمال را به آن‌ها نشان

می دهد، می فرماید: «مگر شما در جایگاه پیشینیان خود زندگی نمی کنید، همان ها که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان پابرجا تر و آرزوهایشان درازتر، و نفراتشان فزون تر و لشکرهایشان انبوه تر بود؟»؛ (الْأَسْتُمْ فِي مَسَاكِينٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَارًا، وَأَبْقَى آثَارًا، وَأَبْعَدَ أَمَلًا، وَأَعَدَّ عَدِيدًا^۱، وَكَثَّفَ^۲ جُنُودًا).

در این بخش از خطبه امام علیه السلام به پنج امتیاز پیشینیان اشاره می کند: طول عمر، بقای آثار، درازی آرزوها، فزونی جمعیت و کثرت لشکرها. امتیازاتی که سبب برتری آشکار آن ها می شد؛ ولی هیچ یک از این امور نتوانست از نفوذ سیل فنا به قصرها و خانه های آن ها جلوگیری کند، سرانجام همچون بر های خشکیده درختان یا پر کاه، روی این سیلاب غلطیدند و رفتند.

امام علیه السلام در همین باره اضافه می فرماید: «آن ها دنیا را پرستیدند، چه پرستیدنی! و آن را بر همه چیز مقدم داشتند، چه مقدم داشتنی! اما سرانجام بدون زاد و توشه ای که آن ها را به منزلگاه (ابدی) برساند و بدون مرکبی که این راه (پرخوف و خطر) را بیمایند از آن کوچ کردند»؛ (تَعَبَّدُوا لِلدُّنْيَا أَيَّ تَعَبُّدٍ، وَأَثَرُهَا أَيَّ إِثَارٍ، ثُمَّ ظَعَنُوا عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مُبْلَغٍ وَلَا ظَهْرٍ قَاطِعٍ).

آری! آن ها با آن همه تلاش و کوشش در طریق بندگی دنیا و به کار گرفتن تمام نیروها و استعدادشان در این طریق، بهره ای از آن نبردند و در راه طولانی آخرت که جز با زاد و توشه تقوا و مرکب ایمان قابل پیمودن نیست بی زاد و مرکب به راه افتادند.

سپس امام علیه السلام یاران خود را مخاطب ساخته، می فرماید: «آیا هرگز به شما خبر رسیده که دنیا فدیة ای برای یکی از آن ها داده باشد تا او را (از مر یا سكرات

۱. «عدید» به معنای «عدد» است و گاه به معنای شبیه و مانند نیز آمده و در خطبه بالا به همان معنای اول

می باشد.

۲. «اکثف» افعال تفضیل از «کثیف» به معنای زیاد و پرپشت است.

آن) رهایی ببخشند؟ یا در این مسیر کمکی به آنها کند؟ یا حداقل همنشین خوبی برای آنان باشد؟»؛ «فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْسًا بِفِدْيَةٍ، أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمُعُونَةٍ، أَوْ أَحْسَنْتَ لَهُمْ صُحْبَةً».

آری، دنیا نه نجات داده، نه کمکی در این راه کرده، و نه حتی مصاحبت شایسته با یک نفر از میان این همه کرده است، آیا این درس عبرت بزرگی برای همه شما نیست؟!

سپس می افزاید: نه تنها به آنها کمکی نکرد و به فدائیان خود نظر مرحمتی نمود، «بلکه به عکس، آنها را زیر آفت های گوناگون پوشانید و طوق حوادث دردناک و کوبنده را بر گردنشان افکند و با انواع سختی ها و مشکلات، آنها را ذلیل کرد و بر صورت، به خاک افکند و پایمالشان کرد و به یاری گردش روزگار بر ضد آنها برخاست»؛ «بَلْ أَرْهَقْتَهُمْ^۲ بِالْقَوَادِحِ^۳، وَأَوْهَقْتَهُمْ^۴ بِالْقَوَارِعِ^۵، وَضَعَعْتَهُمْ^۶ بِالنَّوَائِبِ، وَعَفَّرْتَهُمْ^۷ لِلْمَنَاحِرِ، وَوَطَّئْتَهُمْ بِالْمَنَاسِمِ^۸، وَأَعَانَتْ عَلَيْهِمْ «رَيْبَ الْمُنُونِ»^۹».

این تعبیرات حساب شده و کوبنده، اشاره به این است که دنیا، نه تنها

۱. «سخت» از ریشه «سَخَوْتُ» به معنای بخشش است.

۲. «ارَهَقْتُ» از ریشه «ارَهَقْتُ» به معنای پوشانیدن چیزی با قهر و غلبه است.

۳. «قَوَادِحِ» جمع «قَادِحَةٌ» به معنای آفت است.

۴. «أَوْهَقْتُ» از ریشه «وَهَقْتُ» بر وزن «رَمَقْتُ» گرفته شده که به معنای طوقی است که بر گردن حیوان می اندازند.

۵. «قَوَارِعِ» جمع «قَارِعَةٌ» به معنای حوادث سخت و کوبنده است.

۶. «ضَعَعْتُ» از ریشه «ضَعَعْتُ» به معنای خوار و ذلیل کردن و گاه به معنای نابود ساختن است.

۷. «عَفَّرْتُ» از ریشه «تَعَفَّرْتُ» به معنای خاک مال کردن و به خاک افکندن است.

۸. «الْمَنَاسِمِ» جمع «مِنْسِمٌ» (به کسر میم) به معنای قسمت پایین پای شتر است.

۹. «رَيْبَ الْمُنُونِ»؛ «رَيْبٌ» به معنای شک است که سرانجام پرده از روی آن برداشته شود و به یقین برسد

و «مُنُونٌ» به معنای مرگ است و «رَيْبُ الْمُنُونِ» به معنای مرگ احتمالی و گاه به معنای حوادث سخت روزگار

می آید که در آغاز مشکوک است و بعد به یقین می پیوندد.

دنیاپرستان را به کمترین چیزی یاری نکرد، بلکه به عکس، با تمام قوت و قدرت برای کوبیدن و پایمال کردن و نابود ساختن آنها به پا خاست و هرچه در توان داشت بر ضد آنها به کار گرفت.

جالب این‌که: در بیان کمک‌های دنیا از کمک‌های بزرگ شروع می‌کند تا به کوچک می‌رسد؛ ولی در مورد زیان‌هایی که به دنیاپرستان رسانده، از مراحل پایین‌تر آغاز کرده و به آخرین مرحله که لگدمال کردن و نابود ساختن است می‌رسد و این نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان حقایق تلخ و ناگوار نشان می‌دهد و نهایت بی‌وفایی و پستی دنیا را آشکار می‌سازد.

سپس امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «شما با چشم خود دیدید (و در تواریخ خواندید) که دنیا در برابر دنیاپرستان و کسانی که آن را بر همه چیز مقدم می‌داشتند و بر آن تکیه می‌کردند، هنگام کوچ همیشگی از آن، چهره در هم کشید و خود را کاملاً ناآشنا جلوه داد»؛ (فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَكَرُّهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا، وَآثَرَهَا وَأَخْلَدَ إِلَيْهَا، حِينَ ظَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْأَبَدِ).

«آیا دنیا برای دنیاپرستان زاد و توشه‌ای جز گرسنگی فراهم کرد؟ و جز فشار و تنگی، محلی برای آنها آماده ساخت؟ و جز ظلمت و تاریکی برای آنها نوری مهیا کرد؟ (نه هرگز، بلکه آنها را در گورهایی تنگ و تاریک و وحشتناک جای داد) و سرانجام آیا جز ندامت چیزی برای آنها به بار آورد؟»؛ (وَهَلْ زَوَّدْتَهُمْ إِلَّا السَّغَبَ^۲، أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ^۳، أَوْ نَوَّرْتَ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ، أَوْ أَعْقَبْتَهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ).

۱. «أخلد» از ریشه «اخلاذ» و «خلود» گرفته شده است و جمله «أَخْلَدَ إِلَيْهَا» به این معناست که دنیاپرستان نهایت تمایل به دنیا را دارند و گویی به آن چسبیده‌اند.

۲. «سغب» به معنای گرسنگی است. و به سال‌های قحطی «ذو مسغبه» گفته می‌شود؛ چراکه مردم در آن گرسنه‌اند.

۳. «ضنك» به معنای سختی و تنگی است و این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می‌رود.

چگونه بر دنیایی که جز بدبختی و شکست و ناکامی و ظلمت و تاریکی برای دوستدارانش نمی آفریند و سرانجام مایه ندامت و پشیمانی است تکیه می کنید و خود را برده آن می سازید و آن را بر همه مقدم می دارید؟

در ادامه می فرماید: «آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می شمیرید و بر آن تکیه می کنید و به آن حرص می ورزید؟! چه بد خانه ای است این دنیا برای کسی که به آن بدگمان نباشد و در آن (آسوده خاطر زندگی کند و) خوفی نداشته باشد؛ (افْهَذِهِ تُؤْتِرُونَ، أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ، أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ؟ فَبِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ لَمْ يَتَّهَمَهَا، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا).

به راستی تعبیراتی از این گویاتر و رساتر درباره بی اعتباری دنیا و سرانجام وحشتناک دنیاپرستان پیدا نمی شود؛ هدف امام علیه السلام از این تاکیدهای پی در پی و تعبیرات بیدارگر و هشداردهنده آن است که در برابر موج دنیاپرستی ای که به علت فراوانی نعمت های به دست آمده از فتوحات اسلامی، برای گروه زیادی پیدا شده بود و یکبارہ غرق ناز و نعمت شده بودند و ارزش های الهی را فراموش کرده، به خواب و خور و لذات مادی چسبیده بودند، به پا خیزد و خفتگان را بیدار کند و ارزش های از دست رفته اسلام را زنده سازد و مردم را - که به خصوص از زمان عثمان به این طرف به بیراهه کشیده شده بودند - به راه بازگرداند.

چه زیبا و جالب است این گونه مواعظ و اندرزهای گویا و رسا برای دنیاپرستان عصر ما که آن ها نیز در همان شرایط بلکه بدتر از آن گرفتار شده اند که اگر به هوش نیابند نه دینی باقی می ماند و نه دنیای معقولی.

این تعبیرات، هماهنگ با آیات و روایاتی است که در قرآن مجید و کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومین دیگر علیهم السلام آمده است:

در سوره روم آیه ۹ می خوانیم: «**أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ**

عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟ آن‌ها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) دگرگون ساختند و بیش از اینان، آن را آباد کردند و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آن‌ها انکار کردند و کیفر خود را دیدند) خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، ولی خودشان به خویشتن ستم می‌کردند.

و در سوره یونس آیات ۷ و ۸ می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ کسانی که امید و ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند، و (تنها) به زندگی دنیا راضی شدند و بر آن تکیه کردند، و کسانی که از آیات ما غافل‌اند * آن‌ها جایگاهشان آتش است، به سزای آنچه که انجام می‌دادند».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثِمَتِ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عَيْبَ الدُّنْيَا دَوَائِهَا وَدَوَائِهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا؛ کسی که به (زرق و برق) دنیا بی‌اعتنا باشد خداوند حکمت را در دل او برقرار می‌سازد و زبانش را به آن گویا می‌کند و عیوب دنیا - دردهای آن و داروهای آن - را به او نشان می‌دهد و او را از دنیا با سلامت (دین و ایمان) بیرون می‌برد».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده است: «مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هِمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتْ أَمْرَهُ وَلَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ هِمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ؛

۱. کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا والزهد فيها، ص ۱۲۸، ح ۱.

کسی که صبح و شام، دنیا مهم‌ترین خواسته و مقصود او باشد خداوند متعال فقر را پیش روی او قرار می‌دهد و امور او را پراکنده می‌کند و از دنیا بهره‌ای نمی‌برد جز آنچه برای او مقدر شده، و کسی که صبح و شام، آخرت، مهم‌ترین مطلوب و مقصود او باشد خداوند غنا و بی‌نیازی را در قلب او قرار می‌دهد و امور او را جمع می‌کند و سامان می‌بخشد.^۱

۱. کافی، ج ۲، باب حب الدنيا و الحرص علیها، ص ۳۱۹، ح ۱۵.

بخش پنجم

فَاعْلَمُوا - وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَظَاعِنُونَ عَنْهَا، وَأَنْعِظُوا

﴿ :A°Bj m°BB ù c û °Aj ½ °ÑÄj ,B»Bâ ¼ Äk ù VÄj AA Ç»E ,B»Bn ¼ L\ o j ù ,¼Äj RBio°A ½ ,¼BfEJAoT°A½ ,¼B E ¼Ä ,Ae oû °Ak j ¼Ä M«½¼ °B ,B-â ¼ Äk- ,BÄjA ¼ »KT½jBÄM o j ,jB eC i -j /Aä «Ü °Aä d ç j , »Bä ES Ll kç -Be /¼ MBT ¼ Loç ,¼ n qT A kITwA Äüj j o , Ä ù z h / jBÜe ES UÄk ç , -a i n «°BM, M ô Ñ BM ,BÜâ Ä°BM,Bâ Mç n A è M B°A A °BÄFM«ÄA«Äi kç , oÄ üB ,B ç nB B-f B \Bü Öa i ñ EBK MB-f» : °BÜ »B lw ñBç B-f , çE°AA°A -k°AA /çj aÄBBfBÄB aÄAÄ , k Ä»

ترجمه

بدانید! - و به یقین می دانید - که سرانجام، همه شما دنیا را ترک می گوید و از آن کوچ می کنید، از کسانی که (پیش از شما در دنیا بودند و) می گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟»، پند گیرید، (آری) آن‌ها را به سوی قبرشان بردند، در حالی که اختیاری از خود نداشتند، و در درون قبرهایشان جای دادند، در حالی که مهمان نبودند؛ در دل زمین گسترده، خانه‌های قبر برای آنان ساخته شد، و کفن‌هایی از خاک، و همسایگانی از استخوان‌های پوسیده داشتند، همسایگانی

که هیچ ندایی را پاسخ نمی‌گویند و در برابر هجوم ستمگران کمکی به همسایه خود نمی‌کنند و به گریه‌ها اعتنایی ندارند؛ نه از بارش باران خوشحال می‌شوند، نه از قحطی مایوس و ناراحت؛ همه گرد هم هستند، ولی تنه‌ایند؛ همسایگان نزدیک‌اند ولی از هم دورند؛ در کنار هم‌اند، ولی هیچ‌گاه به دیدار هم نمی‌روند؛ نزدیک‌اند اما با هم تماس نمی‌گیرند. عاقلانی هستند که دشمنی‌ها از دل آن‌ها رخت بر بسته، و جاهلانی که آتش کینه در دل آن‌ها فرومرده، نه از زیان آن‌ها ترسی است و نه به دفاع آن‌ها امیدی، برون زمین را به درون آن تبدیل کرده‌اند، و خانه تنگ و تاریک را به جای خانه‌های وسیع، غربت را به جای دیدار اهل و عیال، و ظلمت را به جای نور، پذیرفته‌اند (آری، در قیامت) آن‌ها به سوی زمین بازمی‌گردند، همان‌گونه که در آغاز از زمین (و خاک) جدا شدند. این در حالی است که همگی پابرهنه و عریان‌اند. آن‌ها از روی زمین با اعمال خویش به سوی حیات ابدی و سرای جاودانی کوچ کرده‌اند، آن‌گونه که خداوند فرموده است: «همان‌طور که آفرینش را آغاز کردیم، آن را بازمی‌گردانیم، این وعده‌ای است قطعی که آن را انجام می‌دهیم».

شرح و تفسیر

سری به وادی خاموشان بزنید!

امام علیه السلام در این بخش از این خطبه بیدارگر که آخرین بخش خطبه است، بار دیگر یاران خود را مخاطب ساخته و آخرین اندرزها را درباره بی‌وفایی دنیا و سرنوشت انسان‌ها در آن، بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «بدانید! - و به یقین می‌دانید - که سرانجام، همگی دنیا را ترک می‌گویید و از آن کوچ می‌کنید»؛ (فَاعْلَمُوا - وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَظَاعِنُونَ^۱ عَنْهَا).

۱. «ظاعنون» از ریشه «ظعن» بر وزن «دفن» به معنای کوچ کردن است.

آری! ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾؛ هر انسانی طعم مر را می‌چشد^۱ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ همه کسانی که روی آن [= زمین] هستند فانی می‌شوند * و تنها ذات صاحب جلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند.^۲ و در هر چیز، انسان شک کند، در مر ، جای شک و تردید نیست: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾.^۳

و در ادامه سخن می‌افزاید: «از کسانی که (پیش از شما در دنیا بودند و) می‌گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟» پند گیرید، (آری) آن‌ها را به سوی قبرشان بردند در حالی که اختیاری از خود نداشتند و در درون قبرهایشان وارد ساختند در حالی که مهمان نبودند»؛ ﴿وَاتَّعِظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً»^۴، حُمِلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ فَلَا يُدْعَوْنَ رُكْبَانًا^۵، وَأَنْزِلُوا الْأَجْدَاثَ^۶ فَلَا يُدْعَوْنَ ضَيْفَانًا).

این سخن اشاره به آیه ۱۵ سوره فصلت است که می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾؛ اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟» زیرا آن‌ها دارای جثه‌های قوی و پولادین و خانه و کاخ‌ها در دل کوهها بودند و همین آن‌ها را سخت مغرور کرده بود ولی هنگامی که فرمان عذاب صادر شد تندبادهای سخت، جثه‌های آن‌ها را مانند پر کاه با خود برد و به هر سو پراکنده کرد.

۱. عنکبوت، آیه ۵۷.

۲. الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳. حجر، آیه ۹۹.

۴. فصلت، آیه ۱۵.

۵. «رکبان»؛ بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که عادت عرب بر این بوده که کسانی را که سوار بر مرکب می‌شدند، رکبان (سواران) می‌نامیدند و هنگامی که پیاده می‌شدند «ضیفان» (مهمانان). ولی مردگانی که به سوی قبرهایشان برده می‌شوند و سپس داخل قبر گذاشته می‌شوند، نه رکبان‌اند و نه ضیفان.

۶. «اجداث»، جمع «جدث» بر وزن «قفس» به معنای قبر است.

این که می فرماید: «فَلَا يُدْعَوْنَ رُكْبَانًا؛ به آن‌ها را کب نمی گویند»، به این دلیل است که آن‌ها را بی اختیار بر دوش‌ها می برند، و این که می فرماید: «در قبر به آن‌ها مهمان گفته نمی شود»، به این دلیل است که مهمان کسی است که با میل و اراده خود به جای ی که از او پذیرایی می کنند وارد شود.

شبهه همین معنا را امام علیه السلام در خطبه ۱۸۸ فرموده است: «حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ وَأَنْزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ».

و در ادامه این سخن می فرماید: «در دل زمین گسترده خانه‌های قبر برای آنان ساخته شد و کفن‌هایی از خاک و همسایگانی از استخوان‌های پوسیده داشتند!»؛ (وَجُعِلَ لَهُمْ مِنَ الصَّفِيحِ اجْنَانٌ^۱، وَمِنَ التُّرَابِ اكْفَانٌ، وَمِنَ الرُّفَاتِ جِرَانٌ).
اشاره به این که، خانه قبر نه بنایی دارد نه سقف و ستونی و نه در و پنجره‌ای، بلکه چیزی جز یک مشت سنگ و خاک گسترده نیست، و تعبیر به کفن در مورد خاک به این علت است که همچون کفن بدن را می پوشاند، به علاوه کفن، موقتی است و به زودی می پوسد، اما آنچه به صورت کفن در درازمدت باقی می ماند همان خاک هاست.

جالب این که امام علیه السلام در ادامه بحث، به شرح حال این همسایگان یعنی استخوان‌های پوسیده می پردازد و با تعبیرات بسیار ظریف و آموزنده‌ای آن را توضیح می دهد.

می فرماید: «آن‌ها همسایگانی هستند که هیچ صدایی را پاسخ نمی گویند و در برابر هجوم ستمگران کمکی برای نجات همسایه خود نمی کنند؛ و به

۱. «صفيح» در این جا به معنای «صفحة» زمین است. از ریشه «صفتح» بر وزن «مدح» گرفته شده است.

۲. «اجنان» جمع «جنن» بر وزن «کفن» به معنای قبر است و ریشه اصلی آن به معنای پوشانیدن است و چون قبر بدن آدمی را می پوشاند به آن «جنن» گفته می شود.

۳. «رفات» به معنای هر چیز کهنه و پوسیده و متلاشی شده است و به استخوان‌های پوسیده و پراکنده «رفات» گفته می شود.

گریه‌ها اعتنا ندارند!»: (فَهُمْ جِرَّةٌ لَا يُجِيبُونَ دَاعِيًا، وَلَا يَمْنَعُونَ ضَيْمًا، وَلَا يُبَالُونَ مَنَدَبَةً^۲).

اضافه بر این، چنان به همه چیز بی تفاوت اند که «نه از بارش باران خوشحال می‌شوند، نه از قحطی مایوس و ناراحت؛ همه گرد هم‌اند، ولی تنه‌ایند؛ همسایگان نزدیک‌اند ولی از هم دورند؛ در کنار هم‌اند ولی هیچ‌گاه به دیدار هم نمی‌روند؛ نزدیک‌اند، اما با هم تماس نمی‌گیرند»؛ (إِنْ جِئِدُوا^۳ لَمْ يَفْرَحُوا، وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَفْتَنُوا، جَمِيعٌ وَهُمْ أَحَادٌ، وَجِرَّةٌ^۴ وَهُمْ أَبْعَادٌ، مُتَدَانُونَ لَا يَسْتَاوِرُونَ، وَقَرِيبُونَ لَا يَتَقَارَبُونَ).

به‌راستی وضع آن‌ها عبرت‌انگیز است، همه چیز آن‌ها با زندگان متفاوت است؛ تا دیروز با هم بودند و به کمک هم برمی‌خاستند و به استقبال سال‌های پر نعمت می‌رفتند و از خشکسالی در وحشت بودند و از راه‌های دور و نزدیک به دیدار هم می‌شتافتند ولی امروز خبری نیست. در کنار هم‌اند اما کمترین خبری از یکدیگر ندارند، قبرهای آن‌ها به هم چسبیده، اما گویی فاصله‌ها از مشرق تا مغرب است. آن‌ها که در عذاب برزخی هستند اگر شب و روز ناله و فریاد سر دهند، همسایه دیوار به دیوارشان، نه ناله آن‌ها را می‌شنود و نه در صورت شنیدن، کمکی از او برمی‌آید.

در همین باره اشعاری که امام سجاده علیه السلام به هنگام گریه زمزمه می‌کردند، جلب توجه می‌کند که در واقع شرحی برای کلام مولا علیه السلام است آن‌جا که می‌فرماید:

وَأَضْحَوْا رَمِيمًا فِي التُّرَابِ وَأَقْفَرَتْ مَجَالِسُ مِنْهُمْ عَطَلَتْ وَمَقَاصِرُ

۱. «ضیم» مفهوم مصدری و اسم مصدری دارد و به معنای ظلم است.

۲. «مندبه» از ریشه «ندبه» به معنای گریه است.

۳. «جیدوا» از ریشه «جود» بر وزن «قوم» به معنای ریزش فراوان باران است.

۴. «جیره» جمع «جار» به معنای همسایه است و غالباً به «جیران» جمع بسته می‌شود.

وَحَلَّوْا بِدَارٍ لَا تَزَاوُرَ بَيْنَهُمْ وَأَنْتَى لِسُكَّانِ الْقُبُورِ التَّزَاوُرُ
فَمَا أَنْ تَرَى إِلَّا جُثَى قَدْ تَوَوَّأَ بِهَا مُسَنَّمَةً تَسْفَى عَلَيْهِ الْأَعَاصِرُ

«آن‌ها در دل خاک به صورت استخوان‌های پوسیده‌ای درآمدند و مجالس و قصرهای آن‌ها خالی و بی‌صاحب ماند.

و در خانه‌ای فرود آمدند که هیچ دیداری در میان ساکنان آن نیست. مگر صاحبان قبرها می‌توانند با یکدیگر دیدار کنند؟!»

آری، در آن‌جا چیزی جز بدن‌های بی‌جان‌ی که در قبر جای گرفته‌اند دیده نمی‌شود همان قبرهای خاموش و برجسته‌ای که پیوسته با دها بر آن می‌وزد.^۱ در ادامه این سخن در جمله‌های تکان‌دهنده دیگری می‌فرماید: «آن‌ها عاقلانی هستند که دشمنی‌ها از دل آنان رخت بر بسته، و بی‌خبرانی هستند که آتش کینه در دل آن‌ها فرو مرده؛ نه از زیان آن‌ها ترسی است و نه به دفاع آن‌ها امیدی؛ برون زمین را به درون آن تبدیل کرده‌اند، و خانه تنگ و تاریک را به جای خانه‌های وسیع، غربت را به جای دیدار اهل و عیال، و ظلمت را به جای نور پذیرفته‌اند»؛ (حُلَمَاءٌ قَدْ ذَهَبَتْ أَضْغَانُهُمْ، وَجُهَلَاءٌ قَدْ مَاتَتْ أَحْقَادُهُمْ. لَا يُخْشَى فِجْعُهُمْ، وَلَا يُزَجَى دَفْعُهُمْ، إِسْتَبَدَّلُوا بَطْنَهُ الْأَرْضِ بَطْنًا، وَبِالسَّعَةِ ضَيْقًا، وَبِالْأَهْلِ غُرْبَةً، وَبِالنُّورِ ظُلْمَةً).

عجیب این‌که در یک جمله، آن‌ها را به عنوان عاقلان توصیف می‌کند و در جمله بعد به عنوان جاهلان، در واقع، جثه‌های بی‌جان‌ی هستند که نه عالم‌اند و نه جاهل؛ بلکه وضع حال آن‌ها از یک نظر شباهت به عاقلان دارد، چراکه عداوتی در میان آن‌ها نیست و از نظر دیگر به جاهلان بی‌خبری شباهت دارد که آتش کینه در آن‌ها فرو مرده است؛ همه چیز آن‌ها در یک لحظه دگرگون شده، از روی زمین

۱. منهاج البراعه (خوئی)، ج ۵، ص ۴۰۷. در پاورقی بحارالانوار، این اشعار از البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۱۲۹ ابن‌کثیر شامی، به‌عنوان مناجاتی از امام سجاد علیه السلام نقل شده است. (بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۴)

به درون زمین خزیده‌اند؛ خانه وسیع و نورانی و پر از اهل و عیال را به گور تنگ و تاریک و ظلمانی، و خاموش و تنها مبدل ساخته‌اند.

و در پایان این سخن می‌فرماید: «آن‌ها (انسان‌ها) به سوی زمین بازمی‌گردند همان‌گونه که در آغاز از زمین جدا شدند این در حالی است که همگی پابره‌نه و عریان‌اند!»؛ (فَجَاءُ وُوهَا كَمَا فَارَقُوها حُفَاءً عُرَاءً).^۱

این سخن اشاره به همان چیزی است که قرآن مجید بیان فرموده است: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»؛ ما شما را از آن [= زمین] آفریدیم و به آن بازمی‌گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می‌آوریم.^۲

آری! همان‌گونه که آدم عليه السلام هنگامی که از خاک آفریده شد همچنین فرزندان او به‌هنگام تولد پابره‌نه و عریان‌اند به‌هنگام بازگشت به زمین نیز چنین خواهند بود و اگر کفنی با خود می‌برند این کفن، کفش و لباس محسوب نمی‌شود، به‌علاوه، به‌زودی می‌پوسد و از میان می‌رود و سرانجام انسان با تمام اموالی که گرد آورده و کاخ‌ها و باغ‌ها و مرکب‌ها و زینت‌ها و امکانات دیگر، وداع می‌گوید و تهی‌دست و عریان و پابره‌نه در گودال تنگ و تاریکی که نامش قبر است می‌خزد. تنها چیزی که با خود می‌برد اعمال اوست که گاه بزرگترین بلائی جان او می‌شود همان‌گونه که امام عليه السلام می‌فرماید: «آن‌ها از روی زمین با اعمال خویش به‌سوی حیات ابدی و سرای جاودانی کوچ کردند، آن‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «همان‌طوری که آفرینش را آغاز کردیم آن را بازمی‌گردانیم، این وعده‌ای است قطعی که به یقین آن را انجام می‌دهیم!»؛ (قَدْ ظَعَنُوا عَنْهَا بِأَعْمَالِهِمْ

۱. در تفسیر این قسمت از کلام امام عليه السلام شارحان نهج البلاغه احتمالات متعدد داده‌اند ولی آنچه ما در بالا

آوردیم از همه متناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۲. طه، آیه ۵۵.

إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ وَالذَّارِ الْبَاقِيَةِ، كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ
نُعِيدُهُ، وَوَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^(۱).

در حقیقت امام علیه السلام در پایان این خطبه به دو نکته اشاره می‌کند: یکی به مسئله بازگشت انسان به زمین، همان‌گونه که از زمین آفریده شد، و دیگر به مسئله حیات نوین در قیامت، آن‌گونه که حیات نخستین به او عنایت گردید، و برای این‌که هیچ شک و تردیدی باقی نماند می‌فرماید: آن کس که حیات نخستین داد و انسان را از خاک آفرید، بار دیگر او را از خاک مبعوث می‌کند و حیات جاویدان به او می‌بخشد و او می‌ماند و پاداش و کیفر اعمالش.

نکته‌ها

۱. راه‌های ستیز با دنیاپرستی

از آن‌جا که حبّ دنیا سرچشمه همه یا غالب گناهان است، و از آن‌جا که دنیاپرستی و فریفته زرق و برق دنیای مادی شدن، انسان را از خدا و روز رستاخیز غافل می‌کند و این غفلت عامل مهمّ دیگری برای فرو غلطیدن در بستر گناه است و از آن‌جا که به‌خصوص در عصر امام امیرمؤمنان علی علیه السلام فراوانی و مال و ثروت به دلیل پیشرفت سریع اسلام و غنائم جنگی و غیر آن، توجه گروه عظیمی از مسلمین را به دنیا زیاد کرده بود که یک نمونه آن فساد عظیم مالی عصر عثمان بود، امام علیه السلام در جای‌جای خطبه‌های نهج البلاغه داد سخن را در نکوهش دنیای غافل‌کننده و گناه‌آلود، می‌دهد و با بیانی صریح و گویا و تکان‌دهنده که بالاتر از آن تصوّر نمی‌شود، به نکوهش شدید دنیا می‌پردازد، به‌خصوص در خطبه مورد بحث، که گویی آنچه قرآن در مذمت دنیا دارد امام علیه السلام همه را در این خطبه گردآوری فرموده و معجونی ساخته که هر غافلی را بیدار و هر مستی را هشیار می‌کند.

امام علیه السلام برای بیان این مقصود، از راه‌های مختلفی استفاده می‌فرماید:

۱. نخست از بی‌وفایی و ناپایداری دنیا سخن می‌گوید که چگونه همه را به خود مشغول می‌کند، ناگهان آن‌ها را رها کرده و در کام بدبختی‌ها فرو می‌برد.
 ۲. گاه از دگرگونی سریع دنیا سخن می‌گوید که یک شبه قدرت‌ها جابه‌جا می‌شوند و پیروزی‌ها به شکست می‌انجامد، سلامتی جای خود را به بیماری؛ و غنا و ثروت، جای خود را به فقر و بدبختی می‌دهد.
 ۳. گاه از آمیخته بودن همه این مواهب با درد و رنج‌ها، نوش‌ها با نیش‌ها، گل‌ها در کنار خارها، و گنج‌ها در کنار افعی‌ها خبر می‌دهد، تا کسی دل به آن نبندد و دورنمای دل‌انگیزش او را نفریبد.
 ۴. گاه دست یاران خود را گرفته و به جای جای تاریخ بشر می‌برد تا نمونه‌ عینی این بی‌وفایی و ناپایداری و بی‌اعتباری را به آن‌ها نشان دهد، می‌فرماید: ببینید دنیا بر سر کسانی که از شما قدرتمندتر و ثروتمندتر و دارای جمعیت‌هایی فزون‌تر و لشکریانی انبوه‌تر بودند چه آورد، تا چه کند با تو دگر روزگار.
 ۵. گاه همچون نقاشی چیره‌دست، قلم به دست گرفته و حالات هول‌انگیز انسان را در آستانه مرگ و جدایی از دوستان و بستگان، اموال و ثروت‌ها و مقامات مورد علاقه‌اش، در یک تابلوی گویا، ترسیم می‌کند و در برابر دیدگان آن‌ها می‌گذارد تا همه چیز را با چشم خود ببینند و عبرت بگیرند.
 ۶. گاه ترسیم گویای دیگری از قبرهای تنگ و تاریک، که آخرین منزلگاه هستی دنیاست، از تنهایی انسان، همسایگان خاموش، که هرگز به دیدار هم نمی‌آیند و از یکدیگر خبر نمی‌گیرند، جدایی از زن و فرزند، و برهنگی و درماندگی انسان نشان می‌دهد.
- و جالب این‌که: در تمام این مباحث، در سایه آیات قرآن حرکت می‌کند، گاه باصراحت به آیات اشاره می‌فرماید، و گاه تعبیراتی برگرفته از آیات قرآن به کار

می‌برد، و این امر، نورانیّت و روحانیّت و جاذبه بیشتری به کلام امام علیه السلام می‌دهد و تأثیر آن را فزون‌تر می‌سازد.

ای کاش! دنیاپرستانِ مغرور، و فریفته‌شدگان این دارِ تزویر و غرور، حدّ اقل برای یک بار در عمرشان، این خطبه بیدارکننده را می‌خواندند و در جمله جمله آن تأمل و دقت می‌کردند و چه خوب است که همه ما گهگاه به سراغ این خطبه و مانند آن در نهج البلاغه بیایم و از آن شناخت بیشتری درباره دنیا و روح تازه‌ای برای اطاعت فرمان حق و پرهیز از گناه پیدا کنیم.

بسیاری از سخن‌پردازان و شعرای ما نیز در سایه این آیات و روایات حرکت کرده و اشعار نغز و هشداردهنده‌ای سروده‌اند، از جمله شاعر توانا و بی‌نظیر حافظ شیرازی درباره سرعت زوال نعمت‌ها می‌گوید:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس، فریاد می‌دارد که بربندید محمل‌ها!^۱

و نیز درباره بی‌وفایی دنیا چنین می‌سراید:

برو از خانه گردون به در و نان مطلب

کاین سیه‌کاسه، در آخر بکشد مهمان را!

هرکه را خوابگاه آخر ز دو مشتی خاک است

گو چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را^۲

و نیز درباره آمیخته بودن راحتی‌ها با درد و رنج‌ها می‌گوید:

که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست

که نه در آخر صحبت، به ندامت برخاست؟^۳

۱. دیوان حافظ، ص ۷۳، غزل ۱.

۲. همان، ص ۷۹، غزل ۹.

۳. همان، ص ۸۷، غزل ۲۱.

و سرانجام درباره دگرگونی‌های سریع و ناگهانی دنیا چنین می‌سراید:
 بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود
 زین سیل دمدام که در این منزل خواب است!
 سبز است در و دشت بیا تا نگذاریم
 دست از سر آبی که جهان جمله سراب است!^۱

۲. پاسخ به یک سؤال

هنگامی که کلام امام علیه السلام را در این خطبه، درباره اهل قبور می‌خوانیم که آن‌ها همسایگانی هستند که از یکدیگر باخبر نیستند و به سراغ هم نمی‌روند؛ این سؤال مطرح می‌شود که در روایات متعددی آمده که اهل قبور گاه دور هم جمع می‌شوند و از حال یکدیگر آگاه می‌گردند و برای خود مجالسی دارند. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره اهل قبور قبرستان وادی السلام - که در پشت کوفه است - می‌خوانیم:

«كَأَنِّي بِهِمْ حَلَقٌ حَلَقٌ فُعُودٌ يَتَحَدَّثُونَ؛ گویا آن‌ها را می‌بینم که گروه گروه، حلقه زده، نشسته‌اند و با هم سخن می‌گویند».^۲

این روایات با آنچه در خطبه مورد بحث آمده چگونه سازگار است؟
 توجه به این نکته که روایات مزبور درباره مؤمنان و صاحبان اعمال صالح است ولی آنچه در خطبه مورد بحث آمده درباره دنیاپرستان غافل و بی‌خبر است، پاسخ این سؤال را روشن می‌سازد.

۱. دیوان حافظ، ص ۹۲، غزل ۲۹.

۲. کافی، ج ۳، باب فی ارواح المؤمنین، ص ۳۴۳، ح ۲.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ذَكَرَ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ وَتَوْفِيَةَ النَّفْسِ وَعَجْزَ الْخَلْقِ عَنْ وَصْفِ اللَّهِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که درباره فرشته مرگ، و قبض روح توسط او، و ناتوانی بندگان

از وصف خداوند، سخن می‌گوید^۱

خطبه در یک نگاه

این خطبه، که قرائن نشان می‌دهد بخشی از خطبه مفصل‌تری بوده، در واقع برای بیان این نکته است که انسان‌ها قادر به درک کنه ذات و صفات خدا نیستند زیرا هنگامی که آن‌ها نتوانند فرشته مرگ و صفات و کارهای او را دقیقاً بشناسند

۱. سند خطبه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که نویسنده کتاب عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد لیثی در ص ۷۶، ح ۱۸۵۱ این خطبه را با کمی تفاوت در کتاب خود آورده و «ابن میثم بحرانی» هنگام شرح این خطبه در شرح نهج البلاغه اش، ج ۳، ص ۹۰ می‌گوید: «این خطبه بخشی از خطبه طولانی‌تری بوده که امام علیه السلام درباره توحید و تنزیه خداوند متعال بیان فرموده است» این تعبیر نشان می‌دهد که او اصل خطبه را در جای دیگری غیر از نهج البلاغه مشاهده کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۰).

چگونه می توان انتظار داشت که ذات و صفات خالق را آن گونه که هست بشناسند.

از کتاب تمام نهج البلاغه چنین استفاده می شود که این خطبه، بخشی از خطبه معروف «اشباح» است که امام علیه السلام آن را درباره عجز انسان از درک کنه صفات الهی ایراد فرموده است و به یقین تعبیرات این خطبه، با تعبیرات خطبه اشباح متناسب است و هرگاه این دو خطبه در کنار هم قرار گیرند، انسان می تواند باور کند که امکان دارد خطبه مورد بحث، بخشی از آن باشد.^۱

ò fÑ MÅke E ù UAA oAÑ ¿E? q«½Ñi j AA Mi dUÑ
 b o°AEB e nA] ü ÄM½ Å[aE½ E; à Mù; « °Aù T
 i ½ ½ ò ò f?B zB E ù Ä¼ fBw ¿E?BM¼ BMTME
 ! Å½ ü ; Åq\ Ä

ترجمه

آیا هنگامی که (فرشتهٔ مر) وارد منزلی می‌شود، احساس می‌کنید؟ و آیا وقتی کسی را قبض روح می‌کند وی را می‌بینید؟ از آن بالاتر (آیا می‌دانید) چگونه (گاهی) جنین را در شکم مادر، قبض روح می‌کند؟ آیا وارد شکم مادر از طریق بعضی اعضا می‌شود، یا از برون، روح جنین را به سوی خود فرامی‌خواند و او به اذن پروردگار اجابت می‌کند؟ یا با او در شکم مادر، همراه است؟! چگونه کسی که از توصیف و تعریف مخلوقی همانند خود، ناتوان است، می‌تواند خالق و معبودش را توصیف کند؟!

شرح و تفسیر

سایهٔ فرشتهٔ مرگ در همه جا

همان‌گونه که گفته شد این خطبه در واقع بخشی از خطبه‌ای است که صفات خدا در آن بیان شده و عجز انسان‌ها را از درک کنه ذات و صفات او شرح می‌دهد در این بخش از خطبه، امام علیه السلام با ذکر مثالی این واقعیت را مشخص کرده است و نشان می‌دهد که انسان از درک کنه ذات بسیاری از مخلوقات، عاجز

و ناتوان است؛ بنابراین چگونه می تواند انتظار داشته باشد که کنه ذات و صفات خالق بی همتا را درک کند؟ می فرماید: «آیا هنگامی که (فرشته مر) وارد منزلی می شود، احساس می کنید؟ و آیا وقتی کسی را قبض روح می کند وی را می بینید؟»؛ (هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا؟ أَمْ خَلَّ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَدًا؟).
 به یقین روح انسان به وسیله ملک الموت (فرشته مر) از بدن او جدا می شود؛ همان گونه که در آیات متعددی از قرآن به آن اشاره شده است. در حالی که ما نه از ورود او برای قبض روح و نه از خروج او آگاه می شویم و نه هنگامی که مشغول قبض روح است او را می بینیم، با این که او مخلوقی از مخلوقات خداست و فرشتگان امثال او بسیارند ولی هیچ کدام را نمی بینیم.

سپس در ادامه سخن به سراغ مورد خاصی از قبض روح می رود که در آن، مسئله بسیار پیچیده تر است و آن، قبض روح جنین در شکم مادر می باشد، می فرماید: «از آن بالاتر (آیا می دانید) چگونه جنین را در شکم مادر قبض روح می کند؟ آیا وارد شکم مادر از طریق بعضی از اعضا می شود یا از برون، روح جنین را به سوی خود فرا می خواند و او به اذن پروردگار اجابت می کند؟ یا با او در شکم مادر، همراه است؟»؛ (بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ! أَيْلِجُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا أَمْ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا؟ أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ فِي أَحْشَائِهَا؟).

بدیهی است که پاسخ این سؤالات سه گانه و انتخاب یکی از آن ها، برای هر دانشمندی سنگین است و برای هیچ کدام به طور معین دلیلی در دست نیست بنابراین مسئله قبض روح به وسیله ملک الموت، خود، مسئله بسیار پیچیده ای است که انسان از درک آن عاجز است تا چه رسد به مسئله قبض روح بعضی از جنین ها در شکم مادر.

۱. «یلج» از ریشه «ولوج» بر وزن «خروج» به معنای ورود و دخول است.

و سرانجام چنین نتیجه می‌گیرد: «چگونه کسی که از توصیف و تعریف مخلوقی همانند خود ناتوان است می‌تواند خالق و معبودش را توصیف کند؟»؛
 (كَيْفَ يَصِفُ إِلَهَهُ مَنْ يُعْجَزُ عَنِ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ!).

آری! در این جهان هزاران هزار مخلوق وجود دارد که انسان‌ها حتی بعد از گسترش جهان علم و دانش از درک آن عاجزند؛ حقیقت روح چیست؟ رابطه آن با بدن چگونه است؟ چگونه از بدن جدا می‌شود؟ بعد از جدایی به کجا می‌رود؟ حقیقت حیات و زندگی چیست؟ چرا دانشمندان تمام ترکیباتی را که در یک سلول زنده موجود است به‌طور مصنوعی در آزمایشگاه جمع می‌کنند و شکل می‌دهند اما از دمیدن حیات در آن عاجزند؟!

حقیقت زمان و مکان چیست؟ امواج جاذبه چگونه است که شرق و غرب عالم را به هم پیوند می‌دهد؟
 و صدها سؤال دیگر مانند آن.

هنگامی که ما از توصیف این مخلوقات که با ما جهات مشترک زیادی دارند عاجزیم چگونه انتظار داریم خدایی را که هیچ جهت مشترکی با ما ندارد توصیف کنیم؟! آری! ما درباره وجود او و صفات او علم اجمالی داریم، می‌دانیم که هست و فلان صفت را اجمالاً دارد ولی همه از گام نهادن در میدان علم تفصیلی عاجزند، حتی پیامبران بزر خدا؟

نکته‌ها

۱. فرشته مرگ، یا فرشتگان مرگ؟

آیا یک فرشته مرگ وجود دارد یا چند فرشته؟ این سؤالی است که بسیاری، از خود می‌کنند.

در بعضی از آیات قرآن قبض ارواح به خدا نسبت داده شده: «اللَّهُ يَتَوَفَّى

الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند؛^۱ ولی در آیات دیگری از قرآن این کار به فرشتگان نسبت داده شده است؛ گاه به یک فرشته و گاه به چند فرشته. در سوره سجده آیه ۱۱ می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾؛ بگو فرشته‌ی مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد و در سوره نحل آیه ۲۸ می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ﴾؛ همان کسانی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می‌گیرند».

کسانی که با آیات قرآن و تفسیر آن سروکار دارند به‌خوبی می‌دانند که هیچ منافاتی بین این آیات سه‌گانه نیست؛ زیرا سنت پروردگار بر این جاری شده که برای اجرای امور در جهان آفرینش مأموریت را به فرشتگان می‌دهد و لذا این کار از یک‌سو فعل خداست چراکه او فرمان داده، و از یک‌سو فعل فرشتگان، چراکه مباشر عمل، آن‌ها هستند، مثلاً گفته می‌شود: «فلان زمامدار، مسجدالحرام را در فلان تاریخ تجدید بنا کرد» یعنی به مهندسان و معماران و بناکنندگان، دستور این عمل را داد؛ این از یک‌سو.

از سوی دیگر: ملک‌الموت و فرشته‌ی مرگ، معنای جنس دارد و می‌دانیم جنس در مفهوم عموم و معنای جمعی نیز به کار می‌رود.

بنابراین قبض‌کنندگان ارواح، گروهی از فرشتگان هستند که به فرمان خدا به این کار دست می‌زنند و بزرگ آن‌ها فرشته‌ای به نام عزرائیل است.

بعضی معتقدند که همان دو فرشته‌ای که مأمور ثبت اعمال انسان هستند در پایان عمر مأمور قبض روح انسان خواهند شد و شاید تعبیر به ﴿وُكِّلَ بِكُمْ﴾ (فرشته‌ای که مأمور شماست) اشاره‌ای به این معنا باشد.

از آن‌جا که نیکان و پاکان، همه چیزشان با بدان و آلودگان فرق دارد ممکن

است مأموران قبض روح آنها هم مختلف باشند و برای قبض روح انسان بسیار والایی، همچون پیامبر ﷺ شخص عزرائیل که فرشته بزرگتر است اقدام کند.^۱

۲. چگونگی قبض ارواح

همانگونه که ورود روح در بدن، برای ما مبهم است مسئله قبض روح نیز چندان روشن نیست، همین اندازه می دانیم که به هنگام قبض روح رابطه روح از جسم بریده می شود اما چگونه و به چه صورت؟ دقیقاً روشن نیست.

آنچه در روایات اسلامی آمده است به نظر می رسد تشبیهات و اشاراتی باشد وگرنه برای ما زندانیان عالم ماده درک اینگونه مسائل که به عالم ماورای طبیعت مربوط می شود مشکل است.

آیا فرشته مرگ در جایی قرار گرفته - همانگونه که در بعضی از روایات آمده - و تمام دنیا برای او مانند کف دست است و هرکس را که فرمان مرگ او صادر شده از میان جمعیت می گیرد و قبض روح می کند، یا این که فرشتگان قبض ارواح در جهان پراکنده اند و به موقع به سراغ شکارهای خود می روند؟

در خطبه مورد بحث، درخصوص بیجه‌هایی که در دوران جنینی قبض روح می شوند سه احتمال ذکر شده بود: نخست این که فرشته مرگ وارد شکم مادر می شود، دیگر این که از بیرون، روح جنین را به سوی خود فرامی خواند و سوم این که از آغاز در کنار جنین در شکم مادر ساکن است و این که امام علیه السلام هیچ احتمالی را بر دیگری ترجیح نداده، اشاره به این حقیقت است که درک جزئیات این امور برای ما که در جهان ماده قرار داریم آسان نیست.

۱. در حدیثی از علی علیه السلام به این معنا اشاره شده است. (بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۴۲، ح ۶)

بعضی از شارحان نهج البلاغه از میان این سه احتمال، احتمال دوم را ترجیح داده‌اند، شاید به این دلیل که در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که از ملک‌الموت سؤال کرده‌اند: تو چگونه در یک لحظه ارواحی را قبض می‌کنی که بعضی در مغرب و بعضی در مشرق هستند، در پاسخ گفت: من آنها را صدا می‌زنم و دعوت مرا اجابت می‌کنند و به سوی من می‌آیند. سپس افزود: دنیا در برابر من همچون یک کاسه است که در برابر یکی از شما باشد، از هر گوشه‌ای از آن بخواهد چیزی را برمی‌گیرد.^۱

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۴، باب غسل المیت، ح ۳۵۴.

وَمِنْ خُطْبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذَمِّ الدُّنْيَا

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که در نکوهش دنیا (و دنیاپرستی) ایراد فرموده است^۱

بخش اول

صفحه ۵۳۹

,Bn oAES «qUkç / Ä »nANS v ° , Äc ñq«1/B»Bk°A fme E
 Bo i ,B 1/2A MB° e à ñ ù ,B M a ÅS »B BnA/BTqMRoô
 ° , B °ÄU&ABû °/Bo-MB e ,BU-MBUB ,Boz M
 B a 1/2 ,kû« BÄ-] /k TÅBo { k pBo i / kÅE aÅBM é
 B ù «û o-Å , «BA Üü ÜÜhAoi B-ù/J oh Bo1/2B ,K av

۱. سند خطبه:

بخشی از این خطبه را زمخشری در اوایل کتاب ربیع الأبرار، ج ۱، ص ۶۳، ح ۱۵۱ آورده و آمدی (که قریب العصر به سید رضی بوده) آن را به طور پراکنده در کتاب خود غررالحکم با تفاوت‌هایی نقل کرده است و از این تفاوت‌ها روشن می‌شود که او آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۳).

فَنَاءَ الزَّادِ، وَمُدَّةٌ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ! اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ
طَلَبِكُمْ، وَاسْأَلُوهُ مِنْ آدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ. وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ إِذْ أَنْتُمْ قَبْلَ
أَنْ يُدْعَى بِكُمْ.

صفحة ٥٤٥

بخش دوم

¼A xq e kTz ,A d â ¼A Mª ç ILBk°Aùj k qAA/A
Mª ç j ÅJBô kç /Açpn B-M à LB A/¼A v ûE TÛ/ºX ,Ae où
j ½ Mª a¼EB k°A nB ù,ñB½ A lA f Ué e ,ñBj Aofl
,&A; jª a¼A i A TEB-A , q A ½ M K lE qBÄ°A oi A
,¼ d EU ¼ mpAU ù/o -B°A w ,o ov°AWLi A « Mj où B½
/¼ jA U ¼ qBU

صفحة ٥٤٩

بخش سوم

j ½ X °A xqd , » fmm UB k°A ¼º v °B¼ e oùU °BB½
ù q j IT Te , Uû Bk°A ¼º v °A ÜÜ ! » ¼d Uoi A
BÄB½/4f , ½Ü/ñjAB»f! «ÅB«½ pBÅ foL ç , j
A, LÅj ¼ºBh B-M BENÛTv ¼E fke Ei «- B½ / ÅyBM
,ÑjBÄ°Ke Ñj Ai ùn Å TùB Ukç / ÅXM qÛTv ¼E ùB ½
po e E , aÅj ¼Eoù kç j ½ « , »B° Å ÜÄ° fke Ei j nB
/ k w â n

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه از چند مسئله مهم سخن می‌گوید که همه به یکدیگر مرتبط‌اند. نخست مردم را از دنیاپرستی بر حذر می‌دارد و عیوب و مشکلات دنیا را بازگو می‌کند و آن را به خانه‌ای تشبیه می‌فرماید که رو به ویرانی است و نباید دل به آن بست.

در بخش دیگری برای تکمیل این سخن، توصیه می‌فرماید که مر را فراموش نکنید و همچون زاهدان در دنیا باشید که دل به آن نبستند. و سرانجام در بخش سوم، دنیاپرستان را سرزنش می‌کند که چرا با به‌دست آوردن مقدار کمی از دنیا مسرور می‌شوید ولی محروم شدن از مقدار فراوانی از آخرت، شما را غمگین نمی‌کند؟

بخش اول

وَأَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قَلْعَةٍ، وَلَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ. قَدْ تَزَيَّنَتْ
بِعُرُورِهَا، وَعَرَّتْ بِزِينَتِهَا. دَارُهَا هَائِلَةٌ عَلَى رَبِّهَا، فَخَلَطَ حَلَالَهَا بِحَرَامِهَا،
وَخَيْرَهَا بِشَرِّهَا، وَحَيَاتَهَا بِمَوْتِهَا، وَحُلُومَهَا بِمَرِّهَا. لَمْ يُصَفِّهَا اللهُ تَعَالَى
لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَمْ يَضِنَّ بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ. خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَشَرُّهَا عَتِيدٌ وَجَمْعُهَا
يَنْفَدُ، وَمُلْكُهَا يُسَلَبُ، وَعَامِرُهَا يُخْرَبُ. فَمَا خَيْرُ دَارٍ تُذَقُّ ذُقُصَ الْبِنَاءِ،
وَعُمُرٍ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ، وَمُدَّةٍ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ! اجْعَلُوا مَا
افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِكُمْ، وَاسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ
وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ

ترجمه

شما را از دل بستگی به دنیا سخت بر حذر می دارم که منزلگاهی است
کوچ کردنی و جای اقامت نیست. خود را با مکر و نیرنگ آراسته و با زرق و برق
خود، مردم را می فریبد! سرایی است که در نظر صاحب اصلی اش بی مقدار است،
لذا حلالش را با حرام، و خیرش را با شرّ، و زندگی اش را با مرگ، و شیرینی اش
را با تلخی آمیخته است (به همین دلیل) خداوند آن را مخصوص اولیایش
نساخته، و از دشمنانش دریغ نداشته است. خوبی هایش کم، و شرّ آن آماده
(و فراوان)، جمعش رو به فنا و ملک و حکومتش رو به زوال، و آبادی اش رو به
ویرانی است. چه ارزشی دارد سرایی که همچون عمارت های فرسوده در حال
فروریختن است؟ و چه خوبی ای دارد عمرهایی که همچون زاد و توشه
(ی مختصر) پایان می گیرد؟ و زندگی هایی که همچون ایام سفر به آخر می رسد؟

(بنابراین) آنچه را که خداوند بر شما واجب کرده است جزء خواسته‌های خویش قرار دهید و از او بخواهید که برای ادای حقوقی که از شما طلب کرده یاری‌تان کند و پیش از آن‌که به‌سوی مر فراخوانده شوید دعوت مر را به گوش‌های خویش برسانید (و آماده شوید).

شرح و تفسیر

شما را از دل‌بستگی به دنیا بر حذر می‌دارم

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، باز به سراغ نکوهش دنیا و دنیاپرستان می‌رود و چنان زرق و برق دنیا را تحقیر می‌کند و عیوب آن را برمی‌شمرد که هر انسان عاقلی را بیدار می‌سازد و به او نشان می‌دهد که دنیاپرستی راه نجات نیست.

مخاطبان خویش را که مردم آن روز و امروز و تمام اعصار و قرون را شامل می‌شود از زرق و برق دنیا بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: «شما را از دل‌بستگی به دنیا سخت بر حذر می‌دارم که منزلگاهی است کوچ‌کردنی؛ و جای اقامت نیست»؛ **«وَأَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلٌ قُلْعَةٌ، وَكَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ»**.

«قلعه» از ریشه «قلع» گرفته شده و به معنای اموال عاریتی و محلی است که انسان هر زمان باید از آن برخیزد.

و «نُجْعَةٌ» عکس آن است و آن جایگاهی است که انسان خیر و برکت در آن یافته و قطعاً تصمیم به توقف در آن گرفته است؛ بنابراین مفهوم سخن مولا علیه السلام این است که دنیا به هر حال یک منزلگاه موقتی است و ارزشی برای ماندن و اقامت گزیدن ندارد، در ادامه سخن در واقع به دلایل این مطلب اشاره می‌کند و می‌افزاید: «دنیا خود را با مکر و نیرنگ آراسته و با زرق و برق خود مردم را می‌فریبد، سرایی است که در نظر صاحب اصلی اش بی‌مقدار است لذا حلالش را با حرام، و خیرش را با شرّ، و زندگی اش را با مر ، و شیرینی اش را با تلخی، به

هم آمیخته است»؛ (قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَعَوَّتْ بِزِيَّتِهَا. دَارُهَا هَانَتْ عَلَيَّ رَبِّهَا، فَخَالَطَ حَلَالَهَا بِحَرَامِهَا، وَخَيْرَهَا بِشَرِّهَا، وَحَيَاتَهَا بِمَوْتِهَا، وَحُلُوهَا بِمُرِّهَا).

هرگاه بخواهی لقمه نان حلالی به دست آوری باید هزار درد و رنج را تحمل کنی و از مسیرهای پر نشیب و فراز بگذری و هرگاه بخواهی گلی بچینی باید نیش خار را تحمل کنی و اگر بخواهی از خوان نعمتش کمی عسل برگیری، نیش‌های زنبورها در انتظار توست، در کنار هر گنجی افعی‌ها خفته‌اند و در کنار هر شیرینی تلخی‌ها هستند، فی‌المثل انسانی که فرزند ندارد غم و غصه جانکاهی بر روح او سنگینی می‌کند ولی همین که فرزند پیدا کرد هزاران مشکل در کنار اوست و همچنین نعمت‌ها و مواهب دیگر که فقدانش غم‌انگیز است و وجودش ملال‌آور و مشکل‌آفرین.

و در تأکید بر این سخن می‌فرماید: «(به همین دلیل) خداوند آن را مخصوص اولیایش نساخته، و از دشمنانش دریغ نداشته است»؛ (لَمْ يُصَفِّهَا^۲ اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَمْ يَضُنَّ^۳ بِهَا عَلَيَّ أَعْدَائِهِ).

آری! اگر متاع دنیا متاع قابل ملاحظه‌ای بود خداوند آن را به دوستانش اختصاص می‌داد و از دشمنانش دریغ می‌داشت ولی چون ارزشی ندارد آن را به هر کس می‌دهد. سپس اضافه می‌کند: «خوبی‌هایش کم، و شر آن آماده (و فراوان)، جمعش روبه فنا و ملک و حکومتش روبه زوال، و آبادی‌اش روبه ویرانی است»؛ (خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَشَرُّهَا عَتِيدٌ^۴. وَجَمْعُهَا يَنْفَدُ، وَمُلْكُهَا يُسَلَبُ، وَعَامِرُهَا يَخْرُبُ).

۱. آن‌گونه که در نسخ دیگر آمده، «دَارُ هَانَتْ عَلَيَّ رَبِّهَا» است ولی در نسخه «صَبِيحِي صَالِح» که این نسخه برگرفته از آن است «دَارُهَا هَانَتْ» است که ظاهراً اشتباه است.

۲. «لَمْ يُصَفِّهَا» از ریشه «اصفاء» به معنای مخصوص گردانیدن، گرفته شده است اشاره به این‌که مواهب دنیا، به قدری بی‌ارزش است که خدا آن را در اختیار همه قرار داده است.

۳. «لَمْ يَضُنَّ» از ریشه «ضن» به معنای بخل و دریغ داشتن است.

۴. «عتید» از ریشه «عتاد» بر وزن «جواب» به معنای مهیا و فراهم شدن است و گاه به معنای ذخیره کردن نیز می‌آید.

و عجب این که این دگرگونی‌ها و زوال نعمت‌ها و بر باد رفتن حکومت‌ها و ویرانی آبادی‌ها، همیشه جنبه تدریجی ندارد بلکه گاهی در یک ساعت و حتی در یک لحظه همه چیز دگرگون می‌شود و تاریخ بشر مملو است از این صحنه‌های وحشت‌آور و عبرت‌انگیز.

با این حال چگونه عاقل می‌تواند به آن دل ببندد؟ و بر نعمت‌هایش تکیه کند؟ از اقبال دنیا شاد و از ادبارش غمگین شود؟

و در ادامه این بحث، مطلب را به صورت سؤال مطرح می‌کند، تا پاسخ آن از درون دل‌های مخاطبین برخیزد و اثر عمیق خود را بگذارد، می‌فرماید: «چه ارزشی دارد سرایی که همچون عمارت‌های فرسوده در حال فروریختن است؟! و چه خوبی‌ای دارد عمرهایی که همچون زاد و توشه (ی مختصر) پایان می‌گیرد؟ و زندگی‌هایی که همچون ایام سفر به آخر می‌رسد؟!»؛ (فَمَا خَيْرٌ دَارٍ تُنْقَضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ، وَعُمُرٍ يَفْنَىٰ فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ، وَمُدَّةٍ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ!).

امام علیه السلام در این سه تشبیه، نهایت فصاحت و بلاغت را به کار برده است: نخست دنیا را به خانه کهنه و فرسوده‌ای تشبیه می‌کند که دیوارهایش شکافته و سقف‌هایش در حال فروریختن است.

و عمر انسان را به سفره‌ای تشبیه می‌کند که گروهی بر سر آن می‌نشینند و در مدتی کوتاه هرچه در آن است می‌خورند و سفره خالی می‌شود.

و مدت بقای انسان را در این جهان، به سفرهای کوتاهی تشبیه می‌کند که مسافر هنوز شروع به راه رفتن نکرده پایان می‌پذیرد.

و سرانجام در آخرین جمله این بخش از خطبه، همگان را مخاطب ساخته و سه دستور مهم به آن‌ها می‌دهد و می‌فرماید: «آنچه را که خداوند بر شما واجب کرده است جزء خواسته‌های خویش قرار دهید و از او بخواهید که برای ادای حقوقی که از شما خواسته است یاری‌تان کند و پیش از آن‌که به سوی مر

فراخوانده شوید، دعوت مر را به گوش‌های خویش برسانید (و آماده شوید)؛
 (اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِكُمْ، وَاسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ. وَأَسْمِعُوا
 دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ).

در نخستین دستور، به مردم سفارش می‌کند که حداقل، واجبات الهی را
 به اندازه خواسته‌های شخصی خود، ارج نهند و در انجام آن کوشا باشند نه این‌که
 خواسته‌های دنیوی خود را در متن قرار دهند و واجبات الهی را در حاشیه.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است که توفیق انجام واجبات الهی
 را جزء خواسته‌های خود در پیشگاه خدا قرار دهید ولی بنابر این تفسیر، هر دو
 جمله تکرار یک مفهوم خواهد بود، زیرا در جمله دوم به این معنا اشاره شده که
 می‌فرماید: از او بخواهید که در ادای حقیقت شما را یاری کند؛ بنابراین، معنای اول
 مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

جمله سوم اشاره به آمادگی برای استقبال از مر است از طریق ادای حقوق
 مردم و توبه از گناه و جبران مافات، چراکه در غیر این صورت، مر غافلگیرانه
 دامن انسان را می‌گیرد و به سوی جهانی که هیچ آمادگی‌ای برای ورود به آن
 ندارد پیش می‌برد.

بخش دوم

إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا، وَيَسْتَدُّ حُرْنُهُمْ
وَإِنْ فَرِحُوا، وَيَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَإِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا. قَدْ غَابَ عَنْ
قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الآجَالِ، وَحَضْرَتِكُمْ كَوَادِبُ الآمَالِ، فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ
بِكُمْ مِنَ الآخِرَةِ، وَالْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الآجِلَةِ، وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ
عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ، وَسُوءُ الضَّمَائِرِ.
فَلَا تَوَارِزُونَ وَلَا تَنَاصِحُونَ، وَلَا تَبَادُلُونَ وَلَا تَوَادُّونَ.

ترجمه

زاهدان در دنیا، قلوبشان می‌گرید گرچه ظاهراً بخندند، سخت محزون
و غمگین‌اند گرچه ظاهراً شادمانی کنند، و از خود (و وضع اخلاقی و کمی
طاعات خویش) سخت خشمگین‌اند هر چند به سبب روزی‌های فراوانی که به
آنها داده شده در پیشگاه خدا شاکرند.

یاد مر از دل‌هایتان پنهان شده و آمال و آرزوهای دروغین در برابر شما
حاضر گشته، از این رو سلطه دنیا بر شما بیش از آخرت شده و زندگانی زودرس
دنیا شما را از (یاد) حیات جاودانی آخرت بیرون برده است. شما همگی در
اسلام و دین خدا برادر (و برابر) هستید و تفرقه و اختلاف در میان شما تنها
به سبب آلودگی درون و سوء نیت‌هاست به همین دلیل نه به یکدیگر کمک
می‌کنید، و نه همدیگر را نصیحت، نه بذل و بخشش به هم دارید، و نه به یکدیگر
مهر می‌ورزید!

شرح و تفسیر

وصف زاهدان در دنیا

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، به سه نکته اشاره می‌فرماید که تأکیدی بر بخش گذشته این خطبه و تکمیل کننده آن است، و مقدمه‌ای است برای بخش آینده.

نخست به سراغ توصیف زاهدان در دنیا می‌رود تا با مقایسه کردن حال مخاطبین با حال آن‌ها وضع هرکس روشن شود و در این جا برای زاهدان سه ویژگی می‌شمرد، می‌فرماید: «زاهدان در دنیا قلوبشان می‌گیرد گرچه ظاهراً بخندند»؛ (إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا).

«و سخت محزون و غمگین‌اند گرچه ظاهراً شادمانی کنند»؛ (وَيَسْتَدُّ حُزُّهُمْ وَإِنْ فَرِحُوا).

«و از خود سخت خشمگین هستند (و از وضع اخلاقی و طاعات خود راضی نیستند) هر چند به سبب روزی‌های فراوانی که به آن‌ها داده شده در پیشگاه خداوند شاکرند»؛ (وَيَكْتُرُ مَقْتَهُمْ أَنفُسُهُمْ وَإِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا).

آری، چشم‌های قلب آن‌ها گریان است به دلیل نقایص و کمبودهایی که در خود می‌بینند و لغزش‌هایی که احیاناً از آن‌ها سرزده، هر چند برای حفظ آداب اجتماعی و اخلاقی ظاهراً شاد و خندان باشند. آن‌ها بر گذشته خویش تأسف می‌خورند و از این‌که فرصت‌هایی در دست داشته‌اند و از آن استفاده نکرده‌اند غمگین‌اند، هر چند در ظاهر شاد و مسرورند؛ و آن‌ها از یک‌سو در برابر مواهب

۱. بسیاری از شارحان نهج البلاغه جمله «اغْتَبَطُوا» را طبق بعضی از نسخه‌ها به صورت مجهول خوانده‌اند و آن را به معنای مورد غیبه واقع شدن تفسیر کرده‌اند و بعضی آن را به صورت فعل معلوم آورده‌اند و مفهومی شبیه آنچه گفته شد از آن فهمیده‌اند در حالی که با مراجعه به متون لغت روشن می‌شود که «اغْتَبَطَ» به معنای دیگری است و آن خوشحال بودن و شکر خدا را در برابر نعمت‌ها به جای آوردن است. (به لسان العرب و قاموس و لغات دیگر مراجعه شود).

مادی و معنوی الهی زبان به شکر و ثنای او می‌گشایند ولی از سوی دیگر خود را به دلیل کوتاهی در بهره‌گیری صحیح از این نعمت‌ها ملامت و سرزنش می‌کنند. و در یک جمله، آن‌ها همواره در مقام نقد خویشتن و اصلاح کاستی‌ها و کمبودهای معنوی خود هستند و همین امر سبب حرکت تکاملی آن‌ها به سوی خداست و هرگز راضی به وضع موجود نیستند که سبب رکود یا عقب‌گردشان شود. و در نکته دوم، وضع مخاطبین خود را تشریح می‌کند تا با زاهدان، خود را مقایسه کنند و به عیوب خویش واقف شوند و برای آن‌ها نیز سه وصف بیان می‌فرماید، می‌گوید: «یاد مر از دل‌هایتان پنهان شده و آمال و آرزوهای دروغین در برابر شما حاضر گشته، از این رو سلطه دنیا بر شما بیش از آخرت شده، و زندگانی زودرس دنیا، شما را از (یاد) حیات جاودانی آخرت بیرون برده است»؛ (قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ، وَحَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمَالِ، فَصَارَتْ الدُّنْيَا أُمَّلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ، وَالْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ).

آری! آن کس که سر آمد عمر و پایان زندگی زودگذر دنیا را به فراموشی بسپارد، و دل را در گرو سراب آرزوهای دروغین قرار دهد، دنیا بر عقل و فکر او چیره می‌شود و آخرت را از یاد می‌برد، و چنین کسی آمادگی برای آلودگی به هر گناه و فساد دارد و بهترین طعمه شیطان و هوای نفس است.

و در پایان این بخش از خطبه، چنین نتیجه می‌گیرد که «شما همگی در اسلام و دین خدا برادر (و برابر) هستید و تفرقه و اختلاف در میان شما تنها به سبب آلودگی درون و سوء نیت‌هاست به همین دلیل، نه به یکدیگر کمک می‌کنید و نه همدیگر را نصیحت، نه بذل و بخشش به هم دارید و نه به یکدیگر مهر می‌ورزید»؛ (وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ، وَسُوءُ الصَّمَائِرِ. فَلَا تَوَازُرُونَ^۱ وَلَا تَنَاصِحُونَ، وَلَا تَبَاذُلُونَ وَلَا تَوَادُّونَ).

۱. «لا توازرون» از ریشه «موازرة» به معنای تعاون و همکاری است.

اشاره به این که زمینه های وحدت از طریق اخوت اسلامی در میان شما موجود است اما اختلافات به دلیل تعصب، کینه، حسد، حبّ دنیا و تنگ نظری ها بر آن غلبه کرده است و رشته وحدت را که سبب امنیت داخل و پیروزی بر دشمنان خارجی است از هم گسسته است به همین دلیل برکات اجتماع که همکاری و خدمات متقابل و پیوندهای دوستی و برادری است از شما قطع شده است.

این تعبیر اشاره روشنی به این حقیقت دارد که حبّ دنیا و خبث باطن و سوء نیت و اخلاق نه تنها آخرت را بر باد می دهد بلکه صحنه جامعه بشری را کانونی از ناامنی و انواع تراحم ها و کشمکش ها می سازد که در آن خبری از همدلی و محبت و همکاری و صمیمیت نیست.



بخش سوم

مَا بِالكُمْ تُفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُذْرِكُونَهُ، وَلَا يَحْزُنُكُمُ الْكَثِيرُ مِنَ الآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ! وَبِقِلَاقِكُمْ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ، حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ، وَقِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمَّا زُوِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ! كَأَنَّهَا دَارُ مَقَامِكُمْ، وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ. وَمَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبَلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ، إِلَّا مَخَافَةٌ أَنْ يَسْتَقْبَلَهُ بِمِثْلِهِ. قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفْضِ الآجِلِ وَحُبِّ الْعَاجِلِ، وَصَارَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ لُغْقَةٌ عَلَى لِسَانِهِ، صَنِيعَ مَنْ قَدْ فَرَّغَ مِنْ عَمَلِهِ، وَأَحْزَرَ رَضَى سَيِّدِهِ.

ترجمه

شما را چه شده که با تحصیل مقدار کمی از دنیا مسرور و خوشحال می شوید، ولی محروم شدن از مقدار فراوانی از آخرت، هرگز شما را غمگین نمی کند؟! از دست رفتن مقدار ناچیزی از متاع دنیا شما را سخت پریشان می سازد به گونه ای که آثارش در چهره هایتان نمایان می شود، و برای آنچه از دست داده اید بی تابی می کنید، گویی این جا سرای اقامت جاودانه شماست و متاع دنیا همیشه برای شما باقی می ماند.

کسی از شما نمی تواند عیب خطرناک برادر خود را (به منظور اصلاح و نهی از منکر) بازگو کند چرا که می ترسد برادرش نیز همان عیب را درباره او بازگوید! (گویی) همگی دست به دست هم داده اید که آخرت را کنار بگذارید و به دنیا عشق ورزید و دین شما تنها بر زبانتان است و کارتتان شبیه کار کسی است که گویی تمام وظیفه خود را انجام داده و رضایت مولای خویش را فراهم ساخته

است (در حالی که شما نه تنها انجام وظیفه نکرده‌اید بلکه خشم مولای خود را فراهم ساخته‌اید).

شرح و تفسیر

باز هم سرزنش دنیاپرستان

در این بخش که آخرین بخش خطبه است، امام علیه السلام بار دیگر دنیاپرستان را مخاطب قرار داده و با سرزنش‌ها و ملامت‌های توأم با استدلال، برای بیدار ساختن آن‌ها کوشش می‌کند، نخست می‌فرماید: «شما را چه شده که با تحصیل مقدار کمی از دنیا مسرور و خوشحال می‌شوید ولی محروم شدن از مقدار زیادی از آخرت، هرگز شما را غمگین نمی‌کند؟ از دست رفتن مقدار ناچیزی از متاع دنیا شما را سخت پریشان می‌سازد به گونه‌ای که آثار آن در چهره‌هایتان نمایان می‌شود و برای آنچه از دست داده‌اید بی‌تابی می‌کنید، گویی این جا سرای اقامت همیشگی شماست و متاع دنیا همیشه برای شما باقی می‌ماند»؛ (مَا بِالْكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ، وَلَا يَحْزَنُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْزَمُونَهُ! وَيَقْلِقُكُمْ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يُفَوِّتُكُمْ، حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ، وَقِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمَّا زُوِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ! كَأَنَّهَا دَارُ مَقَامِكُمْ، وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ).

آری! چنین است حال بسیاری از مردم دنیا که از دست رفتن امور معنوی سبب پریشانی آن‌ها نمی‌شود ولی کمترین ضرر مادی آن‌ها را سخت پریشان می‌سازد، مثلاً اگر روزهای متوالی نماز صبح آن‌ها قضا شود هیچ مایه نگرانی

۱. «زوی» از ریشه «زوی» بر وزن «حیی» به معنای جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و با توجه به این‌که در عبارت بالا به صورت فعل مجهول و همراه با «عَنْ» ذکر شده به معنای دور کردن و از دست دادن می‌باشد.

آن‌ها نیست یا اگر سال‌ها از فیض عبادت‌های شبانه محروم بمانند غمی ندارند ولی گاهی چند درهم زیان، آن‌ها را برآشفته می‌کند و بر سر اطرافیان خود فریاد می‌کشند که چرا چنین شده است؟

این تفاوت آشکار شرم‌آور، از یکی از این دو چیز سرچشمه می‌گیرد: یا ایمان‌ها به آخرت و وعده‌های الهی ضعیف است و آن را حلوای نسبه می‌دانند که به خاطر آن چشم از سگّه نقد نمی‌پوشند، و یا علی‌رغم ایمانشان به آخرت، آن قدر هوا و هوس‌ها بر قلب و روح آن‌ها چیره شده و غفلت آن‌ها را فراهم آورده که چیزی جز متاع دنیا و لذّات زودگذر و گاه موهوم و خیالی، نمی‌بینند. و در ادامه این سخن به یکی دیگر از نقطه‌های ضعف دنیاپرستان اشاره کرده می‌فرماید: یکی از بدبختی‌های شما این است که «کسی از شما نمی‌تواند عیب خطرناک برادر خود را (به منظور اصلاح و نهی از منکر) بازگو کند چرا که می‌ترسد برادرش نیز همان عیب را درباره او بازگوید»؛ (وَمَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ، إِلَّا مَخَافَةً أَنْ يَسْتَقْبِلَهُ بِمِثْلِهِ).

اشاره به این‌که شما با داشتن آن همه عیوب که از دنیاپرستی ناشی می‌شود، از اصلاح یکدیگر به وسیله تذکرها و اندرزها محروم هستید و هیچ‌یک از شما جرأت نمی‌کنید در این مقام برآید، چون می‌ترسید شما را سرزنش کنند که اگر این کار و آن کار بد است چرا خود آلوده‌اید؟ و اگر شما طیب هستید چرا نخست سر خود را دوا نمی‌کنید؟ و آیا صحیح است که دیگرها روسیاهی را بر دیگرچه‌ها عیب بگیرند؟!

و سرانجام امام علیه السلام با این سخن خطبه را پایان می‌دهد: «(گویی) همگی دست به دست هم داده‌اید که آخرت را کنار بگذارید، و به دنیا عشق ورزید، و دین شما تنها بر زبانتان است، و کارتان شبیه کار کسی است که گویی تمام وظیفه خود را انجام داده و رضایت مولای خویش را فراهم ساخته است!»؛ (قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَيَّ

رَفِضِ الْأَجَلِ وَحُبِّ الْعَاجِلِ، وَصَارَ دِينَ أَحَدِكُمْ لُغْقَةً أَعْلَى لِسَانِهِ، صَنِيعَ مَنْ قَدْ فَرَعَ مِنْ عَمَلِهِ، وَأُخِرَّ رِضَى سَيِّدِهِ).

گاه در میان مردم کارهای خلافی انجام می شود که هیچ توافق قلبی ای درباره آن صورت نگرفته ولی چنان هماهنگ است که گویی آن ها جلسات متعدد و برنامه ریزی و توافق قلبی داشته اند، و این نیست مگر به این دلیل انگیزه ها در این امور یکسان است. یکی از مصداق های روشن آن بی اعتنایی به مسائل مربوط به آخرت و چسبیدن به دنیای مادی است.

این گونه افراد دنیاپرست ممکن است ظاهراً دین دار باشند ولی دین آن ها در یک سلسله شعارها و ادعاها و لفاظی ها و احیاناً کمی از عبادات، خلاصه می شود تعبیر «لغقه» اشاره به همین معناست. و گاه آن چنان از خود راضی هستند که گویی به تمام وظایف الهی و انسانی خود، عمل کرده و به قرب پروردگار و مقام رضای او رسیده اند و این به راستی یک انحراف و حشتناک است همان گونه که مولا علیه السلام در پایان این خطبه به آن اشاره فرموده است.

۱. «لغقه» از ریشه «لغق» بر وزن «فرق» به معنای لیسیدن گرفته شده و «لغقه» به مقدار مختصری از غذا گفته می شود که انسان با سرانگشت یا قاشق کوچکی روی زبان می گذارد و به زودی آن را فرو می برد و کنایه از شیء مختصر است.

وَمِنْ خُطَبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَفِيهَا مَوَاعِظٌ لِلنَّاسِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن، اندرزهای مهمی به مردم می‌دهد^۱

بخش اول

صفحه ۵۵۷

B-f, C aÅ k-d»/o z°BM Ä«°A Ä«°M-k-d °Ñ A °A k-d °A
 îAo v°A MRo½EB-Å äE°A û«°Am aÅ «ÄV» / M aÅ k-d»
 o ô a Å: MBf Be E, -aÅ MBe EB-½ ouÄV» / «ÅS »B/2

۱. سند خطبه:

در کتاب تحف العقول، ص ۲۱۸ که قبل از نهج البلاغه تألیف شده قسمت مهمی از این خطبه آمده است و زمخشری بخش اول این خطبه را در اوایل کتاب ربیع الأبرار، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۹ آورده است و بخش دیگری را در اوایل جلد دوم آن ذکر کرده و با تفاوت‌هایی که میان نقل او و سید رضی رحمته الله وجود دارد روشن می‌شود که او آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته و «قاضی قُضاعی» (از علمای قرن پنجم و از نزدیکان یکی از خلفای فاطمی در مصر) نیز بخشی از خطبه را در کتاب دستور معالم الحکم، ص ۳۳ با تفاوت‌هایی ذکر کرده و مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در کتاب امالی، ص ۴۴۳، ح ۹۹۲ آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۸).

قَاصِرٍ، وَكِتَابٌ غَيْرٌ مُعَادِرٍ. وَتُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِنْ عَايِنِ الْعُيُوبِ، وَوَقَفَ عَلَيَّ
 الْمَوْعُودِ، إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشَّرْكَ، وَيَقِيئُهُ الشُّكَّ. وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ
 وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَيْنِ تُضَعِدَانِ الْقَوْلَ، وَتَرْفَعَانِ الْعَمَلَ. لَا يَخْفُفُ مِيزَانُ تَوْضِعَانِ
 فِيهِ، وَلَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ عِنْدَهُ.

بخش دوم

صفحة ٥٦٥

⌘L½jAp :lBÄ- °B MjAq°A P&A ÜTM&AjBlÄ, E
 pBü ,B ÄjAi -wFuîA o i B Ä ,îAj î-wEB 9Dj /c\ «½lBÄ½
 /B ÄA

Mª ç S ¼q E , ½d ½&A B ES -e &A ÜU/A&AjBLÄ
 ,K «°MeAo°Ami fû/ o]A RF-i E , °Bo we E , TüB ½
 Aèe ù Ñ½ AAmf ,Ñ-Ä°AnjBlü Ñ] AAmÜwA ; -B°BM o°A
 Ñ] A

بخش سوم

صفحة ٥٧١

oU ½o k°AE «B°A -ù;oLÄ o ô , «BÄ «BnABk°AA Y
 c d °A ,R -°Md°A½ / eAo] w U , ½Bw àhU , w ç
 o-°AE «B°A ½ Ä Ük J nB ,îLz ÑfCKà Ä°M]B«°A, Ü°BM
 «M ,Ñ-e B °BÜ&A Zoh Yj v B½ «L ÑfF Bî -\
 q u °;B½e o½ä LÆ°A,Bç LÆ½ e o-°AoU »EBo ô j ½ lÑÜ»
 Ää Tü ù a½E a Äö oz o-°AEBolÄj ½ /ñq»Bw M,ñpB-Ä» A
 !Bn ow qÄEB&A¼B Lv ù/ oTÑ½½ , nk Ñ½E ù/ ¶ En é e
 B½&A¼BLv ù/kÜ ÇB ½ ,jo]B !B ù dâ E !BnF-i E
 ! «Ä ÄBÜß d°A½S -°AM , MçB °oS -°A½ d°A oCE

صفحة ۵۷۹

بخش چهارم

Ao h °A ½o hM { u ° , MĀĀ Ao z°A; ½oz M { u ° A
 o i A ½ { Ñf , »BĀ; ½ è ĀE ĀBw Bk°A ½ { Ñf / MĀ
 /oIh °K ĀE°A ½ ,iB- v°A/4BĀ°A ½ û ã/ ĀBw ; ½ è ĀE »BĀ
 o i A ½} ÜB-½o i oi A üAp Bk°A ½} ÜB/2/EA -aĀA
 ì w E MÜE m°A/lowB k q½ cMA Ü½; ½ ù :Bk°A ùjAp
 B- Ñ ç B½Amù/ aĀ;oe B-½oXE °Ñe EB/2 / «Ā T » m°A ½
 j » ù ;Ñ-Ā°BMÜ E ypo°M °Ñû Uk ç / vUB°yBā B/2 ,oX
 kÜ°&A »Ei ½ a-Ā aĀÇ ou-°A ½ M ° E Iç °¼ -é -°A
 , aĀÇ o ùkç °; -â m°AĀf T ; j Ü°Ñi j , z°AÇ oTĀA
 TEMÀùBi ,Ñ-Ā°AnjBù/ «Āi â kç aĀÇ o ùkç m°AĀf
 RBù B½y po°AĀj n; ½] o B/2-Ā°AĀj n; ½] o »B; ,Ñ] A
 ç °Xo °o-Ā°A ½ai ½ERBù B/2 , jBpAk] ny po°A ½ç °A
 , ÜBÖe &AAÜAù/ âB-°A¼ F°A, \BA½]B°A TĀ] n
 /¼ -v ½ TE B; U-U

خطبه در یک نگاه

در بخش اول این خطبه، امام علیه السلام حمد و ثنای الهی را با تعبیراتی قرین می‌کند که راه خداشناسی را برای انسان هموار می‌سازد و راه و روش شهادت به اخلاص را به انسان می‌آموزد و اهمیت گواهی به توحید و نبوت را با تعبیرات پرمعنایی نشان می‌دهد.

در بخش دیگری از این خطبه، همه مخاطبین را به تقوای الهی دعوت می‌کند و آثار و برکات تقوا را در وجود انسان، برمی‌شمرد.

در بخش سوم، سخن از ناپایداری دنیا و سرعت زوال نعمتها و ناتمام ماندن آرزوها و کم بودن فاصله زندگی و مرگ می‌گوید.

در بخش چهارم این خطبه با نصایح و اندرزهای دقیق و حساب شده، همگان را به اطاعت پروردگار دعوت می‌کند و از فراموشی جهان آخرت و گرفتار شدن در چنگال غفلت و عدم توجه به وضع دنیای زودگذر بر حذر می‌دارد.

ارتباط این چهار بخش در ایجاد یک مجموعه از اندرزهای منسجم، بر کسی پوشیده نیست.

تعبیرات این خطبه چنان فصیح و بلیغ و لطیف است که نویسنده کتاب الطراز (امام یحیی زیدی از علمای قرن هشتم) در پایان این خطبه چنین می‌نویسد: «لَوْ كَانَ كَلَامٌ مِنْ كَلَامِ الْبَشَرِ مُعْجَزَةً لَكَانَ هَذَا هُوَ الْأَوَّلُ وَلَوْ أُعْجَزَ شَيْءٌ مِنْ الْكَلَامِ بَعْدَ كَلَامِ اللَّهِ لَكَانَ هَذَا هُوَ الثَّانِي؛ اگر سخنی از سخنان بشر معجزه باشد این نخستین آن‌هاست و اگر کلامی بعد از کلام خدا اعجاز‌آمیز باشد این همان کلام دوم است»^۱.

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۸؛ الطراز، ج ۲، ص ۱۸۳.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آلائِهِ،
كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَدَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ،
السَّرَاعِ إِلَى مَا نَهَيْتَ عَنْهُ. وَدَسْتَعْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، وَأَخْصَاهُ كِتَابَهُ:
عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ، وَكِتَابٌ غَيْرُ مُعَادِرٍ. وَدُوْمُنٌ بِهِ إِيْمَانٌ مِّنْ عَايِنِ الْعُيُوبِ،
وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ، إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشَّرْكَ، وَيَقِينُهُ الشُّكَّ،
وَدَشَّهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَيْنِ نُضَعِدَانِ الْقَوْلَ، وَتَرْفَعَانِ
الْعَمَلَ. لَا يَخْفُ مِيزَانُ دُوضَعَانِ فِيهِ، وَلَا يُثْقَلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ عَنْهُ.

ترجمه

ستایش، مخصوص خداوندی است که حمد را به نعمت، و نعمت را به شکر
پیوند داد، او را برای نعمتهایش ستایش می‌کنیم آن‌گونه که برای بلاهایش؛ و از
او در برابر این نفوس سست و تنبل که در انجام اوامرش کندی می‌کنند و در
ارتکاب نواهی اش سرعت دارند، یاری می‌طلبیم، و از گناهانی که علم او به آن‌ها
احاطه دارد و کتاب او (نامه اعمال ما) آن‌ها را شماره کرده، آمرزش می‌طلبیم،
همان علمی که در هیچ موردی قصور ندارد و کتابی که چیزی را فروگذار نکرده
است.

و به او ایمان داریم، همچون کسی که اسرار نهانی را با چشم مشاهده می‌کند،
و در کنار آنچه وعده داده شده (از معاد و رستاخیز) ایستاده و از آن آگاهی دارد،
ایمانی که اخلاص آن، شرک را نفی می‌کند و یقین آن، شک و تردید را می‌زداید.

و شهادت می دهیم که معبودی جز خداوند نیست، یگانه است و همتایی ندارد و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، شهادتی که سخن را بالا می برد و عمل را به پیشگاه خدا و مرحله قبول می رساند، شهادتی که در هر میزانی گذاشته شود سبک نخواهد بود و از هر میزانی برگرفته شود سنگین نمی گردد!

شرح و تفسیر

باورهای پربارا!

امام علیه السلام در بخش اول این خطبه به نکات مهمی در زمینه حمد و ثنای الهی و استعانت از ذات پاک او و استغفار در برابر گناهان، اشاره می فرماید.

نخست می گوید: «ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را به نعمت و نعمت را به شکر پیوند داد»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ).
قرین بودن حمد با نعمت از این جاست که حمد و سپاس او، انسان را لایق نعمت هایش می سازد و این حمد سبب برخورداری بندگان از نعمت او می گردد. همچنین رابطه نعمت با شکر از این جهت است که نعمت سبب شکرگزاری است چراکه بندگان در برابر هر نعمتی موظف به شکرگزاری هستند و برای هر نعمتی، شکری واجب است (در واقع حمد سبب تکوینی نعمت هاست و نعمت ها سبب تشریحی شکرگزاری هستند).

گواه این معنا چیزی است که در خطبه ۱۵۷ آمده، می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ، وَسَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ؛ ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را کلید ذکر خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش ساخته است».

البته دو جمله بالا تفسیرهای دیگری از نظر تفاوت علت و معلول ها می تواند داشته باشد ولی آنچه در بالا آمد از همه مناسب تر است.

در دومین نکته می فرماید: «او را برای نعمت‌هایش ستایش می‌کنیم آن‌گونه که برای بلاهایش»؛ (نَحْمَدُهُ عَلَيَّ الْآلِيَّهِ، كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَيَّ بَلَائِهِ).

اشاره به این‌که بلاهای الهی هم در واقع نوعی نعمت است همان‌گونه که در بحث فلسفه آفات و بلاها ضمن مباحث توحید و عدل بیان شده‌است. گاه بلا سبب بیداری و بازگشت به سوی خدا و ترک معاصی است و گاه ظاهراً بلاست ولی در باطن، نعمت است و ما تشخیص نمی‌دهیم. گاه کفاره گناهان است و گاهی سبب شناخت قدر نعمت‌ها؛ چراکه تا انسان نعمتی را از دست ندهد و به مصیبتی گرفتار نشود ارزش نعمت‌ها را نمی‌شناسد و گرنه خداوند حکیم علی‌الاطلاق، بی‌دلیل کسی را گرفتار بلا نمی‌کند، پس بلای او نیز رحمت است و درد او درمان.

در سومین نکته می فرماید: «از او در برابر این نفوس سُست و تنبل که در انجام اوامرش کُندی می‌کنند و در ارتکاب نواهی‌اش سرعت دارند یاری می‌طلبیم!»؛ (وَنَسْتَعِينُهُ عَلَيَّ هَذِهِ النَّفُوسِ الْبِطَاءِ ۱ عَمَّا أَمَرْتُ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَيَّ مَا نُهِيتُ عَنْهُ).

اشاره به این‌که نفوس انسانی تا به مرحله کمال نفس مطمئنه نرسد در انجام اوامر الهی سُستی می‌کند و در ارتکاب گناهانی که با غرایز حیوانی سازگار است، شتاب می‌گیرد و تا کمک و یاری پروردگار نباشد گذشتن از مرحله نفس اماره و رسیدن به مرحله لوامه و عبور از آن و وصول به نفس مطمئنه کاری بس دشوار است.

در چهارمین نکته می فرماید: «از گناهانی که علم او به آن‌ها احاطه دارد و کتاب او (نامه اعمال ما) آن‌ها را شماره کرده آمرزش می‌طلبیم، همان علمی که در هیچ موردی قصور ندارد و کتابی که چیزی را فروگذار نکرده است»؛ (وَنَسْتَعْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ: عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ، وَكِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ ۲).

۱. «بطاء» جمع «بطیئه» به معنای کند و غیر سریع است.

۲. «مغادر» از ریشه «عذر» به معنای ترک گفتن چیزی است به همین علت کسی که عهد و پیمان خود را

اشاره به این که تا از گناه استغفار نکنیم و صفحه دل را از زنگار آن شست و شو ندهیم، هرگز نمی توانیم از وسوسه های نفس دور بمانیم و به مقام قرب او نائل شویم و به آن مرحله از ایمان که در جمله های آینده می آید، برسیم، در واقع استغفار، هم تکمیل کننده بحث گذشته است و هم مقدمه بحث آینده.

و در پنجمین نکته در واقع به سراغ نتیجه نهایی این بحث رفته، می فرماید: «به او ایمان داریم همچون کسی که اسرار نهانی را با چشم مشاهده می کند، و در کنار آنچه وعده داده شده (از معاد و رستاخیز) ایستاده و از آن آگاهی دارد، ایمانی که اخلاص آن، شرک را نفی می کند و یقین آن، شک و تردید را می زداید»؛ (وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِّنْ عَيْنِ الْغُيُوبِ، وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ، إِيمَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشَّرْكَ، وَيَقِينُهُ الشَّكَّ).

اشاره به این که وقتی حمد و ستایش الهی با شکر نعمت ها آمیخته شد و انسان از بوته آزمایش ها سالم به درآمد، از وسوسه های نفس برکنار ماند، و هوس ها را تحت کنترل درآورد و از لغزش های خود به طور کامل استغفار کرد، می تواند به مرحله کمال ایمان برسد، ایمانی در حد شهود، گویی خدا را با چشم دل می بیند و بهشت و دوزخ و پاداش های نیکوکاران و کیفرهای بدکاران را مشاهده می کند، ایمانی خالص از هرگونه شائبه شرک، و یقینی پاک از آلودگی به شک.

آری، یقین مراتبی دارد: مرتبه اول، مرحله ای است که انسان از طریق استدلال به آن راه می یابد و آن را «عِلْمُ الْيَقِينِ» می گویند.

مرحله دوم، آن است که انسان از طریق شهود به آن می رسد، گویی از دور با چشم خود انوار الهی را مشاهده می کند و صحنه های قیامت را می بیند، و آن را «عَيْنُ الْيَقِينِ» می گویند.

→ بشکند و ترک کند می گویند غدر کرده است و به گودال های آب «غدیر» می گویند به دلیل این که مقداری از آب باران در آن جا ترک ورها شده است.

مرحله سوم، که مرحله نهایی است آن است که گویی نزدیک می شود و همه چیز را لمس می کند، انوار الهی اطراف او را احاطه می سازد و نسیم روح بخش بهشتی، روح او را نوازش می کند و آتش سوزان دوزخ بر تنش اثر می گذارد و آن را حَقُّ الْيَقِينِ می نامند، بنابراین، منظور از «عَايِنَ» و «وَقَفَ» همان مرحله نهایی ایمان و یقین است که انسان بالمعاینه و از نزدیک به مقام شهود می رسد و در کنار آن قرار می گیرد.

و سرانجام امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به سراغ شهادت به توحید و نبوت می رود و این بخش از خطبه را با آن پایان می دهد، می فرماید: «شهادت می دهیم که معبودی جز خداوند نیست، یگانه است و همتایی ندارد و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست، شهادتی که سخن را بالا می برد و عمل را به پیشگاه خدا و مرحله قبول می رساند، شهادتی که در هر میزانی گذاشته شود سبک نخواهد بود و از هر میزانی برگرفته شود سنگین نمی گردد»؛ (وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَيْنِ تُضَعِدَانِ الْقَوْلَ، وَتَرْفَعَانِ الْعَمَلَ. لَا يَخْفُ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ، وَلَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ عَنْهُ).

اشاره به این که اگر شهادت به توحید و نبوت از درون جان برخیزد و آثار آن در گفتار و عمل ظاهر شود آن چنان پاک و خالص می گردد در قیامت که، سنگین ترین وزنه ها را در میزان اعمال تشکیل می دهد که اگر در ترازوی عمل باشد چیزی کم ندارد و اگر نباشد هرچه در آن بگذارند وزنی نخواهد داشت. از این تعبیر به خوبی روشن می شود که شهادت به توحید و نبوت آنگاه کارساز است که آثار آن در گفتار و رفتار انسان به طور کامل نمایان گردد و همه در مسیر آن قرار گیرد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم که خداوند به موسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «ای موسی! لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَعَامِرِيهِنَّ عِنْدِي، وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ فِي كَفِّهِ

وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كَفَّةٍ، مَا لَتْ بِهِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ اگر آسمانها و اهل آسمانها و زمین های هفت گانه را در یک کفّه ترازو قرار دهند، و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را در یک کفّه دیگر، کفّه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سنگینی خواهد کرد.^۱

بدیهی است که منظور از سنجش و ترازو در این جا سنجش و ترازوی مادی نیست، بلکه منظور سنجش ارزشی است با معیارهای عقلی و معنوی.

نکته

پایه های اصلی خوشبختی و نجات

امام علیه السلام در این بخش از خطبه که در واقع مقدمه ای است برای بخش دوم که درباره اهمیت تقوا و آثار آن سخن می گوید، در حقیقت ریشه های تقوا را بیان فرموده که مهم ترین آن ها ایمان و یقین و معرفت است، ایمانی قوی و محکم، آن چنان که گویی خدا را با چشم دل می بیند و نعمت های بهشتی و آتش های دوزخی را مشاهده می کند و به یقین، چنین ایمانی خمیرمایه تقواست.

اضافه بر این، به موانع اصلی این امر که همان نفس سرکش است اشاره فرموده، راه نجات از آن را استمداد از الطاف الهی می شمرد و همان چیزی را می فرماید که در سوره یوسف درباره یوسف علیه السلام یا درباره زلیخا آمده است: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي»؛ نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند مگر آنچه را که پروردگارم رحم کند.^۲

و برای رسیدن به این هدف از ابزار مختلفی از جمله حمد و ستایش پروردگار و شکر و سپاس او در برابر نعمت ها و بلاها استفاده می فرماید و از استغفار و توبه که یکی از عوامل مؤثر موفقیت در این مسیر است، کمک می گیرد.

۱. ثواب الأعمال، ص ۲؛ این حدیث، نخستین حدیثی است که در کتاب ثواب الأعمال آمده است.

۲. یوسف، آیه ۵۳.

هنگامی که این نسخه الهی و این برنامه آسمانی پایان می‌گیرد بحث تقوا را شروع می‌کند بحثی دل‌نشین و بسیار مؤثر، و اگر معلّمان و مربیان و استادان درس اخلاق برای رسیدن به این هدف از همین طریق که امام علیه السلام به ما آموخته است استفاده کنند به یقین تأثیر سخن و نفوذ کلامشان قطعی خواهد بود.

بخش دوم

أَوْصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ: زَادٌ مُبْلَغٌ، وَمَعَادٌ مُنْجِحٌ. دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ، وَوَعَاَهَا خَيْرٌ وَاعٍ. فَأَسْمَعُ دَاعِيَهَا، وَفَارَ وَاعِيَهَا.

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مَحَارِمَهُ، وَأَلَزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ، وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ. فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالذَّصْبِ، وَالرِّيَّ بِالظَّمَاءِ؛ وَاسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَكَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوَا الْأَجَلَ.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می‌کنم، که هم زاد و توشه (ی سفر آخرت) است و هم پناهگاه (در برابر عذاب الهی)، زاد و توشه‌ای که انسان را به مقصد می‌رساند، و پناهگاهی که او را (از خطرات) رهایی می‌بخشد.

دعوت‌کننده‌ای که سخنانش از همه مؤثرتر است به سوی آن دعوت کرده (خداوند یا پیامبر اکرم ﷺ و یا همه انبیا و اولیا) و بهترین حافظ (همه عالمان دینی و پرهیزکاران)، آن را نگهداری و پاسداری کرده است، این دعوت‌کننده به تقوا، دعوت خویش را به گوش همگان رسانید، و پاسدار آن، در کار خود پیروز شد.

ای بندگان خدا! (بدانید) تقوای الهی، دوستان خدا را از ارتکاب گناهان بازداشته، و قلوبشان را قرین خوف و خشیت ساخته، تا آن‌جا که شب‌هایشان را بیدار، و روزهایشان را گرم و سوزان کرده است، آن‌ها (شب‌زنده‌دارند و روزه‌دار)، مشقت را به جای استراحت، و تشنگی را به جای سیرابی پذیرفته‌اند،

سرآمد زندگی را نزدیک می‌دانند، از این رو در انجام اعمال نیک شتاب دارند و آرزوهای دور و دراز را دروغ می‌شمردند، از این رو همواره پایان زندگی و مرگ را در نظر دارند.

شرح و تفسیر

برترین فضیلت انسان

امام علیه السلام بعد از مقدمه متین و محکم و حساب شده‌ای که در بخش اول این خطبه بیان فرمود، در این بخش به سراغ مهم‌ترین فضیلت انسان‌ها می‌رود که همان تقواست. نخست به آثار اخروی آن اشاره کرده، می‌فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می‌کنم که هم زاد و توشه (ی سفر آخرت) است و هم پناهگاه (در برابر عذاب الهی)، زاد و توشه‌ای که انسان را به مقصد می‌رساند، و پناهگاهی که او را (از خطرات) رهایی می‌بخشد»؛ (أَوْصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ: زَادٌ مُبْلَغٌ، وَمَعَادٌ مُنْجِحٌ).

بدیهی است که انسان در سفرهای طولانی و پرخطر و پرخطر نیاز به دو چیز دارد: زاد و توشه کافی و منزلگاه‌هایی که او را از خطرات حفظ کند.

همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ زاد و توشه تهیه کنید و بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است^۱ و در داستان یوسف علیه السلام هنگامی که او بر لب پرتگاه گناه قرار گرفت، از نیروی تقوا برای نجات خود استفاده کرد، قرآن می‌گوید: «قَالَ مَعَانَ اللَّهِ»؛ گفت: پناه می‌برم به خدا!^۲ و به راستی تقوا پناهگاهی است مطمئن و محکم، در برابر سیل خروشان

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. یوسف، آیه ۲۳.

هوای نفس و وسوسه‌های شیاطین و پناهگاهی است برای نجات از آتش دوزخ در قیامت و بهترین زاد و توشه‌ها برای این سفر پرخوف و خطر است.

سپس برای بیان اهمیت تقوا می‌افزاید: «دعوت‌کننده‌ای که سخنانش از همه نافذتر است به‌سوی آن دعوت کرده (اشاره به خداوند یا پیامبر اکرم ﷺ یا همه انبیا و اولیا) و بهترین نگهدارنده، آن را نگهداری و پاسداری کرده است (اشاره به همه پرهیزکاران و پیروان مکتب انبیا) آری، این دعوت‌کننده به‌سوی تقوا، دعوت خود را به گوش همگان رسانید و پاسدار آن در کار خود پیروز شد»؛ (دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ، وَوَعَاَهَا خَيْرٌ وَاِعٍ. فَأَسْمَعُ دَاعِيَهَا، وَفَازَ وَاعِيَهَا).

بعضی گفته‌اند: منظور از دعوت‌کننده به تقوا، ذات پاک خداوند و یا شخص پیغمبر اسلام ﷺ است که از سوی خدا سخن می‌گفت و منظور از پاسدار تقوا، علی عليه السلام است ولی بعید نیست که هر دو، مفهوم عامی داشته باشد که همه دعوت‌کنندگان راستین و بزرگوار به تقوا و پاسداران آن را شامل شود هر چند سرچشمه اصلی، ذات پاک خدا و پیامبر او عليه السلام و امام المتقین علی بن ابی طالب عليه السلام هستند.

سپس امام عليه السلام به آثار بسیار پرارزش تقوا در بندگان خاص خدا پرداخته و چنین می‌فرماید: «ای بندگان خدا! تقوای الهی، دوستان خدا را از ارتکاب گناهان بازداشته و قلب‌هایشان را قرین خوف و خشیت ساخته، تا آن‌جا که شب‌هایشان را بیدار و روزهایشان را گرم و سوزان کرده است»؛ (عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتٌ^۱ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مَحَارِمُهُ، وَالزَّمَّتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ، وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ^۲).

۱. «حمت» از ریشه «حمایت» به‌معنای بازداشتن و جلوگیری کردن است لذا به کسانی که از کسی در برابر

دشمنان و مخالفانش حمایت و دفاع می‌کنند حامی گفته می‌شود.

۲. «هواجر» جمع «هاجرة» به‌معنای وسط روز در هوای گرم و داغ است.

بدیهی است که دو تعبیر مذکور دربارهٔ روز و شب، دو تعبیر کنایی لطیف است و منظور شب‌زنده‌دارانی است که در دل شب به پا می‌خیزند و خواب را از خود دریغ داشته به راز و نیاز با پروردگار می‌پردازند و روزها را روزه می‌گیرند و به یاد خدا هستند.

این تعبیر، نشان می‌دهد که تقوای الهی سرچشمهٔ حرکت به‌سوی تمام خوبی‌ها و نیکی‌هاست چراکه وقتی انسان در درون خود احساس مسئولیت کند حرکت او به‌سوی اطاعت اوامر الهی و ترک معاصی آغاز می‌شود، و شب‌زنده‌داری‌ها و روزه‌گرفتن‌ها بخشی از آثار این خداترسی باطنی است که نامش تقوا است.

و در ادامهٔ سخن می‌افزاید: «آن‌ها (در طریق عبودیت پروردگار) مشقت را به‌جای راحتی، و تشنگی را به‌جای سیرابی پذیرفته‌اند، سرآمد زندگی را نزدیک می‌دانند به همین دلیل در انجام اعمال نیک شتاب دارند، و آرزوهای دور و دراز را دروغ می‌شمرند، از این‌رو همواره پایان زندگی و مرگ را در نظر دارند؛ (فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ^۱، وَالرِّيَّ^۲ بِالظَّمَاءِ؛ وَاسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَكَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حِطُّوا الْأَجَلَ).

آری، در آن هنگام که راحت‌طلبان خوش‌گذران، آلودهٔ انواع گناهان‌اند، آن‌ها برای نجات از گناه و انجام مسئولیت‌ها از آسایش چشم می‌پوشند، آن‌ها همچون فریفتگان دنیا نیستند که در دام آرزوهای دور و دراز گرفتار شوند و گذشتن ساعات و روزها و پایان عمر را به فراموشی بسپارند.

جمله‌های «فَبَادَرُوا» و «فَلَا حِطُّوا» در واقع نتیجه و معلول جمله‌های

۱. «نصب» به‌معنای رنج و تعب است.

۲. «الری» به‌معنای سیراب شدن آمده است.

«وَاسْتَقْرُبُوا» وَ «كَذَّبُوا» می باشد یعنی کسی که سرآمد عمر را نزدیک می بیند، به عمل می پردازد و کسی که آرزوها را تکذیب می کند به یاد مر است، البتّه تحمل ناراحتی های این جهان سبب آرامش و آسایش جاودان آنها می شود آن گونه که امام علیه السلام در جای دیگر می فرماید: «صَبِرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً؛ آنها (پرهیزکاران) ایام کوتاهی را شکیبایی کردند و این کار، راحتی طولانی برای آنها فراهم ساخت.»^۱

بخش سوم

ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَعَنَاءٍ، وَغَيْرِ وَعَبْرٍ؛ فَمِنَ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ، لَا تُخْطِئُ سِهَامُهُ، وَلَا تُؤَسِّي جِرَاحَهُ يَرْمِي الْحَيَّ بِالمَوْتِ، وَالصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ، وَالتَّاجِيَ بِالعَطْبِ آكِلٌ لَا يَشْبَعُ، وَشَارِبٌ لَا يَنْقَعُ. وَمِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ المَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَيَنْبِي مَا لَا يَسْكُنُ، ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلًا، وَلَا بِنَاءً نَقْلًا! وَمِنْ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى المَرْحُومَ مَعْبُوطًا، وَالْمَعْبُوطَ مَرْحُومًا؛ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلًّا، وَبُؤْسًا نَزَلًا. وَمِنْ غَيْرِهَا أَنَّ المَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ، وَلَا مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ سُورُورَهَا! وَأَظْمَأَ رِيئَهَا! وَأَضْحَى فَيئَهَا! لَا جَاءَ يُرَدُّ، وَلَا مَاضٍ يَرْتُدُّ فَسُبْحَانَ اللَّهِ، مَا أَقْرَبَ الْحَيِّ مِنَ المَيِّتِ لِلْحَاقِقِ بِهِ، وَأَبْعَدَ المَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ!

ترجمه

(آگاه باشید) دنیا سرای فنا، مشقت، دگرگونی و عبرت است. از نشانه‌های فناء آن این است که همچون تیراندازی ماهر، کمان را آماده ساخته (هرگز) تیرهایش به خطا نمی‌رود، و مجروحانش بهبودی نمی‌یابند. زندگان را هدف تیرهای مر و تندرستان را هدف بیماری، و نجات‌یافتگان را هدف هلاکت قرار می‌دهد. دنیا خورنده‌ای است که هرگز از خوردن (انسان‌ها) سیر نمی‌شود و نوشنده‌ای است که (از نوشیدن خون بشر) هیچ‌گاه عطش او فرو نمی‌نشیند. و از نشانه‌های درد و رنج دنیا این است که انسان اموالی را گردآوری می‌کند که هرگز نمی‌تواند آن را بخورد و مصرف کند، و بناهایی می‌سازد که هیچ‌گاه در

آن‌ها ساکن نمی‌شود، سپس از این جهان به سوی خدا می‌رود در حالی که نه مالی با خود می‌برد و نه خانه‌ای را همراه خویش منتقل می‌سازد.

و از نشانه‌های دگرگونی آن این است که آن کس که روزی مورد ترحم مردم بوده، روز دیگر مورد غبطه آن‌ها واقع می‌شود، و آن کس که مورد غبطه بود مورد ترحم قرار می‌گیرد، و این نیست مگر به دلیل زوال سریع نعمت‌ها و نزول ناگهانی بلاها.

و از نشانه‌های عبرت‌انگیز بودن آن این است که انسان در حالی که نزدیک است به آرزوهایش برسد ناگهان اجلش فرامی‌رسد و امیدش را قطع می‌کند، نه او به آرزو رسیده و نه آنچه مورد آرزوی اوست بقایی دارد.

سُبْحَانَ اللَّهِ! چه کمیاب است سرور و نشاط در این دنیا! و چه تشنگی زاست سیراب شدنش، و چه زود سایه‌هایش از میان می‌رود. نه آنچه قرار است رخ دهد، قابل پیشگیری است و نه آنچه گذشته است بازمی‌گردد.

سُبْحَانَ اللَّهِ! چقدر زندگان به مردگان نزدیک‌اند؛ چراکه به زودی به آن‌ها ملحق می‌شوند و چقدر مردگان از زندگان دورند، زیرا برای همیشه از آن‌ها جدا شده‌اند!

شرح و تفسیر

دگرگونی‌ها و عبرت‌ها

از آن‌جا که عامل مهم بی‌تقوایی، دنیاپرستی و خودباختگی در برابر زرق و برق جهان مادی است، امام علیه السلام به دنبال بحث تقوا سخن از بی‌اعتباری دنیا و ناپایداری و مصائب و رنج‌های آن می‌گوید، تا ریشه‌های بی‌تقوایی را بسوزاند، می‌فرماید: «(آگاه باشید که) دنیا سرای فنا، مشقت، دگرگونی و عبرت است»؛ (ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَعَنْاءٍ، وَغَيْرٍ وَغَيْرٍ).

به این ترتیب چهار ویژگی از ویژگی‌های دنیا را که تفکر در آن، انسان را با چهره واقعی دنیا آشنا می‌سازد، برمی‌شمرد و در عبارات بعد، به شرح یک، یک آن‌ها می‌پردازد و دقایق لطیفی درباره هر یک بیان می‌کند.

نخست به سراغ ویژگی فناپذیری دنیا می‌رود و می‌فرماید: «از نشانه‌های فنای دنیا این است که همچون تیراندازی ماهر، کمان را آماده ساخته و تیرهایش به خطا نمی‌رود، و مجروحانش بهبود نمی‌یابند!»؛ (فَمِنَ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ، لَا تُخْطِئُ سَهَامُهُ، وَلَا تُؤَسِّيُ جِرَاحُهُ).

چراکه کسی را از مر و پیری و ناتوانی و بیماری و درد و رنج، خلاصی نیست، لذا امام علیه السلام در شرح این جمله، چنین می‌فرماید: «دنیا زندگان را هدف تیرهای مر ، و تندرستان را هدف بیماری، و نجات‌یافتگان را هدف هلاکت قرار می‌دهد»؛ (يَوْمِي الْحَيِّ بِالْمَوْتِ، وَالصَّحِيحِ بِالسَّقَمِ، وَالنَّاجِيَ بِالْعَطَبِ^۳).

قدرتمندترین انسان‌ها سرانجام در دام مر گرفتار می‌شوند و سالم‌ترین‌ها روزی به بستر بیماری می‌افتند و پیروزمندان، گرفتار شکست و ناتوانی می‌شوند. آری، این طبیعت زندگی دنیا است و قانونی است که هیچ‌گونه استثنایی در آن راه ندارد و عجب این‌که همگان این را می‌دانند و می‌بینند، با این حال، دل به آن می‌بندند و بر آن تکیه می‌کنند و بدان مغرور می‌شوند.

سپس سخن خود را در توضیح فناپذیری دنیا با این جمله پایان می‌دهد: «دنیا

۱. «موتِر» از ریشه «تِر» بر وزن «خبر» به معنای زه کمان گرفته شده است و موتِر به معنای کسی است که کمان خود را زه کرده و برای تیراندازی آماده ساخته است. (توجه داشته باشید که کمان از دو قسمت تشکیل می‌یابد قسمت اول قوس فنرمانندی که به همین نام قوس نامیده می‌شد و قسمت دوم «زه» که معمولاً از روده حیوانات درست می‌شد و به صورت طناب باریک و محکمی بود و دو سر قوس را به هم پیوند می‌داد. هنگامی که تیر را روی زه می‌گذاشتند و آن را می‌کشیدند قوس کمی جمع می‌شد و هنگامی که رها می‌کردند به جلو پرتاب می‌گشت).

۲. «تَوْسِي» از ریشه «أَسُو» بر وزن «أَسَب» به معنای مداوا کردن و درمان زخم است.

۳. «عَطَب» به معنای هلاکت است.

خورنده‌ای است که هرگز از خوردن (انسان‌ها) سیر نمی‌شود و نوشنده‌ای است که (از نوشیدن خون بشر) هیچ‌گاه عطش او فرو نمی‌نشیند!؛ «أَكِلُ لَا يَشْبَعُ، وَشَارِبٌ لَا يَنْقَعُ»^۱.

امام علیه السلام با اوصاف هشت‌گانه‌ای که برای دنیا بیان کرده، فناپذیری آن را به روشن‌ترین وجه نشان داده است که هرکس به‌راستی در آن بیندیشد فنای دنیا را با تمام وجودش لمس می‌کند.

سپس امام علیه السلام به شرح و تفسیر عناء (درد و رنج) دنیا پرداخته، می‌فرماید: «از نشانه‌های درد و رنج دنیا این است که انسان اموالی را گردآوری می‌کند که هرگز نمی‌تواند آن را بخورد و مصرف کند، و بناهایی می‌سازد که هیچ‌گاه در آن‌ها ساکن نمی‌شود، سپس از این جهان به‌سوی خدا می‌رود در حالی که نه مالی با خود می‌برد و نه خانه‌ای را همراه خویش منتقل می‌سازد»؛ «وَمِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَيَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلًا، وَلَا بِنَاءً نَقَلَ».

آری، بسیاری از کسانی که ثروت فراوان می‌اندوزند ولی هرگز توفیق استفاده از آن را جز به مقدار کم نمی‌یابند و فراوان‌اند آن‌هایی که قصرها و کاخ‌ها برای خود می‌سازند و جز مدت کمی در آن ساکن نمی‌شوند و گاه حتی یک روز هم در آن سکونت اختیار نمی‌کنند و یا چنان‌که دیده‌ایم تنها مراسم مرگشان در آن خانه نو و پر زرق و برق برگزار می‌شود، سرانجام همه را می‌گذارند و می‌گذرند و تنها از مال دنیا یک کفن با خود می‌برند و گاه آن را نیز نمی‌برند و گاه لباسشان همان کفنشان است و خانه آن‌ها همان قبرشان می‌شود.

در حدیث جالب و پرمعنایی که مرحوم علامه مجلسی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده چنین می‌خوانیم: «كَمْ مِنْ غَافِلٍ يَنْسَجُ ثَوْبًا لِيَلْبَسَهُ وَإِنَّمَا هُوَ كَفَنُهُ وَيَبْنِي

۱. «نقع» از ریشه «نقع» بر وزن «نفع» به معنای سیراب کردن و سیراب شدن است.

بَيْتًا لَيْسَ كُنْهٌ وَإِنَّمَا هُوَ مَوْضِعُ قَبْرِهٖ؛ چه بسیار غافلانی که لباسی می‌بافند که آن را بپوشند در حالی که کفن آن‌ها می‌شود و خانه‌ای بنا می‌کنند که در آن ساکن شوند در حالی که قبر آن‌ها خواهد شد.^۱

سپس در شرح و تفسیر سومین ویژگی دنیا چنین می‌فرماید: «از دگرگونی‌های آن این است که آن کس که روزی مورد ترحم مردم بوده روز دیگر مورد غبطه آن‌ها واقع می‌شود، و آن کس که مورد غبطه بود، مورد ترحم قرار می‌گیرد و این نیست مگر به دلیل زوال سریع نعمت‌ها و نزول ناگهانی بلاها!؛ (وَمِنْ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا، وَالْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا؛ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلًّا^۲، وَوَسْأَ نَزَّلَ).

نه تنها در صفحات تاریخ، که در زندگی روزمره خود نیز بارها دیده‌ایم افرادی را که در اوج قدرت بودند و بسیار کسان آرزو می‌کردند بخشی از قدرت آن‌ها را داشتند، ولی ناگهان چنان سقوط کردند که همه به آن‌ها ترحم می‌نمودند و بالعکس افراد قابل ترحمی را به خاطر داریم که هرکس وضع آن‌ها را می‌دید به حال آن‌ها تأسف می‌خورد و گاه اشک می‌ریخت، ولی ناگهان به اوج قدرت صعود کردند و مورد غبطه و اعجاب همگان واقع شدند.

آری، تنها قارون نبود که یک روز چنان نمایش قدرت و ثروتی داد که دل‌های ظاهربینان بنی اسرائیل را پر از حسرت و آرزو کرد که ای کاش! به جای او بودند، اما فردای آن روز با یک زمین لرزه، چنان شکافی در دل خاک پیدا شد که او و تمام گنج‌هایش را در دل خود جای داد و آرزوکنندگان دیروز را به شکر الهی واداشت که چه خوب شد به جای او نبودند. آری! تاریخ، این‌گونه صحنه‌ها را بسیار به خود دیده است.

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۲، ح ۲۷؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۵۴.

۲. «زلّ» از ریشه «زلّ» بر وزن «حلّ» به معنای لغزیدن و سقوط کردن یا سریع گذشتن است.

شبانگه به دل قصد تاراج داشت سحرگه، نه تن سر، نه سر تاج داشت به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جای ماند، نی نادری^۱ و در تفسیر چهارمین ویژگی دنیا یعنی عبرت انگیز بودن آن می فرماید: «از نشانه‌های عبرت انگیز بودن آن این است که انسان در حالی که نزدیک است به آرزوهایش برسد ناگهان اجلس فرامی رسد و امیدش را قطع می کند، نه او به آرزو رسیده، و نه آنچه مورد آرزوی اوست باقی می ماند!»؛ (وَمِنْ عِبْرَتِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ. فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ، وَلَا مَوْمَلٌ يُتْرَكُ).

آری! گاهی انسان مقدمات زیادی برای رسیدن به مال و ثروت یا جاه و مقامی می چیند اما در لحظات آخر که به گرفتن نتیجه نزدیک و نزدیک تر می شود، ناگهان داس مر خرم عمر او را درو می کند و تمام نقشه‌های او نقش بر آب می شود حتی مال و مقامی که آرزوی آن را می کرد آن هم باقی و برقرار و جاویدان نمی ماند.

و در پایان این سخنان با اظهار تعجب از کسانی که فریفته چنین دنیای مملو از فنا و عناء و غیر و عبر می شوند می فرماید: «سبحان الله! چه کمیاب است سرور و نشاط در این دنیا! و چه تشنگی زاست سیراب شدنش! و چه زود سایه‌هایش از میان می رود، نه آنچه قرار است رُخ دهد قابل پیشگیری است و نه آنچه گذشته است باز می گردد»؛ (فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ سُورُهَا! وَأَظْمَأَ رِيَّهَا! وَأَضْحَىٰ فَيَتَّهَا! لَا جَاءَ يُرَدُّ، وَلَا مَاضٍ يَرْتَدُّ).

آری! لحظات سرور و شادمانی بسیار زودگذر است، همچون لحظات سیراب شدن از نعمتها و در سایه قدرت‌ها آرمیدن.

۱. به گفته احمد سهیلی خوانساری مصحح شاهنامه نادری تألیف محمد علی طوسی (فردوسی ثانی) این

اشعار از آن وی می باشد. (شاهنامه نادری، ص ۷).

۲. «ری» به معنای سیراب شدن است.

جمله «لَا جَاءَ يُرَدُّ، وَلَا مَاضٍ يَرْتَدُّ» ممکن است اشاره به انسان‌ها باشد که گروهی می‌آیند و هیچ‌کس قادر بر جلوگیری از آن‌ها نیست و گروهی از این جهان می‌روند و کسی توانایی بازگرداندن آن‌ها را ندارد.

و نیز می‌تواند اشاره به حوادث روزگار اعم از نیک و بد باشد که هیچ‌کس توانایی جلوگیری از آن‌ها را هنگامی که حتمی و قطعی باشند ندارد همان‌گونه که اموری که پشت می‌کند و دوران آن سپری می‌شود قابل بازگشت نیست. نه دوران کودکی در جوانی برمی‌گردد و نه دوران جوانی در پیری.

سپس با این جمله که تکمیل‌کننده جمله‌های سابق است این فراز را پایان می‌دهد، می‌فرماید: «سبحان الله! چقدر زندگان به مردگان نزدیک‌اند! چون به‌زودی به آن‌ها ملحق می‌شوند، و چقدر مردگان از زندگان دورند! چراکه برای همیشه از آن‌ها جدا شده‌اند»؛ (فَسُبْحَانَ اللَّهِ، مَا أَقْرَبَ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِ بِهِ، وَأَبْعَدَ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ لِإِنْقِطَاعِهِ عَنْهُ).

آری! فاصله مر و حیات به‌اندازه‌ای نزدیک است که در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا طَرَفْتُ عَيْنَايَ إِلَّا ظَنَنْتُ أَنْ شُفْرِي لَا يَلْتَقِيَانِ حَتَّى يَقْبِضَ اللَّهُ رُوحِي وَلَا رَفَعْتُ طَرْفِي وَظَنَنْتُ أَنِّي خَافِضَةٌ حَتَّى أُقْبِضَ وَلَا تَلَقَّمْتُ لُقْمَةً إِلَّا ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أُسَيِّغُهَا حَتَّى أُغْصَّ بِهَا مِنَ الْمَوْتِ؛ سوگند به کسی که جان محمد در دست قدرت اوست هرگز پلک‌های چشمان من به هم نخورد مگر این‌که فکر می‌کردم ممکن است پیش از آن‌که آن‌ها به‌روی هم آیند خداوند جان مرا بگیرد و هرگز چشم را ننگشودم مگر این‌که فکر می‌کردم ممکن است پیش از آن‌که آن را بر هم نهم قبض روح شوم و هرگز لقمه‌ای را فرو نبردم مگر این‌که فکر می‌کردم ممکن است گلوگیرم شود و مرا به مر بکشاند».^۱

۱. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۳۸؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۶، ح ۲۷.

کسانی که به ساختمان بدن انسان آگاه‌اند به‌خوبی می‌دانند که تا چه اندازه این فاصله نزدیک است، کافی است مقدار کمی از خون به‌صورت لخته درآید و راه رهای قلب یا مغز را بگیرد و به زندگی انسان در یک لحظه پایان دهد. کافی است لقمه غذایی که انسان می‌خورد، بر اثر پدیدآمدن اختلال کوچکی در گلو به‌جای این‌که به‌سوی معده سرازیر شود در راه دستگاه تنفس قرار گیرد و انسان را خفه کند. کافی است که یک شوک به انسان وارد شود و قلب او برای همیشه بایستد. در حوادث بیرون کافی است که زمین مختصر تکانی بخورد و در یک لحظه یک شهر آباد زیرورو شود یا طوفان و گردباد و سیلاب در چند دقیقه همه چیز را در کام خود فرو برد یا صاعقه‌ای از آسمان فرود آید و فرد یا گروهی را مبدل به خاکستر کند.

در حوادث روزمره زندگی ماشینی امروز نیز تصادفات، سقوط هواپیماها، آتش‌سوزی‌ها و انفجارها اموری غیر قابل اجتناب هستند همان اموری که در یک لحظه ممکن است زندگانی‌هایی را برای همیشه برچیند. آری! فاصله زندگی و مرگ بسیار کم است. ولی ازسویی دیگر فاصله مرگ و زندگی بسیار زیاد است. اگر تمام اطباء جهان جمع شوند و تمام وسایل پزشکی را آماده سازند، مردگان به حیات برنمی‌گردند همان‌گونه که نوزادان به شکم مادر باز نمی‌گردند و میوه‌ای که از شاخه درخت جدا شده به آن متصل نخواهد شد. یکی آن‌قدر نزدیک و دیگری آن‌قدر دور!

این سخن را با حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است پایان می‌دهیم؛ فرمود: «ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَنْسَاهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ، فَنَاءُ الدُّنْيَا وَتَصَرُّفُ الْأَحْوَالِ وَالْآفَاتُ الَّتِي لَا أَمَانَ لَهَا؛ سه چیز است که سزاوار است هیچ انسان عاقلی آن را فراموش نکند: فنای دنیا، و تغییر و دگرگونی حالات، و آفاتی که بی‌امان دامان انسان را می‌گیرد».^۱

بخش چهارم

إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرِّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ، وَلَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ذَوَابُّهُ. وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ. فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ، وَمِنَ الْعَيْبِ الْخَبْرُ. وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَزَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَزَادَ فِي الدُّنْيَا: فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَاحَ وَمَزِيدٍ خَاسِرٍ! إِنَّ الدَّيْءَ أَمْرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الدَّيْءِ نَهَيْتُمْ عَنْهُ. وَمَا أَجَلَ لَكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ فَذَرُّوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ، وَمَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ. قَدْ تَكْفَلْ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَأَمْرْتُمْ بِالْعَمَلِ؛ فَلَا يَكُونَنَّ الَمْ ضَمُونٌ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنَ الَمْفُرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ، مَعَ أَنَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ اعْتَرَضَ السُّكُّ، وَدَخَلَ الْيَقِينُ، حَتَّىٰ كَأَنَّ الدَّيْءَ ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ، وَكَأَنَّ الدَّيْءَ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ، وَخَافُوا بَعْتَهُ الْأَجَلَ، فَإِنَّهُ لَا يُرْجَىٰ مِنْ رَجْعَةِ الْعُمُرِ مَا يُرْجَىٰ مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ. مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِي عَدَا زِيَادَتُهُ، وَمَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ

ù / âB-°A ¼a F °A, \BA½]B°A TÄ] n
/¼ -v ½ TE A; U-U , UÜB

ترجمه

(بدانید!) چیزی بدتر از شرّ نیست مگر کیفر آن، و چیزی بهتر از نیکی نیست مگر پاداش آن، و همه چیز دنیا شنیدنش مهم‌تر از دیدن آن است در حالی که

همه چیز آخرت دیدنش از شنیدنش مهم تر است. حال که چنین است می بایست شنیدن (حقایق مربوط به آخرت از زبان پیامبران و اولیای خدا)، شما را از دیدن (آن حقایق)، و خبر (های آنان) شما را از مشاهده حقایق پنهانی بی نیاز سازد. بدانید! آنچه از دنیا کاسته شود و به آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت کم شود و به دنیا افزوده گردد، چه بسا کاستی هایی که سود به همراه دارد و چه بسا افزایش هایی که زیان بار است.

آنچه به آن مأمور شده اید (و برای شما مجاز است) از آنچه از آن نهی شده اید گسترده تر است و آنچه برای شما حلال است بیشتر از آن است که بر شما حرام شده، پس کم را به خاطر زیاد ترک گوئید و محدود را به خاطر آنچه گسترده است رها سازید.

(بدانید!) خداوند روزی را برای شما تضمین کرده و شما را به انجام واجبات امر فرموده، بنابراین نباید نسبت به آنچه برای شما تضمین شده در برابر آنچه بر شما واجب گردیده است کوشاتر باشید، به خدا سوگند آن چنان (در این موضوع برای شما مردم) شک و تردید با یقین به هم آمیخته که گویی آنچه تضمین شده (تحصیل رزق)، بر شما فرض شده، و آنچه واجب گردیده (انجام اوامر الهی)، از شما برداشته شده است.

پس در عمل (به نیکی ها) مبادرت ورزید و از فرارسیدن ناگهانی سرآمد عمر بترسید، زیرا امیدی به بازگشت عمر نیست، آن گونه که امید به بازگشت روزی هست، آنچه امروز از روزی ها از دست می رود ممکن است فردا به دست آید ولی آنچه دیروز از عمر گذشته است امروز امیدی به بازگشتش نیست.

(آری) امید، همراه آینده است و نومیدی همراه آنچه گذشته، «بنابراین آن چنان که شایسته است تقوای الهی را پیشه کنید و کاری کنید که جز با ایمان از دنیا نروید».

شرح و تفسیر

این قدر برای دنیا دست و پا نزنید!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، که آخرین بخش آن است به دنبال ایجاد شدن آمادگی‌های لازم در مخاطبین به وسیله بخش‌های پیشین، یک سلسله اندرزهای بسیار سودمند و بیدارگر را بیان فرموده که اگر انسان درست در آن بیندیشد، یک نسخه سعادت و خوشبختی و نجات است؛ می‌فرماید: «چیزی بدتر از شر نیست، مگر کیفر آن، و چیزی بهتر از نیکی نیست مگر پاداش آن»؛ (إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ، وَلَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ).

انسان به‌طور طبیعی از شر و بدی فرار می‌کند و به‌سوی نیکی جذب می‌شود و جلب منفعت و دفع مضرّت در نهاد هر انسانی وجود دارد، امام علیه السلام با استفاده از این امر فطری، مخاطبان را به اطاعت از خداوند و پرهیز از گناه و عصیان دعوت می‌کند و می‌فرماید: بدترین بدها، همان کیفر الهی در برابر گناهان است، و بهترین نیکی‌ها همان پاداش الهی در برابر اطاعت است.

روشن است که منظور از شرّ و خیر (به قرینه عقاب و ثواب) معصیت و اطاعت است ولی اگر عقاب و ثواب را به‌معنای وسیع‌تری بگیریم که مجازات‌ها و پاداش‌های تکوینی (یعنی مکافات و برکات اعمال در دنیا) را نیز شامل شود، شرّ و خیر معنای گسترده‌تری پیدا خواهد کرد.

در تعبیر دیگری از همان بزرگوار در کلمات قصار می‌خوانیم: «فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ؛ انجام‌دهنده کار نیک از آن کار، بهتر است و انجام‌دهنده کار بد از آن کار بدتر»^۱.

در دیدگاه اول، امام علیه السلام به نتایج، نظر فرموده است و در دیدگاه دوم به اسباب و علل. به یقین انجام‌دهنده کار نیک و بد غالباً آنچه در دل دارد بیش از آن است

که انجام می دهد زیرا اسبابش را فراهم نمی بیند. از سوی دیگر نتایج اعمال، ماندگار است در حالی که اعمال از بین می رود و این، دلیل برتری نتایج بر خود اعمال است.

و در همین باره، امام علیه السلام به نکته مهم دیگری اشاره می کند و می افزاید: «همه چیز دنیا شنیدنش مهم تر از دیدن آن است در حالی که همه چیز آخرت، دیدنش از شنیدنش مهم تر است!»؛ (وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَكْبَرُ مِنْ عِيَانِهِ، وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَكْبَرُ مِنْ سَمَاعِهِ).

این یک واقعیت است که مواهب مادی همچون سراب است؛ از دور جلوه خاصی دارد ولی هنگامی که انسان به آن می رسد مطلب ارزشمندی نمی یابد، قصرها و کاخها، ثروتها و قدرتها، لذات و خوشیها همه دورنمای خوبی دارند ولی هنگامی که انسان به آن می رسد و مشکلات آن را می بیند گاه به شدت وحشت کرده و آرزو می کند که ای کاش هرگز به آن نرسیده بود.

این در حالی است که درباره نعمت های گسترده خداوند در قیامت می خوانیم: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ بِقَلْبِ بَشَرٍ؛ من برای بندگان خود نعمتهایی آماده کرده ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به فکر انسانی خطور نکرده است».^۱ حتی گاه انسان لذاتی را در لحظات خاصی از مناجات با پروردگار و احساس قرب او در این دنیا می چشد که با هیچ زبان و بیانی قابل توصیف نیست.

و در ادامه این سخن اضافه می کند: «حال که چنین است می بایست شنیدن (حقایق مربوط به آخرت از زبان پیامبران و اولیای خدا)، شما را از دیدن (آن حقایق)، و خبر (های آنان) شما را از مشاهده حقایق پنهانی بی نیاز سازد»؛ (فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ، وَمِنَ الْعَيْبِ الْخَبْرُ).

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۱، ح ۱۶۸.

بدیهی است که تا انسان در زندان تن و در خانه تنگ و تاریک دنیا قرار دارد نمی‌تواند جهان بیرون از آن را بنگرد، از این رو چاره‌ای جز این نیست که برای درک اوضاع و شرایط آخرت به خبررسانی این بزرگواران قناعت کند.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به دو مطلب کاملاً منطقی برای تشویق به انجام نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها می‌پردازد، می‌فرماید: «بدانید که آنچه از دنیا کاسته شود و به آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت، کم و به دنیا افزوده شود، چه بسا کاستی‌هایی که سود به همراه دارد و چه بسا افزایش‌هایی که زیان‌بار است!»؛ (وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَزَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِّمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَزَادَ فِي الدُّنْيَا: فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَمَزِيدٍ خَاسِرٍ!).

این همان چیزی است که در قرآن مجید اشارات روشنی به آن شده است. در یک جا می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ»؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یک صد دانه باشد.^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...»؛ خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد.^۲

بنابراین، اموال و عمرها و امکاناتی که در مسیر آخرت به کار گرفته می‌شود گرچه در ظاهر چیزی از دنیا را می‌کاهد ولی در واقع گاه صدها برابر بر پاداش آخرت می‌افزاید و به عکس، اگر انسان چیزی از آخرت خویش را بکاهد و به اصطلاح از دین و ایمان خود، مایه بگذارد تا به دنیا برسد بهای سنگینی در برابر متاع ناچیزی پرداخته است. قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ

۱. بقره، آیه ۲۶۱.

۲. توبه، آیه ۱۱۱.

وَأَيْمَانِهِمْ تَمَنَّا قَلِيلًا أَوْلِيكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ؛ کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را (به نام مقدس او) به بهای ناچیزی می فروشند بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت.^۱

آیا هیچ انسان عاقلی حاضر می‌شود معاوضهٔ پرسود اول را ترک گوید و معاوضهٔ زیان‌بار دوم را طالب باشد؟!

در بیان دوم می‌فرماید: «آنچه به آن مأمور شده‌اید (و برای شما مجاز است) گسترده‌تر از آن چیزی است که از آن نهی شده‌اید و آنچه برای شما حلال شده بیشتر از آن چیزی است که بر شما حرام گردیده، پس کم را به خاطر زیاد ترک گوئید و محدود را به خاطر آنچه گسترده است رها سازید!»؛ (إِنَّ الَّذِي أُمِرْتُ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهَيْتُمْ عَنْهُ. وَمَا أَحَلَّ لَكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ. فَذَرُّوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ). منظور از امر در «الَّذِي أُمِرْتُ بِهِ» آنچه به آن امر شده‌اید» در این جا به اصطلاح، امر در مقابل حَظْر است، یعنی آنچه برای شما مجاز شمرده شده نسبت به گناهان، بسیار بیشتر و گسترده‌تر است؛ چنان نیست که ترک گناه شما را در فشار قرار دهد، بلکه مسیر وسیعی در مقابل شما برای رسیدن به دین و دنیا وجود دارد. به یقین اگر گناهان را شماره کنیم - به خصوص گناهان کبیره را - به عدد محدودی می‌رسیم اما اگر آنچه را که شرع مقدس مجاز شمرده است ملاحظه کنیم دایرهٔ بسیار وسیع‌تری در برابر خود می‌بینیم. همین‌طور در مورد حلال و حرام، غذاهای حلال در مقابل غذاهای حرام بسیار بیشتر است، معاملات حلال در مقایسه با معاملات حرام افزون‌تر است، زنانی که ازدواج با آن‌ها حلال است نسبت به زنانی که ازدواج با آن‌ها حرام است، بسیار بیشترند^۲؛

۱. آل عمران، آیه ۷۷.

۲. در حقیقت جمله «ان الَّذِي أُمِرْتُ بِهِ...» اشاره به «احکام خمسة تکلیفیه» است و جمله «ما احل لكم...»

بنابراین اطاعت فرمان خدا و رعایت حلال و حرام، انسان را در تنگنا قرار نمی‌دهد و این دروابع پاسخی است برای آن‌ها که دین خدا را مجموعه‌ای از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها می‌پندارند.

به این ترتیب، امام علیه السلام همگان را تشویق می‌کند تا گناهان و محرّمات را که تعدادشان محدود است رها سازند و در جاده وسیع حلال و مباح گام نهند و مطمئن باشند که مشکلی نه در زندگی مادی و نه در زندگی معنوی آن‌ها به وجود نخواهد آمد.

دروابع این اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد.^۱ و در حدیث شریف نبوی می‌خوانیم: «بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ؛ مِنْ بَيْنِ خَالصٍ وَ آسَانِ مَبْعُوثِ شَدَمٍ».^۲

در جای دیگر می‌خوانیم: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ * إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»؛ پس از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما روزی داده است بخورید؛ و شکر نعمت خدا را به جا آورید اگر او را می‌پرستید * خداوند، تنها مردار، خون، گوشت خوک و حیوانی را که با نام غیر خدا ذبح شده بر شما حرام کرده است».^۳

و از آن‌جا که تلاش برای معاش و حرص و آز برای تحصیل روزی، یکی از عوامل مهم غفلت و بیگانگی از انجام فرایض الهی و پرداختن به خودسازی

→ ناظر به «احکام وضعیه» می‌باشد؛ بنابراین دلیلی ندارد که ما این دو جمله را مترادف و تأکید یکدیگر بدانیم آن‌گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه ذکر کرده‌اند.

۱. حج، آیه ۷۸.

۲. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۶۴، ح ۳.

۳. نحل، آیات ۱۱۴ و ۱۱۵.

و تهذیب نفس است، امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته دقیقی اشاره کرده، می‌فرماید: «(بدانید) خداوند روزی را برای شما تضمین کرده و شما را به انجام واجبات امر فرموده، بنابراین نباید نسبت به آنچه برای شما تضمین شده، در برابر آنچه بر شما واجب گردیده است کوشاتر باشید»؛ (قَدْ تَكْفَلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَأُمِرْتُمْ بِالْعَمَلِ؛ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلْبُهُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ).^۱

و به عبارت روشن‌تر، دو چیز در برابر ما وجود دارد: یکی تحصیل روزی است و دیگری انجام فرایض الهی. اولی را خداوند برای ما تضمین فرموده و دومی را بر عهده ما گذاشته است؛ بنابراین تمام همّت ما باید مصروف دومی شود در حالی که قضیه برعکس است و بسیاری از مردم تمام تلاش و کوشش و دقت و فکر خود را به صورت حریصانه‌ای صرف تحصیل معاش می‌کنند و وظایف اصلی انسانی و الهی خود را به دست فراموشی می‌سپارند.

سپس در ادامه این سخن می‌فرماید: «به خدا سوگند! آن‌چنان (در این موضوع برای شما مردم) شک و تردید حاصل شده و با یقین به هم آمیخته که گویی آنچه تضمین شده (تحصیل رزق)، بر شما فرض شده، و آنچه واجب گردیده (انجام اوامر الهی)، از شما برداشته شده است»؛ (مَعَ أَنَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ اِعْتَرَضَ الشَّكُّ، وَدَخَلَ^۲

۱. اگرچه جمعی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که «طَلْبُهُ» در جمله بالا نایب فاعل «المضمون» نیست و نایب فاعل آن «رزق» است که در جمله‌های سابق آمد، ولی با کمی دقت روشن می‌شود که این مطلب هماهنگی دو جمله فوق را (المضمون لکم... المفروض علیکم) بر هم می‌زند و هماهنگی این دو جمله ایجاب می‌کند که «طلب» و «عمل» هر دو نایب فاعل باشند یکی برای «المضمون» و دیگری برای «المفروض» بنابراین معنای جمله چنین می‌شود: «نباید چیزی که خداوند طلب (و تحصیل) آن را برای شما تضمین کرده بر چیزی که عملش بر شما واجب شده است، نزد شما برتری داشته باشد». (به تعبیر دیگر، طلب در این جا به معنای تحصیل و فراهم کردن روزی از ناحیه خداست).

۲. «دخل» از ریشه «دخل» در این‌گونه موارد به معنای فاسد شدن داخل چیزی است و «دخل» بر وزن «دغل» به معنای امور فاسدی است که به درون انسان وارد می‌شود و به عقل یا جسم او آسیب می‌رساند و گاه واژه مدخول، به افراد دیوانه یا سبک مغز اطلاق می‌گردد.

الْبَيِّنُ، حَتَّىٰ كَأَنَّ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ، وَكَأَنَّ الَّذِي قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ).

آنچه در این جملات آمده شبیه چیزی است که مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام در مقایسه طلب علم و طلب مال بیان فرموده است. در حدیثی از آن حضرت می‌خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ اإَعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ، أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَمِنَهُ وَسَيَفِي لَكُمْ وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ؛ ای مردم! بدانید، کمال دین، فرا گرفتن دانش و عمل به آن است. آگاه باشید! دانش آموختن، از طلب مال، بر شما واجب‌تر است، چراکه مال تقسیم و برای شما تضمین شده و خداوند عادل آن را در میان شما قسمت کرده و ضمانت فرموده و به‌زودی برای شما وفا می‌کند، ولی علم، به اهلش سپرده شده و شما مأمور شده‌اید، از اهلش آن را فراگیرید پس لازم است آن را طلب کنید.»^۱ شک نیست که منظور از عبارات فوق، این نیست که مردم فعالیت‌های مثبت اقتصادی خود را متوقف کنند و تلاش برای زندگی آبرومندانه را کنار بگذارند و یا برنامه‌های اقتصادی جامعه تعطیل شود یا به‌کندی گراید بلکه هدف این است که از حرص و آز و دنیاپرستی و افزون‌طلبی که انسان را از علم و دانش و معنویت دور می‌سازد بازایستند.

در ادامه این سخن برای یک نتیجه‌گیری منطقی و روشن امام علیه السلام ساعات عمر و روزی‌ها را با یکدیگر مقایسه کرده، می‌فرماید: «حال که چنین است در عمل (به نیکی‌ها) مبادرت ورزید و از فرارسیدن ناگهانی سرآمد عمر بترسید، زیرا امیدی به بازگشت عمر نیست آن‌گونه که امید به بازگشت روزی هست، آنچه

۱. کافی، ج ۱، باب فرض العلم و وجوب طلبه، ص ۳۰، ح ۴.

امروز از روزی‌ها از دست می‌رود ممکن است فردا افزوده شود ولی آنچه دیروز از عمر گذشته است امروز امیدی به بازگشتش نیست!؛ (فَبَادِرُوا الْعَمَلَ، وَخَافُوا بَعْتَةَ الْأَجَلِ، فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرَّزْقِ. مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرَّزْقِ رُجِي غَدًا زِيَادَتُهُ، وَمَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ). آری! «امید، همراه آینده است و نومی‌دی همراه آنچه گذشته!؛ (الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي، وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي).

به‌راستی این منطق بسیار روشن و گویایی است که ساعات عمر به هیچ قیمتی قابل بازگشت نیست در حالی که متاع دنیا و مواهب آن در هر شرایطی قابل بازگشت و جبران است. بنابراین عقل و خرد می‌گوید که انسان باید درباره چیزی که قابل بازگشت نیست سخت‌گیر و حساس باشد، نه اموری که اگر امروز از دست رفت فردا ممکن است به دست آید در حالی که غالب مردم برخلاف این اصل اساسی گام برمی‌دارند؛ با از دست رفتن کمی از دنیایشان فریادشان به آسمان بلند می‌شود در حالی که برای از دست رفتن روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌های عمرشان، کمتر تأسف می‌خورند و این عجیب است. و این‌که می‌بینیم امام علیه السلام در این خطبه و خطبه‌های دیگر بارها روی این مطلب یا شبیه آن تأکید می‌کند به همین دلیل است.

در حدیثی از امام سجاده علیه السلام می‌خوانیم که شخصی نزد آن حضرت آمد و از وضع زندگی خود شکایت کرد (گویا گرفتار زرق و برق دنیا بود) امام علیه السلام فرمود: «بیچاره فرزندان آدم، در هر روز گرفتار سه مصیبت می‌شوند که هیچ‌کدام مایه عبرت آن‌ها نمی‌شود، حال آن‌که اگر عبرت می‌گرفتند مصائب دنیا بر آن‌ها آسان می‌شد، مصیبت اول این‌که هر روز که می‌گذرد بخشی از عمر آن‌ها کم می‌شود (ولی برای آن تأسف نمی‌خورند) و اگر مقداری از مالشان کم شود

۱. «بغتة» و «بغت» بر وزن «وقت» به معنای چیزی است که ناگهانی رخ می‌دهد.

غمگین می‌گردند در حالی که درهم (و دینار) جانشین دارد ولی عمر هرگز بر نمی‌گردد. دوم این که هر روز از رزق خود استفاده می‌کند رزقی که اگر حلال باشد باید حساب آن را پس بدهند و اگر حرام باشد کیفر می‌بینند. سپس فرمود: مصیبت سوم از این‌ها بزرگتر است. عرض کردند: مصیبت سوم چیست؟ فرمود: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُمَسِّي إِلَّا وَقَدْ دَنَا مِنَ الْآخِرَةِ مَرَحَلَةً لَا يَدْرِي عَلَى الْجَنَّةِ أَمْ عَلَى النَّارِ؛ هر روز که غروب می‌شود یک منزل به آخرت نزدیک‌تر شده‌اند و نمی‌دانند به بهشت نزدیک‌تر شده‌اند یا به دوزخ».^۱

مولانا رحمته در پایان خطبه با استفاده از یکی از آیات قرآن، همه مخاطبان خود را چنین اندرز می‌دهد؛ می‌فرماید: «بنابراین، آن‌چنان‌که شایسته است تقوای الهی پیشه کنید، و کاری کنید که جز با ایمان از دنیا نروید»؛ (فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

قرآن مجید می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.^۲

نکته‌ها

۱. دورنمایی فریبنده ولی از نزدیک، وحشتناک!

مواهب دنیای مادی و زرق و برق این جهان از دور بسیار دل‌انگیز است، اما هنگامی که انسان به آن می‌رسد بسیار در نظرش کوچک می‌شود و گاه نگران‌کننده و وحشتناک.

مثلاً انسان از دور زندگی شاهان را می‌بیند و گمان می‌برد که اگر روزی بر تخت سلطنت تکیه کند جهان به کام اوست و شاهد سعادت و خوشبختی را در

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۰، ح ۲۱.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۲.

آغوش گرفته است، اما هنگامی که به آن می‌رسد می‌بیند حدّ اقل سه چیز از مهم‌ترین مواهب حیات را از دست داده است: نخست، امنیت؛ او در آن حال باید از نزدیک‌ترین نزدیکانش بترسد و دائماً مراقب اطراف خویش باشد حتی در کاخ خود و در اتاق خواب خود در امنیت نیست، زیرا در طول تاریخ، بسیاری از شاهان به دست نزدیکانشان کشته شده‌اند.

دوم، آزادی را نیز از دست داده، مثلاً او هرگز نمی‌تواند مانند افراد عادی با زن و فرزند خود به تفریح برود و نفس آزادی بکشد یا در مجلس میهمانی بستگان و دوستان با آزادی شرکت کند.

سومین موهبتی که از دست می‌دهد فراغت بال است او همیشه گرفتار و مشغول است و لحظه‌ای آرام ندارد. بعضی از رؤسای جمهور را به خاطر داریم که با صراحت می‌گفتند هیچ شبی خواب آرام نداشتند و چندین مرتبه پیشخدمت‌های مخصوص، آن‌ها را برای اطلاع از حوادثی که در گوشه و کنار جهان رخ می‌داد از خواب بیدار می‌کردند تنها زمانی طعم خواب راحت را چشیدند که دوران ریاست آن‌ها پایان گرفت.

در مثال دیگر، انسان دورنمای زندگی ثروتمندان بزرگ را می‌بیند و گمان می‌برد کسی از آن‌ها خوشبخت‌تر نیست اما اگر روزی به آن برسد می‌بیند تنها مقدار کمی از آن ثروت در زندگی او قابل جذب است و بقیه بار سنگینی بر دوش اوست.

نگهداری و مراقبت از آن، کار بسیار دشواری است. دشمنی‌ها و حسادت‌هایی که به خاطر ثروتش، دامن او را می‌گیرد کابوس‌های وحشتناک است و به این ترتیب همان‌گونه که مولا علیه السلام در تعبیر زیبا و رسایش در این خطبه فرموده، همه چیز دنیا شنیدنش مهم‌تر از دیدن آن است و به عکس، آخرت، سزایی است که به گفته پیامبران صادق علیهم السلام و اولیای خدا دیدنش بسیار برتر از شنیدنش می‌باشد با این حال آیا هیچ عاقلی آخرت را با دنیا معاوضه می‌کند؟

آری! اگر انسان، مقامات مادی و ثروت‌های این جهان را برای این بطلبد که خدمتی به خلق خدا کند و به تعبیر قرآن در خطاب به قارون ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾^۱ در آنچه خدا به او داده است سرای آخرت را بطلبد و تمام مشکلات و عوارض آن را پذیرا شود، حساب دیگری خواهد بود.

در حدیثی می‌خوانیم: یکی از یاران امام صادق علیه السلام ضمن اظهار ناراحتی عرض کرد: به خدا سوگند! ما طالب دنیا هستیم و آن را دوست داریم. امام علیه السلام فرمود: (بگو ببینم) با (اموال) دنیا چه می‌کنی؟ عرض کرد: وسایل زندگی خودم و فرزندانم را فراهم می‌کنم، با آن صلۀ رحم به جا می‌آورم، به نیازمندان صدقه می‌دهم و حج و عمره به جا می‌آورم. فرمود: «لَيْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْيَا، هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ؛ این طلب دنیا نیست، طلب آخرت است».^۲

۲. دنیا و دیدگاه‌های مردم

همه می‌دانند که زندگی این جهان برای کسی جاودان نیست، با چشم خود کودکان را می‌بینند که در مدت کوتاهی، جوان و جوانان پیر و پیران راهی جهان دیگر می‌شوند.

صفحات ترحیم روزنامه‌ها همه شب در مقابل چشمان ماست، هر شب آگهی مر عزیزانی را می‌بینیم که بستگان و دوستانشان برای آن‌ها به سو نشستند، به‌خصوص در عصر ما که فاصله مر و زندگی از هر زمان دیگری کوتاه‌تر شده است، ناگهان هواپیمایی سقوط می‌کند و هر قطعه‌ای از گوشت بدن سرنشینان آن به گوشه‌ای از کوه و صحرا پرتاب می‌شود. حوادث دیگر هم‌روزه در جاده‌ها

۱. قصص، آیه ۷۷.

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۲، باب استحباب جمع المال من حلال، ص ۱۹، ح ۳.

مر و میر می آفریند، حتی کشته شدگان حوادث و سایل نقلیه شهرهای بزرگ
بیش از کشته شدگان یک جنگ است.

از این گذشته، همین زندگی چند روزه، آمیخته با انواع درد و رنج هاست،
کافی است سری به بیمارستان‌ها بزنیم تا کودکان و جوانان و پیرانی را ببینیم که با
انواع بیماری‌ها دست به گریبان‌اند و ناله می‌کنند. سری به زندان‌ها بزنیم
و افرادی را که به دلایل مختلف مانند مظالم و ستم‌ها، اشتباهات و خطاها،
هوی پرستی‌ها و خودخواهی‌ها در بند هستند از نزدیک مشاهده کنیم.

ولی با این حال غالب مردم می‌کوشند همه این مسائل را به فراموشی بسپارند
و آرامش کاذبی از این طریق به دست آورند. آرامشی همچون آرامش پرنده‌ای که
سر خود را در برف فرو کرده و خیال می‌کند چون او صیاد را نمی‌بیند، صیاد او را
نمی‌بیند. غافل از این که صیاد او را می‌بیند و به زودی گلویش را می‌فشارد.

امام امیرمؤمنان علی علیه السلام برای از میان بردن این غفلت و فراموشی مرگبار، در
جای جای خطبه‌های نهج‌البلاغه هشدارهای عجیبی می‌دهد و از راه‌های
مختلف افکار خفته را بیدار می‌سازد.

گاه می‌فرماید: دنیا دار فنا و عناء و غیر و عبر است (سرای نیستی و رنج
و دگرگونی و عبرت‌هاست).

گاه آمیخته بودن زندگی دنیا را با انواع مشکلات یادآور می‌شود.

گاه نزدیکی فاصله مر و زندگی را به خاطر می‌آورد.

گاه توجه را به این حقیقت جلب می‌کند که ساعات عمر بازگشتی ندارد در
حالی که مواهب مادی دیگر، همه قابل جبران است و به‌راستی اگر انسان حدّ اقل
هفته‌ای یک بار مروری بر بعضی از این خطبه‌ها کند هرگز گرفتار آن غفلت
مرگبار نمی‌شود.

۳. چگونه در مواهب دنیا سعادت آخرت را بجوییم؟

گاه انسان دنیا را برای اشباع هوا و هوس‌ها، برتری‌جویی، واستثمار و استعمار دیگران می‌طلبد.

و گاه برای رفاه در حدّ معقول.

و گاه برای فراهم آوردن امکانات جهت خدمت به دیگران.

و گاه برای تقویت پایه‌های اقتصاد جامعه اسلامی و مجد و عظمت و سربلندی آن و نفی هرگونه وابستگی به دیگران و در یوزگی از آنان.

بدیهی است که این اهداف کاملاً مختلف و با هم متفاوت است.

اولی گرفتار زشت‌ترین صفات انسانی است، دومی به سوی اهداف مباح و بهره‌گیری از نعمتهای الهی حرکت می‌کند، سومی عبادتی کم‌نظیر دارد و چهارمی بهترین خدمات انسانی و اسلامی را انجام می‌دهد، و آنچه در خطبه مورد بحث و احادیث معصومین علیهم‌السلام و حتی قرآن مجید در مذمت دنیا آمده است در واقع اشاره به گروه اول است و همان است که «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» و سرچشمه تمام گناهان شمرده شده، و هرکس گرفتار آن شود بدبختی دنیا و آخرت را برای خود خریده است.

بنابراین مبادا نکوهش دنیا و دنیاپرستان به این معنا تفسیر شود که اسلام مردمی فقیر و جامعه‌ای بینوا را می‌پسندد و به آن توصیه می‌کند.

آنچه گفته شد، دقیقاً در روایات اسلامی آمده است، در یک جا می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّينَارَ وَالدَّرْهَمَ؛ کسی که درهم و دینار را بپرستد، رانده شده از راه خداست رانده شده از راه خداست».^۱

عالم بزرگوار، مرحوم صدوق در تفسیر این حدیث می‌گوید: «يَعْنِي بِهِ مَنْ يَمْنَعُ زَكَاتَ مَالِهِ وَيَبْخُلُ بِمَوَاسَاتِ إِخْوَانِهِ فَيَكُونُ قَدْ آثَرَ عِبَادَةَ الدِّينَارِ وَالدَّرْهَمِ

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۰، ح ۱۳.

عَلَى عِبَادَةِ خَالِقِهِ؛ مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی است که حق نیازمندان و زکات مال را نمی‌پردازد و از مواسات و کمک به برادران دینی بخل می‌ورزد، از این جهت عبادت دینار و درهم را بر عبادت خدا مقدم داشته است.^۱

در جای دیگر می‌خوانیم که علی علیه السلام با آن زهد و تقوای بی‌نظیر به این مسئله افتخار می‌کند که در دوران حکومت او تمام مردم کوفه از زندگانی مطلوب و قابل قبولی برخوردار بودند، می‌فرماید: «مَا أَصْبَحَ بِالْكَؤُفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا، إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنْزِلَةً لَيَأْكُلُ الْبُرَّ وَيَجْلِسُ فِي الظِّلِّ وَيَشْرِبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ؛ تمام مردم کوفه دارای زندگی مرفهی هستند، کمترین آن‌ها از گندم استفاده می‌کند (توجه داشته باشید که نان جو خوراک فقیران بود) و خانه و سرپناهی دارد و از آب آشامیدنی گوارایی (آب فرات) استفاده می‌کند».^۲



۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۰، ح ۱۳.

۲. همان، ج ۴۰، ص ۳۲۷، ح ۹.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الاسْتِسْقَاءِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است
دعایی است برای طلب باران^۱

بخش اول

صفحه ۵۹۹

«Aç a°A ù Ro d U ,B MjAS ½B ,Bà nERoIôA ,B°B S eB ,BÄUÄ½ ù jjj o T°SA a ½ ,Bj E aA °BXqA\ AS \ Å ,Bé M½»

۱. سند خطبه:

از کسانی که این خطبه را قبل از سید رضی نقل کرده‌اند مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه است که در آداب نماز باران، آن را با تفاوت فراوانی آورده است و اضافاتی دارد که نشان می‌دهد سید رضی آنچه را در نهج البلاغه آمده، از آن خطبه گزینش کرده است. من لا یحضره الفقیه، باب صلاة الاستسقاء، ج ۱، ص ۵۳۵، ح ۱۵۰۱. مرحوم شیخ طوسی نیز در تهذیب الاحکام، ج ۳، خطبه الاستسقاء، ص ۱۵۴، ح ۳۲۸ و در مصباح المتهدجد، ج ۲، ۵۲۹ در آداب نماز استسقا آن را نقل کرده که با نقل سید رضی در نهج البلاغه تفاوت‌هایی دارد و نشان می‌دهد شیخ منبع دیگری در اختیار داشته است. از دانشمندان اهل سنت نیز زمخشری در کتاب ربیع الأبرار، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۵۴ بخشی از این خطبه را آورده و نهایتاً ابن اثیر نیز در چندین جا به لغات پیچیده این خطبه و تفسیر آن اشاره کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۵۲).

وَالْحَزِينَ إِلَى مَوَارِدِهَا! اللَّهُمَّ فَازِحِمَ أُنِينَ الْأَنَّةِ، وَحَزِينَ الْحَادَّةِ! اللَّهُمَّ فَازِحِمَ
 حَيْرَتَهَا فِي مَدَاهِبِهَا، وَأُنِينَهَا فِي مَوَالِجِهَا! اللَّهُمَّ خَرَجْنَا إِلَيْكَ حِينَ اغْتَكَّرْتَ
 عَلَيْنَا حَدَابِيرَ السَّنِينَ، وَأَخْلَقْتَنَا مَخَائِلَ الْجُودِ؛ فَكُنْتَ الرَّجَاءَ لِلْمُتَمَسِّسِ،
 وَالْبَلَاغَ لِلْمُلْتَمَسِ. نَدْعُوكَ حِينَ قَنَطَ الْأَنْهَامُ، وَمُنِعَ الْعَمَامُ، وَهَلَكَ السَّوَامُ،
 أَلَّا تُوَاخِدَنَا بِأَعْمَالِنَا، وَلَا تَأْخُذَنَا بِذُنُوبِنَا. وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِالسَّحَابِ
 الْمُسْبِعِ، وَالرَّيْبِيعِ الْمُغْدِقِ، وَالنَّبَاتِ الْمُونِقِ، سَحًّا وَابِلًا، تُحْيِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ،
 وَتَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ.

بخش دوم

صفحة ٦٠٥

, Äo ½ « , fnBL½ Lç , ½Ä ½ÄB o½ d ½ «½BÜw a°A
 d U, jBLÄ; ½ð Ä°ABMÿ ÄUBCn ÄâB», BÄou A½BBL»BfA
 ! j Mî ½S -°BM
 B MK h ,BjB B Mo\ U, BjB »B MK z ÄU «½BÜw a°A
 j ÄTv U, B BcEBM k«U, B {A ½BMÿ ÄU, BnBYBMñLÜ, BMB
 , a°-°A T M Ä, aq\ °A BâÄ , ÄwA°A UjBM ½B eA â BM
 yj °A üA , çB ÄAk½ ç h ½ -Bv B Äñq»E / a-°A z e
 ,Bâ nBÄ;B] ,BcoMK q o ô ,oa ÜB «½oa ÜAüd ,yj °B «½
 Bd ,¼ M -°BÄ½B K h T ,BMB ¼B(,BMB qç
 T-e noz « U ,Aä « ç B½kÄM ½W ÄÄq«U »B, ¼ Tv -°BÄföLM
 /çk -d °A ° °Ä »E

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که از عنوان این خطبه نمایان است، در واقع دعایی است برای نزول باران، در یکی از خشکسالی‌های دوران زندگی آن حضرت. خطبه‌ای است بسیار پرمعنا و پرمحتوا با تعبیراتی بسیار زیبا و عمیق. امام علیه السلام در آغاز خطبه، مشکلات ناشی از خشکسالی را بیان می‌کند و ضمن آن به این مطلب اشاره می‌فرماید که بسیاری از این‌گونه حوادث ناشی از گناهان و اعمال مردم است؛ سپس دست به درگاه خدا برمی‌دارد و با عبارات مختلف از پیشگاه قادر متعال، تقاضای نزول باران می‌کند. عبارات امام علیه السلام در این زمینه به قدری دلنشین است که انسان را در یک فضای روحی مملو از معنویت فرو می‌برد و چه خوب است که از محتوای این خطبه در نمازهای باران استفاده شود.



بخش اول

اللَّهُمَّ قَدْ اذْصَاحَتْ جِبَالُنَا، وَاغْبَرَّتْ اَرْضُنَا، وَهَامَتِ دَوَابُّنَا، وَتَحَيَّرَتْ فِي مَرَادِضِهَا، وَعَجَّتْ عَجِيجَ التَّكَالِي عَلَى اَوْلَادِهَا، وَمَلَّتِ التَّرْدُدَ فِي مَرَاتِعِهَا، وَالْحَيْنَ اِلَى مَوَارِدِهَا! اللَّهُمَّ فَارْحَمِ اَنْبِيَا الْاَلَةِ، وَحَيْنَ الْحَائَةِ! اللَّهُمَّ فَارْحَمِ حَيْرَتَهَا فِي مَذَاهِبِهَا، وَاَنْبِيَهَا فِي مَوَالِجِهَا! اللَّهُمَّ خَرَجْنَا اِلَيْكَ حِينَ اغْتَكَرَتْ عَلَيْنَا حَدَابِيرُ السِّنِينَ، وَاخْلَفْتَنَا مَخَايِلُ الْجُودِ؛ فَكُنْتَ الرَّجَاءَ لِلْمُبْتَسِّي، وَالْبَلَغَ لِلْمَلْتَمِسِي. نَدْعُوكَ حِينَ قَنَطَ الْاَنَامُ، وَمَنَعَ الْعِمَامُ، وَهَلَكَ السَّوَامُ، اَلَّا نُوْاْخِذْنَا بِاَعْمَالِنَا، وَلَا نَأْخُذْنَا بِذُنُوبِنَا. وَاَنْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِالسَّحَابِ الْمُنْبَعِقِ، وَالرَّبِيعِ الْمَعْدِقِ، وَالنَّبَاتِ الْمُوْنِقِ، سَخًّا وَاِبِلًا، نُحْيِي بِهِ مَا قَدَّمَاتَ، وَتَرُدُّ بِهِ مَا قَدَّمَاتَ.

ترجمه

بارالها! کوههای ما از بی بی آبی از هم شکافته، زمین ما پرغبار و خشک و خالی از گیاه شده، چهارپایان ما سخت تشنه گشته و در آغل های خویش سرگردان اند، همچون مادران فرزندمرده، ناله سرداده و از رفت و آمد زیاد به چراگاهها و روی آوردن به آبگاهها (و نیافتن آب و علف) خسته شده اند.

بارخدایا! به ناله گوسفندان، و فریاد سوزناک شتران ما رحم فرما!

بارالها! به سرگردانی آنها در راهها (از شدت گرسنگی و عطش) و ناله هاشان

در آغلها ترحم فرما!

خداوندا! هنگامی به سوی تو بیرون آمدیم که خشکسالی های پی در پی بر ما

هجوم آورده، و ابرهای پرباران به ما پشت کرده اند.

تو مایه امید هر بیچاره، و حلال مشکلات هر طلب‌کننده‌ای، در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته، و ابرها از باریدن بازداشته شده‌اند، و حیوانات بیابان، رو به هلاکت می‌روند، تو را می‌خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه نکنی، و به گناهانمان مگیری.

بارالها! رحمت را به وسیله ابرهای پر باران، و بهار پر آب و گیاه، و گیاهان سرسبز و پر طراوت بر ما بگستران؛ بارانی دانه‌درشت بر ما نازل کن آن چنان که زمین‌های مرده را با آن زنده کنی و آنچه را که از دست رفته به ما بازگردانی!

شرح و تفسیر

در این خشکسالی تمام امید ما به توست

امام علیه السلام در آغاز این بخش از خطبه وضع دردناکی را که بر اثر خشکسالی برای مردم پیدا شده، در ضمن عبارات کوتاه و پرمعنایی بیان می‌کند، و در شش جمله نخست آن چنین عرض می‌کند: «خداوندا! کوههای ما از بی‌آبی از هم شکافته، و زمین، پرغبار و خشک و خالی از گیاه شده، چهارپایان ما سخت تشنه گشته و در آغل‌های خویش متحیرند؛ همچون مادران فرزندمرده، ناله سرداده‌اند، و از رفت‌وآمد زیاد به چراگاه‌ها و روی آوردن به آبگاه‌ها (و نیافتن آب و علف) خسته شده‌اند؛» (اللَّهُمَّ قَدْ أَنْصَحَتْ^۱ جِبَالُنَا، وَاعْبَرَتْ^۲ أَرْضُنَا، وَهَامَتْ^۳ دَوَابُّنَا،

۱. «انصاحت» از ریشه «صوح» بر وزن «صوم» به معنای شکافتن گرفته شده و گاه گفته‌اند که به معنای خشکیدن و شکافتن و متلاشی شدن است که لازم ملزوم هم‌اند.

۲. «اعبرت» از ریشه «غبار» گرفته شده و در این جا اشاره به خشکسالی است که سبب خشکیدن زمین‌ها و پرغبار شدن می‌گردد.

۳. «هامت» از ریشه «هیم» بر وزن «حیف» به معنای سرگردانی گرفته شده و گاه این تعبیر در مورد انسان یا حیوانی که از شدت عطش نمی‌داند کجا می‌رود استعمال می‌شود.

وَتَحَيَّرْتُ فِي مَرَابِضِهَا^۱، وَعَجَّتْ^۲ عَجِيجَ الثَّكَالِي^۳ عَلَيَّ أَوْلَادِيهَا، وَمَلَّتِ التَّرَدُّدُ فِي مَرَاتِعِهَا، وَالْحَيْنَ إِلَى مَوَارِدِهَا).

امام علیه السلام با فصیح ترین عبارات، ترسیم دقیقی از خشکسالی شدید آن زمان کرده است و وضع کوهها و زمینها و مراتع و آبگاهها و حیوانات را به روشنی بیان فرموده است.

پس از آن دست به دعا برمی دارد و به این صورت تقاضای کمک می کند: «بارخدایا! به ناله گوسفندان و فریاد سوزناک شتران رحم فرما!؛ (اللَّهُمَّ فَارْحَمْنَا أَنْيْنَ الْأَنَةِ^۴، وَحَيْنِ الْحَانَةِ).

«بارالها! به سرگردانی آنها در راهها (از شدت گرسنگی و عطش) و ناله هاشان در آغلها ترحم فرما!؛ (اللَّهُمَّ فَارْحَمْنَا حَيْرَتَهَا فِي مَذَاهِبِهَا، وَأَيْنِهَا فِي مَوَالِجِهَا^۵).
«خداوندا! هنگامی به سوی تو برون آمدیم که خشکسالی های پی در پی بر ما هجوم آورده و ابرهای پر باران، به ما پشت کرده اند؛ (اللَّهُمَّ خَرَجْنَا إِلَيْكَ حِينَ اعْتَكَرْتُ^۶ عَلَيْنَا حَدَابِيرُ السَّنِينِ^۷، وَأَخْلَفْتَنَا^۸ مَخَائِلُ^۹ الْجُودِ^{۱۰}).

تعبیرات بسیار حساب شده ای که امام علیه السلام در این دعا به کار برده، از یک سو

۱. «مرابض» جمع «مریض» به معنای آغل و جایگاه چهارپایان است.

۲. «عجت» از ریشه «عجيج» به معنای فریاد کشیدن گرفته شده است.

۳. «ثکالی» جمع «ثکلی» به معنای زن فرزند مرده است.

۴. «آنه» از ریشه «أنین» به معنای ناله سردادن گرفته شده و معمولاً «آنه» به گوسفندی گفته می شود که ناله می کند و «حانته» از ریشه «حنین» به شتری اطلاق می شود که ناله سرداده است.

۵. «موالج» جمع «مولج» به معنای مدخل چیزی است.

۶. «اعتکرت» از ریشه «عکر» بر وزن «مکر» به معنای حمله کردن شدید گرفته شده است.

۷. «سنین» اسم جمع است و به معنای سالها می آید ولی معمولاً در تعبیراتی مثل جمله بالا به معنای خشکسالی و قحطی است (در قاموس اللغه برای «سنه» دو معنا ذکر کرده است: یکی سال و دیگری قحطی).

۸. «أخلفتنا» از ریشه «خلاف» به معنای تخلف کردن گرفته شده و در این جا به معنای پشت کردن است.

۹. «مخایل» جمع «مخیله» بر وزن «قبیله» به معنای ابری است که انسان امید باران از آن دارد.

۱۰. «جود» به فتح جیم جمع «جائد» به معنای باران پر پشت و «جود» به ضم جیم به معنای بخشش است.

شدت سوز آن حضرت و مردم را بیان می‌کند، و از سوی دیگر ترسیم دقیقی از حادثه را به همراه دارد؛ زیرا «حدابیر» که جمع «حدبار» است در مورد شتری به کار می‌رود که از شدت لاغری (به سبب گرسنگی یا راه رفتن زیاد) استخوان‌های کوهانش کاملاً نمایان گشته، و گوشت‌ها از روی آن برچیده شده است، امام علیه السلام در این تشبیه زیبا خشکسالی‌های پی‌درپی را به چنین شتری تشبیه فرموده که به یقین منظره آن اسفناک و سوار شدن بر آن بسیار مشکل و طاقت‌فرساست.

تعبیر به «آنه» و «حانه» که هر دو در مورد حیوانی به کار می‌رود که ناله سرداده است (یکی در مورد گوسفندان و دیگری در مورد شتران) اشاره به این است که تمام حیوانات در آن خشکسالی شدید نالان شده بودند.

و با توجه به این که قسمت عمده سرزمین عراق در میان دو نهر عظیم دجله و فرات واقع شده که از پرآب‌ترین نهرهای منطقه‌اند معلوم می‌شود خشکسالی در آن سال‌ها به قدری شدید بوده که حتی مردم عراق را برای نیازهای ابتدایی حیوانات، سخت در فشار قرار داده بود، (قرائن نشان می‌دهد که امام علیه السلام این خطبه را بعد از نماز باران در زمانی که در کوفه بود ایراد فرموده‌اند).

سپس می‌افزاید: «(خداوندا!) تو مایه امید هر بیچاره و حلال مشکلات هر طلب‌کننده‌ای، در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته، و ابرها از باریدن بازداشته شده‌اند و حیوانات بیابان، رو به هلاکت می‌روند، تو را می‌خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه نکنی و به گناهانمان مگیری!»؛ (فَكُنْتَ الرَّجَاءَ لِلْمُبْتَسِسِ^۱، وَالْبَلَاحَ^۲ لِلْمُلْتَمِسِ. نَدْعُوكَ حِينَ قَنَطَ الْأَنَامُ، وَمَنْعَ الْغَمَامِ، وَهَلَكَ السَّوَامِ^۳، أَلَّا تُوَاخِذَنَا بِأَعْمَالِنَا، وَلَا تَأْخِذَنَا بِدُنُوبِنَا).

۱. «مبتسِس» از ریشه «یوس» بر وزن «قرص» به معنای فقر و شدت حاجت گرفته شده است.

۲. «بلاغ» به معنای کفایت و حل مشکل است.

۳. «سوام» و «سائمه» به معنای حیوانی است که در بیابان چرا می‌کند.

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که بسیاری از آفات و بلاها و تنگناها به دلیل گناهان مردم است و تا به درگاه خدا نروند و توبه و تقاضای عفو و بخشش نکنند مشکل آن ها حل نمی شود.

این تعبیر شبیه تعبیری است که نوح پیامبر علیه السلام به هنگام شکایت به درگاه خدا از قوم خود، می گوید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»؛ و گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد.^۱

در سوره اعراف نیز می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشودیم.^۲

سپس امام علیه السلام خواسته اصلی خود را به پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد: «بارالها! رحمت را به وسیله ابرهای پر باران و بهار پر آب و گیاه، و گیاهان سرسبز و پرطراوت بر ما بگستران، بارانی دانه درشت بر ما نازل کن، آن چنان که زمین های مرده را با آن زنده کنی و آنچه را که از دست رفته به ما بازگردانی»؛ (وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِالسَّحَابِ الْمُنْبِيعِ^۳، وَالرَّبِّيعِ الْمُغْدِقِ^۴، وَالنَّبَاتِ الْمُونِقِ^۵، سَحَاءً وَابِلًا^۷، تُحْيِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ، وَتَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ).

۱. نوح، آیات ۱۰ و ۱۱.

۲. اعراف، آیه ۹۶.

۳. «منبیع» از ریشه «انبعاق» به معنای انشقاق گرفته شده و از آن جاکه به هنگام بارش باران، گویی ابرها شکافته می شوند و باران از آن ها جاری می شود این واژه در مورد نزول باران به کار می رود.

۴. «مغدق» از ریشه «عندق» بر وزن «شفق» به معنای آب فراوان گرفته شده و به صورت کنایه برای سال های پر نعمت به کار می رود.

۵. «مونق» از ریشه «انق» بر وزن «شفق» به معنای خوشحال شدن و اعجاب درباره چیزی گرفته شده است.

۶. «سح» به معنای فروریختن آب فراوان و پشت سرهم است.

۷. «وابل» به معنای باران شدید و دانه درشت است.

آنچه در این تعییرات آمده تمام خواسته‌های قحطی‌زدگان و گرفتاران خشکسالی را منعکس می‌کند، از یک‌سو تقاضای ابرهای پرباران، از سوی دیگر بهاری پربرکت و گیاهانی زیبا و پرطراوت، و از سوی سوم به سراغ نتیجه نهایی می‌رود؛ بارانی که زمین‌های مرده را زنده کند و آنچه را که از دست رفته بازگرداند؛ نه تنها آن سال، سال پربرکتی باشد، بلکه سالی جبران‌کننده سال‌های خشکسالی پیشین باشد.

بخش دوم

اللَّهُمَّ سُقِيَا مِنْكَ مُحْيِيَةً مُرْوِيَةً، تَامَةً عَامَةً، طَيِّبَةً مُبَارَكَةً، هَنِيئَةً
مَرِيعةً، زَاكِيًا نَبْتَهَا، ثَامِرًا فَرْعَهَا، نَاصِرًا وِرْقَهَا، تُنْعِشُ بِهَا الضَّعِيفَ مِنْ
عِبَادِكَ، وَتُحْيِي بِهَا الْمَيِّتَ مِنْ بِلَادِكَ!

اللَّهُمَّ سُقِيَا مِنْكَ تُعْشَبُ بِهَا نِجَادُنَا، وَتَجْرِي بِهَا وَهَادُنَا، وَيُخْصَبُ بِهَا
جَنَابُنَا، وَتُقْبَلُ بِهَا ثِمَارُنَا، وَتَعِيشُ بِهَا مَوَاشِينَا، وَتَسُدُّ بِهَا أَقَاصِينَا،
وَتَسْتَعِينُ بِهَا ضَوَاحِينَا؛ مِنْ بَرَكَاتِكَ الْوَاسِعَةِ، وَعَطَايَاكَ الْجَزِيلَةِ، عَلَى
بَرِيَّتِكَ الْمُزْمَلَةِ، وَوَحْشِكَ الْمُهْمَلَةِ. وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا سَمَاءً مُخْضَلَةً، مِدْرَارًا
هَاطِلَةً، يُدَافِعُ الْوَدُقُ مِنْهَا الْوَدُقَ، وَيَخْفِزُ الْقَطْرُ مِنْهَا الْقَطْرَ، غَيْرَ حَلْبٍ
بَرْقُهَا، وَلَا جَهَامٍ عَارِضُهَا، وَلَا قَزَعٍ رَبَابُهَا، وَلَا شَقَانٍ ذَهَابُهَا، حَتَّى
نُنْزِلَ

﴿k -d °A ° °A »E Fe noz «U ,Aa «c B/kÄM 1/2W ÆA

ترجمه

بارالها! بارانی حیات بخش، سیراب کننده، کامل، همگانی، پاکیزه، پربرکت،
گوارا و خرمی بخش از ناحیه خودت بر ما نازل فرما!، بارانی که گیاهان پربرکت با
شاخه‌هایی پرثمر و بر هایی سرسبز و پرتراوت برویاند، آن گونه که بندگان
ضعیف را با آن توان بخشی و سرزمین‌های مرده را با آن زنده کنی.

خداوندا! بارانی ده که تپه‌ها و کوه‌های بلند ما را پرگیاه سازد، در دامنه‌ها
ودشت‌ها جاری گردد، و به تمامی سرزمین ما نعمت فراوان بخشد، میوه‌ها با آن
به ما روی آورند، چهارپایان ما با آن زندگی کنند، سرزمین‌های دورتر از ما نیز از

آن بهره‌مند شوند، و روستاهای ما از آن مدد گیرند (همه این‌ها را) از برکات وسیع و گسترده و عطایای فراوان خویش به بندگان فقیر و حیوانات وحشی بیابان عنایت فرما!

(خداوندا!) آسمانی مرطوب و پر باران، بارانی دانه‌درشت و پی‌درپی که قطرات آن بر اثر کثرت و شدت، یکدیگر را به پیش رانند و از خود دور سازند (عنایت فرما)، نه رعد و برق بی باران و ابر بی ثمر، و نه ابرهای کوچک پراکنده و نه دانه‌های ریز همراه بادهای سرد.

(بارانی مرحمت کن که) قحطی‌زدگان به نعمت فراوان رسند و از برکت آن گرفتاران خشکسالی زنده گردند، زیرا تو آن کسی هستی که بعد از نومی‌دی آن‌ها باران را فرو می‌فرستی و رحمتش را گسترش می‌دهد و سرپرستی است شایسته ستایش!

شرح و تفسیر

پروردگارا! بارانی با این ویژگی‌ها بر ما بفرست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، خواسته اصلی خودش و همراهانش را که نزول باران پربرکت است بیان کرده و بارانی از خدا می‌خواهد که برای آن صفات بیست‌گانه‌ای بیان فرموده است که هر یک از این اوصاف، اشاره به نکته دقیقی می‌کند و چه جالب و شگفت‌انگیز است که امام علیه السلام برای باران مطلوب، این همه اوصاف بیان می‌کند، اوصافی که انسان را در برابر عظمت خالق، خاضع می‌سازد و به شنوندگان می‌فهماند که این قطرات باران چه برکات و آثاری می‌تواند داشته باشد. عرضه می‌دارد:

«بارالها! بارانی حیات‌بخش، سیراب‌کننده، کامل، همگانی، پاکیزه، پربرکت، گوارا و خرمی‌بخش از ناحیه خودت بر ما نازل فرما! بارانی که گیاهانی پربرکت با

شاخه‌های پرثمر و بر های سرسبز و پرطراوت برویاند، آن‌گونه که بندگان ضعیفت را با آن توان بخشی و سرزمین‌های مرده را با آن زنده کنی!؛ (اللَّهُمَّ سُقِيَا مِنْكَ مُخَيَّبَةً مُرْوِيَّةً، تَامَّةً عَامَّةً، طَيِّبَةً مُبَارَكَةً، هَيِّئْهُ مَرِيعةً^۱، زَاكِيَا نَبْتُهَا، ثَامِرًا^۲ فَوْعَهَا، نَاضِرًا^۳ وَرَقُهَا، تُعِشْ^۴ بِهَا الضَّعِيفَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُحْيِي بِهَا الُمَيِّتَ مِنْ بِلَادِكَ).

در واقع ﷺ امام از پیشگاه حق تقاضای بارانی می‌کند که همه شرایط در آن جمع باشد و موانع از آن دور، زیرا بسیار دیده شده که باران‌های سیل‌آسا می‌بارد و همه چیز را ویران می‌کند، یا در نقطه خاصی متمرکز می‌شود و نفع آن عام نیست و یا همراه با سردی شدید هوا و یخبندان می‌شود که آثار منفی به جا می‌گذارد و یا موانعی همچون بادهای گرم، طوفان‌های شدید، آفات گیاهی، ملخ و حشرات موزی و امثال آن، آثار باران را از میان می‌برند، امام ﷺ تمام این جوانب را در نظر می‌گیرد و جمع همه شرایط و دفع همه موانع را از خدا می‌طلبد. و در ادامه این دعا هفت وصف دیگر بیان می‌کند که با اوصاف سیزده‌گانه قبل، عدد بیست را کامل می‌سازد، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بارانی ده که تپه‌ها و کوه‌های بلند ما را پرگیاه سازد و در دامنه‌ها و دشت‌ها جاری گردد، به تمامی سرزمین ما نعمت فراوان بخشد، میوه‌ها با آن به ما روی آورند، چهارپایان ما با آن زندگی کنند و سرزمین‌های دورتر از ما نیز از آن بهره‌مند شوند، و روستاهای ما از آن مدد گیرند (همه این‌ها را) از برکات واسع و عطایای فراوان خویش به بندگان فقیر و حیوانات وحشی بیابان عنایت فرما!؛ (اللَّهُمَّ سُقِيَا مِنْكَ تُعِشْ^۵ بِهَا

۱. «مریح» از ریشه «مرع» بر وزن «فرح» به معنای پرگیاه شدن گرفته شده است.

۲. «ثامر» به معنای «ذو ثمر» و دارای میوه می‌باشد.

۳. «ناضر» به معنای «ذو نضره» یعنی دارای خرمی و طراوت است.

۴. «تعش» از ریشه «نعش» بر وزن «فرش» به معنای برانگیختن و برپاداشتن گرفته شده است.

۵. «تعشب» از ریشه «عشب» بر وزن «شرف» به معنای رویش گیاه گرفته شده است.

نَجَادُنَا^۱، وَتَجْرِي بِهَا وَهَادُنَا^۲، وَيُخْصِبُ^۳ بِهَا جَنَابُنَا^۴، وَتُقْبَلُ بِهَا ثِمَارُنَا، وَتَعِيشُ بِهَا مَوَاشِينَا، وَتَنْدِي^۵ بِهَا أَقَاصِينَا^۶، وَتَسْتَعِينُ بِهَا ضَوَاحِينَا^۷؛ مِنْ بَرَكَاتِكَ الْوَاسِعَةِ، وَعَطَايَاكَ الْجَزِيلَةَ، عَلَى بَرِيَّتِكَ الْمَرْمَلَةِ^۸، وَوَحْشِكَ الْمُهْمَلَةِ).

امام علیه السلام سعه صدر و وسعت نظر و رحمت عام خود را در این دعا نشان می دهد، چراکه مناطق دور و نزدیک را در نظر گرفته، چهارپایان و حتی حیوانات وحشی بیابان را از نظر دور نمی دارد، دعای او همگان را شامل می شود و تقاضای او همه را در بر می گیرد و این است معنای لطف و مرحمت عام امام علیه السلام پیشوای بزر اسلام!

سپس امام علیه السلام در ادامه تقاضاهای خود در مورد نزول باران های پربرکت چنین عرضه می دارد «(خداوند!) آسمانی مرطوب و پر باران، بارانی دانه درشت و پی در پی که قطراتش (بر اثر کثرت و شدت) یکدیگر را به پیش رانند، و از خود دور سازند (عنایت فرما)»؛ (وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا سَمَاءً مُخْضَلَةً^۹، مِدْرَارًا هَاطِلَةً^{۱۰}، يُدَافِعُ

۱. «نجد» از ریشه «نجد» بر وزن «سجود» به معنای مرتفع شدن است و عرب سرزمین مرتفع را «نجد» می گوید.

۲. «وهاد» جمع «وهدة» بر وزن «غفلة» به معنای زمین منخفض و پست است.

۳. «یخصب» از ریشه «خصب» بر وزن «فکر» به معنای پر گیاه شدن گرفته شده است.

۴. «جناب» به معنای اطراف خانه یا محله یا شهر است.

۵. «تندی» از ریشه «نداوة» به معنای رطوبت گرفته شده و معمولاً در این گونه موارد کنایه از جود و سخاوت است.

۶. «اقاصی» جمع «أقصى» به معنای نقطه دور دست است.

۷. «ضواحي» جمع «ضاحیه» به معنای منطقه خارج از شهر است.

۸. «مرمله» از ریشه «ارمال» به معنای تمام شدن زاد و توشه و فقیر شدن، گرفته شده است و مرمله به معنای فقیر و ارامل نیز به افراد فقیر گفته می شود.

۹. «مخضله» از ریشه «خضل» بر وزن «عمل» به معنای رطوبت گرفته شده و به عنوان کنایه از سال های پر باران و پربرکت به کار می رود.

۱۰. «هاطله» از ریشه «هطل» بر وزن «سطل» به معنای سیلان گرفته شده و در مورد باران های دانه درشت به کار می رود.

الْوَدُقُ مِنْهَا الْوَدُقُ^۱، وَيَحْفِزُ^۲ الْقَطْرُ مِنْهَا الْقَطْرُ).

و در توصیف بیشتر می‌افزاید: «نه رعد و برق بی‌باران و ابر بی‌ثمر، و نه ابرهای کوچک پراکنده، و نه دانه‌های ریز، همراه بادهای سرد»؛ (غَيْرِ خُلْبٍ^۳ بَرَقُهَا، وَلَا جَهَامٍ^۴ عَارِضُهَا، وَلَا فَرْعٍ^۵ رَبَابُهَا^۶، وَلَا شَفَانَ^۷ ذِهَابُهَا^۸).

«بارانی مرحمت کن که) قحطی زدگان، به نعمت فراوان رسند و از برکت آن، گرفتاران خشکسالی زنده گردند، زیرا تو آن کسی هستی که بعد از نوامیدی آن‌ها، باران را فرو می‌فرستی و رحمتش را گسترش می‌دهد و سرپرستی است شایسته ستایش»؛ (حَتَّىٰ يُخِصَّبَ لِأَمْرَاعِهَا^۹ الْمُجْدُبُونَ^{۱۰}، وَيَحْيَا بَرَرِ كَتَبِهَا الْمُسْنِتُونَ^{۱۱}، فَإِنَّكَ ﴿يُنزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾^{۱۲}).

۱. «ودق» به معنای دانه باران است و گاه به ذرات بسیار کوچک آب که به صورت غبار هنگام نزول باران در فضا پراکنده می‌شود نیز گفته شده است و در این جا مناسب، معنای اول است.
۲. «یحفز» از ریشه «حفز» بر وزن «نبض» به معنای پیش راندن با شدت است.
۳. «خُلْبٍ» به معنای فریبنده، از ریشه «خلابه» به معنای فریبندگی گرفته شده است و در اینجا اشاره به ابری است که رعد و برق از آن ظاهر می‌شود، ولی نمی‌بارد.
۴. «جهام» به ابری گفته می‌شود که آبی در آن نیست (ابر پوششی) و در اصل از ریشه «جهامة» به معنای قیافه در هم کشیدن، گرفته شده است.
۵. «فرع» به هر چیز پراکنده گفته می‌شود و در این جا منظور ابرهای پراکنده است.
۶. «ریاب» به معنای ابر سفیدرنگ است.
۷. «شَفَانَ» به معنای بادهای سرد یا هوای سرد توأم با رطوبت است (لسان العرب و دهخدا) ریشه اصلی آن «شَفُون» بر وزن «فنون» به معنای نگاه کردن با گوشه چشم یا نگاه کردن اعتراض آمیز است و اطلاق این واژه بر بادهای سرد شاید به این دلیل است که سبب ناراحتی طرف مقابل می‌شود.
۸. «ذهاب» جمع «دَهَبه» به معنای باران کم پشت است.
۹. «امراع» به معنای پربرکت بودن است.
۱۰. «مجدب» از ریشه «جدب» به معنای خشک شدن به دلیل قطع آب است و به کسی که گرفتار خشکسالی شده است مجدب گفته می‌شود.
۱۱. «مسنت» به کسی گفته می‌شود که گرفتار خشکسالی شده است.
۱۲. شوری، آیه ۲۸.

امام علیه السلام در این قسمت از خطبه، اوصاف نه گانه دیگری، برای باران های مفید و سودمند و پربرکت بیان فرموده که به ضمیمه اوصاف گذشته، بالغ بر ۲۹ وصف می شود. راستی عجیب است! تقاضای باران که معمولاً تقاضاکنندگان، حداکثر، آن را به یک یا دو وصف توصیف می کنند و عرضه می دارند: «خداوند! بارانی پربرکت به ما مرحمت کن»، امام علیه السلام آن را با این همه اوصاف دقیق و ریزه کاری های لطیف و تعبیراتی شیرین و بسیار متنوع، به صورت ۲۹ وصف بیان می کند که انسان در آن حیران می ماند.

امام علیه السلام نهایت فصاحت و بلاغت بی نظیر خود را در این خطبه به کار برده و تقاضای خویش را در محضر پروردگار، آن چنان شرح داده که مردم را با الطاف الهی آشنا سازد، و به آن ها بگوید که در مسیر نعمت، موانع زیادی است که اگر لطف خداوند شامل حال آن ها نگردد هرگز به کمال مطلوب نمی رسند و به یقین چنین بیانی از کسی که «مؤید من عندالله» نیست و روح القدس، او را یاری نمی دهد امکان پذیر نمی باشد.

* * *

تفسیر ما فی هذه الخطبة من الغریب

تفسیر و توضیح بعضی از لغات پیچیده این خطبه

در پایان این خطبه چنین می خوانیم:

قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ؛ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (انصاحت جبالنا) أي تَشَقَّقَتْ مِنَ الْمُحُولِ، يُقَالُ: انصاح الثوب إذا انشَقَّ ويُقَالُ أيضاً: انصاح النبت وصاح وصوح إذا جفَّ وَيَبَسَ كُلُّهُ بِمَعْنَى وَقَوْلُهُ: (وهامت دوابنا) أي عطشت والهيام: العطش. وَقَوْلُهُ (حدابير السنين) جمع حدبار، وهي الناقة التي أنصاها السير، فشبه بها السنة التي فشا فيها الجدب، قَالَ ذُو الرِّمَّةِ:

حدابير ما تنفك إلا مناخةً على الخسف أو نرمي بها بلدًا فقرا

وَقَوْلُهُ: (وَلَا قَرَعَ رَبَابُهَا)، الْقَرَعُ: الْقِطْعُ الصَّغَارُ الْمُتَفَرِّقَةُ مِنَ السَّحَابِ.
وَقَوْلُهُ: (وَلَا شَفَانَ ذَهَابُهَا) فَإِنَّ تَقْدِيرَهُ: وَلَا ذَاتَ شَفَانَ ذَهَابُهَا. وَالشَّفَانُ: الرِّيحُ
الْبَارِدَةُ، وَالذَّهَابُ: الْأَمْطَارُ اللَّيِّنَةُ. فَحَذَفَ (ذَاتَ) لِعِلْمِ السَّامِعِ بِهِ؛

سید شریف رضی رحمته الله علیه در پایان این خطبه چنین می‌گوید: عبارت «أَنْصَاحَتْ جِبَالُنَا» که امام علیه السلام فرموده، به این معناست: «کوه‌ها از شدت خشکسالی از هم شکافته است» زیرا تعبیر «أَنْصَاحَ الثَّوْبِ» زمانی گفته می‌شود که لباس از هم شکافته شده باشد. «أَنْصَاحَ النَّبْتِ وَصَوَّحَ» هنگامی گفته می‌شود که گیاه خشک گردد و این چند واژه همه به یک معنا هستند و جمله «وَهَامَتْ ذَوَابُّنَا» از ریشه «هِيَامَ» (بر وزن غلام) به معنای عطش است^۱ و «حَدَائِبُ السِّنِينِ» جمع «حدبار» (بر وزن معیار) به معنای شتری است که بر اثر راه رفتن لاغر و تکیده شده، در واقع امام علیه السلام سال‌های قحطی را به چنین شتری تشبیه کرده است. شاعر معروف «ذوالرمة» می‌گوید: شتران لاغری که هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌گردند، جز در خوابگاه‌های خالی از علف یا این‌که آن‌ها را در سرزمین بی‌آب و علفی قرار دهیم. و جمله «وَلَا قَرَعَ رَبَابُهَا» یعنی از قطعات کوچک و پراکنده ابر نباشد (بلکه ابرهایی باشد متراکم و پرباران) و جمله «وَلَا شَفَانَ ذَهَابُهَا» در تقدیر، «وَلَا ذَاتَ شَفَانَ ذَهَابُهَا» است و «شَفَانَ» به معنای باد سرد و «ذَهَابُ» به معنای باران‌های نرم است و کلمه «ذات» به دلیل روشن بودن برای شنونده، حذف شده است (و معنای جمله در مجموع چنین است: خداوندا! باران‌های ملایم و آمیخته با بادهای سرد که ممکن است آثار آن را از بین ببرد برای ما مفرست، بلکه بارانی درشت‌دانه در هوایی ملایم نصیب فرما).

۱. بعضی از ارباب لغت «هیام» را به معنای بیماری عطش که به شتر عارض می‌شود (که گویی بر اثر آن حال جنون به او دست می‌دهد) تفسیر کرده‌اند. این تعبیر در مورد عشق‌های سوزان و عاشق‌های بی‌قرار نیز به کار می‌رود.

نکته‌ها

۱. نماز باران (صلاة الاستسقاء)

از دستورات جالب در اسلام نماز «استسقاء» است که همه فقهای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت آن را در کتب فقهی خود آورده‌اند.

طبق آنچه در منابع پیروان اهل بیت علیهم السلام آمده یکی از آداب آن این است که مردم سه روز روزه می‌گیرند و در روز سوم در حالی که همه روزه‌دارند به بیرون شهر می‌روند و دو رکعت نماز همانند نماز عید فطر و قربان به جا می‌آورند که در رکعت اول، پنج قنوت دارد و در رکعت دوم چهار قنوت و در قنوت‌ها به جای دعایی که در قنوت نماز عید خوانده می‌شود دعوایی درباره باران و طلب رحمت از پروردگار می‌خوانند و قبل از هر دعا درود بر محمد صلی الله علیه و آله می‌فرستند و هنگامی که امام جماعت از نماز فراغت یافت، عباي خود را به امید نزول باران پشت‌ورو می‌کند و رو به قبله کرده یک‌صد بار با صدای بلند تکبیر می‌گوید (و مردم نیز با او تکبیر می‌گویند) پس از آن رو به مردم قرار می‌گیرد، توجه خود را به سمت راست معطوف می‌کند و صدبار با صدای بلند سبحان‌الله می‌گوید آنگاه به سمت چپ رو کرده و یک‌صدبار با صدای بلند لا اله الا الله می‌گوید، سپس رو به مردم کرده یک‌صد بار با صدای بلند حمد خدا می‌گوید و مردم نیز چنین می‌کنند، آنگاه امام دست به سوی آسمان بلند کرده به اتفاق مردم دعا می‌کند و تضرع و زاری کرده از خدا تقاضای رحمت می‌کنند و مردم دعای امام را آمین می‌گویند.

در بعضی از روایات آمده است که پیرمردان و پیرزنان و کودکان و حتی حیوانات تشنه و گرسنه را با خود به بیابان آورند و بچه‌ها را از مادران جدا کنند تا گریه آن‌ها دل‌های همگان را تکان دهد و توجه آن‌ها به خدا بیشتر شود.^۱

۱. آداب نماز باران در بسیاری از منابع فقهی و حدیثی از جمله جواهر الکلام، ج ۱۲، ص ۱۲۷ و تحریر الوسیله امام خمینی رضی الله عنه، ج ۱، ص ۲۴۵ و وسائل الشیعه، ج ۵، أبواب صلاة الاستسقاء، ص ۱۶۲ آمده است.

و در صورتی که نتوانند تمام این مراسم را انجام دهند از گناهان خویش توبه می‌کنند و دست به دعا برمی‌دارند و به صورت دسته‌جمعی دعا می‌کنند. این مراسم اثر عجیبی دارد و به‌راستی حالت تضرع و دعا در همه ایجاد می‌کند حالتی که انسان‌ها را به ذات بی‌مثال خداوند رحمان و رحیم مرتبط می‌سازد و سبب نزول رحمت او می‌شود.

این نماز آثار جنبی خوبی در تربیت نفوس و توبه از گناه و بازگشت به پاکی‌ها و نیکی‌ها دارد که گاه اثر جنبی آن از نزول باران بیشتر و پربرکت‌تر است. از روایات اسلامی استفاده می‌شود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که مردم از خشکسالی شدید به حضرتش شکایت کردند نماز و دعای باران خواند، و چنان بارانی نازل شد که مردم به زحمت افتادند و خواستار پایان باران شدند.^۱ قرائن نشان می‌دهد که امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خطبه مورد بحث را بعد از نماز باران خوانده است، زیرا در بعضی از روایات که این خطبه را به‌طور کامل تری نقل می‌کنند جمله «اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ» آمده است که نشان می‌دهد حضرت به اتفاق مردم به بیابان رفته‌اند، و این کار معمولاً برای خواندن نماز باران است و در بعضی از روایات آمده است که علی علیه السلام در آخر این خطبه گریست و با عباراتی بسیار سوزناک از خداوند متعال تقاضای باران کرد. درباره نماز استسقاء، در خطبه ۱۴۳ نیز مطالبی خواهد آمد.

۲. گناه و برچیده شدن برکات

درباره فلسفه آفات و بلاها بحث‌های زیادی در کتب فلسفی و کلامی و تفسیری آمده است. از قرآن مجید، به‌خوبی استفاده می‌شود که همراه ظهور پیامبران الهی، خداوند مشکلاتی برای امت‌ها فراهم می‌کرد تا آن‌ها را بیدار کند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۲۷۲ و بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۳۲۹.

قرآن مجید می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»؛ و ما در هیچ شهر و آبادی ای پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به سختی ها و رنج ها گرفتار ساختیم، شاید (به خود آیند، و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند.^۱

این تعبیر نشان می دهد که این یک قانون عمومی و همیشگی، و هدف آن آمادگی برای پذیرش دعوت انبیا بوده است.

حوادث دردناک در طول تاریخ امت ها و هنگام بروز غفلت ها از سوی خداوند پیش می آمده، تا پرده های غفلت را کنار بزند و امت ها بیدار شوند. و گاه این حوادث سخت و دردناک نتیجه گناهان مردم بوده که باز هدف آن را توبه و انابه و بازگشت به سوی خداوند تشکیل می داده است، آن گونه که در آیه دیگری از قرآن می خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ فساد در صحرا و دریا به سبب کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند شاید (به سوی حق) بازگردند.^۲

به این ترتیب به خوبی روشن می شود که یکی از شیوه های تربیت الهی همین حوادث ناگوار طبیعی یا اجتماعی است. مسئله خشکسالی نیز می تواند یکی از آن ها باشد، همان گونه که در خطبه مورد بحث به آن اشاره شده است، و امام علیه السلام می فرماید: «نَدْعُوكَ حِينَ قَنَطَ الْأَنَامُ، وَمُنِعَ الْغَمَامُ، وَهَلَكَ السَّوَامُ، إِلَّا تَوَّأخِذَنَا بِأَعْمَالِنَا، وَلَا تَأْخُذَنَا بِذُنُوبِنَا؛ در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته و ابرها از باریدن بازداشته شده اند و حیوانات بیابان، رو به هلاکت گذاشته اند تو را می خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه مکنی و به گناهانمان مگیری».

۱. اعراف، آیه ۹۴.

۲. روم، آیه ۴۱.

در خطبه ۱۴۳ همین مطلب با بیان روشن تری آمده است که به هنگام خشکسالی آن حضرت به مردم هشدار داد که از گناهانشان توبه کنند و از خطا بزیاستند و متذکر شوند و به سوی خدا بازگردند سپس در این باره به آیات سوره نوح استدلال فرمود، که شرح آن این شاء الله خواهد آمد.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم (هر چند ناگفته ها در این زمینه بسیار است)، فرمود: «إِذَا فَشَتْ أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الزُّنَى ظَهَرَتْ الزَّلَازِلُ وَإِذَا أُمْسِكَتِ الزَّرَّكَاتُ هَلَكَتِ الْمَاشِيَةُ وَإِذَا جَارَ الْحُكَّامُ فِي الْقَضَاءِ أُمْسِكَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَإِذَا خَفِرَتِ الذُّمَّةُ نُصِرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که چهار گناه شایع شود چهار بلا دامنگیر مردم می شود: هنگامی که زنا شایع شود زلزله ها آشکار می گردد و هنگامی که مردم از دادن زکات امساک کنند مر و میر در چهارپایان می افتد و هنگامی که حاکمان در قضا ستم کنند آسمان از باریدن باران بازمی ایستد و هنگامی که پیمان ها شکسته شود مشرکان بر مسلمین پیروز می شوند».^۱

در حدیث معتبر و معروف ابو ولاد نیز می خوانیم: هنگامی که امام صادق علیه السلام فتوای نادرست ابوحنیفه را در بعضی از مسائل قضایی شنید فرمود: «فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَشِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَتَمْنَعُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا؛ به دلیل این گونه قضاوت ها و مانند آن، آسمان آب خود را حبس می سازد و زمین برکت خود را منع می کند».^۲

بارها! اکنون که در پرتو هدایت های نهج البلاغه امیر مؤمنان علی علیه السلام، علم

۱. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۱، ح ۱۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۳، باب ان من استأجر دابة إلى مسافة فتجاوزها، ص ۲۵۶، ضمن ح ۱.

و دانشی را به ما موهبت فرمودی، توفیق عمل و بهره‌گیری از آن را نیز مرحمت فرما و ما را از همسویی و همرنگی با شیطان رهایی ببخش و عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان!